



از اسناد کمینترن قیام مسلحانه نویسندگان:

ا. نویبرگ، توخاچفسکی، هوشی مین، پیاتنیتسکی، ولنبرگ

ترجمه پیشگفتار، مقدمه و فصل‌های 6 - 1 از م. سهرابی (سال 1359)
ترجمه فصل‌های 7 - 12 و ضمیمه از ج. راستی پور (سال 1399)

از اسناد کمیترین
قیام مسلحانه
نویسندگان:

۱. نویبرگ

تو خاچفسکی

هو شی مین

پیاتنیتسکی

ولنبرگ

ترجمهٔ پیشگفتار، مقدمه و فصل‌های ۶ - ۱ از م. سهرابی (سال ۱۳۵۹)
ترجمهٔ فصل‌های ۱۲ - ۷ و ضمیمه از ج. راستی پور (سال ۱۳۹۹)

فهرست مطالب:

۴	چگونه «قیام مسلحانه» را نوشتیم
۲۷	مقدمه
۳۳	۱- بین الملل دوم و قیام
۵۲	۲- بلشویسم و قیام
۸۳	۳- قیام ریوال
۱۱۱	۴- قیام هامبورگ
۱۴۳	۵- قیام کانتون
۱۸۱	۶- قیامهای شانگهای
۲۰۷	۷- فعالیت کمونیستی برای تحلیل بردن نیروهای مسلح طبقات حاکم
۲۴۰	۸- سازماندهی نیروهای مسلح پرولتاریا
۲۵۶	۹- جهت کار نظامی حزب
۲۶۲	۱۰- خصلت اقدام نظامی در آغاز قیام
۳۲۱	۱۱- خصلت عملیات قیام گران در طول قیام
۳۷۱	۱۲- کار نظامی حزب در بین دهقانان
۳۹۷	ضمیمه
۴۱۷	تصاویر

چگونه « قیام مسلحانه » را نوشتیم

اریش ولنبرگ^۱

۱- زمینه

در بهار ۱۹۲۸ پیاتنیتسکی [۱]، دبیر تشکیلات کمینترن، مرا به دفترش خواند. من در آن موقع جزو کارکنان فنی انستیتوی مارکس - انگلس در مسکو و مسئول دفتر نظامی این انستیتو بودم و در مدارس نظامی که کمونیستهای آلمانی به عنوان متخصصین قیام در آن تعلیم می دیدند، درس می دادم.

بین کسانی که در این بحث شرکت داشتند علاوه بر پیاتنیتسکی، این عده نیز حضور داشتند: ژنرال اونشلیخت [۲]، معاون کمیسر خلق برای دفاع و مسئول ارتباط بین ستاد کل ارتش سرخ و کمینترن؛ ارکلی یعنی تولیاتی، رئیس بخش «اثریت پروپ» (اژیتاسیون و پروپاگاندا [تبلیغ و ترویج]) کمینترن؛ دو سه افسر عالیرتبه

روسی که مانند من در مدارس نظامی برای کمونیستهای آلمانی درس می دادند؛ و تعدادی از دیگر مأمورین کمیترن.

پیاتنیتسکی هدف بحث ما را توضیح داد. وی گفت که «راه پیروزی: هنر قیام مسلحانه» [۳] اثر آلفرد لانگر کتاب دستی برجسته‌ای برای مأمورینی است که آموزش مارکسیستی - لنینیستی دیده‌اند. باید چاپ جدید تجدیدنظر شده و وسیع تری از آن تهیه کرد. به علاوه اکنون زمان مناسبی برای انتشار یک اثر توده‌ای در مورد قیام مسلحانه است با این هدف که در اختیار تعداد وسیع تری از کمونیستها و طرفداران قرار گیرد. بدین منظور مواد آموزشی که ستاد ارتش سرخ برای مدارس نظامی کمونیستهای آلمانی طرح کرده، بی اندازه مناسب اند.

بخشهای مختلف این کتاب جدید باید توسط ستاد ارتش سرخ تهیه و در اختیار رفیق ارکلی (تولیاتی) که مسئول جمع آوری کتاب و انتشار هر چه زودتر آن است قرار گیرد. این کتاب که تا حدی متمایز از کتاب لانگر بود، باید تنها «قیام مسلحانه» نام می گرفت. برای آنکه سوء ظن دخالت شوروی در امور داخلی دیگر کشورها برانگیخته نشود، باید تجربیات مهم قیامهای مسلحانه ۱۹۱۹ مجارستان و باواریا که به ایجاد ارتشهای سرخ و کسب قدرت توسط پرولتاریا منجر شدند، حذف می شد. [۴]

پیاتنیتسکی همچنین گفت که این کتاب جدید باید نام یک «مؤلف» داشته باشد و طبعاً این نام نمی تواند یک نام روسی یا نام یکی از مأمورین کمونیست کنونی باشد. از آنجا که کتاب باید ابتدا به آلمانی منتشر می شد و از آنجا که این کتاب

جدیدی در مورد موضوع قیام مسلحانه بود، ما نام نویبرگ^۲ را انتخاب کردیم. یک «A» قبل از این نام فامیلی اضافه کردیم که می شد بجای آن مثلا «B» هم گذاشت.

ممکن است تعجب آور به نظر برسد که یک کتاب غیرقانونی کمونیستی «نام مؤلف» و «ناشر» داشته باشد. پشت جلد چاپ آلمانی که زیرعنوان «کوششی در عرضه داشت تئوریک» را نیز داشت «۱۹۲۸ - چاپ و نشر اتو میر زوربخ» نوشته شده بود. این خصوصیات به هر رفیقی امکان می داد که چنانچه وی را بخاطر داشتن کتابی «ضاله» دستگیر می کردند، بتواند ادعا کند که آنرا در یک میتینگ یا تظاهرات قانونی از فروشنده‌ای بدین عنوان که کتابی است قانونی، خریده. «ببینید! اینجا نام مؤلف و ناشر سوئیسی نوشته شده!».

در این یادداشتهای بر کتاب «نویبرگ» من این وظایف را برای خود قائل شده‌ام: «۱- نشان دادن زمینه سیاسی قیامهای گوناگون؛ ۲- بر ملا کردن تحریفاتی که در عرضه داشت رویدادهای انقلابی، «به نفع دولت شوروی، کمیتن و رهبری کنونی احزاب کمونیست» صورت گرفته.

به علاوه، من تا آنجا که برایم معلوم بود، نام مؤلفین بخشهای مختلف کتاب را ذکر کرده‌ام.

دو بخش اول («بین الملل دوم و قیام»، «بلشویسم و قیام») هر دو توسط بلشویکی قدیمی، ا. پیاتنیتسکی نوشته شده که پیش از جنگ جهانی اول سالها در آلمان

زندگی می کرد. من چیزی برای اضافه کردن به آنچه که وی در اینجا می گوید، ندارم.

۲- قیام ریوال

مطالعه قیام ریوال (فصل ۳) توسط تیمی تحت نظر ژنرال اونشلیخت نوشته شده. این بخش بعضاً بر شواهد شخصی کمونیستهای استونی که پس از درهم شکستن قیام به اتحاد شوروی گریختند، مبتنی است.

شیوه عرضه داشت سازماندهی و اجرای قیام ریوال تا حد زیادی با حقیقت تاریخی تطابق دارد. اما مسئله مربوط به منشأ و آغاز آن را سکوت به اصطلاح «توطئه زینوویف» فراگرفته. این توطئه چه بود؟

پس از مرگ لنین (۲۱ ژانویه ۱۹۲۴) همچنان که می دانیم زینوویف، استالین و کامنف به اصطلاح «ترویکا» [درشکه سه چرخه] را تشکیل دادند. هدف این «ترویکا»ی بلشویکهای قدیمی آن بود که نگذارند تروتسکی، این بلشویک جدید، وارث لنین شود. وقتی پس از چند ماه روشن شد که «خطر تروتسکی» وجود نداشت یا حداقل دیگر وجود نداشت، «ترویکا» نیز از هم پاشید. مبارزه‌ای برای قدرت بین استالین و زینوویف شروع شد. استالین بر دستگاه پر قدرت و همه جا حاضر حزب متکی بود؛ زینوویف بر کمیترن که پس از شکست «اکتبر آلمان» یعنی پس از آنکه مبارزه حزب کمونیست آلمان برای کسب قدرت دولتی در سال انقلابی ۱۹۲۳ شکست خورد، به نحو روزافزونی وزن سیاسی و اخلاقی خویش را بر آن دست داد.

در چنین وضعیتی، زینوویف امیدوار بود که موقعیت خود را در مقابل استالین با یک قیام مسلحانه پیروزمند در ریوال تحکیم بخشد. رؤیای وی آن بود که پیروزی انقلاب کمونیستی در استونی، واکنشهای زنجیری در دیگر کشورها برخواهد انگیخت. زینوویف در مباحث سری که در مسکو و لنینگراد و دور از چشم حزب و بدون آگاهی همقطاران خویش در کمینترن انجام داد، با قیام در ریوال موافقت کرد و تاریخ آن هم تعیین شد. از نظر صرف نظامی، کمونیستهای استونی به عالیتترین شکل عمل کردند. آنها با قهرمانی نمونه واری جنگیدند. اما شرایط عینی و ذهنی که برای قیام مسلحانه و حمله نهایی پرولتاریا به قدرت دولتی که توسط لنین و پیش از وی به وسیله فردریش انگلس مشخص شده، در استونی وجود نداشت. تنها پیشاهنگ پرولتاریای انقلابی در ریوال می جنگید. در این مورد، حزب کمونیست استونی و زینوویف «نه تنها بخاطر یک اشتباه بزرگ، بلکه همچنین بخاطر ارتکاب یک جنایت مقصر بودند.» (به نقل از لنین در ۱۹۲۱ در کتاب «چپ روی، بیماری کودکی کمونیسم»).

قیام ریوال با هزاران هزار قربانی - مرده، نقص عضو پیدا کرده یا دستگیر شده - نه تنها استونی را برای سالها در معرض ترور سفید و تاریک ترین ارتجاع قرار داد، بلکه همچنین سقوط زینوویف و ظهور قدرت استالین را تسریع کرد.

۳- قیام هامبورگ

هانس کپین برگر[۵]، سازمانده و رهبر نظامی قیام هامبورگ بلافاصله پس از ورودش به مسکو در آغاز ماه مه ۱۹۲۴ این بخش (فصل ۴) را نوشت. من مقدمه

این فصل («وضعیت عمومی در آلمان») و «خلاصه» را نوشتم. ما در آن موقع در یک آکادمی ویژه نظامی در مسکو کار می کردیم که در آن، رهبران ارتش سرخ آینده آلمان باید تربیت می شدند.

قیام هامبورگ اساساً به منطقه شهری بارمبک^۳ محدود شده بود یعنی جایی که کپین برگر، یک دانشجوی بیست و پنج ساله لایبزیگی زندگی می کرد.

کپین برگر در این بخش به شخص خود به عنوان سوم شخص اشاره می کند. وی می گوید که او «قبلاً رهبر نظامی بارمبک بود، اما ... چند ماه پیش از آن از این پست عزل شده بود». تنها در شب دوشنبه ۲۲ اکتبر بود که رهبری محلی حزب در بارمبک وی را از رختخواب بیرون کشیده و به او سمت فرماندهی نظامی واحدهای کمونیست در بارمبک - اولنهورست را داد. وی باید به هر قیمتی شده عملیات جنگی را در صبح روز بعد، سه شنبه ۲۳ اکتبر شروع می کرد.

بدین گونه کپین برگر خود را «از نظر خود در وضعیتی مشکل یافت: او افراد را نمی شناخت و به علاوه هیچ گونه اطلاعاتی در مورد وضعیت سازمان جنگی حزب، وضعیت دشمن و غیره نیز وجود نداشت». اسلحه هم نبود. «نوزده تفنگ و هفت رولور» آنچنان که وی به من گفت به نحو بدی انبار شده و زنگ زده بودند؛ تا وقتی که آنها تمیز و روغنکاری نمی شدند، نمی شد دست به هیچ کاری زد. علاوه بر این، در کی از وضعیت عمومی در آلمان، یا حتی در دیگر مناطق هامبورگ وجود نداشت.

کیپن برگر علت عزل خویش را کتمان می کند. در اوت ۱۹۲۳ یک اعتصاب عمومی سه روزه در سراسر آلمان - کاملاً خودبخودی و بدون کمک حزب کمونیست آلمان - درگرفته بود و حکومت فوق ارتجاعی صدر اعظم کونو را سرنگون کرده بود. حکومت استراسمان جای آن را گرفت که سوسیال دمکراتهای برجسته نیز در کابینه اش حضور داشتند. از این به بعد بود، یا آنچنان که باید تأکید کنیم **برای اولین بار** و حتی نه در مه ۱۹۲۳ - وقتی که یک اعتصاب عمومی در روهر به دنبال اشغال توسط فرانسه درگرفته بود و در بوخوم به یک قیام مسلحانه [۶] ارتقاء یافته بود - برای اولین بار از این پس یعنی در اوت ۱۹۲۳ بود که کرملمین فرمان تدارک قیام مسلحانه در آلمان را با هدف تصرف قدرت توسط پرولتاریا صادر کرد.

این تدارکات برای انقلاب شامل ایجاد دستجات «صدها کارگر»^۴ در کارخانجات Labour Exchanges و در محلات مسکونی می شد. طبق «تئوری انقلابی» براندلر - «در چارچوب قانون اساسی وایمار، پیش به سوی حکومت کارگران در سراسر آلمان!» - این دستجات «صدها کارگر» باید تنها با چوب و چماق مسلح می شدند. «آموزش» آنها تنها محدود به مشق در اطراف کارخانه و فضاهای باز بود. اما کیپن برگر سلاحهای معدودی برای «صدها کارگر»هایی که در بامبک نگه داشته بود، تهیه کرده و آموزش کار با تفنگ را در مناطق جنگلی اطراف هامبورگ سازمان داده بود. در نتیجه، رهبری حزب کمونیست آلمان در

منطقه هامبورگ بزرگ وی را از وظایفش «به حساب این رفتار تحریک آمیز که باید به حکومت «صدها» منجر می شد» عزل کرده بود و دستجات «صدها کارگر» در بارمبک منحل شدند. تمامی اینها چند ماه قبل رخ داده بود، با وجود این تا ۲۲ اکتبر هیچ «صدها کارگر»ی در بارمبک تشکیل نشده بود.

دبیر منطقه هامبورگ بزرگ که این جریان را علیه کیپن برگر راه انداخته بود، ارنست تالمان^۵ بود که بعداً به عنوان «رهبر تاریخی حزب کمونیست آلمان و فرمانده نظامی قیام هامبورگ» به اسطوره کمیترن تبدیل شد. در رابطه با سازماندهی و هدایت مبارزه نمونه وار در بارمبک - اولنهورست لازم نیست چیزی به آنچه که کیپن برگر با چنین تواضع و احتیاطی نوشته، اضافه شود. نوشته وی تنها باید با خلاصه ای از زمینه سیاسی که به قیام هامبورگ منجر شد، تکمیل گردد. منظور ما کنفرانس سازمانهای کارگری ساکسونی است که در روز یکشنبه ۲۱ اکتبر در شمنیتس^۶ صورت گرفت.



دستور کار این کنفرانس در نشست قبلی تعیین شده بود که پیش از نتایج فاجعه آمیز هجوم فرانسه و بلژیک به روهر انجام گرفته بود، و منحصرأ باید به مسائل اجتماعی پرداخته می شد: دستمزدها و قیمتها، کمک به بیکاران و غیره. به علت

ورود رایشسور^۷ به ساکسونی و تورینگیا «کمسیون دائمی» کنفرانس بنا به تقاضای اعضای کمونیست خود آن را به جلوتر یعنی به یکشنبه ۲۱ اکتبر انداخت. در کنفرانس شمنیتس این عده حضور داشتند: ۱۴۰ عضو شورای کارخانه، ۱۲۰ نماینده از اتحادیه‌های کارگری، ۷۹ نماینده کمیسیونهای کنترل [۷]، ۲۶ مأمور عالیرتبه جامعه تعاونی مصرف، ۱۵ مأمور کمیته‌های عمل ضد فاشیست و ۲۶ مأمور برجسته بوروکراسی اتحادیه کارگری. این کنفرانس به هیچ وجه نماینده کل طبقه کارگر آلمان نبود.

در ابتدای جلسه، نماینده‌ای از کمیته مرکزی حزب کمونیست پیشنهاد کرد که کنفرانس باید به مسئله دخالت رایشسور تقدم دهد و یک اعتصاب عمومی در سراسر آلمان به عنوان یک اقدام متقابل اعلام نماید. در این مورد گراپ^۸، سوسیال دمکرات چپ، وزیر حکومت ائتلافی سوسیال دمکرات - کمونیست ساکسونی توضیح داد که چنانچه کوچکترین انحرافی از برنامه کار تعیین شده (مسائل اجتماعی) صورت گیرد و چنانچه مسئله اعتصاب عمومی علیه دخالت رایشسور مورد بحث قرار گیرد، سالن کنفرانس را به عنوان رئیس تمامی نمایندگان سوسیال دمکرات ترک خواهد کرد.

چه می شد کرد؟

کمیته مرکزی حزب کمونیست که تحت رهبری هاینریش براندلر بود، نمی توانست مسئولیت اعتصاب عمومی را بدون همراهی سوسیال دمکراتهای چپ بپذیرد. به علاوه، این واقعیت وجود داشت که شعار «اعتصاب عمومی» مقدمه‌ای

7-Reichswehr (دفاع رایش) - سازمان نظامی آلمان از 1919 تا 1935.

8-Graupe

بود برای سازمانهای «سیاسی - نظامی» (به زیر مراجعه کنید) که از اوت ۱۹۲۳ در سراسر کشور برای آغاز قیام مسلحانه به وجود آمده بودند. جناح چپ حزب کمونیست به رهبری روت فیشر با براندلر موافق بود.

پس از بحثهای طولانی سرانجام تصمیم زیر اتخاذ شد: در برخی شهرها یک «شورش خودبخودی» باید صورت گیرد. اگر این شورش، جنبش توده‌ای واقعاً خودبخودی را در مراکز عمده صنعتی برانگیخت و اگر قیامهای مسلحانه در بخشهای مختلف کشور درگرفت، این امر نشانه وجود یک موقعیت حاد انقلابی است. در این صورت کمیته مرکزی حزب کمونیست بدون آنکه خود را از توده‌ها جدا کرده باشد می‌توانست در سراسر آلمان اعلام اعتصاب عمومی بنماید و بدین گونه یک قیام مسلحانه را با هدف کسب قدرت برپا کند. اما اگر عمل مسلحانه محلی، باعث انفجار خشم مردم نشود، پس این دلیل واضحی بر این امر است که هنوز شرایط ذهنی برای نبرد نهایی وجود ندارد. بدین ترتیب قیام محلی یک عمل خودبخودی خواهد بود که کمیته مرکزی حزب کمونیست مسئولیت آنرا نخواهد داشت و نتایج آنرا نخواهد پذیرفت.

بر طبق پیشنهاد یکی از اعضای کمیته مرکزی که هویتش معلوم نشد، به اتفاق آراء تصمیم گرفته شد که اجازه درگرفتن «شورش خودبخودی» در کیل^۹ که ملوانان متمرّد آن علامت انقلاب آلمان را در نوامبر ۱۹۱۸ داده بودند، داده شود. اما هرمان رمل [۸] که وظیفه‌اش انتقال دستور برای قیام از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست در شمنیتس بود، به ابتکار خود تصمیم گرفت که بجای کیل به

هامبورگ برود. هامبورگ محل ادارات مرکزی «خط ساحلی» سیاسی و نظامی - سیاسی به شمار می رفت و به عنوان فرماندهی «شمال غربی» شناخته می شد که سازمانهای حزب کمونیست در هامبورگ بزرگ، شلسویگ - هلاشتاین^{۱۰} به مرکزیت کیل، الدنبرگ^{۱۱} و دیگر شهرهای منطقه را دربر می گرفت.[۹]

«فرماندهی های سیاسی - نظامی» به وسیله کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان پس از تصمیم در مورد تدارک قیام مسلحانه در آلمان ایجاد شده بودند. شش فرماندهی - برلین، شمال غرب، غرب، جنوب غرب، مرکز (ساکسونی، تورینگیا) و شرق - با شش لشکر پیاده نظام رایشسور تطبیق داشتند؛ وظیفه آنها تضمین عدم ارتباط بین این شش لشکر بود. هرمان رمل هم مسئول ارتباط بین کمیته مرکزی و فرماندهی ملی بود و هم مسئول ارتباط بین رهبریهای سیاسی و سیاسی - نظامی غرب، شمال غرب و جنوب غرب.

دبیر سیاسی شمال غرب هوگو اوربانس[۱۰] بود، فرمانده سیاسی - نظامی آلبرت شراینر[۱۱] و ژنرال شوروی فرمانده وی اشترن[۱۲] بود؛ در جنوب غرب دبیر سیاسی ارنست میر بود، من فرمانده سیاسی - نظامی بودم و ژنرال شوروی ام آلكسی ان. استتسکی بود - که بعداً یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی شد؛ دبیر سیاسی غرب آرتور اورت و فرمانده سیاسی - نظامی ویلهلم زایسر و ژنرال روسی وی که اسمش را بخاطر ندارم در ارتش سرخ بخاطر چانه بسیار برجسته و غیرطبیعی اش به «خوش چانه» معروف بود. در ۱۹۲۷ «خوش

چانه» رهبر سازمان اطلاعاتی ارتش سرخ در اروپا بود که اداره مرکزی آن در پاریس قرار داشت.

وقتی رمل برای دیدن شراینر در صبح روز ۲۲ اکتبر به هامبورگ وارد شد، اوربانس که برای شرکت در کنفرانس شمنیتس رفته بود آنجا نبود. اوربانس چند ساعت پس از آنکه کنفرانس پایان یافته بود و پس از آنکه رمل باید به کیل می رفت به شمنیتس رسید. هیجان و اغتشاش عظیمی بر کمیته مرکزی حزب کمونیست حاکم بود. کارل رادک دستورالعمل های جدیدی از مسکو آورده بود: دستور قیام باید لغو می شد. مأموری به سرعت به کیل فرستاده شد. اما در آنجا کسی اطلاعی از رمل نداشت. صبح روز بعد، در ۲۳ اکتبر، کمیته مرکزی با خبر درگرفتن قیام در هامبورگ از جا پرید. چه روی داده بود؟ در هامبورگ، شراینر و اشترن به رمل توضیح داده بودند که قیام در کیل غیرممکن است. کیل در ۱۹۱۸ موطن نیروی دریایی با ۴۰۰۰۰ ملوان شورشی به شمار می رفت. اکنون تنها چند هزار ملوان در آنجا وجود داشت که حرفه‌ای بودند و ۱۲ سال باید خدمت می کردند. این ملوانان، طرفدار احزاب راست یا راست افراطی بودند. حزب کمونیست در کیل بسیار ضعیف بود. شراینر حتی نمی دانست که آیا دستجات «صدها کارگر» در آنجا وجود دارد یا نه.

بر طبق اطلاعاتی که رمل از شمنیتس با خود آورده بود، درگرفتن عملیات جنگی در برخی شهرهای آلمان در ۲۳ اکتبر یعنی فردای آن روز اجباری بود. این آخرین فرصت برای دو حکومت کارگری ساکسونی و تورینگیا برای نجات خود از تصفیه به وسیله رایشسور به شمار می رفت. در نتیجه اشترن پیشنهاد کرد که قیام در هامبورگ شروع شود. شراینر هم با تردید به آن تن درداد. به تالمان، دبیر سیاسی

هامبورگ بزرگ اطلاع دادند. جان اسکر، رهبر سازمان سیاسی - نظامی هامبورگ را نتوانستند پیدا کنند؛ در حقیقت او در دو سه روزی که قیام طول کشید دیده نشد. تالمان دستور قیام را به رهبران سیاسی تعدادی از شهرهای منطقه ابلاغ کرد. او نتوانست با همه آنها ارتباط برقرار کند.

رمل تصمیم گرفت در شب ۲۳ اکتبر به شمینتس بازگردد. واحدهای رایشسور قبلاً در دروازه‌های شهر مستقر شده بودند. در مراکز عمده صنعتی - روهر، برلین، سلیزی علیا - خبر قیام هامبورگ هیچ عملی را از طرف کارگران برنیانگیخت. دستگاه سیاسی - نظامی - من در وهله اول منظورم مناطق «غرب» (روهر، راینلند و غیره تحت نظر ویلهلم زایسر) و «جنوب غرب» (وورتمبرگ، بادن، هسن تحت رهبری خودم) است - مسلح منتظر دستور «اعتصاب عمومی» به عنوان نشانه قیام سراسری آلمان بود. ما از رویدادهای شمینتس و زمینه قیام هامبورگ اطلاعی نداشتیم.

رمل در غیاب کارل رادک گزارش خود را به کمیته مرکزی داد. پس از بحثی کوتاه، کمیسیونی مشتمل بر رهبران عمده کمیته مرکزی و فرماندهی ملی سیاسی - نظامی تشکیل شد. این کمیسیون که اوربانس هم جزو آن بود رهسپار هامبورگ شد. پیام کمیسیون: توقف قیام. مسائل بعدی را می توان در نوشته کپین برگر یافت.

یک نکته دیگر آنکه تحریفاتی در نوشته کپین برگر و مقدمه من برای آنکه هوگو اوربانس را به عنوان «کسی که مسئول شکست قیام هامبورگ بود» جا بزنند صورت گرفته. اوربانس را به تنهایی در ازای تمامی رفقای برجسته سازمانی حزب

در «خط ساحلی» به محاکمه کشیدند. او مسئولیت کامل سیاسی قیام و تمامی عملیات قیام را پذیرفت. او به حبس طولانی محکوم شد. ایستادگی قهرمانانه‌اش در دادگاه، در جهان کمونیست مورد ستایش قرار گرفت. استالین شخصاً یادداشتی مبنی بر قدردانی برای وی فرستاد. وی پس از آزادی و ظهور به عنوان رهبر گروه چپ همراه با تروتسکی مورد افترا قرار گرفت و لجن مال شد. در ۱۹۲۶ از حزب اخراج گردید.

۴- کانتون و شانگهای

در مورد فصول ۵ و ۶ دربارهٔ قیامهای کانتون و شانگهای من اکنون با قاطعیت می‌توانم بگویم که این فصول در فرماندهی عالی ارتش سرخ نوشته شده‌اند. از آنجا که کار من هم در مدارس نظامی برای «متخصصین قیام» آلمان و از ۱۹۲۸ در مدرسهٔ بین‌المللی لنین در مسکو شامل آموزش در مورد چین نمی‌شد، توجه خاصی به مواد آموزشی جنگ داخلی چین نداشتم.

اما من در تماس نزدیک با رفقای بودم که مأموریت‌های نظامی یا سیاسی را از طرف ستاد کل ارتش سرخ (و کمینترن) انجام داده بودند. در بین اینها افسر عالی‌رتبهٔ روسی مثل مارشال بعدی شوروی بلوخر [۱۳]، رفقای آلمانی مثل ویلهلم زایسر [۱۴]، و یک هندوچینی مهربان و دوست داشتنی که با نام هو شی مین مقدور بود تاریخ جهان را بسازد قرار داشتند. تا آنجا که من می‌دانم، بلوخر و هو – مانند دیگر اعضای عالی‌رتبهٔ ستاد ارتش سرخ و از جمله توخاچفسکی – با خط رسمی حزب در چین مخالف بودند؛ آنها ورود حزب کمونیست چین را به کومین

تانگ تأیید نکردند و قیام کانتون را کاری می دانستند که بطور اجتناب ناپذیری دانه‌های شکست را در خود داشت. این نقطه نظر بطور آشکاری در فصل مربوط به قیام کانتون مطرح شده. قضاوتی انتقادی نیز در مورد مشی حزب چین، کمینترن و استالین در رابطه با قیام شانگهای بیان گردیده.

«ویراستار» کتاب یعنی شخصی از دفتر پیائینیتسکی یا ارکلی (تولیاتی) که متکی بر تصمیمات کمینترن بوده، مقدمه‌ای بر «ا. نویرگ» ترتیب داده (مقدمه این چاپ را نگاه کنید).

۵- توخاچفسکی: «قواعد میدان جنگ برای قیام مسلحانه»

در فصول ۷-۱۱، آموزشهای مشخصی در مورد چگونگی سازماندهی اجرای قیامهای مسلحانه در تمامی کشورهایی که در آنها احزاب کمونیست با «وظیفه تاریخی» اجرای قیام از طریق انقلاب بورژوا - دمکراتیک یا سوسیالیستی روبرو هستند داده شده. در سالهایی که «کتاب نویرگ» انتشار یافت، این کتاب مورد توجه کمونیستهای تمامی کشورهای خارج از اتحاد شوروی بود. فصول ۷، ۸ و ۹ عمدتاً به جهت سیاسی تدارک برای قیام مسلحانه می پردازد. امروز من دیگر نمی توانم با قطعیت بگویم که آنها به وسیله ارکلی (تولیاتی) نوشته شده‌اند یا توسط اونسلیخت، یا شاید به وسیله یک تیم تحت نظر آنها. من سهمی در نوشتن آنها نداشتم. اما فصول ۱۰ و ۱۱ توسط میخائیل ان. توخاچفسکی نوشته شده‌اند. هنگامی که من برای اولین بار توخا را در بهار ۱۹۲۴ ملاقات کردم، او هنوز معاون رئیس ستاد ارتش سرخ، فرمانده آکادمی جنگ و رئیس کمیسیونی بود که وظیفه-

اش تهیه «قواعد میدان جنگ ارتش سرخ» بود. پس از مرگ فرونزه (۳۱ نوامبر ۱۹۲۵) که جای تروتسکی را گرفته بود، وروشیلف کمیسر خلق برای ارتش (وزیر جنگ) شد. اولین اقدام وی برکناری توخاچفسکی از تمامی وظایفش در ستاد ارتش سرخ و فرستادن وی به «بیابان»، ابتدا به لنینگراد و سپس به مینسک بود. اما وزیر جنگ جدید نمی توانست تمامی آرزوهایش را جامه عمل بپوشاند و وی را کلاً از ارتش کنار بگذارد. در آغاز سالهای سی در رابطه با وضعیت حاد روزافزون در شرق دور و ترس کرم‌لین از جنگ تهاجمی ژاپنی‌ها، او حتی مجبور شد توخا را به عنوان معاون خود به کار برگرداند. برکناری توخاچفسکی در ۱۹۳۸ در خلال تصفیه‌های بزرگ استالین یک پیروزی نهایی برای رقبیش وروشیلف به حساب می‌آمد. [۱۵]

توخاچفسکی همچنان در ۱۹۲۵ رئیس «کمیسیون قواعد میدان جنگ منطقه‌ای» باقی مانده بود زیرا بقیه اعضای کمیسیون توضیح داده بودند که بدون وی هیچ کاری پیش نخواهد رفت. توخاچفسکی به من گفت که وی سهم خویش را در این کتاب به عنوان نوعی «قواعد میدان جنگ برای قیام مسلحانه» می‌دید. هر دو فصل «خصلت عمل نظامی در آغاز قیام» و «خصلت عملیات قیام گران در طول قیام» با نقل قولهایی از «قواعد میدان جنگ منطقه‌ای ارتش سرخ» تزئین شده که باید واقعاً آنرا «قواعد میدان جنگ ارتش سرخ و قیام مسلحانه» نامید.

توخاچفسکی در ۲۲-۱۹۲۱ به دنبال ایجاد یک «ستاد کل بین‌المللی کمونیستی» بود. از آنجا که وی این پیشنهاد را در درون ستاد ارتش سرخ مطرح نکرد، یک سری مقاله در مجله نظامی شوروی با اسم مستعار سولومین منتشر کرد که در آنها کوس نظرات خود را به صدا درآورد. تروتسکی پیشنهاد توخاچفسکی - سولومین

را با این فرض درست که اعضای غیرروسی این ستاد کل تا زمانی که پرولتاریا در کشورهای آنها قدرت را به دست نگرفته و ارتشهای سرخ خویش را به وجود نیاورده‌اند چیزی جز عروسکهای خیمه شب بازی نخواهند بود، رد کرد. معهذا علیرغم برخی تفاوت عقاید نظامی و سیاسی، روابط شخصی و کاری بین تروتسکی و توخاچفسکی بی اندازه عالی باقی ماند. حتی تحت فشار اخلاقی از طرف حزب، توخا هرگز تنفرنامه یا حتی انتقادی در مورد تروتسکی منتشر نکرد. او بطور خصوصی از اولین رهبر ارتش سرخ با احترام زیادی یاد می کرد. توخاچفسکی در نوشته خویش در این کتاب، از نقل قول یکی از شعارهای تروتسکی خودداری نکرد و آنرا با نام به وی نسبت داد؛ تقریباً باور نکردنی است که ویراستاران چاپ ۱۹۲۸ (اولین چاپ آلمانی) و ویراستاران چاپ ۱۹۳۱ با آتش و گوگرد نام این «سگ نگهبان فاشیسم و عامل امپریالیسم جهانی» را از کتاب ریشه کن کرده‌اند.

۶- هو شی مین : قیام دهقانی

مؤلف فصل ۱۲، «کار نظامی حزب در بین دهقانان» یک انقلاب صمیمی و دوست داشتنی هندوچین بود که بعدها تحت نام هو شی مین وارد تاریخ مبارزات آزادیبخش بزرگ ملی و اجتماعی عصر ما شد.

وقتی که من در مه ۱۹۲۴ به مسکو وارد شدم، هو (نام آن موقع وی اهمیتی ندارد) در بخش آژیت پروپ کمینترن کار می کرد. کار مشخص وی: مسائل استعماری و دهقانی. به علاوه هو معاون رئیس یک انترناسیونال دهقانی بود که توسط یک

قطب غیرحزبی به نام دمبال^{۱۲} پایه ریزی شده بود. این سازمان با احزاب و اجتماعات دهقانی گوناگون مثلاً در لهستان، بالکان، فرانسه و ایتالیا، در آمریکای جنوبی و در آسیا ارتباط داشت. در کمینترن دمبال و انترناسیونال دهقانی آن (که با طنز در گیومه گذاشته شده بود) جدی گرفته نمی شد. بوخارین در صحبت با من او را «دهاتی - خیالباف» می نامید و ذکر نام او باعث تفریح می شد.

در مسکو نیز، نظیر قبل از آن در پاریس، هو مجبور بود علیه پیش داوریه‌های احزاب عضو کمینترن از کشورهای صنعتی که نقش انقلابی دهقانان را در مبارزه آزادیبخش پرولتری انکار می کردند بجنگد. او با خنده به فعالیت خویش همچون «صدایی که در بیابان فریاد می زند» اشاره می کرد.

در ۱۹۲۴، ستاد ارتش سرخ هو را به مأموریتی محرمانه در چین فرستاد. همانگونه که خاموش از مسکو ناپدید شد، گاهگاه در خیابانهای پایتخت شوروی با چشمان درخشان و لبخند خیره کننده‌اش دیده می شد. یک روز، فکر می کنم در ۱۹۲۷ بود، او به من گفت که دارد روی مقاله‌ای در مورد کار حزب در میان دهقانان کار می کند که در میان چیزهای دیگر برای مدرسه نظامی کمونیستهای آلمانی در مسکو تدارک دیده شده بود. همین مقاله است که آخرین فصل این کتاب را تشکیل می دهد.

آنچه که هو در چهل سال پیش نوشت، هنوز هم تقریباً قابلیت عملی کاملی دارد. او در مقدمه مقاله‌اش می نویسد: «پیروزی انقلاب پرولتری در کشورهای فلاحتی و نیمه فلاحتی بدون حمایت فعال از طرف توده‌های عظیم دهقان از انقلاب

پرولتری غیرقابل تصور است. این بدون هیچگونه چون و چرا به همان اندازه انقلاب بورژوا - دمکراتیک برای انقلاب پرولتری درست است.»

هو ایتالیا و فرانسه را هم در زمره «کشورهای نیمه فلاحتی» قرار می داد. این «نتیجۀ بی ابهام و روشن» تنها همین اواخر به تدریج و لنگ لنگ زمینۀ پیدا می کند.

در مورد تاکتیکهای چریکی در مبارزه علیه یک دشمن سازمان یافته طبقه حاکم می خوانیم: «قدرت چریکها در دفاع نیست، بلکه در عملیات تهاجمی ناگهانی و شجاعانه شان است. رزمندگان چریک ... باید همه جا و در هر موقع دست به مانور بزنند: سریع و غیرمنتظره به دشمن ضربه بزنند ... سریعاً از منطقه خارج شوند و از برخورد نهایی بپرهیزند ... تا بتوانند دشمن را در منطقه دیگر غافلگیر کنند.»

این عبارت می توانست در یکی از شعارهای هو در سالهای اخیر هم گنجانده شود. **قیام مسلحانه** یک سند مهم استثنائی از سیاستهای نظامی کمیترن است که برای مورخین ضروری می باشد. اما ممکن است پرسیده شود که «تحریفات و تقلباتی که در حقیقت تاریخی به نفع به اصطلاح دولت شوروی، کمیترن و شعب آن صورت گرفته ... آیا اینها ارزش تاریخی کتاب را نفی نمی کنند؟» مطلقاً نه! این تحریفات، این تقلبات، کتمان زمینۀ سیاسی (قیامهای ریوال و هامبورگ)، اینها نیز بخشی از سیاستهای نظامی کمیترن و کرملین هستند. تنها لازمست که حقیقت تاریخی را بشناسیم و افسانه را نپذیریم. من امیدوارم که این یادداشتهای مقدماتی به این هدف کمک کرده باشند.

هامبورگ ، ۱۹۷۰

یادداشتها :

- ۱- Piatnitsky – یک بلشویک قدیمی که در دوران تصفیه‌های استالینی (۱۹۳۶-۸) تصفیه شد.
- ۲- Unschlicht – یک بلشویک قدیمی که نظیر پیاتنیسکی تصفیه شد.
- ۳- این کتاب که مخفیانه در آلمان (به آلمانی) در ۱۹۲۸ منتشر شد و چاپ دوم آن هم بطور غیرقانونی در ۱۹۳۱ منتشر شد، کار یک تیم از متخصصان نظامی کمونیست آلمانی در مسکو تحت هدایت آلفرد (اسم مستعار توره لهن، افسری که ابتدا در ارتش فنلاند بود و سپس در ارتش شوروی) بود. آلفرد توسط ستاد ارتش سرخ به کمینترن (پیاتنیسکی) معرفی شده بود. در ابتدا قرار بود نام تمامی مؤلفین مشترک در روی جلد چاپ شود (اسم مستعار من والتر بود). اما از آنجایی که این عمل فهرستی نسبتاً طولانی از نامها برای کتاب نسبتاً کوچکی ایجاد می کرد، ما همگی تحت نام آلفرد لانگر معرفی شدیم.
- ۴- به این تجربیات در کتابی نوشته یک کمونیست مجاری و در کتاب من «مبارزه ارتش سرخ باواریا» که توسط مرکز انتشارات نظامی دولتی در ۱۹۲۸ به روسی ترجمه شد (با چاپ دوم در ۱۹۳۱) پرداخته شده.
- ۵- کپین برگر (Kippenberger) عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان و زمانی نماینده کمونیستها در رایشتاگ بود. در ۵ نوامبر ۱۹۳۶ در مسکو به درخواست اولبریشتم دستگیر شد. بر طبق افترای کسی که بعداً همکار نزدیک اولبریشتم شد، کپین برگر در ۳ اکتبر توسط هیئت مدیره GPU (NKVD) به مرگ محکوم و تیرباران شد. در ۳۰ آوریل ۱۹۵۸ به وسیله یک دادگاه نظامی شوروی از وی «اعاده حیثیت» شد. جاسوس GPU علاوه بر مسائل دیگر وی را به ترتیب دادن قتل دو افسر پلیس (لنک و آنلوف) «با استفاده از نام اولبریشتم» در ۹ اوت ۱۹۳۱ در جلوی مرکز «کارل لیبکنخت» در برلین متهم کرده بود – در حالی که در واقع خود اولبریشتم دستور این ترور فردی را داده بود.
- ۶- من در بوخوم با نام والتر یک قیام مسلحانه را رهبری کردم که همزمان در ماه مه حزب کمونیست (هاینریش براندلر به عنوان رهبر حزب، و روت فیشر به عنوان رهبر اپوزیسیون چپ) قیام را محکوم کرد. آنها می خواستند که قیام گران خلع سلاح شوند و مسئله را به قدرت تصمیم حزب واگذارند. آنها قیام را «از نظر عینی تحریکی نسبت به بورژوازی آلمان» می دانستند که می خواست «مسئولیت پیمان تسلیم خود را در مقابل تجاوز امپریالیستی پوانکاره و هم جرمانش» به گردن طبقه کارگر و کمونیستها بیاندازد. پس از این جریان بود که من اولین تویبخ نامه رسمی ام را از حزب دریافت کردم. در طول قیام در بوخوم، برادری بین

ما و سربازان نیروی اشغالگر فرانسوی به وجود آمد، آنها به هاندردهای مسلح ما با کف و فریاد «مرگ بر یوانکاره! مرگ بر استینس!» خوش آمد گفتند (استینس در آن زمان قدرتمندترین سرمایه دار در جمهوری وایمار بود). در مه ۱۹۲۳ بود که فرصت بزرگ برای انقلاب آلمان از دست رفت.

۷- چیزی شبیه ارگانهای «تعاونی» اما بدون پایه قانونی.

۸- یک سوسیال دمکرات پیش از جنگ جهانی اول، و پس از ۱۹۱۵ عضو حزب مستقل سوسیال دمکرات آلمان. سوسیال دمکراتهای مستقل در ۱۹۱۵ به علت سیاست حزب سوسیال دمکرات در قبال جنگ از آن انشعب کردند. در کنفرانس هاله در اکتبر ۱۹۲۰، جایی که زینوویف به عنوان نماینده کمیته سخنرانی کرد، جناح چپ سوسیال دمکراتهای مستقل به رهبری ارنست تالمان و هرمان رمل به حزب کمونیست پیوست. رمل عضو دفتر سیاسی همراه با تالمان و هاینتس نویمان برای «ترویکا» - هیئت عالی - در کنفرانس ودینگ (ودینگ یک منطقه پروتوری در شمال برلین است) انتخاب شدند. رمل و نویمان در ۳۱-۱۹۳۰ به اپوزیسیون «خط عمومی» که به وسیله تالمان و اولبریشت تبلیغ می شد پیوستند. این اپوزیسیون معتقد بود که «دشمن اصلی» که باید با آن مبارزه شود حزب نازی نیست بلکه «سوسیال فاشیستها» یا به عبارت دیگر سوسیال دمکراتها هستند. هر دو در دوران تصفیه‌های استالین تصفیه شدند.

۹- «خط ساحلی» یا منطقه سیاسی شمال غرب آنچنان که مأمور آژیت پروپ کمیترن که به بخشهای مختلف نویرگ سفر کرده بود و بر اساس اطمینان به وی اعتقاد داشتند، بخشی از سازمان حزبی هامبورگ نبود. «خط ساحلی» شامل تمامی ایالات پروس در دریای شمال یا ساحل غربی بالتیک به انضمام شهرهای آزاد هانسیتیک هامبورگ، برمن و لوبک، و ایالات پروسی شلسویک - هلشتاین و الدن برگ می شد. بدین گونه در سلسله مراتب حزبی، هوگو اوربانس، دبیر سیاسی «خط ساحلی» بالاتر از ارنست تالمان دبیر منطقه‌ای هامبورگ بزرگ بود. فرماندهی نظامی - سیاسی شمال غرب، علاوه بر شهرهای آزاد و ایالات فوق شامل ایالات پروسی بیشتری هم می شد.

۱۰- اوربانس (Urbahns) پس از به قدرت رسیدن هیتلر به سوئد مهاجرت کرد و تا زمان مرگش در ۱۹۴۶ در آنجا زندگی کرد.

۱۱- کمیسر سیاسی یک بریگارد انترناسیونال در جنگ داخلی اسپانیا. از ۱۹۴۵ مقیم جمهوری دمکراتیک آلمان شد.

۱۲- اشترن که در جریان جنگ جهانی اول به عنوان نوابان دوم یا ستوان در ارتش اتریش - مجارستان خدمت می کرد توسط روسها به اسارت گرفته شد. در طول جنگ داخلی اسپانیا با نام کلب (Kleber) و به

عنوان یک کانادایی یک بریگارد بین المللی را فرماندهی می کرد. کمیسر سیاسی وی آلبرت شراینر بود. در دوران تصفیه‌های استالین تصفیه شد.

۱۳- یک کارگر فلز کار روسی که نام واقعی اش مدودیف (Medvediev) بود. در جنگهای داخلی روسیه و به عنوان یک فرمانده ارتش سرخ با نام بلوخر شناخته می شد. وقتی که نام بلوخر برای اولین بار در مطبوعات جهان به عنوان یکی از ژنرالهای ارتش سرخ مطرح شد، «که دورسه» (Quai d'Orsay - وزارت خارجه فرانسه) (با توجه به مواد پیمان ورسای) به حکومت آلمان اعتراض کرد: پرسنل ارتش آلمان اجازه نداشتند به خدمت ارتشهای خارجی وارد شوند. حکومت آلمان و رئیس شعبه خانواده اشرف پروسی بلوخر سوگند خوردند که ژنرال شوروی نمی تواند عضو این اشرف قدیمی پروسی و یک افسر باشد. آنها سپس خاطرنشان کردند که نام فامیلی «فون بلوخر» در دولتهای بالتیک که تا ۱۹۱۷ بخشی از امپراتوری روسیه بودند نیز وجود دارد.

بلوخر با نام «ژنرال گالن» سالها مشاور نظامی روسی ژنرال‌یسمو چیانگ کای - شک بود. «ژنرال گالن» سازماندهنده و فرمانده ارتش جنوبی چین در پیشروی آرام از کانتون به شانگهای بود (۲۷-۱۹۲۶). پس از خیانت چیانگ به انقلاب چین و حمام خون کمونیستها در شانگهای، ژنرال‌یسمو به ژنرال گالن در صورت ادامه خدمت به عنوان مشاور نظامی اش عالیترین پستها و افتخارات را پیشنهاد کرد. بلوخر علیرغم دستور استالین چین را ترک کرد. وی ابتدا در ولادیوستک در خانه تحت نظر بود. استالین می خواست وی را «بخاطر عدم اطاعت و ترک خدمت» محاکمه نماید. اما وقتی که چیانگ خود را به کشتار کمونیستهای چینی محدود نکرد بلکه برخورد خصمانه‌ای نیز نسبت به اتحاد شوروی پیدا کرد، بلوخر در بهار ۱۹۲۷ اجازه یافت که به عنوان یک انسان نسبتاً آزاد به مسکو بازگردد. وقتی که من از وی پرسیدم که چگونه نام «بلوخر» را بر خود نهاده، خندید و گفت: «این قضیه محرمانه‌ای است که من آزاد نیستم آن را فاش سازم».

ما طبیعتاً عادت داشتیم که به روسی صحبت کنیم. بلوخر بعداً به آسایشگاهی در جنوب روسیه تبعید شد. وی در آنجا با پشتکار به مطالعه زبان آلمانی پرداخت اما موفقیت چندانی در این کار نداشت. هنگامی که ارتشهای ژنرال‌یسمو به قلمرو شوروی در طول رودخانه‌های امور و اوسوری حمله کردند، استالین ژنرال بلوخر را به عنوان فرمانده کل منطقه نظامی جدیداً ایجاد شده شرق دور گمارد و چیانگ از مشاور نظامی قبلی اش شکست سختی خورد.

در ۱۹۳۸ وقتی که استالین تمامی فرماندهان عالی ارتش سرخ و از جمله مارشال اتحاد شوروی توخاچفسکی را تصفیه کرد، بلوخر در مرکز فرماندهی کل وی در خابوروفسک بود. در آنجا بود که با خبر شد که مارشال محبوب وی توخا اعدام شده است؛ این خبر حاکی از آن بود که وی یعنی بلوخر یکی از اعضای دادگاه نظامی

بوده که محکومیت مرگ توخا را اعلام نموده. این دروغ یک محکومیت به مرگ اخلاقی برای بلوخر بود و دیگر به سختی امکان داشت مرگ فیزیکی برای وی به همراه داشته باشد.

۱۴- آموزگاری که در جنگ ۱۸-۱۹۱۴ نبرد می کرد و در پایان جنگ یک افسر ذخیره بود. زایسر پس از ۱۹۱۹ عضو حزب کمونیست آلمان شد. در ستیز داخلی ۲۱-۱۹۱۹ او در روهر رهبر نظامی گاردهای سرخ («ژنرال سرخ روهر») بود. در اوت ۱۹۲۳ به عنوان رهبر سازمان نظامی سیاسی «غرب» (روهر، راینلند و غیره) منصوب شد. در ۱۹۲۴ در دوره‌ای در آکادمی نظامی مسکو شرکت کرد و پس از آن از طرف ستاد ارتش سرخ برای یک مأموریت محرمانه به چین اعزام شد. وی در جنگ داخلی اسپانیا بریگادهای بین‌المللی را تحت نام «ژنرال گومز» رهبری می کرد. در بازگشت به مسکو مورد بی‌مهری قرار گرفت، از ارتش بیرون انداخته شد و در «خانه انتشارات کارگران خارجی» یک ویراستار شد. پس از آنکه هیتلر به اتحاد شوروی حمله کرد، از زایسر اعاده حیثیت شد و نقش عمده‌ای در کمیته ملی افسران آلمانی اسیر جنگی در اتحاد شوروی داشت. در ۱۹۴۵ به آلمان، جمهوری دمکراتیک آلمان، بازگشت و وزیر امنیت داخلی شد. در جریان شورش کارگران در آلمان شرقی (۱۷ ژوئن ۱۹۵۳)، زایسر از دستور اولبریش مبنی بر آتش گشودن بر کارگرانی که تظاهرات کرده بودند، سرپیچید. از پست خویش به عنوان وزیر عزل شد و از حزب هم اخراج گردید. تا زمان مرگش در چند سال پیش به عنوان استاد نظامی در مدرسه افسری «فولکس آرمی» (Volksarmee - ارتش خلق) به صورت تبعید زندگی می کرد.

۱۵- پوچ ترین افسانه‌ها در مورد زمینه و دلایل تصفیه توخاچفسکی مطرح شد و در حقیقت هنوز هم تا امروز همین افسانه‌ها مورد اعتقادند. «توطئه شوم ژنرال اس اس هایدرایش که اسناد محرمانه را در اختیار بنش (Benes) قرار داد تا ارتش شوروی را با گردن زدن فرماندهانش تضعیف نماید»؛ «توطئه بین ژنرال فریتش (Fritsch) و توخاچفسکی برای سرنگونی هیتلر و استالین»؛ «روحیه ضد سامی نخبگان روسی که طرفدار هیتلر بودند»^{۱۳} و از این قبیل. توخا مارشال اتحاد شوروی به وسیله استالین به عنوان عضو یک گروه مخالف که مشهورترین اعضایش بلشویک‌های قدیمی بوخارین و رایکوف و در ارتش گامارنیک یهودی، کمیسر سیاسی و ژنرال یهودی ارتش به نام یاکیر بودند تصفیه شد. توخا به وسیله رادک که در دادگاه امیدوار بود با ذکر نام مارشال اتحاد شوروی در ارتباط با اپوزیسیون دمکرات شوروی جان خود را نجات دهد، مورد اتهام قرار گرفت. ۱۶- پس از عزیمت هو (به مأموریتی در چین)، هاینریش براندلر معاون رئیس «انترناسیونال دهقانی» شد.

13- توخاچفسکی در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمده بود - مترجم.

مقدمه

قیام مسلحانه عالیترین شکل مبارزه سیاسی پرولتاریاست. یک پیش شرط اساسی برای پیروزی وجود دارد. عناصر قاطع پرولتاریا باید برای مبادرت به یک مبارزه مسلحانه بی امان برای سرنگونی قدرت سیاسی طبقات حاکم آماده شوند. پیش شرط دوم وجود یک حزب بزرگ کمونیست با انسجام عالی ایدئولوژیک و تشکیلاتی است که به تئوری لنینیستی مسلح باشد و بتواند مبارزه توده‌ها را رهبری کند.

وقتی که یک اراده اصیل و غیرقابل مقاومت توده‌ها را به مبارزه برمی انگیزد و وقتی که میلیون‌ها انسان «عدم امکان ادامه زندگی به شیوه کهن» را دریافته‌اند و برای هر گونه فداکاری آماده‌اند، وظیفه حزب کمونیست روشن است. حزب باید آنها را ماهرانه در مواضع کلیدی نبرد رهبری کند، باید لحظه درست را برای حمله به رژیم کهن انتخاب نماید؛ و باید نبرد را در طول خود قیام هم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی هدایت کند.

«قیام یک هنر است همانگونه که جنگ هنر است و مانند دیگر هنرها تابع قواعد خاصی است؛ اگر این قواعد فراموش شوند، نتیجه، شکست برای حزبی خواهد بود که از توجه به آنها قصور ورزیده.» تاریخ مبارزات مسلحانه که به وسیله پرولتاریا

انجام گرفته‌اند نشان می‌دهد که - علیرغم درسهای انقلاب اکتبر و آثار قابل ملاحظه مارکس، انگلس و لینن در مورد قیام - هنوز تمام احزاب کمونیست هنر قیام را یاد نگرفته‌اند.

فراگیری تاکتیکهای قیام مسلحانه، فوق العاده مشکل است. حزب تنها در صورتی قادر خواهد بود مبارزه مسلحانه توده‌ها را به درستی رهبری کند که هر یک از اعضایش، اصول اساسی این تاکتیکها را درک کرده باشد.

تاکتیکهای قیام باید بر اساس تجربه تاریخی، به ویژه مبارزات مسلحانه‌ای که پرولتاریا در طول دهه‌های گذشته بدان مبادرت ورزیده مورد مطالعه قرار گیرند. تنها یک مطالعه کامل و جهانی قیامهایی که در زمانهای اخیر روی داده‌اند، به ما اجازه خواهد داد که عوامل جدید حاکم بر این حوزه جدید هنر نظامی را جدا کنیم. تنها مطالعه تجربه غنی ناشی از مبارزه مسلحانه پرولتاریا به ما اجازه خواهد داد که اصول اساسی تاکتیکها و استراتژی قیام را کشف کنیم و در آینده از اشتباهات بپرهیزیم.

بسیاری از بخشهای انترناسیونال سوم، بطور کلی توجه کافی به مطالعه قیامهای پرولتاریایی و تاکتیکهای قیام نکرده‌اند. به نظر ما حتی مطالعه آثار لینن درباره این مسئله به نحو شایسته‌ای صورت نگرفته. در حالی که این نوشته‌ها در هر مسئله استراتژیکی و تاکتیکی مربوط به مبارزه مسلحانه پرولتاریا برای تصرف قدرت، تجربه کامل و فشرده سه انقلاب روسیه را همراه با تجربه وسیع ستیزهای انقلابی که در غرب روی داده‌اند، دربر می‌گیرد، لینن به تمام سؤالات مهم مربوط به تدارک و سازماندهی انقلاب پرولتاریایی پاسخ داده است.

مطالعه تجربه قیامها یا تاکتیکهای مبارزه مسلحانه گذشته بطور کلی بدون شناخت درست آثار لنین غیرممکن است. زیرا لنین بزرگترین استراتژیست و تاکتیسین مبارزه مسلحانه پرولتاریاست و تجربه غنی این مبارزه‌ای را که بطور سیستماتیکی مورد تحلیل قرار گرفته، برای نسلهای بعد از خویش بجای گذارده است.

بورژوازی با کمک سوسیال دمکراسی هر روزه به یک مبارزه سیاسی سخت علیه پرولتاریای انقلابی و پیشاهنگ آن، یعنی حزب کمونیست، و علیه سازمانهای پرولتری یا نیمه پرولتری (دهقانی) تحت نفوذ کمونیستها دست می زند. علاوه بر این، طبقات حاکم در همه جا تلاشهای وسیعی می کنند برای آنکه تجربه مبارزه مسلحانه پرولتاریا و تجربه انتقامجویی ها علیه قیامهای پرولتری را به خدمت خود گیرند. امروزه هر حکومت بورژوایی (و نه فقط حکومتهای بورژوایی) انبانی از دستورالعملهای حاضر و آماده مبتنی بر این تجربه‌ها در اختیار دارد و منابع و برنامه‌های عمل آماده‌ای در صورت دخالت مسلحانه زحمتکشان دارد. برای اینکه بتواند تجربیاتش را در مبارزه علیه پرولتاریای انقلابی با شکایت در میان بگذارد و متمرکز کند، کنگره‌های بین المللی برگزار می کند (کنگره پلیس واشنگتون در سال ۱۹۲۵ و غیره). کتابها و جزوات رسمی فراوانی برای آموزش به پلیس و ارتش در مورد مقابله با شورشیان منتشر می شود. برنامه‌های دژخیمانه‌ای طرح شده‌اند که در آنها استفاده از تمامی زرادخانه تسلیحات مدرن (به انضمام طرحهای شیمیایی) علیه پرولتاریای انقلابی در صورت قیام مسلحانه پرولتاریا علیه نظم اجتماعی توصیه می شود.

از آنجا که بورژوازی حساب می کند که در موقعیت بلافصل انقلابی ارتش و پلیس دائمی سلاحهای غیرقابل اعتمادی علیه پرولتاریا هستند، بورژوازی هر کشور

سخت مشغول تشکیل یک ارتش منظم ضدانقلابی (سازمانهای داوطلب، اتحادیه - های نظامی دانشجویی، واحدهای فاشیست، انواع اتحادیه‌های دفاعی، گروه‌های نظامی در کارخانجات و غیره) برای دفاع از نظم موجود است.

برخی کشورها (مثل آلمان) برای آنکه پلیس تحت تأثیر تمایلات انقلابی مردم قرار نگیرد، در حاشیه شهرهای بزرگ صنعتی مناطقی را به هزینه عمومی می سازد و پلیسها را با خانواده‌هایشان در آنجا جای می دهد. حتی برخی از آنها را در پادگانهایی که به مدرن ترین تسلیحات مجهز هستند (زرهپوشها، تانکها، هواپیماها، مسلسلها، توپخانه، گاز و غیره)، جای می دهند. هدف تمامی این اقدامات نظامی آنست که پلیس را تا آنجا که امکان دارد به صورت یک نیروی قابل اعتماد در مبارزه علیه کارگران انقلابی درآورند.

در مورد ارتش، طبقات حاکم سیستم کاملی برای حفظ انضباط تنظیم کرده‌اند که به تنهایی می تواند کارآیی اش را در استفاده علیه قیامها تضمین نماید. طبقات حاکم با تب و تاب خود را برای مبارزات طبقاتی آینده آماده می کنند. آنها برای رسیدن به این هدف از تجربه مبارزات گذشته به هر شکل که امکان دارد، استفاده می کنند. پرولتاریا و به ویژه پیشاهنگ آن، حزب کمونیست، نباید حتی لحظه‌ای هم از این واقعیت غافل باشند.

ما در عصر جنگهای امپریالیستی و انقلابات پرولتری زندگی می کنیم. از یکسو، بورژوازی امپریالیستی بین المللی به یک جنگ براندازانه سیستماتیک علیه پرولتاریای انقلابی دست می زند: به تدارکات دیوانه واری برای عملیات جدید راهزنانه که تمامی جهان را دربر دارد می پردازد؛ و جنگی صلیبی علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یعنی تنها دولت پرولتری جهان را وعظ می کند.

سوسیال دمکراسی جهانی هر گونه کمکی که بتواند به وی می دهد. از سوی دیگر پرولتاریای انقلابی، در اتحاد با دهقانان زحمتکش و با میلیونها بردگان مستعمرات که علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی به مبارزه انقلابی پیوسته‌اند، اکنون به نحو فزاینده‌ای تمامی نیرو و کوششهایش را در راه تدارک آن بمب انقلابی که جهان کهن را منفجر خواهد کرد، می گذارد. بشریت وارد دوره‌ای از تکانهای عظیم اجتماعی می گردد.

بلوغ شرایط برای ستیزهای نهایی انقلابی در توازی با رشد تضاد بین گروههای مختلف سرمایه دار و تضاد بین تمامی آنها و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، قلب انقلاب پرولتری جهانی، به پیش می رود.

علیرغم ثبات موقتی سرمایه داری (بیشتر بخاطر این ثبات) امکان دارد و در حقیقت احتمال دارد که جنگ داخلی آشکار (آغاز انقلاب) در کشورهای معینی قبل از جنگ جهانی امپریالیستی آینده و پیش از جنگ امپریالیستی علیه کشور دیکتاتوری پرولتاریا شروع شود. اما جنگ امپریالیستی و جنگ علیه اتحاد شوروی، انقلاب را در بسیاری از کشورها **اجتناب ناپذیر** می سازد.

تأثیر عامل نظامی در انقلاب بسیار عظیم است. «تنها زور می تواند مسائل بزرگ تاریخ را حل کند، **زور سازمان یافته**، در مبارزات امروز به معنای سازمان نظامیست».

هر کمونیستی در طول انقلاب یک سرباز در جنگ داخلی و یک رهبر مبارزه مسلحانه توده‌هاست. کمونیستهای تمامی کشورها باید با تدارک بسیج انقلابی زحمتکشان به نحو وسیع و با دقت زیاد و هر روزه و به وسیله آموزش آنها برای سرنگونی سلطه امپریالیسم – حتی امروز، در وضعیتی که بلاواسطه انقلابی نیست

— خود را بطور جدی برای ایفای نقش خویش به عنوان رهبران قیام آیندهٔ پرولتاریا آماده کنند. این وظیفهٔ هر حزب کمونیست است که هنر جنگ و به ویژه تجربهٔ مبارزات مسلحانهٔ پرولتاریا را در دیگر کشورها مورد مطالعه قرار دهد؛ مسائل نظامی قیام را بررسی کند؛ ایدهٔ قیام مسلحانه را در میان تودهٔ زحمتکشان تبلیغ نماید. بر اهمیت این وظایف نمی توان زیاده تأکید کرد. به ویژه در عصری که ما در آن زندگی می کنیم، یعنی زمانی که فوران جدید جنبش انقلابی پرولتاریا و خلقهای تحت ستم شرق قریب الوقوع است.

«بگذارید یادآوری کنیم که زمان مبارزهٔ توده‌ای فرا رسیده. این مبارزه همانا قیام مسلحانه است. حزب از نظر سیاسی آگاه پرولتاریا باید وظیفهٔ خویش را در این نبرد بزرگ به انجام رساند!».

بین الملل دوم و قیام

قیام مسلحانه بمثابة یکی از اشکال مبارزه طبقاتی پرولتاریا، در مرکز سیستم مارکس و انگلس قرار دارد. استفاده از این شکل به وسیله پرولتاریا، در مرحله تاریخی معینی از تحول مبارزه طبقاتی در هر کشور معین، ضرورتی مطلق و حتمی است. این ضرورت بی واسطه از مفهوم کلی مارکسیستی در مورد تکامل جامعه، از نقش انقلابی قهر در تاریخ، از نقش دولت بمثابة ابزار سلطه یک طبقه واحد، و سرانجام از دیکتاتوری پرولتاریا ناشی می شود. **انکار ضرورت بی چون و چرای قیام مسلحانه یا اگر عام تر بگوییم مبارزه مسلحانه پرولتاریا علیه طبقات حاکم، خودبخود به معنای انکار مبارزه طبقاتی بطور کلی است. به معنای انکار پایه های مارکسیسم انقلابی و تبدیل آن به آیینی نفرت انگیز از عدم مقاومت است.**

امتناع از شناختن دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان تنها راه گذار ممکن از سرمایه داری به سوسیالیسم در عمل به معنی امتناع از پذیرش انقلاب بطور کلی است. تمام مفاهیم دیگر که تلاش دارند امکان و ضرورت راه دیگری - راه غیرقهرآمیز یعنی غیرانقلابی - از سرمایه داری به سوسیالیسم را ثابت کنند، نقش تاریخی پرولتاریا

را به عنوان پیشاهنگ جامعه انکار می کنند؛ آنها پرولتاریا را به داشتن موقعیتی تبعی در مقابل دیگر طبقات محدود می کنند.

لنین بر پایه آموزش مارکس و انگلس، آثار نبوغ آسایی نوشت (به ویژه «دولت و انقلاب») که حقیقت بی تزلزل این احکام کلیدی مارکسیسم انقلابی، نظریاتی که بطور سیستماتیک به وسیله اپورتونیستها مورد بی توجهی قرار گرفته، تحریف و مثله شده‌اند را ثابت کرد. از سوی دیگر تاریخ و زوال ایدئولوژیکی شرم آور بین الملل دوم و به ویژه سوسیال دمکراسی آلمان، همراه با طرز تلقی سوسیال دمکراسی نسبت به مسائل اساسی سوسیالیسم علمی (دولت، دیکتاتوری پرولتاریا، قیام) بطور قطعی و در عمل، نظریات مارکس و انگلس را تأیید کرده‌اند، نظریاتی که لنین بر مبنای واقعیت‌های جدید تاریخی از آنها دفاع نموده و آنها را تکمیل نمود. همچنان که می دانیم، سوسیال دمکراسی آلمان در ترویج تحریفات اپورتونیستی از مارکسیسم در مسائل اساسی زیر نقش اصلی را داشته است: دیکتاتوری پرولتاریا؛ مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت؛ نابودی دولت بورژوایی و استقرار دستگاه حکومتی پرولتاریا بر ویرانه‌های آن – درست همان گونه که در هر مسئله اصولی دیگری در مارکسیسم انقلابی نیز به چنین عملی دست زد. از نظر مارکس، «**زور** در سراسر تاریخ همیشه برای نظم کهن که آستن نظم جدیدست، همچون ماما عمل کرده»؛ «بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی، یک دوره دگرگونی انقلابی یکی به دیگری وجود دارد ... که در آن **دولت** چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد» [۱]؛ «انقلاب عملی است که در آن بخشی از مردم اراده خود را به کمک تفنگ، سرنیزه و توپ بر بخش دیگری تحمیل می کند ... و در آن طرف پیروزمند ضرورتاً مجبور به حفظ سلطه‌اش از طریق ترسی

است که سلاحش در ارتجاعیون ایجاد می کند» [۲]. طبق نظر مارکس، «سرنگونی قهرآمیز بورژوازی پایه سلطه پرولتاریا را فراهم می آورد» [۳] و «به ویژه یک چیز به وسیله کمون ثابت شد و آن اینکه طبقه کارگر نمی تواند صرفاً ماشین حاضر و آماده دولت را در اختیار گیرد و آنرا برای مقاصد خویش به خدمت درآورد» [۴]، بلکه باید «آنرا خرد کند و این شرط اولیه برای هر انقلاب خلقی واقعی در قاره است» [۵]. سوسیال دمکراسی آلمان برخلاف این نظریات امروزه نیز مانند همیشه از نظریات زیر دفاع می کند: گذار از نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی با وسایل صلح آمیز امکان پذیر است. بدون خونریزی، بدون نابودی دستگاه حکومتی بورژوازی، بدون برقراری دیکتاتوری پرولتاریا.

سوسیال دمکراسی آلمان در ۱۸۷۵ در پیش نویس برنامه اش در مورد مسئله دولت، تجربه کمون پاریس و قضاوتی را که مارکس نسبت به آن کرده بود مورد بی توجهی قرار داد. سوسیال دمکراسی آلمان دیکتاتوری پرولتاریا (و نیاز به سرنگونی قهرآمیز ماشین کهن دولت بورژوایی) را تبلیغ نمی کرد، بلکه از «یک دولت آزاد خلقی» حمایت می کرد «که باید جایگزین دولت پروس کنونی که مبتنی بر سلطه طبقاتی است شود». کاملاً روشن است که مارکس و به ویژه انگلس، این ماده برنامه گوتا را رد کردند. آنها آن را یک «وراجی» نامیدند که «باید رد شود، به ویژه پس از کمون پاریس» و اضافه کردند که سخن گفتن از دولت آزاد خلقی «کاملاً مهمل» [۶] است.

طبیعتاً با این تحریف مفهوم ماهیت دولت، برنامه گوتا از طرح مسئله دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه مسلحانه برای استقرار این دیکتاتوری امتناع ورزید.

این مسائل نه در انجیل بین الملل دوم، برنامه ۱۸۹۱ ارفورت، مطرح شد و نه کلمه‌ای در مورد دیکتاتوری پرولتاریا یا حتی درباره جمهوری دمکراتیک در آن وجود دارد که «آخرین شکل حکومتی جامعه بورژوازی است که تحت آن مبارزه نهایی درخواهد گرفت.» (مارکس). کائوتسکی، این حواری بین الملل دوم در ۱۸۹۲ در تفسیر رسمی برنامه ارفورت کوشید تا مسئله گذار از یک نظام اجتماعی به نظام اجتماعی دیگر را مطرح کند. اما وی آنرا با پایه‌ای عمیقاً اپورتونیستی مطرح کرد. «این انقلاب (یعنی تصرف قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا) بسته به شرایطی که در آن صورت می‌گیرد، می‌تواند اشکال کاملاً گوناگونی به خود بگیرد. و به هیچ وجه از قهر و خون ریزی جدایی ناپذیر نیست.

ما در تاریخ جهان مواردی از طبقات حاکم را دیده‌ایم که آنقدر هوشمند و ضعیف یا ترسو بوده‌اند که در صورت لزوم داوطلبانه قدرت خود را تسلیم کرده‌اند.» [۷]

موضع اپورتونیستی سوسیال دمکراسی آلمان در مورد این مسئله که چگونه قدرت از بورژوازی به پرولتاریا منتقل می‌شود، به روشن‌ترین شکلی در اینجا دیده می‌شود. کائوتسکی و سوسیال دمکراسی بطور کلی به هیچ وجه این گذار را در نتیجه یک مبارزه طبقاتی نمی‌دانند که در شرایط معین به یک مبارزه مسلحانه سخت طبقات تحت ستم علیه بورژوازی و طبقات حاکم بدل می‌شود. آنها به هیچ وجه این گذار را دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌بینند. آنها آنرا اوج یک تحول تدریجی منظم و مسالمت آمیز می‌دانند که بورژوازی داوطلبانه مواضع اجتماعیش را واگذار می‌کند.

اینکه کائوتسکی از کدام موارد مشخص در تاریخ جهان صحبت می‌کند بر کسی معلوم نیست. او خود چیزی در این مورد نمی‌گوید و نمی‌تواند هم بگوید، زیرا به

خوبی می داند که تاریخ جهان هیچ موردی از تسلیم داوطلبانه طبقات حاکم به ضرورت را به یاد ندارد. تجربه، درست عکس آنرا می آموزد: هیچ نظام اجتماعی و هیچ طبقه‌ای که تجسم این نظام است، تاکنون هرگز داوطلبانه به یک طبقه بالنده جدید راه نداده و عرصه تاریخ را بدون یک مبارزه سخت ترک نکرده.

بیان مشخص این نقطه نظر اپورتونیستی توسط ویلهلم لیکنخت در کنگره ارفورت داده شد: «آنچه انقلابیست هدف است، نه وسیله. قهر همیشه از همان آغاز تاریخ یک عامل ارتجاعی بوده است.» [۸]

کائوتسکی در کتاب جدیدش «مفهوم ماتریالیستی تاریخی» در مورد مبارزه مسلحانه و اعتصابات می نویسد:

«وقتی که شما یک دولت دمکراتیک (دولت کنونی بورژوازی)، یک دمکراسی مستحکم دارید، مبارزه مسلحانه دیگر هیچ نقشی در حل ستیزهای اجتماعی ندارد. این ستیزها با وسایل صلح آمیز، با تبلیغ و آراء حل می شوند. حتی اعتصاب توده‌ای بمثابة وسیله فشار به وسیله کارگران روز به روز کارآیی خود را از دست می دهد.» اینست «راه یابی به قدرت» کائوتسکی! اینست تفکر وی در مورد مبارزه مسلحانه پرولتاریا علیه بورژوازی و نظر وی درباره اعتصابات بمثابة شکلی از مبارزه طبقاتی و وسیله حل ستیزهای اجتماعی در دولتهای جدید سرمایه داری! و اینها درست عکس اصول مارکس در مورد این مسائل اند.

اما کائوتسکی خود را به انکار نیاز پرولتاریا به استفاده از قهر علیه دشمنان طبقاتیش محدود نمی کند. او گستاخانه اظهار می دارد که بورژوازی خود به مبارزه مسلحانه علیه پرولتاریا متوسل نمی شود:

«با تکامل سریع صنعت، این وسایل نظامی نیست بلکه پروسه‌های اقتصادی است که بطور روزافزون در امور دولت تعیین کننده می شود. سرمایه داران مانند فئودالها از طریق برتری نظامی بر توده‌ها سلطه ندارند ... آنها تاکنون قدرت را بخاطر ثروت و اهمیت وظایف اقتصادی‌شان در پروسه تولیدی موجود نگه داشته‌اند. تا هنگامی که توده‌هایی که تحت ستم اند و به وسیله آنها استثمار می شوند نیاز به جایگزینی سرمایه داران و سازمانهایی را که به آنها وابسته‌اند با سازمانهای دیگری که متعلق به طبقه کارگر باشند و این وظایف را اگر نه بهتر، به همان خوبی انجام می دهند درک نکرده‌اند، آنها قدرت خود را حفظ خواهند کرد.

ضرورت اقتصادی و برتری نظامی سلاحی است که سرمایه داران در مبارزه شان علیه یک رژیم دمکراتیک طبقات زحمتکش بکار می برند.» [۹]

کائوتسکی پس از این بیان «تئوریک» در مورد منبع قدرت بورژوازی اظهار می کند که بورژوازی در لحظه‌ای که وسایل تولید از دست وی به دست دمکراسی منتقل می شود، هیچگونه مقاومت مسلحانه‌ای نخواهد کرد.

برنامه هایدلبرگ که به وسیله سوسیال دمکراسی آلمان در ۱۹۲۵ پذیرفته شده موضع دوفاکتوی (عملی) سوسیال دمکراسی را در رابطه با دولت تصویب می کند - موضع در مقابل جمهوری بورژوایی که از انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ به بعد آنرا مشخص کرده و هنوز هم به آن اعتقاد دارد. سوسیال دمکراسی، رژیم جمهوری امروز را (در آلمان و در بسیاری از دیگر کشورها - اتریش، سوئیس و غیره) همچون مرحله گذاری که به سوسیالیسم ختم می شود می بیند؛ بنابراین، از نظر مفاهیم، دفاع از این رژیم را به عهده می گیرد. تجربه جنگ و دوره پس از جنگ

به وضوح کامل نشان داده که رهبران سوسیال دمکراسی آلمان خود را برای هر گونه فداکاری در دفاع از جمهوری بورژوازی علیه پرولتاریای انقلابی آماده می کنند. آنها نقش سگ محافظ را با شور و شوق می پذیرند و با اشتیاق فراوان انجام می دهند.

استدلالات علیه قهر که به وسیله کائوتسکی در ۱۸۹۲ و ۱۹۲۶ یا لیکنخت در ۱۸۹۱ مطرح شده و آنهایی که به وسیله دیگر تئوریسین های سوسیال دمکراسی (مثلاً امروزه به وسیله ت. هوباخ) استفاده می شود کاملاً به هم شباهت دارند. هوباخ موقرانه اعلام می دارد:

«همانگونه که خرد ژوئیت اعلام می دارد، ارتباطی بین هدف و وسیله وجود دارد. هگل گفت هر وسیله در عین حال یک هدف است و خرد ملل اعتقاد دارد که غیرممکن است برای بیرون راندن شیطان از شیطان استفاده کرد. بدین گونه مسئله قهر در هر مرحله از تکامل، به ایده ای که شخص از هدف نهایی سوسیالیسم دارد بستگی دارد. اگر کسی اعتقاد داشته باشد که این هدف نهایی، سوسیالیسم، با عدم وجود قهر به عنوان شرط مطلق آن همراه است، پس در تمامی موارد شخص مجبور است ... برای رسیدن به این هدف نهایی، اصل عدم وجود قهر را ببیند.» [۱۰]

امروز دیگر حتی یک تئوریسین سوسیال دمکراسی را، حتی در بین به اصطلاح سوسیال دمکراسی چپ، نمی توان یافت که فرمول فوق الذکر کائوتسکی و دیگر رهبران سوسیال دمکراسی را نپذیرفته باشد.

حتی اگر برخی از سوسیال دمکراتها - مثل ژولیوس دو بیچ [۱۱] در اتریش، سوسیال دمکرات چپ برونو کالینش^{۱۴} در لیتوانی [۱۲] و دیگران - در ضمن آثار تئوریکشان بعضی اوقات به این نتیجه می رسند که تحت بعضی شرایط پرولتاریا ممکن است به شیوه‌های اجبار علیه بورژوازی دست زند، در اصل مسئله هیچ تغییری نخواهد داد. کائوتسکی و امثال وی آنها را بخاطر تخلف از اصول سوسیال دمکراسی سرزنش نمی کنند. سخنان پر آب و تاب سوسیال دمکراسی چپ درباره امکان استفاده از قهر علیه بورژوازی ضروری اند؛ آنها در خدمت اسیر کردن ایدئولوژیک آن عناصری از پرولتاریا قرار دارند که هنوز اصرار دارند سوسیال دمکراسی بین المللی را حزب طبقه کارگر بدانند. معهذا بر هر کس روشن است که مادامی که سوسیال دمکراسی به ارزیابی خود از دولت وفادار است، دیکتاتوری پرولتاریا را انکار می کند و جمهوریهای بورژوایی فعلی را همچون فتوحات طبقه کارگر می داند که باید از آنها هم در مقابل دشمنان داخلی (پرولتاریای انقلابی) و هم در مقابل دشمنان خارجی دفاع نمود، برای سوسیال دمکراسی به هیچ وجه مسئله فراخواندن توده‌های زحمتکش به مسلح شدن برای سرنگونی بورژوازی مطرح نیست.

بنیان گذاران سوسیالیسم علمی هرگز از اصول خود در مورد نقش قهر یا قیام پرولتری دست برنداشتند. این افسانه‌ای بیش نیست که انگلس در مقدمه‌اش بر «جنگ داخلی در فرانسه» اثر مارکس که درست پیش از مرگش در ۱۸۹۵ نوشت، از عقاید پیشین خود در مورد قیام دست برداشته و شیوه‌های ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ را رد

کرده و از تحول آرام و صلح آمیز حمایت نموده. این افسانه توسط رفرمیستهای سوسیال دمکراسی آلمان به مدت سی سال مطرح شده. اما اکنون که ریزانوف موفق شده نسخه اصلی و معتبر اثر انگلس را از برنشتین بگیرد، دیگر نمی توانند کسی را گول بزنند.

اکنون همه می دانند که ویراستاران کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات وقتی که مقدمه انگلس را منتشر کردند، تمامی جملاتی که یا به اهداف تاریخی انقلابیون آلمان تا سال ۱۸۹۵ (بسیج و آموزش انقلابی توده‌ها، سازماندهی و آموزش حزبی و غیره) یا به نیاز به کاربرد مبارزه مسلحانه در آینده برای کسب قدرت مربوط می شد را حذف کردند.

عقاید واقعی انگلس در مورد استفاده از قهر را می توان در یکی از عبارات نامه‌ای که در ۳ آوریل ۱۸۹۵ به لافارگ نوشته پیدا کرد. در این عبارت وی شدیداً علیه تحریف مقدمه‌اش بر کتاب مارکس اعتراض می کند و می نویسد:

«لیکنخت کلک ظریفی به من زده. او از مقدمه من بر مقالات مارکس در مورد فرانسه سالهای ۵۰-۱۸۴۸ هر چیزی را که می توانسته در دفاع از تاکتیکهای صلح به هر قیمت و مخالفت با زور و قهر خودش که مدتیست آنها را وعظ می کند بگیرد گرفته، به ویژه هنگامی که هم اکنون قوانین جابراه‌ای در برلین تدارک دیده می شود. اما من این تاکتیکها را تنها برای آلمان امروز و حتی با یک شرط مهم مطرح می کنم. در فرانسه، بلژیک، ایتالیا و اتریش این تاکتیکها را نمی توان در کلیتشان دنبال کرد و در خود آلمان هم ممکن است فردا قابل کاربرد نباشند.» [۱۳]

از مقدمه انگلس - آنچنان که امروز بخاطر تلاشهای ریازانوف می دانیم - عبارت زیر که عقاید مؤلف را در مورد جنگ خیابانی نشان می دهد حذف می شود:

«آیا این بدان معنی است که در آینده جنگ خیابانی دیگر نقشی نخواهد داشت؟ مطمئناً نه. این تنها بدین معنی است که شرایط پس از ۱۸۴۸ برای رزمندگان غیرنظامی بسیار نامساعد و برای ارتش فوق العاده مساعد شده است. بنابراین در آینده، جنگ خیابانی تنها در صورتی می تواند پیروزمند باشد که این وضعیت نامساعد به وسیله عوامل دیگر جبران شود. بر این اساس، جنگ خیابانی در آغاز یک انقلاب بزرگ نادرتر از مراحل بعدی انقلاب است و باید با نیروهای عظیم تری بدان مبادرت شود. اما آنها ممکن است به همان گونه که در تمامی دوره انقلاب کبیر فرانسه یا در ۴ سپتامبر و ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰ در پاریس روی داد، حمله آشکار را به تاکتیکهای منفعل باریکادی ترجیح دهند.» [۱۴]

این عبارت از مقدمه انگلس همراه با نقل قولی که از نامه لافارگ نقل شد و پیش از انتشار توسط برنشتین حذف گردید، کیفر خواست خرد کننده‌ای علیه جناح حاکم سوسیال دمکراسی، و بالاتر از همه برنشتین به شمار می رود که بدین وسیله قصد داشت انگلس را در نظر حزب و تمامی پرولتاریا همچون یک خرده بورژوازی انقلابی جلوه دهد که از گناهان انقلابی جوانی خویش توبه می کند.

در این مورد جالب است که جمله کمتر شناخته شده‌ای از مارکس را نقل کنیم که عقاید وی را در مورد قهر و دیکتاتوری که تنها دو سال پیش از مرگش نوشته شده

روشن می کند. مارکس در نامه‌ای به سوسیال دمکرات هلندی دوملا نیوونهوئیس^{۱۵} در ۲۲ فوریه ۱۸۸۱ نوشت:

«یک حکومت سوسیالیستی در کشوری به قدرت نمی رسد مگر آنکه شرایط آنچنان تحول یافته باشد که بتواند بلافاصله به اقدامات لازم برای ترساندن کافی توده بورژوازی برای به دست آوردن زمان – اولین امر اساسی برای عمل پایدار – دست زند.» [۱۵]

این عقیده که ترساندن بورژوازی با وسایلی غیر از قهر امکان پذیر است، توهمی است که تنها می تواند به ضدانقلاب خدمت کند.

اما سوسیال دمکراسی آلمان طور دیگری فکر می کند. موضوع ترساندن بورژوازی به هر حال به هیچ وجه برای وی مطرح نیست. در اینجا جمله‌ای را از هیلفردینگ، یکی از مقامات این سوسیال دمکراسی و بین الملل دوم، نقل می کنیم:

«تعریفی که به وسیله مارکس داده شده (دولت بمثابة وسیله اجبار در دست طبقات حاکم) یک تئوری دولت نیست، در وهله اول بدین دلیل که منظور از این تعریف تمامی صورتبندی های سیاسی از آغاز جامعه است ...

ما سوسیالیستها به سهم خویش باید درک کنیم که سازمان از اعضاء، رهبران و یک دستگاه تشکیل شده – به عبارت دیگر اینکه دولت از نظر سیاسی چیزی جز

حکومت، دستگاه هدایت کننده و شهروندانی که دولت را می سازند نیست ... از سوی دیگر، این نتیجه را می توان گرفت که عنصر ضروری هر دولت جدید، احزابند. زیرا یک فرد اراده‌اش را تنها به واسطه یک حزب می تواند نشان دهد.

بدین گونه احزاب روی هم رفته به همان اندازه عنصر ضروری دولت اند که حکومت و دستگاه اداری.» [۱۶]

اینست تعریف دولت که توسط مؤلف «سرمایه مالی» داده شده. طبیعتاً از آنجا که دولت وسیله سلطه یک طبقه نیست بلکه «حکومت، دستگاه هدایت کننده، شهروندان و احزاب» به شمار می رود (بدین ترتیب حزب سوسیال دمکرات آلمان «یک عنصر ضروری» دولت بورژوازی است)، پس می توان نتیجه گرفت که در آلمان و هر جای دیگری قدرت به بورژوازی تعلق ندارد بلکه به تمامی طبقات و تمامی احزاب متعلق است؛ به تمامی شهروندانی که دولت را می سازند تعلق دارد. اما اگر چنین باشد، دیگر مسئله جنگ با دولت مطرح نیست؛ برعکس، هدف باید اشغال مقامهای سیاسی آن باشد. در عمل این به معنای حکومتهای ائتلافی است که در آنها سوسیال دمکراسی با احزاب بورژوازی همکاری می کند. و این به معنای مبارزه سختی است علیه پرولتاریای انقلابی و پيشاهنگ آن، حزب کمونیست، که بطور همزمان علیه بورژوازی و رهبران سوسیال دمکرات برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا می جنگد. اینست پایه تئوریک ترهای ضدانقلابی کائوتسکی در مورد مبارزه مسلحانه و حل ستیز اجتماعی که ما قبلاً نقل کردیم. و این به معنای آنست که سوسیال دمکراسی آلمان (و نه تنها سوسیال دمکراسی آلمان) اعتقاد دارد که به آرزوهایی که در ۱۸۷۵ در مورد دولت خلقی داشت رسیده و آنچه که امروز باقی مانده، دمکراتیزه کردن بیشتر دولت، دمکراتیزه کردن جامعه ملل و گذار مسالمت آمیز، بدون انقلاب، دیکتاتوری یا خونریزی به سوسیالیسم است.

کائوتسکی این تز را حتی توجیه پذیرتر می کند. این آن چیزی است که وی در مورد دولت در کتابی که قبلاً نقل کردیم، «مفهوم ماتریالیستی تاریخ»، مطرح می کند:

«از زمان آخرین اظهارات انگلس در مورد دولت، بیش از یک نسل گذشته، و این دوره خصلت جدید دولت جدید را بدون تغییر باقی نگذاشته. اینکه مشخصات ارائه شده توسط مارکس و انگلس از دولت که در زمان خودشان کاملاً معتبر بود، امروزه همان اهمیت را دارد یا نه، نیاز به مطالعه و بررسی دارد.»

کائوتسکی در عبارات بعدی با حالتی حق به جانب تلاش دارد ثابت کند که دولت در عصر مالی، خصلتی کاملاً متفاوت از آنچه مارکس و انگلس توضیح دادند دارد.

دولت دیگر یک وسیله اجبار طبقاتی نیست. وی در همین کتاب می نویسد: «دولت دمکراتیک جدید از انواع پیش از خود که در آنها دستگاه حکومتی به وسیله طبقات استثمارگر بکار گرفته می شد متفاوت است و این خصلت دیگر وجه ضروری آنرا تشکیل نمی دهد و از آن جداناپذیر نیست. برعکس، گرایش دولت دمکراتیک به آنست که ارگان یک اقلیت چنان که در رژیمهای قبلی بود نباشد بلکه ارگان اکثریت مردم و به عبارت دیگر طبقات زحمتکش باشد. اما در جایی که دولت هنوز ارگان اقلیت استثمارگران است، علت آن در سرشت خودش نیست، بلکه دلیل آنرا باید در فقدان وحدت، شناخت، استقلال یا رزمندگی خود طبقات زحمتکش جستجو کرد - تمامی صفاتی که به نوبه خود نتیجه شرایطی هستند که در آن زندگی می کنند.

دمکراسی امکان لغو قدرت سیاسی استثمارگران را عرضه می کند و امروزه با افزایش مداوم تعداد کارگران، این امر هر چه بیشتر و بیشتر صورت می گیرد.

هر چه این امر بیشتر صورت گیرد، دولت دمکراتیک هم بیشتر از این حالت که یک وسیله صرف در دست طبقات استثمارگر باشد خارج می شود. دستگاه حکومتی هم اکنون در برخی شرایط رفته رفته به دولت دمکراتیک تبدیل می شود - به عبارت دیگر شروع کرده که در جهت مخالف جهتی که در گذشته بکار گرفته می شد، کار کند. دولت از یک وسیله سرکوب به وسیله رهایی کارگران تبدیل می شود.»

به هیچ تفسیری نیاز نیست! حکومت سرمایه داری کارتلها وسیله‌ای در دست طبقات دارا نیست، دولتی است که پرولتاریا را به رهایی اش رهنمون می شود! اگر به اینها حملات بی شرمانه به اتحاد شوروی را که کائوتسکی جا به جا در کتابش به آن می پردازد، آوازه‌های مستانه‌اش را به افتخار جامعه ملل، وسیله صلح و دفاع از آزادی، و تضمینهایی را که طبقات حاکم علیه دمکراسی به سلاح متوسل نخواهند شد اضافه کنیم و اگر بالاخره مشی سوسیال دمکراسی آلمان را در دوره پس از جنگ به ویژه در ۱۹۱۸، ۱۹۱۹، ۱۹۲۰، ۱۹۲۱ و ۱۹۲۳ بخاطر آوریم، آشکار خواهیم دید که چرا کائوتسکی مجبور بود چنین ناشیانه در آموزش مارکس و انگلس در مورد دولت تجدیدنظر کند.

وقتی وی به بحث درباره قدرت نظامی و اقتصادی دولت جدید می پردازد به نتیجه زیر می رسد: «موقعیت بین المللی که جمهوری آلمان اکنون بدان نائل شده نشان می دهد که قدرت یک ملت تا حد بی اندازه‌ای به وسیله پیشرفت اقتصادی و فرهنگی اش تعیین می شود، و نه به وسیله ارتش آن. در واقع امروزه در حاکمیت کامل دمکراسی، دولتی که به وسیله دمکراسی ها احاطه شده و هیچ اهداف تجاوزگرانه‌ای را دنبال نمی کند و تقریباً نیازی به یک ارتش برای دفاع از خویش

ندارد، در جامعه ملل بطور عقلایی سازمان یافته. اگر روسیه یک رژیم دمکراتیک داشت و به جامعه ملل وارد می شد، یکی از موانع اصلی خلع سلاح عمومی از بین می رفت.»

جامعه ملل، وسیله صلح! اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی وسیله جنگ! بیشتر از این نمی شود گستاخ بود.

تقلب در مقدمه انگلس، تحریف مارکسیسم در هر نکته اساسی - تمامی اینها لازم بود تا فرمیستها بتوانند وظیفه کثیف اپورتونیستی شان را تحت پوشش نام انگلس انجام دهند. کل عمل سوسیال دمکراسی در طول یازده سال گذشته - که اینجا جای بررسی آن نیست - (سوسیال دمکراسی تاکنون مکان اختصاصی خویش را در سیستم دفاعی نظام بورژوازی داشته است) بهترین دلیل این امر است. امروزه هر کسی می تواند ببیند که سوسیال دمکراسی در عمل و در تئوری نه تنها در مقابل قهر پرولتاریا علیه بورژوازی قرار دارد، بلکه در کنار قهر بورژوازی علیه پرولتاریا نیز جای دارد.

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که سوسیال دمکراسی آلمان و به دنبال آن کل انترناسیونال دوم، در تمامی مسائل بنیادین مارکسیسم، هرگز بطور اصیل و کامل مارکسیست نبوده است. پیدایش فرمیسم، سقوط شرم آور ایدئولوژیک سوسیال دمکراسی آلمان درست در دوره گوتا و ارفورت آغاز شد؛ این فرمیسم با قلب آثار مارکس و انگلس در مورد دیکتاتوری، مبارزه مسلحانه پرولتاریا و مبارزه طبقاتی بطور

کلی آغاز شد - مسائل اساسی که خط فاصل بین انقلابیون اصیل و تمامی کساناست که با انقلاب بیگانه‌اند.

در این مورد است که لنین نوشت:

«اغلب گفته و نوشته می شود که نکته عمده در تئوری مارکس، مبارزه طبقاتیست. اما این درست نیست. و این تصور غلط اغلب به تحریفی اپورتونیستی از مارکسیسم و قلب آن با حالتی که برای بورژوازی قابل پذیرش است منجر می شود. زیرا تئوری مبارزه طبقاتی به وسیله مارکس ایجاد نشد، بلکه به وسیله بورژوازی پیش از مارکس به وجود آمد و بطور کلی برای بورژوازی قابل پذیرش است. آنهایی که تنها مبارزه طبقاتی را می شناسند هنوز مارکسیست نیستند؛ آنها ممکن است هنوز هم در محدوده تفکر و سیاست بورژوازی یافت شوند. محدود کردن مارکسیسم به تئوری مبارزه طبقاتی به معنای بریدن مارکسیسم، تحریف آن و تبدیل آن به چیزیست که مورد پذیرش بورژوازی باشد.

تنها کسی مارکسیست است که شناخت مبارزه طبقاتی را به شناخت دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد. وجه تمایز کاملاً عمیق بین یک خرده بورژوازی عادی (و همچنین بورژوازی بزرگ) با یک مارکسیست در همین نکته است. این معیار است که بر اساس آن درک و شناخت واقعی مارکسیسم را می توان آزمود. و تعجب آور نیست که وقتی تاریخ اروپا، طبقه کارگر را در مقابل این مسئله به عنوان یک امر عملی قرار داد، نه تنها تمامی اپورتونیستها و رفرمیستها بلکه تمامی کائوتسکیستها (کسانی که بین رفرمیسم و مارکسیسم نوسان دارند) نشان دادند که آدمهای حقیر و بی فرهنگ و دمکراتهای خرده بورژوازی هستند که دیکتاتوری پرولتاریا را انکار می کنند ...

اپورتونیسیم، شناخت مبارزه طبقاتی را به جهات اصلیه، به دوره گذار از سرمایه داری به کمونیسیم، **سرنگونی و برچیدن** کامل بورژوازی بسط نمی دهد. در واقعیت، این دوره بطور اجتناب ناپذیری دوره یک مبارزه طبقاتی به نحو بی سابقه- ای قهرآمیز در اشکال حاد بی سابقه است و نتیجتاً، در طول این دوره، دولت باید بطور اجتناب ناپذیری دولتی باشد که **به شیوه‌ای جدید** دمکرات است (برای پرولتاریا و بی چیزان بطور کلی) و **به شیوه‌ای جدید** دیکتاتوری است (علیه بورژوازی).» [۱۷]

از آنجا که آنها اصول مارکس و انگلس را در مورد دیکتاتوری پرولتاریا و نقش دولت رد می کنند، سوسیال دمکراسی آلمان **هرگز قادر نبوده به نحو کافی در تئوری، مسئله قیام مسلحانه را مطرح کند** چه رسد به اینکه در عمل آن را حل کند.

اگر ما این همه بر سوسیال دمکراسی آلمان تأمل کردیم، بدین دلیل است که همیشه رهبر اخلاقی بین الملل دوم بوده و هنوز هم هست. هر چیزی که در مورد آن گفته شده کاملاً در مورد تمامی دیگر احزاب در این بین الملل نیز صدق می کند.

یادداشتها :

۱- Marx / Engels, *Selected works*, Vol. ۱۱, P. ۳۲, in *Critique of the Gotha programme* (Marx).

- ۲- Marx / Engels, *Selected works*, Vol. ۱, P. ۶۳۹, in *On Authority* (Engels).
- ۳- Marx / Engels, *Selected works*, Vol. ۱, P. ۴۵, in *The Communist Manifesto*.
- ۴- Marx / Engels, *Selected works*, Vol. ۱, P. ۲۲, in the Preface to the ۱۸۷۲ Edition of *The Communist Manifesto*.
- ۵- Marx / Engels, *Selected works*, Vol. ۱۱, P. ۴۶۳, in Marx's letter to Kugelmann, ۱۲ April ۱۸۷۱.
- ۶- Marx / Engels, *Selected works*, Vol. ۱۱, P. ۴۲, in Engels letter to Bebel, ۱۸-۲۸ March ۱۸۷۵.
- ۷- Kautsky, *the Erfurt Programme*.

۸- به نقل از مقاله «خاطراتی از انگلس» اثر شارل راپوپور.

۹- «مفهوم ماتریالیستی تاریخ».

۱۰- تئودور هوباخ (Theodor Haubach)، «سوسیالیسم و مسئله خلع سلاح» در «Die Gesell Schaft» (جامعه) شماره ۲ جلد سوم، صفحه ۱۲۲.

۱۱- به کتاب ژولیوس دویچ، «نیروی مسلح و سوسیال دموکراسی» رجوع کنید. دویچ خاطرنشان می سازد که در برخی موارد، بورژوازی نیروی وحشیانه‌ای را علیه پرولتاریا بکار می گیرد. در چنین مواردی، پرولتاریا «اگر نمی خواهد بدون یک مبارزه شکست بخورد، نباید جبهه‌آینده خود را تسلیم کند. هیچ راهی ندارد جز آنکه به سلاح برتر مبارزه طبقاتی متوسل شود و پاسخ زور را با زور بدهد».

۱۲- برونو کالنینش، «سیاست جنگ سوسیال دموکراسی»، ریگا، ۱۹۲۸. مؤلف می نویسد:

«انترناسیونال طبقه کارگر سوسیال دمکرات در کنگره ۱۹۲۸ بروکسل نود و یک نکته برنامه نظامی را پذیرفت که در مورد محدود کردن تسلیحات این نظریات را مطرح می کرد: (۱) ممنوعیت سلاحهای شیمیایی و میکروبی، (۲) محدود شدن توپخانه سنگین، تانک، هواپیما و نیروی دریایی، (۳) کاهش بودجه‌های جنگی، (۴) کنترل بین المللی بر ساخت و فروش اسلحه، (۵) تعیین مجازات برای انتشار اطلاعات مربوط به سلاحهای سری. این تصمیمات باید به وسیله قراردادهای بین المللی بین تمام کشورها به اجرا درآیند. و کنترل آنها باید توسط جامعه ملل تضمین شود.»

انترناسیونال فکر می کند که «مبارزه برای محدودیت بین المللی تسلیحات تنها تا آن حد موفقیت آمیز خواهد بود که ما بتوانیم به راه حلهایی برای ستیزهای بین المللی با وسایل صلح آمیز نائل شویم.» برای رسیدن به این هدف، انترناسیونال می خواهد «که تمامی ستیزهای بین المللی به دادگاههای حکمیت ارجاع شوند.» جامعه ملل باید روی یک پیمان حکمیت کار کند که بطور مساوی در مورد همه کشورهای کاربرد داشته باشد و تمامی حکومتها را متحد کند.

انترناسیونال از تمامی احزاب سوسیالیست می خواهد که قانونی تصویب کنند که هر گونه اعلام بسیج را پیش از آنکه مسئله مورد ستیز به جامعه ملل برای حل صلح آمیز آن احاله نشده ممنوع کند. انترناسیونال توصیه می کند که علیه حکومتهایی که از احاله ستیزهای بین المللی به دادگاههای حکمیت خودداری و به جنگ مبادرت نمایند، سخت ترین وسایل «بدون حذف حتی مبارزه قهرآمیز و شیوههای انقلابی، مورد استفاده قرار گیرد.»

این است برخورد بین الملل دوم با مسئله جنگ و خلع سلاح. بین الملل دوم مخالف جنگ نیست، بلکه صرفاً مخالف سلاحهای شیمیایی و میکروبی است؛ موافق خلع سلاح عمومی نیست، بلکه تنها موافق محدودیت تسلیحات است. جنگ بطور کلی اگر با اجازه جامعه ملل امپریالیست باشد مجاز است. درست مانند تهدیدهای کالینین و دویچ در مورد بکارگیری شیوههای انقلابی علیه حکومتهای بورژوازی، اینها نیز صرفاً یک شوخی اند. قطعنامههای مشهور کنگره‌های اشتوتگارت و بال در ۱۹۰۷ و ۱۹۱۲ از این اشارات با شکوه سوسیال دمکراسی با شکوه ترند؛ با وجود این نشان داده شد که این جملات به هنگام درگیری جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۸ چیزی جز کاغذپاره نیستند. جنگهای مراکش و سوریه، دخالتهای امپریالیستی در اتحاد جماهیر شوروی و چین، دخالتهای امپریالیستی ایالات متحده در آمریکای لاتین را بخاطر آوریم. قیامهای متعدد پرولتاریا را بخاطر آوریم که در کشورهای متعدد صورت گرفتند، اعتصابات کارگری و نقش و رفتار سوسیال دمکراسی را در این رویدادها؛ آنگاه دو رویی رهبران چپ را در مورد مسائل جنگ، خلع سلاح و مبارزه انقلابی علیه بورژوازی خواهیم دید.

۱۳- Marx / Engels, *Selected Correspondence*, P. ۵۶۸, Engels emphasis.

۱۴- Marx / Engels, *Selected works*, Vol. ۱, P. ۱۳۳, in Engels's Preface to *Marx's Class Struggles in France*, ۱۸۴۸-۱۸۵۰.

۱۵- Marx / Engels, *Selected Correspondence*, P. ۴۱۰.

۱۶- Hilferding, *The Social Democratic Congress at Kiel in ۱۹۲۷*.

۱۷- Lenin, *Selected works*, Vol. ۱۱, P. ۲۹۱, in *State and Revolution*.

بلشویسم و قیام

لنین نه فقط تئوری مارکسیستی دولت را احیاء کرد (نگاه کنید به «دولت و انقلاب» او) بلکه همچنین در عمل مسئله دیکتاتوری پرولتاریا را بررسی و مطرح کرد و آنرا به شعار رزمندۀ پرولتاریای جهانی تبدیل نمود. لنین، مارکسیسم را با کشف نیروی مشخص این دیکتاتوری غنا بخشید: سیستم شوروی (شورائی).

در مورد قیام نیز لنین از ۱۹۰۲ (به «چه باید کرد؟» رجوع کنید) بر نیاز به تدارک قیام مسلحانۀ قریب الوقوع تأکید می کرد. در ۱۹۰۵ وقتی که شرایط فراهم آمد او تمامی اقتدار خویش را اعمال کرد تا نشان دهد که تنها قیام مسلحانه – شدیدترین و قاطع ترین شکل نبرد در زمان انقلاب – می تواند پرولتاریا را به پیروزی نهایی برساند.

در مورد قیام دسامبر ۱۹۰۵ مسکو (پس از شکست آن)، لنین شدیداً به عبارت مشهور پلخانف – که هر اپورتونیستی طوطی وار آنرا تکرار می کند – حمله کرد: «آنها نباید دست به اسلحه می بردند». انتقاد لنین یک موضوع آموزنده برای حزب ما و تمامی پرولتاریاست: «ما باید با عزم بیشتر، انرژی بیشتر و روزافزونی دست به اسلحه می بردیم؛ ما باید به توده‌ها توضیح می دادیم که محدود کردن

خود به اعتصاب مسالمت آمیز غیرممکن و یک نبرد مسلحانه بی باکانه و سخت، ضروری است. و اکنون باید آشکارا و علناً بپذیریم که اعتصابات سیاسی کافی نیستند؛ ما باید وسیع ترین تبلیغات را در میان توده‌ها به نفع یک قیام مسلحانه انجام دهیم و این مسئله را با صحبت درباره «مراحل مقدماتی» لاپوشانی نکنیم. اگر از توده‌ها ضرورت یک جنگ سخت، خونین و براندازانه را بمشابه وظیفه فوری

عمل انقلابی آینده پنهان کنیم، هم خود را فریب داده‌ایم و هم توده‌ها را.» [۱]
همچنان که می دانیم لنین در جریان انقلاب اکتبر، قلب و روح قیام، قلب و روح انقلاب بود. منشویکها و سوسیالیست رولوسیونرها، این قلب کنندگان حرفه‌ای مارکسیسم، در اتحاد با کادتها و دیگر سلطنت طلبان و احزاب بورژوایی، بلشویکها را به بلانکیسم متهم کردند. [۲]

لنین در پاسخ خویش (در ۱۹۱۷) فرمول بندی کلاسیک مسئله قیام مسلحانه و شرایط موفقیت آنرا فراهم آورد:

« برای آنکه قیام پیروزمند باشد باید بر توطئه و بر یک حزب متکی نباشد، بلکه بر طبقه پیشرو تکیه کند. این اولین نکته است. قیام باید بر **طغیان انقلابی توده‌ها** متکی باشد. این دومین نکته است. قیام باید بر آن **نقطه عطف** در تاریخ انقلاب رشد یابنده به هنگامی تکیه کند که فعالیت افراد پیشروی مردم در اوج خویش است، و تزلزل در صفوف دشمن و در **صفوف دوستان ضعیف**، نیمه راه و **مردد انقلاب در قوی ترین حالت خویش است**. این نکته سوم است. و اینها سه شرط برای طرح مسئله قیام است که **مارکسیسم را از بلانکیسم جدا می کند**.»

لنین اضافه می کند:

«اما اگر این شرایط وجود داشته باشند، امتناع از برخورد با قیام بمثابه یک هنر [یعنی تدارک سیاسی و نظامی آن - ا. نوویرگ] خیانت به مارکسیسم و خیانت به انقلاب است.» [۳]

این عبارت به شکل موجز و کلی، تمامی آنچه را که راجع به پیش شرط های یک قیام پیروزمند ضروری است می گوید. معهذاً، لنین در همان سال ۱۹۱۷ در «نامه به رفقا» به شیوه ای مشخص تر و با جزئیات بیشتر به تفاوت بین مارکسیسم و بلانکیسم در مسئله قیام اشاره می کند. در عین حال او شرایطی را که قیام می تواند در آن پیروزمند باشد نیز مشخص می کند:

«توطئه نظامی یعنی بلانکیسم، اگر به وسیله حزب یک طبقه معین سازمان نیافته باشد، اگر سازمان دهندگانش لحظه سیاسی را در کل و وضعیت جهانی را بطور خاص تحلیل نکرده باشند، اگر حزب طرفداری اکثریت مردم را که به وسیله حقایق عینی ثابت شده باشد به دست نیاورده باشد، اگر تحول رویدادهای انقلابی، انکار عملی توهّمات سازش پذیرانه خرده بورژوازی را فراهم نیاورده باشد، اگر در اکثریت ارگانهای شورایی مبارزه انقلابی که به عنوان قدرتهای اجرایی شناخته شده اند و یا در عمل خود را بدین گونه نشان داده اند، تفوق حاصل نشده باشد، اگر در ارتش (در صورت جنگ) احساس علیه حکومتی که یک جنگ ناعادلانه را برخلاف اراده تمامی مردم به پیش می برد، پخته نشده باشد، اگر شعارهای قیام (نظیر «همه قدرت به دست شوراها»، «زمین برای دهقانان»، یا «صلح دمکراتیک فوری برای تمامی ملت های متحارب با لغو بلادرنگ هر گونه پیمان و دیپلماسی سری» و غیره) وسیعاً شناخته نشده و مردمی نشده باشند، اگر کارگران پیشرو از وضعیت ناامید کننده توده ها و از حمایت روستا - حمایتی که با یک جنبش جدی

دهقانی یا با شورشی علیه زمینداران و حکومت که از آنها حمایت می کند ثابت می شود - مطمئن نباشد، اگر وضعیت اقتصادی کشور، امیدهای دلگرم کننده به حل مطلوب بحران از طریق وسایل مسالمت آمیز و پارلمانی را القاء کند.» [۴]

لنین در جزوه «ورشکستگی انترناسیونال دوم» در ۱۹۱۵ درباره همین موضوع نوشت:

« برای یک مارکسیست مسلم است که انقلاب بدون موقعیت انقلابی امکان پذیر نیست. به علاوه هر موقعیت انقلابی به انقلاب منجر نمی شود. بطور کلی نشانه های موقعیت انقلابی کدامند؟ بدون شک اگر سه نشانه عمده زیر را ذکر کنیم به خطا نرفته ایم:

۱- وقتی که برای طبقات حاکم، حفظ حاکمیت شان بدون ایجاد تغییراتی ناممکن باشد. وقتی که در میان «طبقات بالا» بحرانی به هر شکل آن وجود دارد، یعنی بحرانی در سیاست طبقه حاکم که به ایجاد شکافی منجر می شود که از طریق آن نارضایی و خشم طبقات تحت ستم فوران می کند. برای آنکه انقلابی رخ دهد معمولاً کافی نیست که «طبقات پایین نخواهند» به شیوه سابق زندگی کنند، بلکه همچنین لازم است که «طبقات بالا نیز نتوانند» به شیوه سابق حکومت کنند. ۲- وقتی که فقر و رنج طبقات تحت ستم بسیار حادتر از معمول باشد. ۳- وقتی که در نتیجه علل فوق افزایش قابل ملاحظه ای در فعالیت توده های به وجود آید که در «زمان صلح»، بی هیچ شکوه ای تن به چپیده شدن می دهند، اما در زمانهای طوفانی به وسیله تمامی شرایط بحران و به وسیله خود طبقات حاکم به عمل مستقل تاریخی کشانده می شوند. بدون این تغییرات عینی، که نه تنها از اراده گروهها و احزاب منفرد، بلکه حتی از اراده طبقات منفرد نیز مستقل می باشند،

انقلاب قاعدتاً ناممکن است. مجموع این تغییرات عینی موقعیت انقلابی نامیده می شود. چنین موقعیتی در ۱۹۰۵ در روسیه و در تمامی دورانهای انقلابی در غرب وجود داشت: این وضعیت همچنین در آلمان در سالهای شصت قرن گذشته، و در روسیه در ۶۱-۱۸۵۹ و ۸۰-۱۸۷۹ نیز وجود داشت، هر چند که هیچ انقلابی نیز صورت نگرفت. چرا؟ زیرا که هر موقعیت انقلابی به انقلاب منجر نمی گردد. انقلاب تنها از موقعیتی برمی خیزد که در آن تغییرات عینی فوق الذکر با تغییری ذهنی، یعنی توانایی **طبقه** انقلابی برای دست زدن به عمل انقلابی توده‌ای به قدر کافی **نیرومند** برای درهم شکستن (یا از هم پاشیدن) حکومت کهن که اگر برانداخته نشود حتی در دوره بحران هم «سقوط» نمی کند، همراه باشد.» [۵]

لنین در فرصتهای بعد هم به این مسئله مکرراً اشاره داشت، و بارها تأکید می کرد که پیش شرط های اجتماعی و سیاسی فوق الذکر ضروری اند. جملات نقل شده - که به سادگی می توان چندین برابر آنها را نیز ذکر کرد [۶] - نشان می دهند که او چه اهمیت عظیم و در حقیقت تعیین کننده‌ای برای پیش شرط های سیاسی انقلاب قائل بود. این پیش شرط ها هستند که پختگی (بلوغ) یک موقعیت انقلابی را تعیین می کنند؛ بنابراین از نظر لنین معیار بدون تغییر تصمیم گیری در مورد مسائل تاریخی به شمار می روند. آیا حزب باید به سازماندهی بلافاصله قیام پردازد؟ یا، برعکس، باید به کار عادی بسیج انقلابی توده‌ها ادامه دهد، یعنی باید برای یک لحظه مساعدتر برای قیام صبر کند؟

بدیهی است که لنین هرگز قیام را بمثابه عملی جدا و بدون ارتباط با دیگر لحظات مبارزه طبقاتی در نظر نمی گرفت. قیام به وسیله کل مبارزه طبقاتی کشور مورد نظر تدارک دیده می شود و تنها تداوم ارگانیک این مبارزه است. تمامی فعالیت

حزب انقلابی - مبارزه برای صلح، علیه دخالت امپریالیسم (در چین، شوروی و غیره)، علیه تدارک جنگ‌های امپریالیستی (در اروپا، آمریکا و غیره)، علیه تعدیات سرمایه داری، برای دستمزد بیشتر، برای امنیت اجتماعی بطور کلی، برای بالا بردن سطح زندگی پرولتاریا، برای ملی کردن زمین، مبارزه پارلمانی و غیره - تمامی اینها باید به سمت تدارک و بسیج توده‌ها با در نظر داشتن شکل عالیتر مبارزه در جریان انقلاب جهت داده شود؛ با در نظر داشتن قیام.

پیش نویس برنامه بین الملل کمونیست با تکیه بر آموزش لنین شرایطی را که تحت آن حزب باید توده‌ها را به نبرد برای سرنگونی قدرت بورژوازی رهبری کند به شرح زیر مشخص می سازد:

«وقتی که موج انقلابی در حال بالا آمدن است، وقتی طبقات حاکم سازمان یافته نیستند، توده‌ها در حالتی از شور انقلابی اند، اقشار میانی به سمت پرولتاریا تمایل دارند و توده‌ها برای عمل و برای فداکاری آماده‌اند، حزب پرولتاریا با وظیفه رهبری توده‌ها به سوی یک هدف مستقیم علیه دولت بورژوا روبرو می شود. حزب این وظیفه را با تبلیغ به نفع شعارهای گذاری هر چه بیشتر رادیکال (برای کنترل شورائی کارگران بر صنایع، برای کمیته‌های دهقانی، برای گرفتن زمینهای بزرگ، برای خلع سلاح بورژوازی و مسلح کردن پرولتاریا و غیره)، با سازماندهی عمل توده‌ای که تمامی بخشهای تبلیغ و ترویج حزب، به انضمام فعالیت پارلمانی باید برای آن متمرکز شود، انجام می دهد. این عمل توده‌ای شامل اعتصابات، ترکیب اعتصابات و تظاهرات، ترکیب اعتصابات و تظاهرات مسلحانه و بالاخره اعتصابات عمومی همراه با قیام مسلحانه علیه قدرت دولت بورژوازی می شود. این شکل از مبارزه (قیام) که شکل عالی مبارزه است باید طبق قوانین جنگ هدایت شود؛

برنامه نبرد، عملیات جنگی تهاجمی و فداکاری و قهرمانی نامحدود پرولتاریا را در نظر بگیرد. شرط مطلق ضروری برای این شکل از عمل، سازماندهی توده‌های وسیع در واحدهای رزمنده است که با همین شکل خویش وسیع‌ترین تعداد ممکن زحمتکشان را دربر می‌گیرد و به عمل می‌کشانند (شوراهای نمایندگی کارگران، شوراهای سربازان و غیره) و کار شدید انقلابی در ارتش و نیروی دریایی.

در گذار به شعارهای جدید و رادیکال‌تر، احزاب باید نقش بنیادین تاکتیکی‌های سیاسی لنینیسم را نصب العین قرار دهند. لازمه این تاکتیکی‌ها توانایی رهبری توده‌ها به مواضع انقلابی است، به نحوی که توده‌ها بتوانند با تجربه خویش به درستی مشی حزب معتقد شوند. توجه نکردن به این قاعده، قهراً به جدایی از توده‌ها، به کودتاگرایی، به فساد ایدئولوژیک کمونیسم و تبدیل آن به دگماتیسم «چپ»، و به ماجراجویی «انقلابی» خرده بورژوازی منجر می‌شود. استفاده نکردن از نقطه اوج تحول موقعیت انقلابی، به هنگامی که حزب پرولتاریا باید به حمله‌ای بی‌باکانه و مصممانه علیه دشمن دست زند نیز خطرناک است. از دست دادن این فرصت و آغاز نکردن قیام در آن لحظه، به معنای واگذار کردن ابتکار به دشمن و محکوم کردن انقلاب به شکست است.» [۷]

تشخیص تئوریک شرایط ضروری، که اگر وجود داشته باشد موفقیت قیام را امکان پذیر می‌کند، یک چیز است، و ارزیابی عملی درجه بلوغ موقعیت انقلابی، و بدین گونه تعیین اینکه چه موقع باید به قیام دست زد، امری است جداگانه، به کلی متفاوت و به مراتب بغرنج‌تر. و این مسئله زمان اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد.

تجربه ثابت می‌کند که همیشه امکان ندارد مسئله زمان را چنان که شرایط اقتضا می‌کند حل کرد. اغلب اتفاق می‌افتد که تحت تأثیر ناشکیبایی انقلابی یا ترور و

تحریک طبقات حاکم، در درجهٔ بلوغ یک موقعیت انقلابی **اغراق می شود** و قیام شکست می خورد. یا از سوی دیگر، موقعیتی که عمل قاطعانهٔ حزب پرولتاریا را می طلبد، **دست کم گرفته می شود** و لحظهٔ مناسب برای سازماندهی یک قیام موفق از دست می رود. برای روشن شدن موضوع به چند نمونهٔ تاریخی می پردازیم.

در ۱۴ اوت ۱۸۷۰، بلانکیستها قیامی را در پاریس سازمان دادند. توده‌ها از قیام گران حمایت نکردند و قیام گران درهم شکسته شدند. سه هفته بعد در ۴ سپتامبر وقتی که ارتش فرانسه در سدان از پروسی ها شکست خورد، تمامی پاریس بپا خاست. در لحظهٔ عمل بلانکیستی، شور توده‌ها زیاد بود و طبقات حاکم از هم پاشیده بودند. اما آنچه که وجود نداشت، ضربهٔ لازم برای جنباندن توده‌ها بود. این سدان بود که این ضربه را زد. بلانکیستها این ضربه را درک نکردند، آنها زمان قیام را بد و پیش از موقع انتخاب کرده بودند و شکست خوردند.

کامنف، زینوویف و دیگران در ۱۹۱۷ وقتی که مسئلهٔ تصرف قدرت در حزب مورد بحث بود، فکر می کردند که شرایط هنوز پخته نشده؛ که بلشویکها نمی توانند قدرت را نگهدارند؛ که توده‌ها نباید به خیابانها بریزند؛ که آنها به اندازهٔ کافی انقلابی نیستند؛ که «هیچ چیزی در وضعیت بین المللی آنها را به عمل فوری مجبور نمی کند و اگر کوچکترین ضربه‌ای به امر انقلاب سوسیالیستی در غرب بخورد، ما خود را قتل عام کرده‌ایم»؛ که حزب منزوی است در حالیکه بورژوازی هنوز قوی است و غیره. خلاصه، آنها فکر می کردند که کار درست این است که تا تشکیل مجلس مؤسسان که سرنوشت انقلاب روسیه را مشخص می کند، باید صبر کرد. خوشبختانه حزب از زینوویف و کامنف حمایت نکرد. اما می توان تصور

کرد که اگر این رفقا، اعضای کمیته مرکزی، اگر نه اکثریت حزب، حداقل یک فراکسیون حزب را با خود داشتند (هر چقدر هم کوچک) چه اتفاقی می افتاد و بحث در مورد کسب قدرت از دستور خارج می شد. ممکن بود شرایط به زیان پرولتاریای انقلابی تحول یابد، زیرا بطور کلی هیچ موقعیتی وجود ندارد که راه گریزی برای طبقات حاکم باقی نگذارد. لحظه مساعد از دست می رفت و بنابراین تصرف قدرت برای مدتی طولانی به تعویق می افتاد. مسلم است که اگر حزب موضع زینوویف و کامنف را پذیرفته بود، بحران انقلابی ۱۹۱۷ می توانست به بن بست ختم شود. درست همانند بحران انقلابی آلمان در ۱۹۱۸ حزبی وجود نمی داشت که قبول مسئولیت برای سازماندهی یک حکومت اصیل پرولتری را وظیفه خود تلقی کند. موضع زینوویف و کامنف در ۱۹۱۷ مثالی نوعی است که نشان می دهد چگونه ممکن است انقلاب از دست برود.

در ژوئیه ۱۹۱۷ بخش انقلابی پرولتاریای پتروگراد، مشتاقانه در جستجوی راه اقدام برای سرنگونی حکومت موقت بود، و در واقع دست به اقدام زد. بلشویکها و بیش از همه لنین به تودهها اخطار کردند: «هنوز خیلی زود است». روزهای ژوئیه (۳ تا ۵ ژوئیه) با شکست پایان گرفت. در سپتامبر - اکتبر عکس آن اتفاق افتاد. لنین علیرغم عدم توافق وسیع در کمیته مرکزی حزب بلشویک در مورد تصرف قدرت، بی وقفه تکرار می کرد: «یا امروز یا هرگز! انقلاب در خطر مرگ است!» در عین حال او انواع رهنمودهای سیاسی، نظامی و عملی را برای تضمین موفقیت قیام صادر کرد. در اینجا می بینیم که وی چگونه موقعیت را در سپتامبر ۱۹۱۷ ارزیابی می کرد:

«در ۳-۴ ژوئیه می شد بدون زیر پا گذاشتن حقیقت مسئله را اینطور مطرح کرد که تصرف قدرت کار صحیح تر نیست، زیرا دشمنان ما به هر حال ما را به قیام متهم می کردند و به عنوان شورشی بی رحمانه سرکوبمان می کردند. اما تصمیم گیری به نفع تصرف قدرت بر این پایه، در آن زمان کار غلطی بود، زیرا شرایط عینی برای پیروزی قیام وجود نداشت:

۱- ما هنوز از حمایت طبقه‌ای که پیشاهنگ انقلاب است برخوردار نبودیم. ما هنوز بین کارگران و سربازان پتروگراد و مسکو در اکثریت نبودیم. اما اکنون در هر دو شورا در اکثریت هستیم ...

۲- در آن زمان هنوز شور انقلابی در تمام کشور وجود نداشت. اکنون پس از شورش کرنیلف چنین وضعیتی وجود دارد؛ وضعیت در ایالات و تصرف قدرت به وسیله شوراها در بسیاری از مناطق این را ثابت می کند.

۳- در آن زمان **تزلزل** در یک مقیاس جدی سیاسی در میان دشمنانمان و در بین خرده بورژوازی نامصمم وجود نداشت. اکنون این تزلزل بسیار عظیم است. دشمن اصلی ما، یعنی امپریالیسم متفق (زیرا رهبری امپریالیسم جهانی با «متفقین» است) **آغاز به نوسان** بین یک جنگ تا نیل به پیروزی و یک صلح جداگانه بر ضد روسیه نموده. دمکراتهای خرده بورژوازی ما، که اکثریت خود را در بین مردم از دست داده‌اند، وسیعاً آغاز به تزلزل کرده‌اند و تشکیل یک بلوک یعنی ائتلافی با کادتها را رد کرده‌اند.

۴- بنابراین قیام در ۳-۴ ژوئیه اشتباه بود؛ نمی توانستیم قدرت را چه از نظر مادی و چه از نظر سیاسی نگاه داریم. ما آنرا از نظر مادی نمی توانستیم نگاه داریم، هر چند که پتروگراد لحظاتی در دست ما بود، زیرا در آن زمان کارگران و سربازان ما

حاضر نبودند برای پتروگراد **بجنگند و کشته شوند**. در آن زمان این «سبعیت» یا تنفر عمیق از کرنسکی ها و تزلتلی ها و چرنف ها وجود نداشت. خلق ما هنوز بر اثر تجربهٔ پیگرد بلشویکها که در آن سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها شرکت داشتند، آبدیده نشده بود.

ما از نظر سیاسی نمی توانستیم قدرت را در روزهای ۳ تا ۴ ژوئیه حفظ کنیم زیرا، **قبل از شورش کرنیلف** ارتش و ایالات می توانستند علیه پتروگراد وارد عمل شوند و مسلماً چنین می کردند. اکنون اوضاع کاملاً متفاوت است.

اکثریت یک **طبقه**، پیشاهنگ انقلاب، پیشاهنگ خلق که قادر است توده‌ها را همراه خود داشته باشد، با ماست.

اکثریت با ماست، زیرا استعفای چرنف، در حالی که به هیچ وجه تنها نشانهٔ بیماری نیست، مشخص ترین و آشکارترین نشانهٔ این است که دهقانان از بلوک سوسیالیست رولوسیونرها (یا از خود سوسیالیست رولوسیونرها) **زمین دریافت نخواهند کرد**. و این دلیل اصلی برای خصلت مردمی انقلاب است ...

پیروزی ما تضمین شده است، زیرا مردم به آستانهٔ یأس نزدیک شده‌اند و ما داریم به تمامی مردم چارهٔ کار را نشان می دهیم ...» [۸]

این قسمت از آثار لنین که بی اندازه آموزنده است نشان می دهد که وی چه اهمیت عظیمی برای شرایط سیاسی قیام به هنگام تعیین زمان قیام قائل بود. ارزیابی وی از موقعیت در ژوئیه کاملاً درست بود. حزب هنوز اکثریت خلق را در طرف خویش نداشت، دشمن هنوز به حد کافی در تضادهای خویش گیر نکرده بود، «توده‌های تحت ستم هنوز قادر بودند به شیوهٔ گذشته زندگی کنند و طبقات

حاکم هنوز قادر بودند به شیوه سابق حکومت کنند». در عرض دو ماه، وضعیت کاملاً دگرگون شد. حزب ما دیگر اکثریت خلق را در طرف خویش داشت و لنین اکنون به نفع قیام تصمیم گرفت. آنها که - نظیر زینوویف، کامنف و دیگران - اعتقاد داشتند وی انقلاب روسیه و به همراه آن انقلاب جهانی را به نابودی خواهد کشاند، در اشتباه عظیمی بودند.

لنین در سپتامبر به روشنی می دید که اکثریت خلق در پشت سر حزب بلشویک قرار دارد؛ وی با قضاوت درست در مورد موقعیت می دانست که لحظه برای قیام پیروزمند فرا رسیده. او با داشتن مسئولیت عظیمی که حزب ما نه تنها نسبت به روسیه بلکه همچنین نسبت به پرولتاریای جهانی داشت، بیم داشت که نکند تغییرات مهمی به نفع طبقات حاکم صورت گیرد و نتیجه آن شود که تصرف قدرت فعلاً به تعویق افتد. بدین دلیل بود که او اینقدر آمرانه و قاطع بر قیام در اکتبر تأکید می کرد: یا امروز یا هرگز! تأخیر به معنای مرگ است! پیروزی قطعی است، صبر کردن یعنی جنایت علیه انقلاب!

بدین دلیل بود که لنین با دیدن اینکه لحظه برای قیام پیروزمند فرا رسیده، اینقدر شدید به زینوویف و کامنف حمله کرد، آنها را خرابکار خواند و اخراج آنها را از حزب درخواست کرد. او هزار بار محق بود. کامنف و زینوویف بلوغ موقعیت انقلابی را در روسیه و غرب کم برآورد می کردند و در مورد نیروهای ضدانقلاب اغراق می کردند. آنها نظراتی داشتند که فرق اساسی با نظر سوسیال دمکراتها نداشت.

از سوی دیگر، یک نمونه منفی در رابطه با زمان قیام به وسیله اقدام مارس ۱۹۲۱ در آلمان داده شد، یا دقیق تر گفته باشیم به وسیله تاکتیکهای حزب کمونیست

آلمان در ارتباط با این اقدام مارس. نوعی «تئوری تهاجم» برای توجیه تئوریک عمل مارس بکار گرفته شد.[۹]

کنگره سوم کمیترن این تئوری را محکوم کرد و لنین آنرا کودتاگرایانه نامید. کارگران مناطق معدنی آلمان مرکزی در مارس ۱۹۲۱ انقلابی تر از دیگر بخشهای کشور بودند. حکومت به اقدامات سرکوبگرانه گوناگونی علیه آنها دست زد. کمیته مرکزی حزب کمونیست به این حرکت با فراخواندن توده‌های کارگر به یک اعتصاب عمومی در آلمان پاسخ داد که تصور می رفت به یک قیام منجر شود. در آلمان مرکزی این رهنمود داده شد؛ اعتصابی عمومی درمی گرفت و در برخی مناطق این اعتصاب به قیام مسلحانه تبدیل می شد. اما از آنجا که پرولتاریا در بقیه نقاط کشور حمایت فعالی از کارگران آلمان مرکزی ننمود، آنها با نیروی برتر ضدانقلاب خرد شدند. کمیته مرکزی حزب کمونیست به خصلت انقلابی موقعیت زیاد بها داده بود. درک نکرده بود که «دهها میلیون نفر انقلاب را مطابق توصیه ساده یک حزب انجام نمی دهند» (لنین)، درک نکرده بود که «پیروزی تنها با پیشاهنگ به دست نمی آید» [۱۰] و درک نکرده بود که «دهها میلیون نفر انقلاب را با دستور انجام نمی دهند؛ آنها تنها وقتی انقلاب می کنند که مردم با موقعیت غیرقابل تحملی روبرو شده باشند که در آن فشار جمعی و اراده دهها میلیون نفر تمامی سدهای کهن را می شکنند و واقعاً قادر به ایجاد یک زندگی جدید هستند» (لنین). حزب کمونیست فراموش کرده بود که کل پرولتاریای آلمان که آن همه شکست سخت را متحمل شده بود و از همان روزهای مارس ۱۹۲۰ به موضع دفاعی عقب نشینی کرده بود، نمی توانست بدون یک تدارک سیاسی قبلی به رهنمود حزب برای یک اعتصاب عمومی و قیام (یعنی فراخوان برای عملیات

توده‌ای قاطعانه برای گرفتن قدرت) پاسخ فعال دهد. پيشاهنگ که به وسيلهٔ بخش کوچکی از طبقهٔ کارگر همراهی می‌شد، بدون آنکه اساساً بداند آیا مورد حمایت تودهٔ کارگران سراسر آلمان قرار خواهد گرفت یا نه یا آنکه ابتکارش منزوی خواهد ماند یا نه، به نبرد قطعی دست زد. در این مورد، کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست تاریخ اقدام را نادرست تعیین کرده بود، فراخواندن به یک حملهٔ عمومی اقدامی پیش از موقع بود.

طبیعتاً، این واقعیت که زمان قیام بد تعیین شده بود به هیچ وجه بدین معنی نیست که ما باید قیام مارس را محکوم کنیم. مسئله کاملاً چیز دیگری است – پیدا کردن علت‌های شکست. در برخی مناطق آلمان مرکزی، توده‌های پرولتاریا در قیام مارس شرکت کردند. آنها با پلیس و ارتش جنگیدند. از این نقطه نظر، نمی‌توان قیام را محکوم کرد – زیرا محکوم کردن یک مبارزهٔ توده‌ای صرفاً به علت آنکه نتیجه‌اش با آرزوهای ما تطبیق نداشته یک عمل انقلابی نیست. اما در عین حال ما باید از نقش و عملکرد رهبری در این مقطع انتقاد کنیم و از چنین خطاهایی نگذریم.

در مورد مسئلهٔ چگونگی انتخاب لحظهٔ ضربه زدن، قیام اول دسامبر ۱۹۲۴ ریوال را نیز باید ذکر کرد. در اینجا تنها ۳۰۰-۲۰۰ نفر شرکت کردند. همچنان که در بخش‌های بعد با بررسی دقیق‌تر این قیام نشان خواهیم داد عمل توده‌ای وسیعی از طرف پرولتاریا وجود نداشت – چه پیش از واقعه، چه در جریان آن و یا پس از آن. حزب به تنهایی عمل کرد، با تعدادی انقلابی، به امید آنکه اولین ضربهٔ قطعی را به نیروهای حکومتی وارد آورد و پس از آن توده‌های پرولتاریا را به قیام بکشاند.

اما قیام گران در نتیجه کمی تعدادشان، پیش از آنکه توده‌ها بتوانند به عمل کشیده شوند درهم شکسته شدند.

اشتباهات حزب کمونیست استونی در اینجا واضح اند. تجربه ریوال یک بار دیگر صحت این اصل لنینی را تأیید می کند که دست به عمل زدن با پیشاهنگ تنها غیرممکن است و هر اقدام پیشاهنگی که از حمایت فعال اکثریت طبقه کارگر برخوردار نباشد محکوم به شکست است.

بالاخره قیام دوم شانگهای در ۲۱ فوریه ۱۹۲۷ نیز از نظر تعیین زمان قیام حائز اهمیت است.

این قیام زمانی آغاز شد که اعتصاب عمومی در حال فروکش بود و هنگامی که نیمی از اعتصاب گران تحت تأثیر ترور حکومت به کار خویش بازگشته بودند. دو روز قبل از آن جنبش انقلابی پرولتاریای شانگهای در اوج خود بود: حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر از کارگران در اعتصاب بودند. معهذاً حزب، به علت آنکه تدارکات فنی اش کامل نبود قیام را به تعویق انداخت. دو روز به تدارک گذشت. در طول این دو روز، وضعیت عمومی به ضرر پرولتاریا تغییر یافت. بنابراین قیام نتوانست موفق شود. نمونه قیام دوم شانگهای نشان می دهد که بعضی اوقات یک یا دو روز، اهمیت تعیین کننده‌ای می یابد.

پس از آنچه که در مورد زمان گفته شد، دیگر نیازی به بحث بیشتر در مورد این مسئله نیست که: «آیا می توان زمان یک قیام را از پیش تعیین کرد؟» - هر چند در موقع خود (در ۱۹۰۵ پیش از قیام دسامبر)، بحثی بین لنین و ایسکرای نو و به ویژه مارتینف درگرفت. همانطور که می دانیم، زمان قیام ۱۹۱۷ پتروگراد ۷ نوامبر یعنی مصادف با روز گشایش دومین کنگره شوراها تعیین شده بود. بسیاری از

قیام‌های پرولتری در دیگر کشورها نیز برای تاریخ دقیقی زمان بندی شده بودند و مطابق برنامه صورت گرفتند. قطعاً دستور به انقلاب یا یک اقدام کارگری در یک روز از پیش تعیین شده غیرممکن است. «اما اگر ما قیامی را واقعاً تدارک دیده باشیم و اگر یک قیام توده‌ای بخاطر انقلاب در روابط اجتماعی که قبلاً صورت گرفته قابل تحقق است، پس زمان قیام را تعیین کردن کاملاً امکان پذیر است. در صورتی می توان لحظه قیام را تعیین کرد که آنهایی که آنرا تدارک می بینند در بین توده‌ها نفوذ داشته و بتوانند موقعیت را به درستی برآورد کنند.» [۱۱]

البته قیام به مفهوم وسیع کلمه یک عمل صرفاً نظامی نیست. قیام اساساً و بالاتر از هر چیز یک جنبش انقلابی قدرتمند است؛ طغیان قدرتمند توده‌های پرولتاریا است - یا حداقل بخش فعال این توده‌ها، حتی اگر از نظر عددی این بخش تنها از اقلیتی از پرولتاریا تشکیل شده باشد - علیه طبقات مسلط. این یک مبارزه فعال و مصممانه از طرف اکثریت فعال در لحظه تعیین کننده و در مورد مسئله تعیین کننده است. عملیات نظامی سازمان رزمنده باید با نقطه اوج عمل پرولتاریا تطبیق داشته باشد. تنها در این شرایط قیام می تواند موفق شود. مساعدترین موقعیتهای انقلابی برای تضمین پیروزی انقلاب کافی نیست. قیام باید به وسیله یک حزب سازمان داده شود. قدرت به طیب خاطر تسلیم نمی شود، باید آنرا تصرف کرد. «حکومت کهن ... هرگز حتی در دوره بحران، اگر سرنگون نشود، «سقوط نمی کند» (لنین). بدین مفهوم است که لنین در «مارکسیسم و قیام» که قبلاً از آن نقل قول کردیم، پس از برشمردن شرایط سیاسی لازم برای تضمین موفقیت قیام می نویسد:

«برای آنکه با قیام به شیوه‌ای مارکسیستی یعنی بمثابه یک هنر برخورد کنیم باید در عین حال بدون از دست دادن یک لحظه، **ستاد** گروهانهای قیام را سازمان دهیم، نیروهایمان را توزیع کنیم، گردانهای قابل اعتماد را در مواضع مهم مستقر کنیم، تئاتر آلکساندرینسکی را محاصره نماییم، استحکامات دژهای پیتر و پل را اشغال کنیم، ستاد کل و حکومت را دستگیر نماییم، و گروهانهایی را که ترجیح می دهند بمیرند تا دشمن به نقاط استراتژیک دست یابد در مقابل افسران کادت و هنگ ساویچ قرار دهیم. ما باید کارگران مسلح را بسیج کنیم و آنها را به آخرین نبرد قطعی فراخوانیم، ادارات تلفن و تلگراف را اشغال نماییم، ستادهای قیام **خودمان** را به مراکز تلفن انتقال دهیم و آنها را به وسیله تلفن با تمامی کارخانجات، تمامی هنگها و تمامی نقاط نبرد مسلحانه و غیره مرتبط سازیم.» [۱۲]

لنین فقط استراتژیست کبیر انقلاب نبود. او همچنین بیش از هر کس دیگری تز پر معنی مارکس را که «قیام یک هنر است» درک می کرد. به علاوه او می دانست که چگونه آنرا به شیوه‌ای استادانه برای مبارزه عملی تصرف قدرت بکار گیرد. تنها با درست برآورد کردن لحظه قیام و با در نظر گرفتن قیام بمثابه یک هنر یعنی با بکار بردن تمامی اقدامات لازم سیاسی، تکنیکی و تاکتیکی بود که **انقلاب اکبر** ممکن شد.

در مورد مسئله چگونگی تدارک مبارزه قطعی پرولتاریا برای قدرت، اجازه دهید ابتدا صرفاً آنرا از نظر عمومی سیاسی بررسی کنیم. لازمست بدانیم که **کی** تمامی **عمل سیاسی** حزب را به سوی تدارک عملی **فوری** (هم سیاسی و هم تکنیکی) برای قیام **جهت دهیم**؛ **کی** برای توده‌ها شعارهایی نظیر «کنترل تولید توسط کارگران»، «کمیته‌های دهقانی برای اشغال زمینهای بزرگ مالکان و زمینهای

دولتی»، «ایجاد گارد سرخ»، «تسلیح پرولتاریا و خلع سلاح بورژوازی»، «سازماندهی شوراهای»، «تصرف قدرت با قیام مسلحانه» و غیره را باید داد یعنی کی مرکز ثقل تبلیغ عملی روزمره باید به سمت شعارهایی که هدف نهایی مبارزه طبقه کارگر را مطرح می کند انتقال یابد و کی تمامی توجه حزب باید متوجه بسیج توده‌ها بر حول این شعار شود، که در رابطه با موقعیت، به صورت شعارهای مسلط روز درآیند.

این لحظه ضرورتاً آغاز مرحله جدیدی در زندگی حزب و زندگی کل پرولتاریا به شمار می رود. انتخاب زمان درست برای این عملیات درست به شکل زمانبندی خود قیام است. نباید آنرا زودتر تعیین کرد، یعنی وقتی که وضعیت عمومی هنوز نیاز به تبلیغ و ترویج برای خواسته‌های معمولی و جزئی توده‌ها را ایجاد می کند، وقتی که توده‌ها برای شعارهای مبارزه نهایی و برای خود این مبارزه آمادگی کافی ندارند و هنوز روحیه انقلابی پیدا نکرده‌اند، وقتی که دشمن هنوز به حد کافی در تضادهای خویش گیر نکرده است. زیرا در این صورت، توده‌ها شعارهای مبارزه قطعی و نهایی را درک نخواهند کرد و فراخواندن آنها به جنگیدن بخاطر این شعارها ناگهانی خواهد بود. بدین گونه تصمیم حزب برای جهت دادن خود به سمت تدارک فوری قیام پایدار نخواهد بود و نتیجه مثبتی نخواهد داشت.

علاوه بر این هر گونه «دنباله روی» در مسئله جهت دادن مجدد حزب و فعالیت توده‌ای آن و تأخیر در حل آن بطور اجتناب ناپذیری نتایج بسیار سختی خواهد داشت. این نتایج ممکن است مانع جدی تدارک قیام و تحول بعدی آن شوند. به علاوه تأخیر زیاد ممکن است مبارزه برای قدرت در طول دوره مورد نظر را منتفی سازد؛ در حالی که یک مشی درست از طرف حزب کمونیست و حل درست مسئله

تغییر جهت دادن حزب به سمت تدارک فوری برای تصرف قدرت، می تواند این مبارزه و در حقیقت پیروزی آنرا امکان پذیر سازد.

اگر قیام را از جنبهٔ صرف نظامی بررسی کنیم، روشن می شود که نظیر هر عمل نظامی، قیام نیز **فی البداهه** صورت نمی گیرد. برعکس، قیام نیازمند تدارک دراز مدت، سیستماتیک و سراسری، مدتها پیش از تاریخ تعیین شده است. اگر قیام را بمثابهٔ یک هنر در نظر نگیریم، هر جنبهٔ آنرا بطور سیستماتیک تدارک نبینیم، و آنرا همچون یک عمل نظامی تلقی نکنیم، موفقیت آن امکان ناپذیر است، حتی اگر وضعیت عمومی سیاسی برای تصرف قدرت به وسیلهٔ پرولتاریا مساعد باشد. این اصلی است که برای تمامی کشورها و به ویژه برای کشورهای که در آنها بورژوازی بخاطر سلطهٔ طولانی اش، توانسته یک دستگاه حکومتی قدرتمند و قابل انعطاف به وجود آورد صادق است. بدین گونه (حتی بر اساس شرایط صرف نظامی، و کنار گذاشتن عوامل مهم تر سیاسی) بسیار مهم است که حزب، زمان جهت دادن خود به سمت تدارک فوری قیام، یا ادامهٔ بسیج توده‌ها در مبارزه‌ای حول خواسته‌های روزمرهٔ طبقهٔ کارگر را درست انتخاب کند.

بنابراین حزب باید - در نتیجهٔ تحلیل درست خویش از وضعیت کشور، رابطهٔ نزدیک و مستقیم اش با توده‌ها و شناخت اش از وضعیت دشمن و سیاستهای داخلی و خارجی آن - بتواند زمان درست نزدیک شدن به موقعیت انقلابی، و جهت دادن سریع تمامی کار سیاسی و تشکیلاتی را به سمت تدارک فوری قیام پیش بینی کند.

یکی از دلایل شکست انقلاب آلمان در ۱۹۲۳ این واقعیت بود که حزب کمونیست آلمان خود را بسیار دیر به سمت تدارک فوری قیام جهت داده بود.

نزدیک شدن یک موقعیت بی واسطه انقلابی مطمئناً می توانست - با فرض یک رهبری بلشویکی در حزب - از لحظه اشغال نظامی راینلند و روهر توسط فرانسه (یا حداقل بلافاصله پس از آن) قابل پیش بینی باشد. از آن لحظه یک بحران عمیق اقتصادی و سیاسی در آلمان شروع شد. از آن لحظه در برخی مناطق (ساکسونی، هال، مرسبورگ و غیره) نبرد «دسته‌های صدها کارگر» به ابتکار خود کارگران آغاز به شکل گرفتن نمود. و با وجود این، کمیته مرکزی حزب کمونیست تنها در هنگام اعتصاب عمومی سه روزه در ابتدای اوت آغاز به جهت دادن خود به سمت تسلیح کارگران و به سمت قیام کرد - اعتصابی که حکومت (ناسیونالیست) کونو را سرنگون نمود. زمان زیادی از دست رفته بود:

«دسته‌های صدها کارگر» بدون کادر و رهبری مناسب تشکیل شده بودند، آنها نمی توانستند اسلحه کافی به دست آورند؛ کار در ارتش و پلیس به شیوه‌ای کاملاً ناکافی صورت گرفته بود. تمامی این عوامل همراه با علت‌های دیگر [۱۳] نمی توانست در نتیجه بحران انقلابی پائیز ۱۹۲۳ بی تأثیر باشد.

حزب کمونیست آلمان و اگر دقیق تر گفته باشیم، رهبری آن، نتوانست اهمیت اشغال روهر و راینلند توسط فرانسه را سریع تشخیص دهد. نتوانست آنچنان که باید زبانی را که اقتصاد آلمان متحمل شد (هشتاد درصد تولید آهن و فولاد، هفتاد و یک درصد ذغال) درک کند و بدین گونه نتوانست مفهوم سیاست مقاومت «منفی» حکومت را بفهمد. بدین دلیل نتوانست به موقع بحران اقتصادی را که نتیجتاً بحران انقلابی را به وجود آورد پیش بینی کند.

از سوی دیگر، اگر حزب کمونیست چین بلافاصله پس از قیام نافرجام فوریه ۱۹۲۷ شانگهای درک نکرده بود که لحظه برای یک تلاش انقلابی جدید مساعد است و خود را با تمام نیرو آماده نکرده بود و هر گونه قربانی را نپذیرفته بود، قیام ۲۱ مارس حتی اگر موفق هم شده بود (در نتیجه شرایط فوق العاده مساعد) مطمئناً بسیار گران تر از زمانی تمام می شد که تدارک دقیقی برای آن دیده می شد. همین مسئله را در مورد حزب روسی بلشویک در ۱۹۱۷ می توان گفت. جهت گیری قاطع تمامی حزب به سوی تصرف قدرت به وسیله شوراها از لحظه ورود لنین (ترهای آوریل) پذیرفته شده بود. از آن لحظه تمامی کار سیاسی و تشکیلاتی حزب دقیقاً متوجه آماده کردن توده‌ها برای تصرف قدرت شد. تصور این مطلب ساده است که چنانچه حزب در این نکته اساسی تردید می کرد، در تغییر جهت دادن تأخیر می کرد، یا موضعی را که زینوویف، کامنف و دیگران پذیرفته بودند اتخاذ می کرد چه اتفاقی می افتاد. طبیعتاً، در این صورت مسئله پیروزی اکتبر اساساً مطرح نمی شد، زیرا موقعیت فوق العاده مساعد اکتبر ۱۹۱۷ تنها از علل عینی (طولانی شدن جنگ، بحران اقتصادی، انقلاب کشاورزی و غیره) ناشی نمی شد و صرفاً خودبخود به وجود نیامده بود؛ این موقعیت تا حد زیادی نتیجه عمل آگاهانه بر رویدادها به وسیله حزب بلشویک بود (آموزش انقلابی توده‌ها، کار تشکیلاتی در بین مردم، ارتش، نیروی دریایی و غیره).

نمونه‌های فراوانی را با توضیحات فراوان می توان ذکر کرد، اما نیازی بدین کار نیست. اهمیت مسئله مورد بررسی ما، و نیاز به حل درست آن کاملاً روشن است. تا آنجا که به تدارک قیام مربوط می شود، این مسئله اهمیتی کمتر از مسئله

انتخاب لحظهٔ درست برای ضربه زدن در هنگامی که موقعیت انقلابی کاملاً به بلوغ رسیده، ندارد.

تنها لازمست به یک مسئلهٔ اصولی پردازیم، یعنی مسئلهٔ قیامهای موضعی پرولتاریا. انقلاب پرولتری یک خط مستقیم را طی نمی کند. این انقلاب از طریق پیشرویها و پیروزیهای نسبی، افول و شکستهای موقتی به پیش می رود. پیروزی نهایی انقلاب بدون این افت و خیزها در مسیر طولانی تکامل آن غیرقابل تصور است. پرولتاریا در این مبارزهٔ انقلابی طولانی آبدیده می شود؛ قدرت خویش و قدرت و سیاستهای دشمن را می شناسد. در پرتو این تجربه در آفرینش سیاستها و تاکتیکهای خویش توفیق می یابد. درسهای تاریخ را جمع آوری می کند و با انرژی جدیدی برای تحقق اهداف طبقاتی خویش به نبرد دست می زند. بدین مفهوم، شکستهای موقتی پرولتاریا را نباید صرفاً شکست به حساب آورد. هر یک از آنها دارای عناصری از یک پیروزی اجتناب ناپذیر و حتمی در آینده است. انگلس در جایی می گوید: «ارتشهای شکست خورده، مدرسهٔ خوبی هستند». این کلمات ستایش انگیز حتی کاربرد بیشتری در مورد ارتشهای انقلابی دارند که از بین طبقات پیشرو سربازگیری می کنند (لنین). بدون تمرین ۱۹۰۵، تصور پیروزی پرولتاریای روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ غیرممکن بود. بدون توالی پیروزیها و شکستهای سنگین به قیمت قربانی های بی شماری که پرولتاریای چین در جریان چند سال گذشته تحمل کرده است، تصور پیروزی حتمی انقلاب پرولتری در چین غیرممکن می شد. این یک واقعیت بی چون و چرا است. در چنین شرایطی است که باید مسئلهٔ قیامهایی که موضعی اند و نه عمومی - مسئلهٔ مبارزهٔ موضعی (نه عمومی)

پرولتاریا و دهقانان تحت ستم علیه طبقات حاکم - را بررسی کنیم:

لنین در ۱۹۰۶ در مقاله «جنگ چریکی» نوشت: «کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر است که قیام باید شکل عالیت‌ر و پیچیده‌تر یک جنگ داخلی طولانی که تمامی کشور را دربر می‌گیرد به خود بگیرد، یعنی یک مبارزه مسلحانه بین دو بخش از مردم. چنین جنگی قابل تصور نیست مگر اینکه یک سری از درگیریهای بزرگ در فواصل نسبتاً طولانی و تعدادی زیادی از برخوردهای کوچک در خلال این فواصل صورت گیرد. در این صورت - و فقط در این صورت - سوسیال دمکراتها باید این را مطلقاً وظیفه خود بدانند که سازمانهایی به وجود آورند که به بهترین نحوی برای هدایت توده‌ها در این درگیریهای بزرگ و تا آنجا که ممکن است در این برخوردهای کوچک سازگاری داشته باشند.» [۱۴]

این ستیز که در تمامی این فواصل طولانی ادامه دارد را نمی‌توان یک مبارزه پیروزمند مداوم تلقی کرد که هیچ افت یا شکست نسبی نداشته باشد. بارها اتفاق می‌افتد که پرولتاریا سلاح برمی‌دارد و علیه نظم مستقر اقدام می‌کند، بدون آنکه فرصت پیروزی نهایی را به دست آورد و بدین وسیله طبقات حاکم را مجبور می‌کند که یک یا چند خواستش را برآورده کنند. کاملاً خطاست اگر تصور کنیم عمل مسلحانه پرولتاریا تنها وقتی مجاز است که تضمین کامل پیروزی وجود دارد. این توهمی بیش نیست. قیام مسلحانه عملی است «که بر اصول علم نظامی مبتنی است» و بدین ترتیب (مثل هر عمل دیگر) هیچ تضمین مطلق برای موفقیت آن وجود ندارد. عقب نشینی‌ها، در نتیجه برخی شرایط - حتی در نتیجه شرایط صرفاً ذهنی (زیرا پرولتاریا همیشه رهبرانی کافی ندارد و نخواهد داشت، یا از نظر نظامی و تکنیکی همیشه آمادگی ندارد) - همیشه امکان دارند و حتی غیرقابل اجتناب

اند. مارکس هنگامی که کوگلمان نسبت به امکان پیروزی پارسی ها در جریان کمون پاریس ابراز تردید کرده بود، نوشت:

«اگر مبارزه تنها در شرایط فرصت‌های مساعد بدون شکست درمی‌گرفت، ساختن تاریخ جهان در حقیقت بسیار ساده می‌شد ... بورژوازی پست ورسای ... به پارسی ها دو راه عرضه کرده بود: یا مبارزه یا سرکوب بدون مبارزه. درهم شکستن روحیه طبقه کارگر در حالت دوم، بدبختی بسیار عظیم تری از سقوط هر تعداد از «رهبران» به همراه داشت.» [۱۵]

در عصر ما نیز، آیا چنین چیزی ممکن است و در حقیقت آیا مواردی رخ نمی‌دهد که در آنها پرولتاریای کشور یا مرکز صنعتی خاصی، حتی اگر فرصت پیروزی نداشته باشد، معهداً تحت برخی شرایط مجبور می‌شود (به ویژه با تحریک طبقات حاکم) که خود را متعهد به مبارزه مسلحانه ببیند؟ آیا ما نمونه‌هایی از قیام‌های خودبخودی (مثلاً در کراکو در ۱۹۲۳، در وین در ۱۹۲۷ و غیره) را به هنگامی که پرولتاریا برای محاسبه نتیجه احتمالی ستیز درنگ نمی‌کند بلکه صرفاً سلاح برمی‌گیرد و به نبرد می‌پیوندد ندیده‌ایم؟ آیا حزب پرولتاریا می‌تواند از پیوستن به مبارزه توده‌ها یا رهبری آن امتناع ورزد؟ آیا می‌تواند آنرا محکوم کند، یا بی طرف باقی بماند؟ چنین حزبی دیگر حزب پرولتاریا نخواهد بود و شایسته آنست که ببیند توده‌ها از آن روی می‌گردانند.

حزب کمونیست باید بدون استثناء در صف اول جبهه هر مبارزه توده‌ها، هر مبارزه مسلحانه باشد. وی خود را در رأس توده‌ها قرار می‌دهد و آنها را رهبری می‌کند، صرف نظر از شرایطی که در آن مبارزه خاصی صورت می‌گیرد و صرف نظر از آنکه امکان پیروزی صد درصد دارد یا اساساً پیروزی

به دنبال دارد یا نه. حزب، به عنوان پیشاهنگ طبقه، مجبور است که در مورد کاربرد یا عدم کاربرد اسلحه پیش از آنکه ستیز آغاز شود تصمیم بگیرد و این امر را در میان توده‌ها تبلیغ کند. اما همین که مبارزه مسلحانه آغاز شد، دیگر نباید تردیدی در مورد آنچه که حزب باید انجام دهد وجود داشته باشد - در مورد اینکه آیا حزب باید یا نباید از این مبارزه حمایت و آنرا رهبری کند. در چنین مواردی، حزب باید همان کاری را بکند که مارکس در جریان کمون پاریس انجام داد و لنین در طول روزهای ژوئیه در پتروگراد کرد. از سپتامبر ۱۸۷۰ به بعد، مارکس به پاریسی‌ها دربارهٔ یک قیام که وی آنرا دیوانگی می دانست هشدار می داد. اما همین که قیام درگرفت، او خود را در کنار قیام گران قرار داد. در طول مبارزهٔ پرولتاریای پاریس، مارکس نوشت:

«قیام کنونی در پاریس هر چه باشد - حتی اگر به وسیلهٔ گرگها، خوکها و فرومایگان ملعون جامعهٔ کهن درهم شکسته شود - شکوهمندترین عمل حزب ما پس از قیام ژوئن در پاریس است.» [۱۶]

همانگونه که می دانیم لنین با قیام ژوئیه مخالف بود. او اخطار کرد که «هنوز وقتش فرا نرسیده» اما پس از آنکه توده‌ها به خیابانها ریختند، وی در کنار آنها قرار گرفت.

قیام انواع گوناگونی دارد: قیامهای پیروزمند؛ قیامهای توده‌ای که به شکست منجر می شوند؛ جنگ چریکی در مقیاس کوچک (برخوردهای کوچک)؛ قیامهای کودتایی یعنی قیامهایی که بدون شرکت توده‌ها توسط یک حزب یا سازمان دیگری سازمان یافته‌اند.

معیار عمده حاکم بر برخورد حزب نسبت به این انواع قیام به شرح زیر است: آیا توده‌ها شرکت دارند یا نه؟ **حزب کودتا را به عنوان نمودی از ماجراجویی خرده بورژوازی رد می‌کند.** حزب از هر مبارزه توده‌ای به انضمام برخوردهای کوچک یا عملیات چریکی اگر واقعاً توده‌ها در آن شرکت داشته باشند حمایت و آنها را رهبری می‌کند.

اما خطای فاحشی است اگر از این اصل نتیجه بگیریم که، اگر این یا آن بخش از پرولتاریا آماده شرکت در مبارزه مسلحانه علیه دشمن طبقاتیش است، حزب صرف نظر از شرایط عمومی و محلی مجبور است این پرولتاریا را به قیام بکشانند. چنین حزبی شایستگی نام رهبر طبقه پیشرو را ندارد. لنین در ۱۹۰۵ گفت:

«قیام یک کلمه مهم است. فراخواندن به قیام، فراخوانی فوق العاده جدی است. هر چه سیستم اجتماعی پیچیده، سازمان قدرت دولتی بهتر و ماشین نظامی عالیتر باشد، دادن چنین شعاری بدون اندیشه لازم نارواتر خواهد بود.» [۱۷]

زمانی که حزب توده‌ها را به قیام فرا می‌خواند، باید همیشه نتایج آنرا در نظر داشته باشد. باید آگاه باشد که قیامهای منفرد به هیچ وجه به موفقیت قطعی نائل نمی‌شوند. وظیفه حزب فراخواندن توده‌ها به قیام در لحظه‌ای است که شرایط محلی و عمومی برای موفقیت مساعدترین شرایط باشد؛ لحظه‌ای که موازنه نیروها برای انقلاب مساعد است؛ لحظه‌ای که امکان تصرف قدرت وجود دارد — اگر نه در سراسر کشور، حداقل در تعدادی از مراکز که می‌توانند به عنوان پایگاهی برای گسترش انقلاب بکار روند.

برخی سازمانهای محلی حزب کمونیست چین را می‌توان به عنوان نمونه‌هایی از نادرست بودن فراخوانی به قیام ذکر کرد. در اواخر ۱۹۲۷ و اوائل ۱۹۲۸، سازمانهای

کمونیست در چند ایالت (چیلی، هونان و غیره)، با آگاهی از اینکه موقعیت انقلابی فوری وجود دارد، مکرراً توده‌های پرولتاریا را به قیام خواندند؛ این دعوت بدون توجه به این بود که آیا این قیامها امکان موفقیت دارند یا نه و آیا مواضع پرولتاریا را تقویت یا تضعیف می کنند. این فراخوانی توده‌ها و تلاش برای سازماندهی قیامها انعکاسی بود از ذهنیت چپ افراطی برخی جناحهای حزب کمونیست.

حزب از هر قیام توده‌ای حمایت می کند. اما اگر قیام بطور خودبخودی درنگرفته بلکه توسط یک حزب سازمان یافته باشد، اگر توده‌ها در پاسخ به فراخواندن حزب به مبارزه مسلحانه دست بزنند، آنگاه حزب، هم مسئولیت یافتن زمان مناسب و هم رهبری مبارزه را برعهده خواهد داشت.

«لیکن، قیام درست همانند جنگ یا هر هنر دیگر تابع برخی قواعد عمل است که اگر مورد اهمال قرار گیرند، موجب شکست حزبی می شود که آنها را فراموش کرده. این قواعد، استنتاجات منطقی از ماهیت احزاب و شرایطی که باید در این صورت با آنها برخورد کرد، آنچنان روشن و ساده‌اند که تجربه کوتاه ۱۸۴۸، آلمانی ها را کاملاً با آنها آشنا کرد. اولاً هرگز با قیام بازی نکنید مگر اینکه کاملاً برای طی تمام راه آمادگی داشته باشید. قیام یک معادله است با مقادیر نامعین فراوان، که ارزش آنها ممکن است هر روز تغییر کند؛ نیروهای مخالف شما همه گونه برتری تشکیلاتی، اصولی و اقتدار مرسوم را دارند؛ و اگر شما برتری عظیمی علیه آنها فراهم نیاورید، شکست خورده و نابود خواهید شد. ثانیاً، همین که به جریان قیام وارد شدید، با بیشترین عزم و از موضع تهاجمی عمل کنید. دفاع در حکم مرگ هر قیام مسلحانه است؛ و پیش از آنکه بتواند خود را با دشمنان خویش

همتراز کند، از بین می رود. دشمنان خود را به هنگامی که نیروهایشان پراکنده‌اند غافلگیر کنید، راه را برای موفقیت‌های جدید، هر چند کوچک، هموار کنید، هر روز آماده باشید؛ برتری روحیه را که اولین قیام موفقیت آمیز برای شما به همراه آورده حفظ کنید؛ آن عناصر مرددی را که همیشه از قوی ترین انگیزه تبعیت می کنند و همیشه مترصد طرف مطمئن ترند به سمت خود بکشید؛ دشمنان خود را پیش از آنکه بتوانند قدرت خویش را علیه شما جمع آوری کنند به عقب نشینی مجبور کنید؛ به قول دانتون، بزرگترین استاد تاکتیک‌های انقلابی که تاکنون شناخته شده: شهامت و باز هم شهامت.» [۱۸]

در بررسی مسائل قیام باید دائماً این عبارت قابل توجه انگلس را که اینقدر از نظر محتوی غنی و عمیق است در ذهن داشته باشیم؛ این عبارت به لنین و حزب بلشویک در تاکتیک‌هایشان در مورد قیام جهت داد و باید آن را به **عنوان یک خط راهنما** برای تمامی احزاب کمونیست که خود را برای مبارزه مسلحانه جهت کسب قدرت و رهبری آن آماده می کنند، **بکار گرفت**.

در تحلیل خصلت قیام‌های گذشته در بخش‌های گوناگون جهان، هدف ما نه تنها پرداختن به مسائل اصولی بلکه همچنین تا آنجا که امکان داشت (هر جا که اطلاعات دقیقی در دسترس بود) مطالعه جزء به جزء مسائل سازمان دهی فنی و تاکتیک‌های نظامی مربوط به تدارک قیام و رهبری خود عمل هم بود.

بررسی تا حد ممکن کامل نمونه‌های گوناگون قیام که تاریخ عرضه می کند، مواد لازم برای برخی نتایج عام مربوط به سازماندهی و رهبری مبارزه مسلحانه پرولتاریا را فراهم می آورد. تاریخ مبارزه طبقاتی پرولتاریای جهانی در قرن بیستم از نظر نمونه‌های مبارزه مسلحانه فوق العاده غنی است. وظیفه ما نه مطالعه هر قیام

پرولتری و نه حتی مطالعه مهم ترین آنهاست. ما تنها بارزترین نمونه‌ها را مورد تحلیل قرار خواهیم داد. زیرا از بقیه آموزنده ترند، هم از نظر اصول سیاسی - یعنی ارزیابی شرایط اجتماعی و سیاسی و تعیین لحظه قیام - و هم از نظر تدارک و رهبری سیاسی خود قیام.

یادداشتها :

۱- Lenin, *Selected Works*, Vol. I, P. ۵۷۹, in 'Lessons of the Moscow Uprising'.

۲- بلانکیسم یک آئین انقلابیست که از نام کمونیست انقلابی فرانسوی، اوگوست بلانکی (۱۸۰۵-۸۱) گرفته شده. آئین بلانکی، در بسیاری از مسائل بنیادی اجتماعی و سیاسی، به مارکسیسم امروزی بسیار نزدیک است و در واقع مقدمه آنست. بلانکی یک کمونیست و یک ماتریالیست بود اما دیالکتیسین نبود. او خود را آشکارا وقف مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری یک حزب متمرکز پرولتری کرده بود. بلانکی اعتقاد راسخی به نقش خلاق قهر در پروسه تاریخی داشت. انگلس می گوید بلانکی «یک انقلابی نسل کهن» بود. پل فرولیش (به مقاله درخشانش درباره بلانکیسم، در مجله «انترناسیونال کمونیست»، شماره ۱۲، ۱۹۲۵، رجوع نمایید) دقت این تعریف را نشان داده و اضافه می کند: «او زنده ترین بیان و نماینده کلاسیک عصر انقلاباتی بود که گذار عصر بورژوازی و عصر پرولتاریا را تشکیل می داد؛ زیرا در آن عصر گذار، سخنگوی آگاه انقلاب هنوز بورژوازی بود، اما پرولتاریا هم بود. او به عنوان نماینده آن عصر هم از نظر منشأ و هم از نظر فعالیت، حلقه واسط بین ژاکوبنیسم و کمونیسم جدید را تشکیل می دهد.» فرولیش کاملاً درست می گوید.

تاکتیک بلانکی در اجرای انقلاب بود - ایجاد شکاف در نظام بورژوایی و تصرف قدرت در لحظه مناسب - با کمک یک سازمان مسلح مخفی، قویاً سازمان یافته و متمرکز؛ پرولتاریا باید بعداً به انقلاب کشیده شود. بلانکی درک نکرد و نمی توانست هم درک کند که برای آنکه قیام موفق باشد برخی شرایط پیش از درگرفتن آن لازمست. تمام قیامهایی که به وسیله وی و شاگردانش درگرفتند، با شکست مواجه شدند. پرولتاریا که

نماینده‌اش بلانکی بود، هنوز کاملاً از خویش به عنوان یک طبقه آگاه نشده، به حد کافی تبلور نیافته و هنوز در پیوند با خرده بورژوازی بود. عدم بلوغ روابط اجتماعی، عدم بلوغ تئوری را فراهم آورده بود. مارکسیسم - لنینیسم از بلانکیسم، نیاز به سازماندهی و تدارک انقلابات، نیاز چاره ناپذیر به مبارزه مسلحانه سخت علیه نظم موجود را به ارث برده. اما مارکسیسم - لنینیسم نمی توانسته است ایده‌های «انقلابی نسل کهن» را در مورد تاکتیک توطئه بپذیرد. مارکس و انگلس، در کنار تدارک سیستماتیک انقلاب بر ضرورت پیش شرط‌های اقتصادی و اجتماعی برای قیام (یک طغیان قدرتمند انقلابی از طرف پرولتاریا) تأکید داشتند که بدون آنها انقلاب غیرقابل تصور است.

برنشتین نیز در زمان خود، مارکس را به بلانکیسم متهم کرد. امروزه تمامی انترناسیونال دوم، انترناسیونال کمونیست را به بلانکیسم متهم و بلانکیسم را با کمونیسم برابر می داند. سوسیال دمکراتها با تهمت زدن به کمونیستها، از این طریق بلانکی، این انقلابی متعهد گذشته را همچون یک جزم اندیش متعصب خرده بورژوا می نمایند.

۳- Lenin, *Selected Works*, Vol. II, P. ۳۶۵, in 'Marxism and Insurrection'.

۴- Lenin, *Collected Works*, Vol. ۲۶, P. ۲۱۲, in 'Letter to Comrades'.

۵- Lenin, *Collected Works*, Vol. ۲۱, P. ۲۱۳.

۶- برای آگاه شدن از مبارزه لنین علیه دگماتیستهای چپ افراطی، به مباحثات کنگره سوم جهانی انترناسیونال کمونیست بویژه مقالات و سخنرانی های سپتامبر - اکتبر ۱۹۱۷ و کتاب «چپ روی: بیماری کودکی کمونیسم» رجوع کنید.

۷- Programme of the Communist International, Chapter VI. ۱۹۲۸.

۸- Lenin, *Selected Works*, Vol. II, P. ۳۶۶, in 'Marxism and Insurrection'.

۹- برخی «تئوریسینهای» کمونیسم آلمان در این دوره به «تئوری تهاجم» یا به عبارت دیگر تئوری حمله انقلابی رسیدند. آنها بدین ترتیب استدلال می کردند: از آنجا که جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۹۱۴ و انقلاب اکتبر عصر انقلابات پرولتری را گشوده‌اند، تنها تاکتیک صحیح برای انترناسیونال کمونیست باید تاکتیک حمله انقلابی برای سرنگونی بورژوازی باشد. این «تئوریسینها» این اصل لنینیستی را به حساب نمی آوردند که سرمایه داری در عصر پوسیدگی خویش نیز هنوز توانایی جمع آوری نیرو را بطور موقتی دارد و اینکه در چنین لحظاتی تاکتیک حمله انقلابی باید جای خود را به تاکتیک دیگری دهد - مناسب تر و مسلماً نه کمتر انقلابی.

۱۰- Lenin, *Selected Works*, Vol. III, P. ۳۹۹, in ‘Leftwing Communism: an infantile disorder’.

۱۱- Lenin, *Collected Works*, Vol. ۸, P. ۱۵۳, in ‘Two Tactics’.

۱۲- Lenin, *Selected Works*, Vol. II, P. ۳۶۹.

۱۳- ما در اینجا چیزی از اشتباهات اپورتونیستی کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان در یک رشته وسیع از مسائل، اشتباهاتی که نقشی اساسی در شکست انقلاب ۱۹۲۳ داشتند و در پنجمین کنگره جهانی انترناسیونال کمونیست با جزئیات به آن پرداخته شده، نمی گوییم. ما در اینجا تنها به برخی عوامل دارای خصلت سیاسی و نظامی پرداخته ایم.

۱۴- Lenin, *Collected Works*, Vol. ۱۱, P. ۲۲۲.

۱۵- Marx / Engels, *Selected Works*, Vol. II, P. ۴۶۱, quoted by Lenin.

۱۶- Ibid, P. ۴۶۳, also quoted by Lenin.

۱۷- Lenin, *Collected Works*, Vol. ۹, P. ۳۶۷, in ‘The Latest in Iskra tactics, or Mock Elections as a new Incentive to an Uprising’.

۱۸- Friedrich Engels, *Revolution and Counter-revolution in Germany*, quoted by Lenin in ‘Can the Bolsheviks retain state power?’. *Selected Works*, Vol. II, PP. ۴۱۹-۲۰.

قیام ریوال

وضعیت سیاسی عمومی در استونی ۱۹۲۴

قیام پرولتاریا که در ریوال (تالین) در اول دسامبر ۱۹۲۴ روی داد، از هر نظر یک نمونه فوق العاده آموزنده از مبارزه مسلحانه بخشی از پرولتاریای استونی را برای ما فراهم آورد. مطالعه این قیام برای تمام پرولتاریای انقلابی جهان و برای تمامی احزاب انقلابی که خود را به نحوی جدی برای تصرف قدرت سیاسی آماده می کنند ضروریست.

در پاییز ۱۹۲۴، وضعیت سیاسی در استونی [۱] از نظر حزب کمونیست برای سازماندهی یک قیام پیروزمند و برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا مساعد بود. خصوصیات این وضعیت بطور کلی به شرح زیر بود.

قبل از ۱۹۲۴، صنعت و تجارت تا حد زیادی به وسیله کمکهای دولتی که به وسیله بانک دولتی و عمدتاً به زیان ذخایر طلای بانک عرضه می شد به کار ادامه می دادند. در آغاز ۱۹۲۴، احزاب مخالف متوجه شدند که تقریباً تمام این ذخایر توسط دوستان حزب حاکم زمینداران و بورژوازی ته کشیده. گروهی از احزاب مخالف خرده بورژوا در پارلمان تشکیل شد که خود را اتحاد دمکراتیک نامید (دمکرات

مسیحی ها، دمکرات ملی ها و طرفداران کارگران) و با کمک سوسیال دمکراتها حکومت احزاب میانه رو را تشکیل دادند.

این حکومت جدید مجبور شد اعتبارات سهامداران و سفته بازان بورژوازی بزرگ و طبقه زمیندار را قطع کند. نتیجه این امر بسته شدن تعداد زیادی از کارخانجات و ورشکستگی فراوان کسب و کارهای بزرگ شد. بیکاری در تابستان ۱۹۲۴ به ابعادی رسید که در استونی بی سابقه بود: ۱۵۰۰۰ نفر از کار اخراج شدند. در طول تابستان تعداد کارگران بیکار شده کاهش یافت و به ۶۰۰۰ نفر رسید.

سقوط مارک در پائیز هزینه زندگی را حدود پنجاه درصد افزایش داد، در حالی که دستمزدها ثابت ماند. تجارت خارجی نامتعادل شد. بودجه دارای کسری بزرگی بود. بحران صنعتی و تجارتي با بحران کشاورزی شدت بیشتری یافت. محصول سال ۱۹۲۳ بسیار کم بود و گرچه برداشت تابستانی در ۱۹۲۴ افزایش اندکی یافت، به نظر می رسید که برداشت زمستانی مانند سال قبل کاهش یابد.

تلاشهای حکومت برای به دست آوردن وامهای بیشتر با شکست مواجه شد. برعکس؛ انگلستان، فرانسه و ایالات متحده بازپرداخت وامهای قدیمی را که در طول جنگ داخلی و جنگ علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به استونی پرداخته بودند، تقاضا کردند. جنایت، رشوه و اختلاس به ابعاد بی سابقه‌ای رسید. مطابق آمارهای رسمی، ۲۸۰۰۰ فقره ارتکاب جنایت در سال ۱۹۱۹ مورد محکومیت قرار گرفته؛ در ۱۹۲۲ این تعداد به ۴۴۰۰۰ و در ۱۹۲۴ به ۶۴۰۰۰ فقره رسید. نظم در ارتش به نحو قابل ملاحظه‌ای از بین رفته بود. مطابق نظر سرفرماندهی نظامی، هر سرباز یا ملوان بطور متوسط حداقل یک دوره در بازداشت به سر می برد.

طبقات حاکمه نشانه‌های آشکار تلاشی را نشان دادند. پس از تشکیل حکومت مرکزی جدید، مبارزات درونی و افتضاحات ایجاد شده به وسیله دسته‌های گوناگون حاکم وسعت فوق العاده‌ای یافته بود.

«راست» صریحاً مرکز را به غضب قدرت و ناتوانی در خارج کردن کشور از بحران اقتصادی و سیاسی متهم می کرد؛ جناح میانه نیز راست را به سفته بازی، دزدی و غیره متهم می کرد. در پارلمان این حملات با درگیریها و رد و بدل کردن فحش و ناسزا پایان می یافت. پارلمان هر گونه اقتدار خویش را بر توده‌ها از دست داده بود.

زمینداران و بورژوازی بزرگ سرسختانه تغییری را در قانون اساسی به نفع طبقات مالدار درخواست می کردند و از نیاز به سرکوب «حکومت دمکراتیک» و انتقال قدرت به یک فرد قدرتمند، به یک دیکتاتور سخن می راندند.

حکومت به هیچ وجه هیچ برنامه، هیچ وسیله واقعی برای تحکیم اقتدار خویش و یا رو به راه کردن اقتصاد کشور را نداشت. تنها دستاورد «مؤثر» این حکومت دوزخی سفته بازان، قماربازان، مست های ورشکسته (وزیر دفاع را در خیابانی در ریوال مست یافتند)، جنگ وحشیانه‌ای بود که علیه کارگران و دهقانان انقلابی آغاز کرد. در نوامبر ۱۹۲۴ محاکمه بزرگی برای ۱۴۹ کمونیست تشکیل داد. با قتل رهبران طبقه کارگر (تومبا، رهبر اتحادیه کارگری در جریان «محاکمه ۱۴۹ نفر» به دلیل تحقیر دادگاه تیرباران شد)، با محکوم کردن رزمندگان انقلابی و نابودی سازمانهای طبقه کارگر، و خلاصه با شمشیر، آتش و زندان، بورژوازی استونی فکر می کرد که می تواند با جنبش انقلابی مقابله کند.

علیرغم همه اینها، آرمانهای انقلابی طبقه کارگر و بطور کلی تمامی زحمتکشان در سراسر سال ۱۹۲۴ سریعاً ارتقاء یافت. کارگران هر چه بیشتر و انبوه تر خواستار برکناری حکومت و استقرار حاکمیت کارگران و دهقانان می شدند. راهپیمایی اول ماه مه و هفته ضد جنگ اوایل ماه اوت، با شعار جنگ داخلی صورت گرفت. تظاهرات و راهپیمایی ها تقریباً همیشه با پیوستن گروههایی از سربازان همراه بود. کارگران در نشان دادن این برخورد رزمنده تنها نبودند. کارگران کشاورزی، کشاورزان، دهقانان فقیر و حتی خرده بورژوازی شهرها به تبلیغات حزب کمونیست سمپاتی نشان می دادند.

برای حزب روشن بود که تنها راه حل این وضعیت، در پیش گرفتن بی باکانه و فعالانه راه انقلاب است. کمیته مرکزی در آوریل تصمیم گرفت که خود را به سوی تدارک یک قیام مسلحانه جهت دهد. از این لحظه، هدف هر تظاهرات یا کنگره‌ای که به وسیله حزب فراخوانده شده بود، هر کار سیاسی و تشکیلاتی حزب، آماده کردن توده‌ها برای یک عمل انقلابی و برای پیوستن استونی به اتحاد شوروی بود. موازنه نیروهای اجتماعی، که بی هیچ تردیدی به نفع انقلاب بود، چنین برخوردی را طلب می کرد. حزب اینطور حساب می کرد که در بهار ۱۹۲۴، در صورت عمل، پنجاه درصد شانس موفقیت خواهد داشت. موازنه نیروهای واقعی در پائیز حتی مساعدتر بود، اینطور حساب می شد که اگر قیام به خوبی سازمان یابد موفقیت حتمی است.

تدارک نظامی قیام

از بهار ۱۹۲۴ به بعد، هدف عمده نظامی حزب تشکیل یک نیروی پرولتری بود که در لحظه حمله بتواند هر واحد ضد انقلابی را که مقاومت کند (آکادمی های نظامی و غیره) درهم بشکند. جوخه های رزمنده - که در آغاز به شکل گروههای سه نفره که «گروههای دفاع» نامیده می شدند یا گروههای ضد فاشیست [۲] که بعدها به شکل گروههای ده نفره درآمدند - در بهار آغاز به شکل گرفتن نمودند. یک هفته پیش از قیام ریوال، گروههای ده نفره به گروهانها و سپس به گردانهای ۱۲۰ تا ۱۵۰ نفره تغییر شکل دادند. پس از کسب اولین موفقیتها، این گردانها باید به وسیله کارگران و سربازانی که مایل به نبرد بودند تقویت می شدند. در کل کشور، حدود هزار نفر بدین ترتیب در پاییز سازمان داده شدند. از این تعداد، حدود دو سوم، کارگران غیرحزبی بودند.

متخصصین نظامی به کمیته مرکزی و کمیته های کمونیستی در شهرهای مختلف پیوستند تا جوخه های رزمنده و بطور کلی تدارک نظامی کلی قیام را سازماندهی و رهبری کنند.

در لحظه قیام، سه گردان در ریوال وجود داشت که قدرتی به شرح زیر داشتند: گردان یکم ۱۷۰ نفر، گردان دوم ۱۲۰ نفر، گردان سوم ۱۱۰ نفر و روی هم رفته ۴۰۰ نفر.

اکثر اینها آموزش نظامی اندکی دیده بودند (می توانستند از تفنگ یا برخی از مدل‌های رولور و نارنجک‌های دستی استفاده کنند، قواعد اولیه نبرد را می دانستند و غیره). تعدادی از آنها هم بودند که یا چندان چیزی از بکار بردن سلاح‌هایشان نمی دانستند و یا اصلاً از آنها سر در نمی آوردند. فرماندهی قیام (یعنی فرماندهان گروهانها و گردانها) به حد کافی برای ایفای نقش رهبری نظامی خود آمادگی نداشت. نیاز به مخفی کاری و عدم امکان آوردن افراد یا حتی رهبران‌شان در یکجا، اغلب آموزش دادن به آنها را فوق العاده مشکل می ساخت.

در لحظه قیام، تمامی تسلیحات سازمان نظامی ریوال بدین قرار بود:

(الف) ۱۰۰ رولور پاراپلوم، هر یک با پنجاه تیر

(ب) حدود ۶۰ تفنگ با مقدار اندکی فشنگ

(ج) ۳ مسلسل تامپسون با حدود ۱۰۰ تیر برای هر یک

(د) چند دوجین نارنجک دستی و ۲۰ بمب ضربتی

نیروهای ضد انقلاب در ریوال - یعنی آنهایی که بر طبق محاسبات حزب و سازمان نظامی باید علیه قیام اسلحه به دست می گرفتند - بالغ بود بر: آکادمی یونکر و افسران کادت ۴۰۰ نفر، کالج NCO ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر، افراد فرمانده پادگان ۱۱۰ تا ۱۲۰ نفر، پلیس ذخیره ۵۰ تا ۶۰ نفر، جمعاً ۷۶۰ تا ۸۳۰ نفر.

علاوه بر این حدود ۵۰۰ فاشیست مسلح وجود داشت که نیروی جنگی مهمی را تشکیل نمی دادند. در مورد پلیس و واحدهای پادگان (یک گردان از هنگ ۱۰ پیاده نظام، یک اسکادران تانک، یک گردان تلگراف، آتشبارهای ساحلی، توپخانه و یک اسکادران هوایی)، حزب و فرماندهی نظامی آن - بر اساس اطلاعات کسب

شده در مورد نتایج کاری که در بین این واحدها برای برگرداندن آنها و پیروزی سیاسی بر آنها شده بود - اینطور حساب می کرد که آنها علیه قیام گران دست به سلاح نخواهند برد. در واقع با توجه به یک سازماندهی ماهرانه تصور می رفت که همینکه قیام درمی گرفت آنها به کارگران می پیوستند. حزب بدین علت به این نتیجه گیری معتقد شده بود که پادگان توسط سلولهای کمونیستی که در هر واحد وجود داشت و به وسیله روابط شخصی که کمونیستها را با سربازان پیوند می داد وسیعاً تغییر جهت خواهد داد. باید تأکید کرد که حزب کمونیست استونی همیشه توجه زیادی به کار ترویجی در میان نیروهای نظامی می کرد. در طول سال ۱۹۲۴ این کار حتی وسیعتر صورت گرفته بود، با این نتیجه که نفوذ کمونیسم در ارتش و بالاتر از همه در پادگان پایتخت و در واحدهای ناحیه پجوری [پتزری] (در مرز اتحاد شوروی) بسیار قابل ملاحظه بود. صحت این امر با گزارشهای محرمانه به ستاد کل، که به دست حزب کمونیست افتاده بود تأیید می شد. لازم به گفتن نیست که ترور حکومتی موانع عظیمی در راه اینگونه کار در ارتش ایجاد کرد.

کمی پیش از قیام، نفوذ حزب در ارتش تا حدی ضعیف شده بود. سربازان قدیمی که خدمتشان پایان یافته بود، از دور خارج شده بودند و با خروج آنها در حقیقت انقلابی ترین عناصر، ارتش را ترک کرده بودند. سربازان جدید همین اواخر وارد شده بودند. گرچه تبلیغات زیادی در بین این سربازان جدید صورت گرفته بود، اما نفوذ کلی حزب به هر حال کاهش یافته بود. برای سازماندهی درست برخی از کمونیستهای جدید و گروههای جوان وقت کافی وجود نداشت و هنوز نمی شد ارتباطات کافی با عناصر انقلابی که جدیداً به زیر پرچم فراخوانده شده بودند، ایجاد

کرد. این وضعیت نقش قابل ملاحظه‌ای در مبارزه برای قدرت که به وسیله پرولتاریای ریوال در اول دسامبر انجام شد، داشت. پس از ماههای طولانی بررسی فرصتهای موفقیت در صورت یک قیام مسلحانه، هسته‌های فعال حزب که توسط کمیته مرکزی رهبری می شدند متفقاً به این نتیجه رسیدند که آغاز قیام با یک اعتصاب سیاسی یا برخی جنبشهای توده‌ای مشابه از طرف کارگران، فاجعه آمیز خواهد بود؛ این عمل به دشمن اخطار حمله را خواهد داد و توده‌های کارگران را در معرض رگبار مسلسل‌های پیروان بورژوازی قرار خواهد داد که علیرغم همه مسائل، نیروی قدرتمندی در ریوال داشتند. تصمیم گرفته شد که برای غافلگیر کردن دشمن، قیام بطور ناگهانی توسط جوخه‌های رزمنده آغاز شود و تنها پس از اولین موفقیتها، برای تکمیل انقلاب و تحکیم قدرت قیام گران یک اعتصاب عمومی سازمان داده شود و توده‌های کارگر به نبرد کشیده شوند. علاوه بر این تصور می رفت که عمل هم زمان در بخشهای مختلف کشور، فایده چندانی نداشته باشد. قیام باید در ریوال و پورنرف درمی گرفت (در واقع قیام در پورنرف صورت نگرفت؛ دستورات خیلی دیر رسیده بودند و قیام برای یک روز به تعویق افتاد و بعدها طبیعتاً پس از شکست ریوال هرگز صورت نگرفت)؛ پس از اینکه این نقاط و به ویژه ریوال اشغال شدند، دیگر شهرها باید راه آنها را دنبال می کردند.

همه چیز تابع این ایده حمله غافلگیرانه بود. قیام به مخفی ترین شکل ممکن تدارک دیده شده بود. پس از هفته ضد جنگ، حزب هیچ عمل دیگری را از طرف توده‌های کارگر از ترس درهم شکسته شدن به وسیله ضد انقلاب سازمان نداد. حتی در جریان «محاكمه ۱۴۹ نفر» و در فرصت قتل وحشیانه تامپ، حزب

کمونیست توده‌ها را به خیابان نخواند. حزب حساب می کرد که اگر در ضربه زدن ناگهانی و غافلگیرانه، در نقاطی که برای حمله از پیش طرح شده به عنوان هدف انتخاب شده بودند، موفق شود، علیرغم تفوق فوق العاده قدرت نظامی دشمن بر قدرت سازمان رزمنده، پیروزی قطعی خواهد بود. در این رابطه، سازماندهی قیام خصلت یک توطئه را داشت.

در پایان نوامبر (چند روزی پیش از قیام) تصمیم گرفته شد که پیش از سپیده دم اول دسامبر عمل شود (در طول شب یکشنبه تا دوشنبه).

بر طبق حسابی که شرکت کنندگان در قیام کرده بودند، نقشه به شرح زیر بود: در آغاز، قیام گران کنترل سرفرماندهی‌های نظامی، خدمات ارتباطی، ارگ (محل حکومت، مجلس ملی و غیره) را در اختیار می گرفتند؛ اعضای حکومت را دستگیر می کردند؛ زندانیان را آزاد می ساختند؛ ساختمان ذخیره پلیس را منهدم می کردند، تانکها را متصرف می شدند و از آنها علیه ارتش، پلیس یا نیروهای فاشیست – اگر جرأت دفاع از حکومت را به خود می دادند – استفاده می کردند؛ کنترل هواپیماها را در اختیار می گرفتند؛ آکادمی نظامی را متصرف می شدند؛ ذخایر اسلحه و توپخانه را تخلیه می کردند (حدود ۱۲۰۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰۰ تفنگ همراه با همه نوع مصالح جنگی در نزدیکی آکادمی نظامی انبار شده بود).

به علاوه آنها باید پل راه آهن بین تاپز [تاپا] و یوریف [یا درپات که اکنون تارتو نامیده می شود] را منفجر می کردند تا هر گونه حمل و نقل بین این دو نقطه را برای چند روز به تأخیر اندازند و مانع اعزام نیروهای وفادار به حکومت از یوریف به ریوال می شدند. همچنین باید پل راه آهن بین ریوال و تاپز را بدین خاطر که دشمن نتواند زره پوشهای پر شده از ضد انقلابیون را از تاپز به ریوال بفرستد از

کار می انداختند. این دو مأموریت کم و بیش به وسیله واحدهای کوچک کلنگ دار با موفقیت انجام شدند.

در صورت طولانی شدن نبرد در ریوال، آنها باید پل راه آهن نزدیک شهر را نیز منفجر می کردند. پس از اشغال پایتخت، عملیات بعدی باید در جهت تاپز - ناروا - یوریف و فلین [ویلاندی] با استفاده از راه آهن و جاده آغاز می شد.

به خاطر جمع کردن مخفیانه جوخه‌های رزمنده، آنها از پیش در خانه‌های امن در نزدیکی هدفهای انتخاب شده مخفی شده بودند و سلاحها در آنها جاسازی شده بود. جوخه‌ها باید در زمان مقرر دست به عمل می زدند به نحوی که حمله در هر نقطه هم زمان باشد. تمامی جوخه‌ها باید آماده می بودند و در ساعت ۱۰ بعد از ظهر ۳۰ نوامبر جمع می شدند. به دلایل امنیتی، اعضای جوخه‌ها نمی دانستند که عملیات در واقع قیامی بود که باید در اول دسامبر آغاز می شد. آنها تنها از یک نشست غیرقانونی اطلاع داشتند که باید تمامی کسانی که اسلحه داشتند با سلاحهای خویش در آن شرکت می کردند. در این خانه‌های امن، در طول شب ۳۰ نوامبر، جوخه‌ها را با سلاحهایی که بین آنها توزیع شده بود آموزش دادند.

فرماندهان سه گردان نتوانستند تمامی نفرات خود را در ساعت ۱۰ بعد از ظهر گرد آورند. در اول دسامبر، تعداد حاضرین در نقاط تجمع مختلف به شرح زیر بود: ۵۶ نفر از ۱۷۰ نفر گردان یکم؛ ۹۱ نفر از ۱۲۰ نفر گردان دوم؛ ۸۰ نفر از ۱۱۰ نفر گردان سوم؛ جمعاً ۲۲۷ نفر از ۴۰۰ نفر.

شکست در بسیج مطمئناً به این واقعیت مربوط می شد که ۳۰ نوامبر یکشنبه بود و تماس با همه افراد مشکل بود (آنها در خانه نبودند). به علاوه از آنجایی که آنها نمی دانستند که نقشه‌ای برای قیام طرح شده، تعدادی از آنها از شرکت در یک

نشست عادی در چنین ساعتی از شب امتناع کردند. علیرغم تعداد افراد کمی که جمع شدند، کمیته مرکزی تصمیم خویش را مبنی بر آغاز عمل در اول دسامبر در ساعت ۵.۱۵ صبح تأیید کرد. گردانها به اهداف زیر تخصیص داده شده بودند:

گردان یکم - خلع سلاح آکادمی یونکر و مدرسه افسری کادت؛ تصرف انبارهای اسلحه و ایستگاه راه آهن.

گردان دوم - خلع سلاح نیروی ذخیره پلیس و نیروهای فرمانده پادگان، گرفتن اسکادرانهای تانک و هوایی؛ گرفتن سرفرماندهی هنگ دهم و غلبه بر افراد این هنگ در صورت مقاومت.

گردان سوم - تصرف مراکز اداری، اداره تلگراف، محل حکومت و پارلمان، وزارت جنگ، ادارات مرکزی ارتش، ایستگاه بالتیک و آزاد کردن زندانیان.

جریان قیام^{۱۶}

در اول دسامبر درست در ساعت ۵.۱۵ صبح تمامی واحدها عازم مأموریت‌های خود شدند. جریان قیام به شرح زیر بود:

عملیات گردان یکم - تدارک حمله به آکادمی یونکر باید با سرعت برق آسا انجام می گرفت. فرمانده گردان با معاونینش در ساعت ۴ صبح از نشست رهبری نظامی حزب بازگشتند. گردان باید محل تجمع را در ساعت ۴.۴۵ ترک می کرد (تا آکادمی نظامی نیم ساعت راه بود) تا بتواند حمله را درست در ساعت ۵.۱۵ آغاز

16- مراجعه نمایید به تصویر شماره 1 در انتهای کتاب - ویراستار.

کند. در فاصله سه ربع ساعت، افراد باید در واحدها سازمان می یافتند (در مورد برخی گروهها، تنها اعضای محدودی به نقطه تجمع آمده بودند)؛ سلاحهایی که توزیع شده بود باید تقسیم می شد، گردان باید با هدفهای خویش آشنا می گردید و آموزشهای دقیقی به گروههای مختلف داده می شد.

هدفهای ویژه گروهها به شرح زیر بود:

الف) یک گروه سیزده نفری باید طبقه اول ساختمانی را که یونکرها در آن جای داشتند تصرف کند (این ساختمان یک سربازخانه دو طبقه بود که یونکرها هر دو طبقه را در اشغال داشتند)؛ ب) یک گروه شانزده نفره باید طبقه بالایی این ساختمان را اشغال می کرد؛ ج) بقیه افراد (به استثناء پنج نفر) باید نیروی ذخیره‌ای را تشکیل می دادند که وظیفه اولیه‌اش از بین بردن افسران و وظیفه بود؛ د) یک گروه پنج نفره باید ایستگاه راه آهن را اشغال می کرد.

در ساعت ۵.۱۵ صبح پس از نابود کردن موانع ایجاد شده در اطراف سربازخانه‌ها (فرماندهان گردان و گروهان قبلاً آشنایی دقیقی با خروجی‌ها و ورودی‌های راهروی ساختمان پیدا کرده بودند)، گردان سالن تجمع را اشغال کرد؛ گروه اول به طبقه اول وارد شد، افسران و وظیفه را از دور خارج نمود و یونکرها را در رختخوابهایشان غافلگیر کرد. مقدار زیادی اسلحه به دست آورد و با شلیک چند تیر سلاح کوچک و پرتاب دو یا سه نارنجک دستی ۲۰۰ یونکر را در آن طبقه به چنان وحشتی انداخت که مدافعین دلاور استونی دمکراتیک برای مخفی شدن، برخی زیر تختخوابهایشان و برخی زیر نیمکتها و ملافه‌ها جهیدند. بسیاری از آنها با لباس خواب به خیابان پریدند و فرار کردند.

گروه دوم در آغاز حمله‌اش به طبقه دوم کمی دیر جنبید و با محافظی روبرو شد که یکی از مهاجمین را به قتل رساند و دو نفر را زخمی کرد. بدین ترتیب یونکرها در این طبقه وقت کافی برای آمادگی و پاسخ به حمله را داشتند. شکست گروه دوم، تمامی گردان را مجبور به عقب نشینی کرد و بدین گونه حمله به آکادمی یونکرها به شکست انجامید. انبارهای اسلحه کاملاً در دست دشمن باقی ماند. افراد به استثناء پنج یا شش نفر پراکنده شدند.

قیام گران یک کشته و دو مجروح داشتند؛ یونکرها ۴ کشته و ۹ زخمی. پنج نفری که برای تصرف ایستگاه راه آهن فرستاده شده بودند مأموریت خود را به نحو شایسته و بدون هیچ گونه تلفاتی انجام دادند.

دلایل شکست گردان اول روشن است: اولاً تعداد ناکافی آن (دشمن هشت برابر آن بود)؛ ثانیاً، کندی گروه دوم، و بالاخره فقدان عزم و اراده که در مبارزه برای گرفتن آکادمی خود را نشان داد - در اولین عقب نشینی، گروهها پراکنده شدند، هر چند که پس از غافلگیر کردن ۲۰۰ یونکر در طبقه اول ادامه نبرد ساده بود.

عملیات گردان دوم - نیروهای گردان دوم به شرح زیر صف بندی شده بودند (الف) حمله به ذخیره پلیس: ۲۰ نفر؛ (ب) حمله به اسکادران تانک: ۲۰ نفر؛ (ج) حمله به ادارات مرکزی هنگ دهم: ۳ نفر؛ (د) حمله به گردان سوم هنگ دهم: ۹ نفر؛ (ه) حمله به نیروهای هوایی: ۱۳ نفر.

عملیات به شرح زیر پیش رفت: بر طبق شناسایی های قبلی، ذخیره پلیس در یک ساختمان چوبی دو طبقه جای گرفته بود. این ساختمانی بود که باید مورد حمله قرار می گرفت. بعداً روشن شد که تنها تعداد اندکی پلیس در این ساختمان جای

گرفته بودند در حالیکه اکثریت آنها در یک ساختمان سنگی متصل به ساختمان چوبی جای داشتند و کسانی که آنجا را شناسایی کرده بودند تصور کرده بودند که این ساختمان حمام است. بدین دلیل و همچنین به خاطر آنکه گروهی که برای حمله به اسکادران تانک اعزام شده بود ده دقیقه زودتر وارد عمل شده بود و با آتش گشودن خویش، پلیس ذخیره را آگاه کرده بود، در نتیجه حمله به پلیس ذخیره ناکام ماند و اعضای گروه حمله پراکنده شدند.

حمله به اسکادران تانک نیز با ناکامی روبرو شد. آشیانه تانکها بدون کوچکترین مشکلی تصرف شد. جوخه رزمنده شامل چهار مکانیک ارتش می شد که یکی از آنها راننده تانک بود؛ این شخص آشیانه را با تانک خویش ترک کرد و به جانب سربازخانه ها (حدود یک کیلومتر دورتر) یعنی سکونتگاه افراد تانک رهسپار شد. اما این راننده توسط یک گروهبان یکم به قتل رسید. تانکهای دیگر را نتوانستند خارج کنند. سپس طبق نقشه، گروهبان یکم گردان تلگراف (که در مسیر اسکادران تانک ساکن بود) باید چهل نفر از افرادش را برای پیوستن به قیام گران می آورد. این گروهبان یک خائن بود و افراد نرسیدند. بدین گونه حمله به اسکادران تانک نیز با شکست مواجه شد.

در نتیجه این شکست، حمله به مدرسه افسران کادت صورت نگرفت. زیرا گروهی که در اجرای آن تأخیر کرد باید در آغاز قیام حمله به اسکادران تانک را از جانب مدرسه افسران کادت می پوشاند و در نتیجه با کمک تانکها به مدرسه حمله می کرد.

ادارات مرکزی هنگ دهم گرفته شد؛ سه افسر که مقاومت می کردند کشته شدند.

گردان سوم هنگ دهم از همراهی با قیام گران امتناع ورزید و بیطرف باقی ماند. نه نفر به آنجا فرستاده شدند اما بخاطر ضعف عددی و بخاطر عدم وجود هسته‌های کافی از سربازان انقلابی در گردان، نتوانستند بر افراد آنجا فایق آیند.

سیزده نفری که برای گرفتن افراد نیروی هوایی اعزام شده بودند، مأموریت خود را به نحو فوق العاده انجام دادند. در راه (ستون هوایی در حدود دو کیلومتری شهر جای گرفته بود)، آنها ایستگاه یازدهم مرزی پلیس را خلع سلاح کردند و تعدادی تفنگ و رولور به دست آوردند. بطور ناگهانی و بدون شلیک یک تیر به سربازخانه که حدود هشتاد نفر از ستون هوایی در آن جای داشتند وارد شدند، اسلحه‌ها را گرفتند و اعلام کردند که قدرت در دست کارگران و سربازان است و نیروهای هوایی تنها یک انتخاب دارند - پیوستن به قیام گران. افراد نیروی هوایی به اتفاق آراء و همه با هم جواب دادند که با کارگران انقلابی هستند. افسران سلاح خود را تسلیم و خود را بیطرف اعلام کردند (البته موقتاً). پس از شکست قیام این افسران بخاطر بیطرفی شان به دستور شورای جنگ تیرباران شدند.

اما قیام گران بلافاصله اشتباه بزرگی مرتکب شدند که نتایج آن هم برای خودشان و هم برای تمامی کسانی که در قیام شرکت کرده بودند مرگبار بود. زیرا با وجودی که آنها اکنون پنجاه نفر بودند و ۱۰۰ تفنگ، ۱۰ مسلسل، مقدار فراوانی مهمات، دو کامیون و دو اتومبیل با خود داشتند معهذاً برای کمک به رفقایشان به شهر بازنگشتند. بجای آن در همانجا باقی ماندند و تنها یک موتور سیکلت را با یک گزارش و درخواست برای دستورات بعدی به سرفرماندهی قیام فرستادند. قاصد بازنگشت و واحد، تا هنگامی که یونکرها با زرهپوشها وارد شدند و پس از یک

درگیری شدید که آنها را پراکنده کرد (در ساعت ۱۱ صبح)، از جای خود تکان نخورد.

عملیات گردان سوم - نیروهای گردان سوم برای انجام مأموریت‌های محوله بدین شرح تقسیم شده بودند: الف) اشغال کاخ ریوال (پارلمان، مقر ریاست جمهوری، ادارات حکومتی): ۱۲ نفر؛ ب) اشغال ادارات تلفن و تلگراف: ۱۲ نفر؛ ج) اشغال وزارت جنگ و ادارات مرکزی ارتش: ۱۲ نفر؛ د) اشغال ایستگاه بالتیک: ۲۰ نفر؛ ه) اشغال زندان: ۱۲ نفر.

گروهی که برای گرفتن ارک اعزام شده بود مأموریت خویش را انجام داد. ۱۱ محافظ خلع سلاح شدند و فرمانده آنها وقتی که مقاومت کرد کشته شد. نخست وزیر فرار کرد. ارک تا هنگام ورود نیروهای ضدانقلابی در دست گروه باقی ماند، و پس از ورود آنها، گروه بدون مقاومت چندانی پراکنده شد.

ادارات تلفن و تلگراف سریعاً اشغال شدند. قیام گران سه ساعت آنجا را در اختیار داشتند. آنها تعدادی پلیس را زندانی کردند. در میان آنها رئیس پلیس ریوال که بعداً به وسیله نیروهای وفادار به حکومت آزاد شد نیز وجود داشت.

حمله به وزارت جنگ و ادارات مرکزی ارتش و پلیس با شکست روبرو شد. زندانیان آزاد نشدند، زیرا واحد مأمور این کار به موقع باخبر نشده بود و در سراسر عملیات غیرفعال باقی ماند.

ایستگاه بالتیک بدون مقاومت تصرف شد. در همان زمان ایستگاه پنجم پلیس مرزی خلع سلاح و سلاحهای آن ضبط گردید. وزیر راه و ارتباطات که در ایستگاه قطار بود در تلاش برای برانگیختن مردم علیه قیام به قتل رسید. رئیس پلیس مرزی نیز در همینجا دستگیر شد.

ایستگاه تا ساعت ۸ صبح در دست قیام گران باقی ماند: آنها حملات متعدد پلیس سواره نظام و یونکرها را درهم شکستند.

قیام در داخل شهر در حدود ساعت ۹ صبح کاملاً درهم شکست. ستون هوایی در حدود ساعت ۱۱ صبح به وسیله واحدهای ضدانقلاب - که پس از آنکه قیام در داخل شهر درهم شکسته شده بود آزاد شده بودند - پس گرفته شد.

شکست قیام به وسیله بخش هایی از کالج آموزشی NCO، گروههایی از آکادمی یونکر، ذخیره پلیس سواره نظام و فاشیستها تکمیل شد. بورژوازی نسبت به افسران عادی برای انجام این مأموریت اعتماد نداشت: واحدهای کوچکی که با عجله از واحدهای فوق الذکر تشکیل شده بودند، بجای فرماندهان واحدها و گروهانها توسط سرهنگها و ژنرالها رهبری می شدند.

قیام دسامبر زیانهای جدی بر پرولتاریای ریوال وارد آورد. صرفنظر از کسانی که در خود قیام کشته شدند، حدود ۵۰۰ نفر از پرولتاریا با فرمان شورای جنگ تیرباران شدند (که تعداد زیادی سرباز هم در بین آنها بود) و تقریباً همین تعداد هم زندانی شدند. تعداد کشته شدگان در جریان قیام به حدود بیست نفر رسید. بورژوازی استونی از هیچ اقدامی در انتقام وحشیانه اش از پرولتاریای ریوال برای این تلاش در استقرار قدرت کارگران و دهقانان فروگذار نکرد.

دلایل شکست

دلایل شکست قیام ریوال چه بودند؟ توجهی که ما به تدارک و جریان قیام داشتیم نشان می دهد که قیام گران یک سری اشتباهات تشکیلاتی و تاکتیکی را با نتایج سنگین مرتکب شدند. این اشتباهات را بطور کلی می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- رهبری قیام درجه خرابی روحیه پادگان را زیاد برآورد کرده و به قدرت سازمان نظامی حزب پربها داده بود. برای رسیدن به اهدافی که آنها پیش روی خود گذارده بودند، نیروهایشان به وضوح ناکافی بودند. به نظر ما این امر، حتی اگر رهبری در بسیج تمامی کسانی که بر روی کاغذ عضو سازمان نظامی بودند موفقیت می یافت، بازهم درست می بود. این اعتقاد اغراق آمیز در مورد خرابی روحیه نیروهای حکومتی با این واقعیت آشکار می شود که رهبری حزب فکر می کرد با اعزام یک گروه نه نفره به گردان سوم هنگ دهم می توانستند تمامی گردان را به شرکت فعال در سرنگونی حکومت بورژوازی وادارند. همین مسئله در مورد اسکادران تانک و گردان تلگرافچی ها هم صدق می کند. بدون شک، سربازان گردان سوم، تلگرافچی ها و اسکادران تانک نسبتاً به حزب کمونیست سمپاتی و نسبت به افسران و کل رژیم بورژوازی خصومت داشتند. این واحدها، در صورتی که در بین آنها یک هسته از سربازان کمونیست یا

جوانانی که از پیش به وسیله حزب آموزش دیده بودند وجود داشت و قادر بودند در مقابل افسران ارتجاعی مقاومت کنند، به قیام گران می پیوستند. اما این کارها صورت نگرفته بود. حزب کمونیست تمامی فعالیت‌هایش را در جهت تضمین شرکت سربازان و ملوانان در قیام چه به وسیله کل واحدها و چه حداقل به وسیله بخش‌هایی از آنها هدایت نکرده بود. تبلیغ سیاسی کافی در درون ارتش انجام نداده بود. ولی در عوض، در واقع حزب سربازان انقلابی را با ملحق کردن آنها به گروه‌های کارگران از واحدهایشان جدا کرده بود. بسیار ساده اندیشانه است که فکر کنیم افراد هنگ دهم بدون سربازان کمونیست، به دستور نه کارگر ناشناخته فعالانه به قیام بپیوندند. صحنه را تصویر کنید: ساعت ۵.۱۵ صبح است، هنوز هوا تاریک است، افراد در خوابند. آنها به وسیله یک گروه کوچک کم‌تأثیر که هیچ کس آنها را نمی‌شناسد از خواب بیدار می‌شوند. این افراد به آنها اطمینان می‌دهند که قیام درگرفته و گردان را دعوت می‌کنند که به قیام گران بپیوندند. سربازان نمی‌توانند این قیام را ببینند، خیابانها خالیست، کارگری وجود ندارد. هیچ چیزی در مورد تدارک قیام نمی‌دانند. چه انتظاری از آنها می‌توان داشت؟ افراد گردان، همانگونه که انتظار می‌رود، تا هنگامی که اطلاعات بیشتری به دست آورند بیطرف باقی می‌مانند. اکثریت سربازان نمی‌دانستند که چه کسی قیام را سازمان داده: کارگران یا فاشیست‌ها. شاید امیدهایی نسبت به گردان سوم بود (این محتمل است زیرا این گردان هیچ شرکتی در عمل علیه کارگران نداشت و بدین دلیل تا حدی خلع سلاح شده بود)، اما این امیدها تنها وقتی متحقق می‌شد که گروه بزرگی از کارگران، خود را به آنها نشان می‌دادند و یا هنگامی که گردان در میان صفوف خود، کمونیست‌ها و سربازان انقلابی و سازمان یافته‌ای داشت.

۲- نقشه قیام و هدفهای گروههای مختلف با قدرت سازمان رزمنده تطبیق نداشت. اگر راهی که در آن نیروهای انقلابی بکار گرفته شدند و هدفهایی که برای این نیروها تخصیص داده شده بود را بررسی کنیم، مجبوریم این نتیجه را بگیریم که رهبری قیام تلاش کرد تا در همه جا یکسان قدرت داشته باشد، هر چند که نیروی انسانی لازم برای این کار را نداشت. نتیجه، پراکندگی بی اندازه قدرتشان بود. قیام گران از اشغال فوری هدفهایی مثل ایستگاه راه آهن، ایستگاه بالتیک یا حتی ارک با تمامی ساختمانهای حکومتی از چه مزیت واقعی ای برخوردار شدند و چه استفاده‌ای از آنها کردند؟ این عملیات چگونه می توانست نیروهای انقلابی را قدرتمند یا دشمن را تضعیف نماید؟ گروههایی که این وظایف را پیروزمندانه با اشغال ایستگاهها و ارک انجام دادند تأثیر بسیار اندکی بر نتیجه قیام داشتند.

به نظر ما، همینکه تصمیم به قیام گرفته شد، یک برنامه عقلایی تر باید تمامی نیروهایی را که در اختیارش بود - حداقل بدو همانها را که در ساعت ۵.۱۵ صبح در اختیار داشت - برای تصرف چهار یا پنج هدف از مهمترین هدفها متمرکز می کرد. نتیجتاً، پس از آنکه این هدفها تأمین می شدند، نیروهای قیامگر می توانستند توجه خود را به هدفهای بعدی از لحاظ اهمیت معطوف کنند. اولین هدفها می توانست افراد هنگ دهم، اسکادران تانک و ستون هوایی، زندان و آکادمی یونکر (یا شاید کالج آموزشی NCO) باشد. وقتی که زندانیان آزاد و افراد هنگ دهم و ستون هوایی همراه می شدند، حتی اگر حمله به آکادمی یونکر کاملاً موفقیت آمیز هم نبود، مبارزه برای هدفهای بعدی بسیار ساده تر می شد. به علاوه، حداقل قیام

گران نیروهای قابل ملاحظه‌ای در اختیار می‌داشتند که به آنها اجازه می‌داد در رابطه با شرایط عمل کنند.

از نظر نظامی، روی کل نقشه قیام کاملاً کار نشده بود. این اصل که قدرت باید بر مهمترین نقاط متمرکز می‌شد مورد ملاحظه قرار نگرفته بود. لزومی به تأیید بر این واقعیت نیست که عملیات گروهی که ستون هوایی را تصرف کرد چیزی جز یک سری اشتباهات نبود. تردید گروه پس از موفقیت اولیه‌اش نشان می‌دهد که چگونه در طول قیام دست به عمل زده نشد. یک اشتباه بزرگ رهبری نیز در اینجا دخیل بود. زیرا رهبری، از پیش آموزشی در مورد وظایفی که بلافاصله پس از رسیدن به اولین هدف مطرح می‌شود نداده بود. ظاهر شدن سریع این گروه در شهر، سوار بر اتومبیل‌های مسلح به مسلسل و حمله سریع از طرف آن در هر کجا که با دشمن روبرو می‌شد، موازنه نیروها را به نحو قابل ملاحظه‌ای به نفع قیام گران تغییر می‌داد. به علاوه، تأثیر روانشناسانه یک چنین عمل قاطعانه و پرشوری بسیار عظیم می‌بود. اما در عمل، فرمانده گروه هیچ ابتکار عملی از خود نشان نداد. وی با افرادی که لحظه‌ای که نیروهای حکومتی برای سرکوب آنها وارد شدند در همانجا باقی ماند.

هجوم به ستون هوایی، تصرف آن و سرعتی که اعضای آن بر قیام مسلط شدند ارزش آن را دارد که به صورت یک مسئله خاص بررسی شود: بهترین راه به خیابان آوردن یک واحد که از یک سو به شدت در معرض تأثیرات تبلیغ انقلابی و تسلط حالت انقلابیست اما از سوی دیگر هنوز آمادگی رد کردن نظم نظامی را ندارد چیست؟ اگر قیام گران در خلع سلاح چنین واحدی موفق می‌شدند، استقرار مجدد آن برای عملیات بعدی در جهت قیام نسبتاً ساده بود - با تشریح وضعیت برای

آنان، منزوی کردن (با کمک گروه کمونیستی) عناصر متخاصم به انقلاب و سپس بازگرداندن سلاحهایشان به سربازان انقلابی. قیام گران ریوال نشان دادند که توانایی عمل کردن بدین نحو را در رابطه با واحدهای هنگ دهم ندارند. تنها برای آنها رجزخوانی کردند، سربازان تردید کردند و کل عملیات با شکست به پایان رسید.

۳- علیرغم برتری عظیم نیروهای دشمن، گروههای نظامی با شور و شوق عظیمی به عمل دست زدند اما این شور و شوق پس از اولین شکستها حداقل در مورد اکثریت اعضای واحدهای رزمنده یکدفعه از بین رفت. به استثناء واحدهایی که ایستگاه بالتیک و ستون هوایی را گرفتند، هیچ شور و حرارتی در نبرد نشان داده نشد. این امر به توضیح این واقعیت مربوط می شود که زمانی که لحظه گرفتن موضع دفاعی پیش آمد، هیچ باریکادی ایجاد نشده بود. و معهذا همینکه قیام گران مجبور به گرفتن موضع دفاعی شدند، باید شیوههای جنگ باریکادی را به کار می گرفتند و از مزایای آن برخوردار می شدند. اگر آنها می خواستند مبارزه را مصممانه ادامه دهند، وسایلیش وجود داشت.

۴- تمامی اعضای جوخه‌های رزمنده، چگونگی استفاده از سلاحهایی را که حمل می کردند نمی دانستند. مسلسل های تامپسون، سلاحهای قدرتمند در جنگ خیابانی، به ندرت مورد استفاده قرار گرفتند، زیرا افراد طرز عمل با آنها را نمی دانستند؛ علاوه بر این، ذخیره مهمات (صد گلوله برای هر مسلسل) بی اندازه کم بود. تعدادی از نارنجک های دستی نیز در لحظه‌ای که نتیجه نبرد به نارنجک اندازان ماهر بستگی داشت (که

باید به سوی پلیس ذخیره نارنجک پرتاب می کردند) منفجر نشدند، زیرا نارنجک اندازان چگونگی پرتاب آنها را نمی دانستند. این واقعیت نیز در نتیجه نبرد تأثیر داشت.

۵- شناسایی بعضی از هدفها بسیار سطحی صورت گرفته بود. عدم توجه به محل دقیق پلیس ذخیره، شکست حمله به این نقطه را به دنبال داشت. همین مسئله در مورد ارک نیز صدق می کند. اشغال ارک در واقع درست صورت نگرفت، زیرا قیام گران مقرر حکومت را، در نتیجه اینکه نمی دانستند دقیقاً در کجا باید دنبال آن بگردند، تصرف نکردند.

۶- ارتباط و حمایت متقابل بین گروههای مختلف نیز بسیار ضعیف بود. هنگامی که گروهی نمی توانست وظیفه محوله را انجام دهد، بجای پیوستن به گروه مجاور و ادامه نبرد به عنوان بخشی از یک وظیفه مشترک، در اکثر موارد پراکنده شد. اگر کوچکترین اراده واقعی برای نبرد و حداقل ابتکار وجود داشت، حتی با عدم وجود یک رهبری کلی، حمایت متقابل لازم امکان پذیر می شد.

آشکارترین نمونه های این فقدان ابتکار یا اراده برای کمک به دیگر گروهها در عملیات آکادمی یونکر (پراکنده شدن پس از یک شکست) و ستون هوایی (بی عملی) روی داد.

۷- تمامی اشتباهاتی که در بالا برشمردیم تأثیر عظیمی بر نتیجه قیام ریوال داشت. لازم به گفتن نیست که اشتباهات در تدارک و اجرای امر پیچیده ای مثل قیام مسلحانه اجتناب ناپذیرند. حزب و پرولتاریا تعداد کافی رهبران

نظامی خوب را در اختیار ندارد و شاید هم هرگز در اختیار نداشته باشد. معهذا، برخی از اشتباهات بزرگ ذکر شده در فوق با توجه به سازماندهی کافی قابل اجتناب بودند.

اما بدون آنکه بخواهیم عامل ذهنی را کم اهمیت جلوه دهیم - که نقش آن بسیار عظیم بود - اینطور در نظر می گیریم که در ریوال، نتیجه قیام به اشتباهاتی که ما مورد بحث قرار دادیم وابسته نیست. آنچه که در نتیجه قیام نقش تعیین کننده داشت این واقعیت بود که گروههای کوچک کارگران انقلابی که بطور نظامی سازمان داده شده بودند، پس از آنکه قیام را آغاز کردند از توده پرولتاریا جدا باقی ماندند. توده‌های طبقه کارگر، به استثناء گروههای منزوی کارگران (بالاتر از همه کارگران زن) که در طول نبرد با اشکال مختلف مقاومت به انقلابیون پیوستند، فعالانه از قیام گران علیه ضدانقلاب حمایت نکردند. طبقه کارگر ریوال، در کل، در جریان نبرد یک ناظر بی علاقه بود. این، عامل تعیین کننده شکست بود. علاوه بر این، شکست علیرغم این واقعیت صورت گرفت که حزب نفوذ عظیمی بر توده کارگران داشت؛ علیرغم این واقعیت که کارگران هر گونه اعتمادی را به سیاستهای بورژوازی یا به هر رشد موفق اقتصادی «استونی مستقل» از دست داده بودند و درخواست الحاق استونی به اتحاد شوروی را داشتند، با این اعتقاد که تنها شعارهای حزب کمونیست که سرنگونی بورژوازی و استقرار حکومت کارگران و دهقانان را طلب می کرد، راهی برای خارج شدن

از بی‌نظمی و بن‌بستی بود که سیاستهای یک بورژوازی ورشکسته آنها را در آن قرار داده بود.

فعال نبودن توده کارگران به هیچ وجه به فقدان روحیه انقلابی از طرف پرولتاریای ریوال مربوط نمی‌شد، بلکه وابسته به این واقعیت بود که پرولتاریای ریوال از نظر سیاسی یا مادی آماده عمل در ۱ دسامبر نبود. پس از هفته ضد جنگ، حزب کمونیست تلاش برای سازمان دادن حتی یک راهپیمایی توده‌ای نکرد؛ حتی یکبار هم از کارگران نخواست که اعتصاب کنند یا به خیابانها بریزند، آنها می‌ترسیدند که کارگران پیش از موقع به وسیله مزدوران مسلح حکومت درهم شکسته شوند. حتی در زمان قتل وحشیانه تامپ کمونیست، رهبر اتحادیه کارگری استونی که سه روز پیش از قیام تیرباران شد، حزب کمونیست توده‌ها را به اعتراض دعوت نکرد. حزب در اهمیت عامل نظامی در قیام اغراق می‌کرد و به عامل جنبش انقلابی توده‌ها کم بها می‌داد. به هنگامی که حزب خود را آماده قیام می‌کرد اصل عمل غافلگیرانه، به مفهوم صرفاً نظامی، بر هر ملاحظه دیگری مسلط بود. رویدادهای اول دسامبر به هیچ وجه به وسیله پرولتاریا درک نشدند، زیرا دستور عمل مستقیم حزب بسیار ناگهانی بود. قیام نه فقط برای بورژوازی بلکه همچنین برای طبقات زحمتکش استونی و به ویژه ریوال غیرمنتظره بود. حزب امیدوار بود که از گروههای کوچکی از انقلابیون فداکار، یعنی پیشاهنگ پیشاهنگ، برای گرفتن قدرت از بورژوازی با یک عمل غافلگیرانه نظامی استفاده کند. یا حداقل امیدوار بود که اولین شکاف را در دولت بورژوایی به

نحوی ایجاد نماید که توده‌ها به مبارزه کشیده شوند و توده‌های کارگر با یک قیام عمومی نبرد را به اوج برسانند.

ما قبلاً شرایطی را که در آن پیش نویس برنامه بین الملل کمونیست، سازماندهی یک قیام مسلحانه را امکان پذیر می داند دیدیم:

« وقتی که طبقات حاکم سازمان نیافته‌اند، توده‌ها در یک حالت شور انقلابی اند، اقشار میانی به سمت پرولتاریا تمایل دارند و توده‌ها برای عمل و برای فداکاری آماده‌اند، حزب پرولتاریا با وظیفه رهبری توده‌ها با یک حمله مستقیم بر دولت بورژوازی روبرو می شود. حزب این کار را با انجام تبلیغات به نفع شعارهای موقتی هر چه بیشتر رادیکال شونده (برای شوراها، کنترل کارگران بر صنایع، برای کمیته‌های دهقانی، برای گرفتن زمینهای بزرگ، برای خلع سلاح بورژوازی و مسلح کردن پرولتاریا و غیره) و با سازماندهی عمل توده‌ای، که بر اساس آن تمامی شاخه‌های تبلیغی و ترویجی حزب به انضمام فعالیت پارلمانی باید متمرکز شود، انجام می دهد. این عمل توده‌ای شامل موارد زیر است: اعتصابات، ترکیب اعتصابات و راهپیمائیها، ترکیب اعتصابات و راهپیمائیهای مسلحانه و سرانجام اعتصاب عمومی همراه با قیام مسلحانه علیه قدرت دولت بورژوازی ».

در ریوال، حزب کمونیست درست عکس این عمل را انجام داد و بدین دلیل است که قیام اول دسامبر محکوم به شکست بود. سرکوب حداقل تظاهر فعالیت انقلابی کارگران از طرف حکومت و ترس از خرد شدن پیش از موقع یا از هم پاشیدن سازمان عملیات توده‌ای، نباید دلیلی بر نفی چنین عملیات توده‌ای شود. بلکه برعکس، آنها باید دلایلی بر آماده کردن توده‌ها در پرتو نبرد قطعی، یعنی قیام مسلحانه، علیه بورژوازی باشند. اما حتی اگر بپذیریم

که در ریوال بسیج توده‌ها برای نبردهای قطعی یا سازماندهی اعتصابات و راهپیمایی‌ها درست بلافاصله پس از قیام فوق‌العاده مشکل بود، معهداً مطلقاً ضروری بود که از پیش اقداماتی برای تضمین حمایت گروه‌های خاصی از کارگران به تعداد کافی پس از خود قیام انجام گیرد. این امر صورت نگرفت.

دلیل پایین بودن سطح رزمندگی و عزم واحدهای رزمنده در نبرد به نظر ما این واقعیت بود که قیام گران خود را جدا از توده کارگران احساس کردند و از طرف آنها مقاومت کافی ندیدند. توده‌ها چیزی بیش از یک سمپاتی منفعل نسبت به پیشاهنگانشان از خود نشان ندادند.

این عملیات نظامی یک پیشاهنگ مسلح نیست که می‌تواند و باید مبارزه فعال توده‌ها را برای قدرت برانگیزاند، بلکه انگیزه‌های عظیم انقلابی توده‌های کارگر است که باید عملیات نظامی واحدهای پیشاهنگ را تحریک نماید. پیشاهنگ باید در نتیجه انگیزه‌های انقلابی توده‌ها دست به عمل زند (بر طبق نقشه‌ای که قبلاً از هر جنبه بر روی آن کار شده). عامل نظامی صرف هر نقشی هم که در قیام داشته باشد، با این همه از این نقطه نظر، یک نقش ثانوی است. انگیزه‌های عظیم انقلابی توده‌ها باید پایه اجتماعی، ستون اجتماعی و سیاسی را برای عملیات نظامی متهورانه، پر شور و قاطعانه واحدهای پیشروی پرولتاریای انقلابی که مصمم به خرد کردن ماشین حکومتی بورژوازی است، تشکیل دهد. قیام مسلحانه باید برای لحظه‌ای از انقلاب اوج گیرنده تعیین شود که در آن لحظه

آمادگی اقشار مصمم پرولتاریا و متحدینش (دهقانان و زحمتکشان شهری) به نقطه اوج خود رسیده و در آن از هم گسیختگی در میان صفوف طبقات حاکم و به ویژه درون نیروهای مسلح آنها نیز به اوج خود رسیده باشد.

یادداشتها :

۱- الف) استونی ایالت قدیمی امپراطوری روسیه است که پس از انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۸ مستقل شد. مساحت آن ۴۸۱۰۰ کیلومتر مربع است و دهقانان هفتاد درصد جمعیت آن را تشکیل می دهند.

ب) اتحادیه‌های کارگری استونی در پایان ۱۹۲۲ حدود ۲۷۰۰۰ عضو داشتند و کل تعداد کارگران صنعتی حدود ۳۴۰۰۰ نفر بود و در آغاز ۱۹۲۴، تمامی اتحادیه‌ها به استثناء چند سازمان محلی، تحت نفوذ تشکیلاتی و سیاسی حزب کمونیست بودند.

تعداد کارگران کشاورزی ۹۰۰۰۰ نفر بود که از این تعداد حدود ده درصد در اتحادیه‌ها عضو بودند. این درصد پائین به علت پراکندگی جمعیت در روستاهای (خوتورهای) متعدد بود که سازماندهی را بسیار مشکل می کرد. عامل دیگر ترور حکومتی بود که از هر وسیله‌ای برای جلوگیری از رشد اتحادیه‌های کارگری در میان روستائیان استفاده می کرد. در ۱۹۲۴ اتحادیه‌ها منحل و زیرزمینی شدند.

ج) در آغاز ۱۹۲۴، حزب کمونیست که غیرقانونی بود حدود ۲۰۰۰ عضو داشت که ۵۰۰ نفر آنان در ریوال بودند. این حزب از نظر ایدئولوژیکی وضع بسیار درخشانی داشت. ترور حکومتی از همان آغاز استقلال استونی، دائماً اعضای حزب را به قتل می رساند و بهترین رزمندگان را از بین می برد. معهذ این حزب توانست ارتباط نزدیک خود را با توده‌ها حفظ کرده و مبارزات آنها را رهبری نماید. تعداد آرائی که لیستهای جبهه کارگران و دهقانان متحد در انتخابات شهرداری در پائیز ۱۹۲۳ آوردند بهترین دلیل این ادعاست. این لیست کمونیستی در ریوال حدود ۳۶٪ آراء را به خود اختصاص داد، در پرنوف [پارنوف] و دیگر شهرهای بزرگ حدود ۳۰٪ آراء را کسب کرد. حزب کمونیست در مناطق روستائی متعدد در اکثریت مطلق بود. بیشترین دستگیریه‌ها در ۱۹۲۱ صورت گرفت. بیش از ۲۰۰ نفر از رفقا دستگیر و ۱۱۵ نفر از آنها دادگاهی شدند. در بهار ۱۹۲۴، ۲۵۰ نفر از رفقا دستگیر و ۱۴۹ نفر از آنها به محاکمه کشیده شدند («محاکمه ۱۴۹ نفر»).

۲- این عنوانها بخاطر مخفی کاری بدین نحو انتخاب شدند.

قیام هامبورگ

وضعیت عمومی در آلمان در ۱۹۲۳

وضعیت اقتصادی و سیاسی در آلمان در ۱۹۲۳ بطور کلی دارای خصوصیات زیر بود: اشغال روهر و راینلند در ژانویه ۱۹۲۳، آلمان را از پایه‌های بزرگ و ضروری اقتصادی اش محروم نمود: هشتاد درصد تولید آهن و فولاد، هفتاد و یک درصد ذغال سنگ. نتیجه، یک بحران عمیق اقتصادی در صنعت و تمامی اقتصاد ملی بود. این بحران در پایان «مقاومت منفی» ای که حکومت آلمان به وسیله آن با متفقین در مناطق اشغالی به مخالفت برخاست به اوج خود رسید (اکتبر - نوامبر). وضع فاجعه آمیز اقتصاد آلمان با سه عامل مشخص می شد: رکود صنعتی و بیکاری روزافزون؛ وضعیت مالی از هم پاشیده کشور؛ پائین آمدن ارزش مارک. نسبت بیکاری در رابطه با تعداد کارگران اتحادیه‌ای در کل آلمان در ۱۹۲۳ بر طبق آمارهای رسمی بدین قرار بود:

مجموع	نیمه بیکار	بیکار	
% ۱۶.۸	% ۱۲.۶	% ۴.۲	ژانویه

اوریل	٪ ۷	٪ ۲۸.۵	٪ ۳۵.۵
سپتامبر	٪ ۹.۹	٪ ۳۹.۷	٪ ۴۹.۶
اکتبر	۱۹.۱٪	٪ ۴۷.۳	٪ ۶۶.۴
نوامبر	٪ ۲۳.۴	٪ ۴۷.۳	٪ ۷۰.۳
دسامبر	٪ ۲۸.۹	٪ ۳۹.۹	٪ ۶۲.۲

متوسط بیکاری ماهانه در سالهای قبل به شرح زیر بود:

۱۹۱۳	٪ ۲.۹	۱۹۱۹	٪ ۳.۷	۱۹۲۱	٪ ۲.۸
۱۹۱۸	٪ ۱.۲	۱۹۲۰	٪ ۳.۸	۱۹۲۲	٪ ۱.۵

تعداد کل بیکاران و نیمه بیکاران (یعنی کسانی که چند روزی در هفته یا چند ساعتی در روز کار می کردند) در سه ماهه آخر ۱۹۲۳، به **هشت میلیون** رسید: **بیش از نصف کل طبقه کارگر آلمان.**

هزینه فوق العاده مربوط به سیاست خواباندن دستگاهها که در روهر و راینلند دنبال شد (در این زمینه آمار دقیقی وجود ندارد، اما بطور متوسط این هزینه به ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون مارک طلا در هر ماه می رسید)، همراه با معاف کردن کامل طبقات مالک از مالیات (در نتیجه فرو ریختن سیستم پولی) افزایش سریع و مداومی در کسر بودجه ایجاد کرد. بدین گونه، نسبت مخارج به درآمدها در اوت ۱۹۲۳، ۱۰۸ درصد بود. در پایان همین ماه، کل بدهی جاری ۱۶۶۶۶۶۷ هزار میلیون مارک بود. درآمد دولت در نوامبر به سختی به ۱۲.۳ میلیون مارک طلا رسید. تقریباً

تمامی هزینه‌های دولتی با انتشار پول کاغذی - یعنی به وسیله تورم که شکلی از مالیات است و تمامی سنگینی آن بر دوش طبقه کارگر و اقشار میانی می باشد - جبران می شد.

پایین آمدن ارزش مارک با سرعتی باورنکردنی به پیش می رفت. بدین گونه دلار در برلین، هامبورگ و فرانکفورت در ۱۸ اکتبر با ۴ تا ۶ هزار میلیون مارک (۴ هزار در صبح، ۶ هزار در عصر) معامله می شد و در ۲۰ اکتبر به ۱۵ تا ۱۹ میلیون، در ۲۲ اکتبر به ۴۴ هزار میلیون و در ۲۳ اکتبر به ۷۵ هزار میلیون رسید.

روشن است که نتایج اجتماعی این فرو ریختگی اقتصاد آلمان چه می توانست باشد: **فقر فوق العاده طبقه کارگر و اقشار میانی** (خرده بورژوازی، کارگران یقه سفید، مستمری بگیران و غیره). [۱]

در همین زمان، روندی آغاز شد که در آن ثروت ملی در کنترل بانکها، کنسرن ها و معامله کنندگان ارز قرار گرفت. این لحظه‌ای بود که هوگو اشتینس معروف، تلاشهای دیوانه وار خود را برای انباشت هر چه بیشتر ثروت به قیمت گرسنگی و قحطی ملت آغاز نمود. زمینداران بدهی های خود را با مارک های کاغذی بی ارزش پرداختتند. بدین گونه بدهی داخلی به زیان اقشار وسیعی از مردم از بین رفت. پس از آنکه مقاومت منفی در روهر به پایان رسید، حکومت تمامی کمکهای دولتی را به بیکاران در مناطق اشغالی قطع نمود، در حالی که به توزیع آن در میان صاحبان صنایع روهر به عنوان غرامت برای زیانهایی که در نتیجه اشغال متحمل شده بودند، ادامه می داد.

بحران اقتصادی، **بحران سیاسی** را به دنبال داشت. در آغاز اوت اعتصابی عمومی درگرفت. این اعتصاب توسط کمیته‌های کارخانه‌ها که تحت نفوذ حزب

کمونیست قرار داشتند سازماندهی شده بود و به سرنگونی حکومت کونو (ناسیونالیست) منجر شدند. استرسمان که رئیس جمهور سوسیال دمکرات ابرت وی را به تشکیل کابینه جدید فراخواند، اعلام کرد که وی «آخرین حکومت بورژوایی» را رهبری می کند. وی متقاعد شده بود که حکومت سرنگون خواهد شد و دیکتاتوری پرولتاریا در آلمان جای آن را خواهد گرفت. در حقیقت، طبقه کارگر آلمان تحت فشار فقر سریعاً انقلابی شده بود. خرده بورژوازی دیگر امیدی به رهایی جز از طریق انقلاب پرولتاریا نداشت و به انقلاب گرایید. نفوذ حزب کمونیست در میان کارگران سریعاً افزایش یافت، در حالیکه نفوذ سوسیال دمکراسی هر چه بیشتر از بین رفت. «شورش برای مواد غذایی» در سراسر کشور صورت می گرفت، کارگران به فروشگاههای مواد غذایی حمله و محتویات آنها را تقسیم می کردند. در همین زمان طبقه کارگر «هاندرد»های رزمنده را تشکیل داد و خود را برای درگیری نهایی آماده نمود. در اکتبر، ۲۵۰۰۰۰ نفر که برخی از آنها مسلح بودند در «پرولترین هاندرد»ها سازمان یافته بودند.

در سپتامبر، حکومت کارگری کمونیستها و سوسیال دمکراتهای چپ در ساکسونی و تورینگیا تشکیل شدند که به وسیله ارتش آلمان غیرقانونی اعلام گشتند. قدرت در دست فرمانده ارتش آلمان (ژنرال سیکت) قرار گرفت و در کشور حکومت نظامی اعلام شد. در حالیکه در بقیه آلمان فرماندهی نظامی در حال استقرار دوباره نظام بود، در باواریا ضدانقلاب باندهای فاشیست را برای حرکت به برلین و استقرار یک قدرت مرکزی قدرتمند یعنی یک دیکتاتوری تشکیل می داد. در غرب، جدایی طلبان که به وسیله مقامات اشغالگر حمایت می شدند، به نیرویی قابل توجه تبدیل

شدند. در ۲۰ اکتبر آنها موفق شدند قدرت را در آخن، تریر، کوبلنز و دیگر شهرها بگیرند و «جمهوری راینیشه» را اعلام کنند.

عوامل گوناگون سیاسی و اقتصادی که فوقاً ذکر شدند به وضوح نشان می دهند که در نیمه دوم ۱۹۲۳، آلمان در یک وضعیت انقلابی حاد قرار داشت. چنانچه یک حزب بلشویکی با قدرت و از نظر ایدئولوژیکی منسجم وجود می داشت، عمل قاطعانه و ماهرانه‌ای با هدف بسیج انقلابی توده‌ها و رهبری مبارزاتشان صورت می گرفت و کار وسیعی توسط حزب برای آماده کردن توده‌ها و خود حزب برای قیام انجام می یافت، با توجه به شرایط، موفقیت انقلاب حتمی بود.

اما در واقعیت، این عامل ذهنی - شرط لازم پیروزی - وجود نداشت. تصمیم به تدارک قیام تنها پس از سه روز اعتصاب عمومی در اوت اتخاذ شد. اما کمیته مرکزی حزب کمونیست هیچ تصور روشنی از تدارکاتی که برای یک قیام لازم است نداشت و فاقد هر گونه عزم مصممانه‌ای برای اجرای آن بود. وزرای کمونیست ساکسونی و تورینگیا، بجای بکار بردن دستگاه حکومتی برای سازماندهی، بسیج و تسلیح توده‌ها برای یک عمل انقلابی با هدف تصرف قدرت، خطی را پیمودند که اساساً تفاوت چندانی با خط سوسیال دمکراتهای چپ نداشت. کمیته مرکزی حزب کمونیست که توسط براندلر رهبری و به وسیله رادک حمایت می شد، در مورد مسئله حکومت ساکسونی، همانند بسیاری از مسائل دیگر، سیاستی فوق العاده نامطمئن و اپورتونیستی را دنبال کرد که به وسیله هشتمین کنگره حزب کمونیست آلمان و پنجمین کنگره جهانی کمیتترن محکوم شد.

حزب توجه چندانی به سازماندهی بیکاران که انقلابی ترین بخش طبقه کارگر آلمان را تشکیل می دادند نکرد؛ توجه آنها وسیعاً متوجه آوردن عناصر خرده

بورژوازی شهرها به جبهه انقلابی بود؛ هیچ کاری به دهقانان نداشت و **مطلقاً** به هیچ کاری برای برگرداندن ارتش یا پلیس دست نزد. تاکتیک جبهه متحد اگر اساساً بکار هم گرفته شد، با روحیه‌ای اپورتونیستی انجام گرفت (مثلاً در مورد ساکسونی و تورینگیا) که هیچ وجه اشتراکی با رهنمودهای کمینترن نداشت. کار انقلابی در بین اتحادیه‌های کارگری، عامل تعیین کننده مبارزه، با خارج شدن کمونیست‌ها از این اتحادیه‌ها بی اندازه ضعیف بود.

تمامی این اشتباهات اپورتونیستی از طرف رهبری حزب نتیجه‌ای جز شکست انقلاب آلمان، علیرغم شرایط بی اندازه مساعد و علیرغم اراده رزمنده‌ای که عناصر تعیین کننده پرولتاریا از خود نشان دادند، به همراه نداشت - و در حقیقت نمی توانست نتیجه‌ای جز این داشته باشد. چنین بود زمینه اجتماعی و سیاسی رویدادهای ۲۳ تا ۲۵ اکتبر ۱۹۲۳ در هامبورگ.

وضعیت سیاسی در هامبورگ

به ابتکار حزب کمونیست، کنگره کمیته‌های کارخانه‌ها در ۲۱ اکتبر در شمنیتس تشکیل شد. بر طبق برنامه کمیته مرکزی، این کنگره باید یک اعتصاب عمومی اعلام می کرد که به مبارزه‌ای مسلحانه برای کسب قدرت بدل شود. تشکیلات حزب در هامبورگ بر این اعتقاد بود که وضعیت در آلمان مرکزی آنچنان است که در فاصله بسیار کوتاهی (در فرصت کنگره شمنیتس) دستور قیامی که سراسر آلمان را شعله ور خواهد ساخت داده خواهد شد. این اعتقاد بعداً با این واقعیت راسخ تر شد که کمی پیش از عمل هامبورگ، نیروهای نظامی از شمال غربی برای

درهم کوبیدن جنبشهای انقلابی به آلمان مرکزی اعزام شده بودند. اعزام این نیروها، پرولتاریای هامبورگ را وسیعاً تشجیع نمود.

تمامی شرایط برای یک دخالت انقلابی توسط توده‌ها وجود داشت. یک هفته پیش از کنگره، کارخانجات کشتی سازی، سیستم حمل و نقل و همه کارخانجات در اعتصاب بودند. اگر اعتصابی عمومی درنگرفت تنها بدین علت بود که حزب کمونیست که منتظر نبردهای نهایی ای بود که باید با اشاره حزب در سراسر آلمان درمی گرفت، توده‌ها را به انجام آن فرا نخواند. در ۲۱ اکتبر، کنفرانس کارگران کشتی سازی آلمان شمالی که در هامبورگ تشکیل شده بود نمایندگانی برای کسب دستور حرکت به شمنیتس فرستاد. هیئتی دیگر به رهبری اوربانس، به وسیله کمیته عمل کارگران بارانداز اعزام شد. **توده‌ها درخواست حمله می کردند، و تنها منتظر اشاره حزب کمونیست بودند.** در ۲۰ اکتبر، خیابانهای هامبورگ شاهد برخوردهای بی شماری بین کارگران و پلیس بود. علیرغم اعلام حالت فوق العاده و ممنوعیت تظاهرات و راهپیماییها، توده‌ها برای حق ماندن در خیابانها می جنگیدند. در این وضعیت فوق العاده مهیج، خرده بورژوازی آشکارا طرفداری خود را نسبت به کارگرانی که به تظاهرات دست می زدند نشان داد. خود پلیسها نیز اغلب طرفداری خود را نسبت به مردم گرسنه پنهان نمی کردند. برخی از پاسگاههای پلیس به دستور شورای شهر، درهای ورودی خود را با سیم خاردار پوشاندند، نگهبانهای خود را دو برابر کردند و گشتیهای زیادی را مسلح به تفنگهای خودکار اعزام نمودند. تمامی نیروی پلیس در حالتی جنگی قرار داشت.

در همین زمان، بخشهای فعال سوسیال دمکراسی هامبورگ تبلیغ خود را در بین کمونیستها چند برابر کردند و تلاش نمودند که برنامه کمونیستها را به عنوان برنامه‌ای که به جنگ داخلی و حمام خون منجر می شود بی اعتبار سازند. آنها کوشیدند کارگران را از هر تصویری از نبرد علیه پلیس یا ماشین نظامی دولت بازدارند و به آنها احتراز از آمادگی برای یک اعتصاب عمومی را اندرز می دادند. به علاوه، آنها از تشکیل کمیته‌های عمل با کمونیستها امتناع کردند. در یکشنبه ۲۱ اکتبر، خیابانها جان گرفتند اما شهر در سراسر این روز تعطیل نسبتاً آرام باقی ماند. در دوشنبه ۲۲ اکتبر اعتصاب گسترش یافت. در برخی نواحی درگیریهای جدیدی بین کارگران و پلیس وجود داشت.

در زیر چگونگی وضعیت را به ویژه در ناحیه بارمبک که به وسیله یک کارگر هامبورگی توصیف شده و به وسیله یک روزنامه مخفی بلافاصله پس از قیام منتشر شده می بینید:

«۲۲ اکتبر روز پر هیجانی بود. اما خیابانها در محله کارگری بارمبک هیچ تحرک آشکاری نداشتند. زنان دو دو و سه سه با زنبیلهای خالی قدم می زدند - برخی ساکت و برخی در حال صحبت کردن با صدای بلند و با حرکات. چه می خواستند بخرند؟ چه باید می خوردند؟ قیمتها ساعت به ساعت افزایش می یافتند. شنبه تعدادی از مغازه‌ها و به ویژه نانوائی ها غارت شده بودند. پلیس بارمبک از اسلحه استفاده کرده و در نتیجه چیز چندانی گیر کسی نیامده بود.

دوشنبه بعد از ظهر آرام تر بود. اما خون تمامی کارگران به جوش آمده بود. مردان مشتهای خود را گره کرده بودند. زنان بازوان خود را زیر پیش بندهای خود قرار

داده بودند. بچه‌ها بازی را متوقف کرده بودند. به نظر می‌رسید که همه منتظر چیزی هستند. منتظر چه بودند؟

رفیقی پیش از رفتن به دنبال پیدا کردن تکه‌ای نان در ملاقات با من گفت: «ما فردا آرام نخواهیم ماند». رفیق دیگری که در جلوی یک دکان قصابی به گوشتها نگاه می‌کرد دست مرا گرفت و گفت: «اگر کمونیستها کاری نکنند، حزبشان از هم خواهد پاشید». عصر یک میتینگ زنان در محله برگزار شد. برنامه میتینگ: گرسنگی. سالن پر شده بود. برخی از آنها که تمامی روز را بیهوده به دنبال یافتن چیزی برای خوردن گشته بودند خسته و کوفته بودند. سخنران به آرامی صحبت می‌کرد اما وقفه‌های حاضرین صدایی شبیه صدای شلاق داشت. پس از سخنرانی، تشویقها طنین انتقام را داشت. تنها یک شعار بود: نبرد! در خیابانها، گروههای کوچکی تشکیل دادند و مرتباً بر تعداد آنها افزوده می‌شد. شب فرا رسیده بود. خیابانهای اصلی هامبورگ شلوغ شده بودند. پلیس دوباره تیراندازی کرد. فریاد زنهایی که زخمی شده بودند بلند شد. مردان زخمی دشنام می‌دادند و لعنت می‌کردند. همه جا، در خیابانهای پشتی، گروههای پراکنده‌ای دوباره تشکیل شدند. هیجان از زمانی که توده‌ها استعفای کونو را می‌خواستند بیشتر بود.

مردم درگوشی به هم می‌گفتند: «شروع شده؟ کی؟ امشب؟ فردا؟» هیچکس هیچ چیز قطعی نمی‌دانست.

بدین گونه حالت انقلابی در هامبورگ از بقیه نقاط آلمان بیشتر بود. بدین دلیل و همچنین بخاطر اینکه نیروهای نظامی در منطقه وجود نداشتند، کمیته مرکزی حزب با توجه به نتیجه مساعد کنگره شمنیتس، به سازمان حزبی هامبورگ دستور

آغاز قیام را داد. و این در واقع علامت شروع یک طغیان عمومی در سراسر آلمان بود.

تدارک قیام ۱۷

هامبورگ با حومه‌اش آلتونا، هم یک بندر بزرگ است و هم یک شهر صنعتی بزرگ. حدود یک میلیون نفر جمعیت دارد که ۶۰۰۰۰۰ نفر از آنها پرولتاریا هستند. شهر از مناطق زیر تشکیل شده: الف) مرکز شهر که به وسیله منطقه سنت پائولی به مرکز آلتونا متصل است. در اینجا نهادهای حکومتی، اداره مرکزی پست، تلگراف، حمل و نقل، بانکها، بورس و دفاتر مرکزی تجاری و صنعتی قرار دارند. ب) جنوب، بندر بزرگ در دهانه الب. محوطه شرکت‌هایی که به تجارت خارجی اشتغال دارند، گمرک، کشتی‌سازی، اسکله، انبارها و غیره. ارتباط بین شهر و بندر به وسیله تونلی که از زیر رودخانه عبور می‌کند و به وسیله انواع قایق و یدک کش، تأمین می‌شود. ج) شمال شرقی (مناطق سنت گئورگ، هوهنفلد، بورگفلد، هم، هورن، ایلبک، بارمبک و غیره) - اینها مناطق کارگری و کارخانجات هامبورگ هستند و با شهرداریهای پروسی شیفبک و واندزبک هم مرزند. د) غرب، شهر آلتونا شامل اتسن، بارتفلد و غیره و مناطق آیمسبوتل و اپندورف - که همگی مناطق پرولتری هستند. ه) شمال مرکز شهر در هر دو طرف اوسن - آلستر، مناطق اولنهورست، هاروسته‌هود، وینتره‌ود با عمارات و ویلاهای بزرگ بورژوازی.

17- مراجعه نمایید به تصویر شماره 2 در انتهای کتاب - ویراستار.

واحد‌های ارتش آلمان در هامبورگ نبودند. واحد‌های مستقر در شمال و جنوب قبلاً به آلمان مرکزی رفته بودند. هامبورگ ۵۰۰۰ پلیس داشت که به سلاح کمری و تفنگ‌های خودکار مجهز بودند. آنها مسلسل و شش زرهپوش هم داشتند. ذخایر بزرگی از سلاح عمدتاً در داخل تقریباً پنجاه پاسگاه پلیس و در دیگر انبارها وجود داشت که برای مسلح کردن فاشیست‌ها در صورت هر گونه عمل مسلحانه از طرف پرولتاریا بکار می‌رفتند. زره پوش‌ها در پادگان‌های پلیس و وان‌دزبک مستقر بودند.

هیچ کار سازمانی سیستماتیک یا ترویج سیاسی در میان پلیس‌ها به وسیله حزب انجام نگرفته بود. بطور کلی، پلیس‌ها آماده بودند تا دستورات فرماندهان ارتجاعی شان را اجرا کنند. گرچه نفوذ سوسیال دمکراسی بر توده پرولتاریای هامبورگ ناچیز بود، معهداً سازمان سوسیال دمکراسی در شهر حدود ۴۰۰۰۰ نفر عضو داشت که بخشی از آن (مأمورین تمام وقت) مطمئناً دشمن هر گونه عمل انقلابی و آماده مخالفت با آن به هر وسیله بودند. حزب کمونیست ۱۸۰۰۰ عضو داشت. سازمان رزمنده‌اش ۱۳۰۰ نفر بود. اینها هسته‌های فعال یا *Ordnerdienst* یا مخفف آن *OD* نامیده می‌شدند. این هسته‌ها بر حسب مناطق و در گروه‌های پنج یا ده نفره تحت فرماندهی سازماندهان نظامی که در مقابل کمیته‌های مناطق مسئول بودند سازمان داده شده بودند. این هسته‌ها از طریق سازمان نظامی شهر در مقابل کمیته هامبورگ مسئول بودند. کمی پیش از قیام، ساختار *OD* شکل زیر را داشت:

در پایه، گروهی هشت نفره با یک فرمانده؛ چهار تا از این گروه‌ها یک جوخه را تشکیل می‌دادند و چهار جوخه یک دسته را تشکیل می‌دادند که یک فرمانده

داشت. هر دسته تعدادی دوچرخه و موتورسوار، چند پرستار (از اتحادیه کمک کارگری) و چند خبرگیر که عمدتاً زن بودند داشت.

OD اساساً به نحوی سازمان یافته بود که به عنوان محافظ تظاهرات و راهپیمایی های خصوصی و عمومی حزب عمل کند. وظایفش شامل مراقبت از مراکز کمیته-های منطقه‌ای و نشریات و چاپخانه‌های کمونیستی و چسباندن پوستر و اعلامیه نیز می شد. OD در هامبورگ حدود هشتاد سلاح گرم با کالیبرهای مختلف در اختیار داشت که اغلب رولور بودند.

در ماه اوت وقتی که در انطباق با رهنمودهای کمیته مرکزی پرولترین هاندردها آغاز به شکل گرفتن نمودند، OD کادرهای آنها را تأمین نمود. در لحظه عمل اکتبر، پانزده هاندرد در هامبورگ وجود داشت که به طریق نظامی اما بدون سلاح سازمان یافته بودند. هر یک از آنها از پنجاه تا شصت نفر تشکیل می شد. این هاندردها باید نیروی عمده رزمنده پرولتاریا، گارد سرخ را تشکیل می دادند که همینکه مسلح می شد باید ضربه مبارزه را علیه نیروهای ضدانقلاب در لحظه قیام عمومی متحمل می شد. اما هدف هاندردها برای سازمان حزب بطور کلی روشن نبود. هیچ رهنمود عینی داده نشده بود و هیچ تلاشی از طرف کمیته مرکزی برای توجیه کردن آنها انجام نگرفته بود، حزب، یا حداقل جناحی از آن و به ویژه OD ، هاندردها را بمثابة یک ارگان رزمنده و مددکار OD می دانست. OD پایه گارد سرخ بود. حزب تمامی توجه‌اش را به آموزش نظامی اعضای OD ، به جستجو برای سلاح و غیره معطوف کرده بود. باید خاطر نشان کرد که آموزش نظامی در

سطح عالی ای بود. بطور کلی OD استفاده از سلاحهایش را آموخته بود، اصول جنگ خیابانی را می دانست، با نحوه استقرار نیروهای دشمن و به ویژه پلیس آشنایی داشت و اطلاعات مفیدی در خصوص چگونگی خلع سلاح دشمن و چگونگی طرح نقشه قیام داشت. خلاصه، OD به نحو فعالی برای مبارزه قطعی علیه پلیس و فاشیستها، به محض دستور حزب، آمادگی داشت.

در عصر یکشنبه ۲۱ اکتبر، نشست رزمندگان فعال شهر تصمیم به عمل گرفت. آنها حساب می کردند که وضعیت برای یک عمل توده‌ای مساعد است و هامبورگ باید علامت قیام عمومی پرولتاریا را بدهد. نمونه هامبورگ باید در دیگر شهرها هم تحقق پیدا کند. به علاوه منتظر شدن برای اعلام یک اعتصاب عمومی بیهوده بود؛ هدف باید آن می بود که اقشار هر چه وسیع تری از کارگران به اعتصابی که در هامبورگ شروع شده بود کشانده شوند و بدین گونه آنرا عمومی سازند. وضعیت در شهر انتظار یک حرکت خودبخودی و سازمان نیافته توسط کارگران را چنانچه حزب کمونیست خود را در رأس جنبش و رهبری آن قرار نمی داد، منتفی می ساخت. چنین رویدادی البته ضربه وحشتناکی به اقتدار حزب در بین توده‌های پرولتاریا می زد. تصمیم گرفته شد که عملیات با اعلام یک اعتصاب در راه آهن برای جلوگیری از اعزام نیروها به ساکسونی شروع شود.

همینکه این تصمیم گرفته شد، نشست پایان یافت و در ساعت ۸ شب دوشنبه ۲۲ اکتبر برای اتخاذ تصمیم نهایی در مورد مسئله قیام، دوباره منعقد گشت. مطابق اظهار یکی از کسانی که در آن نشست حضور داشت، نقشه به شرح زیر بود:

الف) حمله‌ای غافلگیر کننده به وسیله واحدهای مسلح در محله‌های کارگری، با تصرف فوری ذخایر اسلحه. ب) خلع سلاح پلیس و فاشیست‌ها در حومه‌ها. ج) تمرکز همزمان واحدهای کارگران مسلح در منطقه مرکزی هامبورگ در رأس یک راهپیمایی توده‌ای؛ دشمن (پلیس و فاشیست‌ها) باید از مرکز شهر به سمت جنوب (به سمت رودخانه یعنی جایی که تقاطعها باید به وسیله قیام گران اشغال می شدند) رانده شده و در آنجا کاملاً خلع سلاح می شدند. د) اشغال ادارات پست و تلگراف، ایستگاههای اصلی (هم ایستگاههای حمل و نقل شهری و هم ایستگاههای خارج شهری)، فرودگاه و غیره به وسیله نیروهای کمونیست درون این تأسیسات - این عملیات باید پیش از آنکه واحدهای حومه‌ها به مرکز شهر برسند صورت می گرفتند. ه) جلوگیری از تقویت دشمن از خارج، ایجاد باریکادها در جاده‌های اصلی ورودی که انتظار می رفت نیروهای دشمن از طریق آنها وارد شوند. این باریکادها باید به وسیله سازمانهای محلی کارگران که باید جاده‌ها و خطوط آهن را نیز در یک شعاع ۲۵ کیلومتری اطراف شهر ویران می کردند برپا می شدند. سازمانهای حزبی هامبورگ، ویلهلمزبورگ، اوترزن و اشتاد باید کانال الب را غیرقابل عبور می ساختند.

این نقشه در نشست ۸ بعد از ظهر ۲۲ اکتبر تأیید شد. در طی همین نشست، رهبران نظامی مناطق آموزشهای مربوطه را دریافت کردند - نشانی‌های مراکز ارتباط، فرماندهی کل و غیره. تاریخ دقیق آغاز عملیات OD، ۵ صبح ۲۳ اکتبر تعیین شد. حمله باید دشمن را غافلگیر می کرد و اولین موفقیتها باید نشانه‌ای بر دست به عمل زدن توده کارگران با هدف تصرف قدرت تلقی می شدند.

فقدان اطلاعات ما را از تحلیل دیگر اقداماتی که برای مبادرت به قیام تعیین شده بود، باز می‌دارد. بنابراین، از آنجایی که گزارش نسبتاً مفصلی از فرمانده نظامی بارمبک در اختیار داریم (که تحت فرماندهی وی در این نشست رهبران النهورست و وینترهود نیز تعیین شدند)، می‌توانیم جریان قیام را در حومه‌های کارگری شمال شرقی شرح دهیم. به هر حال در اینجا بود که رویدادهای عمده قیام رخ دادند.

از آنجایی که فرمانده نظامی بارمبک باید دستور حمله را در ساعت ۵ صبح ۲۳ اکتبر صادر می‌کرد، به اقدامات تدارکی گوناگونی با مسئولیت خویش در منطقه دست زد. و از آنجایی که این فرمانده در نشست دوشنبه مأمور این کار شده بود، خود را در وضعیت کاملاً مشکلی یافت: افراد را نمی‌شناخت، اطلاعی در مورد سازمان رزمنده یا نیروهای فاشیست و غیره نداشت (این فرمانده قبلاً نیز یک بار فرمانده نظامی منطقه بود، اما چند ماه قبل عزل شده بود).

هدف اساسی وی این بود که زیر دستان خویش را جمع و از آنها اطلاعاتی درباره نیروهایش و نیروهای پلیس کسب کند و مأموریت خاص هر یک از آنها را تعیین نماید. به علاوه، نقشه حمله باید با فعالیت بسیجی کمیته‌های منطقه به نحوی هماهنگ می‌شد که توده کارگران به محض آنکه واحدهای مسلح عمل را آغاز می‌کردند وارد صحنه شوند. وقت چندانی برای این همه کار وجود نداشت.

در نشست زنان که قبلاً ذکر آن رفت، فرمانده بارمبک به رفقای که آنها را می‌شناخت دستور جمع شدن فرماندهان سازمان رزمی در ساعت ۱۱ شب در یک خانه امن را داد. وی در آنجا دبیران سازمانهای منطقه بارمبک و هامبورگ بزرگ [۲] را ملاقات کرد. او در این ملاقات متوجه شد که آنها چیزی در مورد تصمیم به حمله در صبح ۲۳ اکتبر نمی‌دانند. باید با عجله همه چیز به آنها توضیح

داده می شد. با موافقت دبیر کمیتهٔ بارمبک قرار شد که یک بار دیگر در طول شب بخاطر مشخص کردن یک نقشهٔ عمل مشخص، همدیگر را ملاقات کنند. در ساعت ۱۱ شب فرماندهان نظامی جمع شده بودند اما فرماندهان اولنهورست و وینترهود نیامدند، بنابراین باید نشست دیگری در ساعت ۱ بامداد برگزار می شد. در نشست ساعت ۱۱، فرماندهٔ بارمبک با توضیح تصمیم حزب شروع کرد و دستور بسیج جوخه‌های رزمنده را در محله‌های از پیش تعیین شده - که باید در آنجا مأموریت‌هایشان را انجام می دادند - صادر کرد. هر عضو جوخه باید علاوه بر سلاح‌هایش یک تکهٔ بزرگ نان و یک بسته باند هم همراه می آورد.

سازمان رزمندهٔ بارمبک به انضمام سازمان‌های اولنهورست و وینترهود، نوزده تفنگ و بیست و هفت رولور داشتند. دشمن بیست پاسگاه پلیس در منطقه داشت که هشت تای آنها تقویت شده بودند. به علاوه پادگان‌های واندزبک حدود ۶۰۰ پلیس با شش زرهپوش داشتند که به دو مسلسل مسلح بودند. بدینگونه دشمن برتری عظیمی داشت. پس از آنکه رهبران سازمان رزمنده نقشهٔ حمله را مورد بحث قرار دادند به این نتیجه رسیدند که بهترین کار، تمرکز نیروها برای یک حملهٔ غافلگیرکننده به پادگان‌های پلیس واندزبک است؛ آنها با این حمله تمامی سلاحها و شش زرهپوشی را که در آنجا وجود داشت می گرفتند و سپس نیروهایشان را علیه هشت پاسگاه پلیس تقویت شده تقسیم و آنها را تصرف یا حداقل محاصره می کردند. آنها تصمیم گرفتند که این نقشه بر حملهٔ همزمان به تمامی بیست پاسگاه پلیس، آنگونه که فرماندهٔ نظامی کمیتهٔ هامبورگ توضیح داده بود مرجح است. اما فرماندهٔ هامبورگ نظرات آنها را تأیید نکرد و فرماندهٔ بارمبک این دستور

را تأیید کرد که وی باید نقشه‌اش را بر حمله همزمان به تمامی پاسگاه پلیس مبتنی کند و به پادگانهای واندزبک در وحله اول کاری نداشته باشد. برای مشخص کردن تدارکاتی که در طول شب ۲۳-۲۲ اکتبر انجام گرفت، نکته زیر باید ذکر شود: دبیر سازمان حزبی بارمبک که در کمیته هامبورگ اطلاعاتی درباره تدارک قیام کسب کرده بود، به فرمانده نظامی بارمبک گفت که در انطباق با دستورات بالا وی باید تمامی اعضای حزب را بیدار کند و آنها را در ساعت ۴ صبح ۲۳ اکتبر برای پیوستن به قیام و بسیج کارگران برای ستیز به خیابانها بیاورد. هنگامی که رهبر نظامی بارمبک از فرماندهی کل قیام پرسید که چگونه این دستور با یک عمل غافلگیرکننده توسط اعضای جوخه‌های رزمنده (که پایه کل نقشه برای قیام را تشکیل می داد) تطبیق دارد، پاسخ شنید که این دستور را نباید با این دید تراژیک نگریست زیرا این مسئله به هیچ وجه اهمیتی ندارد! مطابق نقشه، تمامی رهبران نظامی مجدداً در ساعت ۱ بامداد ملاقات کردند و این بار فرماندهان اولنهورست و ویتترهود هم حضور داشتند. فرمانده بارمبک یک بار دیگر بطور خلاصه وضعیت را در آلمان بطور کلی و در خود هامبورگ شرح و نقشه عمل را توضیح داد و همه را با مأموریت‌های ویژه شان آشنا نمود. صف بندی نیروها بدین ترتیب بود: هر پاسگاه پلیس باید به وسیله یک یا دو جوخه رزمنده مورد حمله قرار می گرفت. دو برابر این تعداد باید در حمله به پاسگاه مرزی چهل و ششم (در اسن اشتراسه) و در دروازه موندزبرگ درگیر می شدند، زیرا این دو محل شدیداً تقویت شده بودند. هر گروه باید دو رولور یا یک تفنگ و یک رولور می داشت. پادگانهای واندزبک باید پس از آنکه پاسگاههای پلیس خلع سلاح می شدند مورد حمله قرار می گرفتند. هر گروه باید در ساعت ۴ و ۵۵ دقیقه صبح در محل نبرد می بود و

باید دقیقاً در ساعت ۵ به هدف تعیین شده‌اش حمله می کرد. برای تضمین دقت، تمامی ساعتها با هم میزان شده بودند.

به محض اینکه فرماندهان از نشست بازگشتند، اعضای جوخه‌ها جمع شدند و در ساعت‌های مقرر به خانه‌های امنی که از پیش تعیین شده بودند رفتند. روحیه‌ها عالی بودند.

همچنانکه دیدیم، تسلیحات سازمان رزمندهٔ بارمبک و مناطق مربوط به آن بسیار اندک بود و حتی یک مسلسل هم نداشتند! برای به دست آوردن یک مسلسل، فرماندهٔ نظامی افرادی را شبانه به برگدورف (در بیست کیلومتری جنوب شرقی هامبورگ) فرستاد تا از اعضای OD، مسلسلی را که پنهان کرده بودند، بگیرند. نقشه آن بود که از این مسلسل برای حمله به پادگانهای واندزبک استفاده شود. گرچه کسی که مسلسل را در اختیار داشت افراد اعزامی را شخصاً می شناخت و این افراد هم اجازه نامهٔ معتبری همراه داشتند (به شکل کلمهٔ عبور از پیش تعیین شده)، اما افراد اعزامی دست خالی بازگشتند زیرا رفیق برگدورفی چیزی در مورد قیام نمی دانست و در نتیجه به آنها اعتماد نکرد. با وجود این، رهبری کمونیست در برگدورف گروهی دوچرخه سوار مسلح به رولور به بارمبک فرستاد و اعضای جوخه‌های رزمنده‌اش را در منطقه بسیج کرد تا بتواند اگر قیام واقعاً آغاز شده باشد بطور همزمان دست به عمل بزند.

افراد اعزامی در بازگشت در شیفبک (یک حومهٔ کارگری) توقف کردند و کمیتهٔ محلی حزب را از قیام که در بامداد ۲۳ اکتبر آغاز می شد مطلع ساختند. در آنجا نیز کسی چیزی در مورد قیام نمی دانست. معهذاً آنها فوراً به اقداماتی دست زدند تا بتوانند همزمان با دیگر مناطق عمل کنند.

دستورات فرمانده نظامی آن بود که پلیس در پاسگاههای مورد حمله خلع سلاح شود و تمامی اسلحه‌ها بین اعضای جوخه‌ها و هر کارگری که آماده شرکت در نبرد بود توزیع شوند. پلیس باید تحت نظارت کامل ساکت می شد و تمامی اعضای باقیمانده جوخه‌ها باید برای دریافت مأموریت جدید بلافاصله در محل از پیش تعیین شده‌ای حاضر می شدند.

حمله سازمان رزمنده و جریان قیام

رهبری قیام، حتی وقتی که افراد جمع شده بودند، هنوز می ترسید که اعضای جوخه‌ها - به هنگامی که یاد گرفته بودند که تقریباً بدون سلاح به نبرد برخیزند و وقتی که بدانها توضیح داده شده بود که در لحظه مقرر سلاح به اندازه کافی به آنها داده خواهد شد - آنقدر سرخورده شوند که روحیه عالی شان را از دست بدهند. این درست آن چیزی است که روی داد. در راه از نقاط تجمع به پاسگاههای پلیس، حدود یک سوم افراد ناپدید شدند. حتی دو جوخه پیش از رسیدن به هدفها آب شدند.

در ساعت ۵:۳۰ صبح، قیام گران هفده پاسگاه پلیس را تصرف و خلع سلاح کرده بودند (بارمیک، واندزیک، تعدادی از پاسگاههای واقع در وینترهود، اولنهورست و دیگر مناطق را). پاسگاه مرزی تقویت شده چهل و ششم در اسن اشتراسه به دلیل ناشی گری یک رهبر جوخه در آتش گشودن از خیابان به هنگامی که دیگر جوخه‌ها در داخل ساختمان و در شرف خلع سلاح پلیس بودند، خلع سلاح نشد. بدین ترتیب که اعضای جوخه داخل ساختمان تصور کرده بودند که از خارج

مورد حمله قرار گرفته‌اند. بدین دلیل - و همچنین بخاطر اینکه یکی از افراد پلیس ماهرانه نارنجکی را در میان اعضای جوخه افکند و بدین گونه به همقطاران خود امکان آمادگی برای مقاومت را داد - این حمله با شکست روبرو شد. در ساعت ۶ صبح حدود ۱۳۰ نفر مسلح به مسلسل و رولور در نقاط تجمع بودند. سه مسلسل مصادره شده بود. از پلیس‌های دستگیر شده برای آموزش آنها به اعضای جوخه‌ها استفاده شده بود. معلوم شد که پاسگاه‌های پلیس مقدار زیادی نارنجک دستی یا مهمات دیگر نداشتند. شکی نیست که اعضای جوخه‌ها نتوانستند محل آنها را کشف کنند. مثلاً چهل تفنگ در یک پاسگاه پلیس در ساعت ۱۰ صبح کشف شد، که پیش از آن کسی از آنها اطلاعی نداشت.

دو دلیل برای موفقیت بزرگ جوخه‌ها در تصرف پاسگاه‌های پلیس وجود داشت: (۱) بسیار پیش از حمله، فرمانده جوخه‌های رزمنده به دقت محیط پاسگاه‌های پلیس و ورودی - خروجی های آنها را شناسایی کرده بود. سازمان حمله کاملاً بررسی شده بود و حتی جزئی ترین مسائل پیش بینی شده بودند. حمله کنندگان شهامت و عزم قاطع خود را نشان دادند. (۲) پلیس در نتیجه «ناآرامی در شهر» چند روز متوالی در حالت «آمادگی رزمی درجه سه» [۳] بود و این حالت در شامگاه بیست و دوم به درجه یک کاهش یافته بود. علت آن نیز این بود که افراد به دنبال چند روز آماده باش، فوق العاده خسته شده بودند. طبیعتاً، فرماندهان پلیس هامبورگ که این دستور را داده بودند چیزی در مورد قیام نمی دانستند. درست در ۲۲-۲۳ اکتبر پلیس خواب بود و همه آنها غافلگیر شدند.

این دو دلیل، موفقیت فوق العاده جوخه‌هایی را که تقریباً بدون سلاح در مقابل هفده پاسگاه پلیس کاملاً مسلح قرار داشتند، توضیح می دهند.

سرهنگ پلیس هارتنشتاین، یکی از فرماندهان مبارزه علیه قیام، به درستی در مورد حمله به پاسگاه‌های پلیس نوشت: «اگر نقشهٔ قیام در آستانهٔ عمل برای پلیس فاش شده بود، به جرأت می‌توان گفت که عمل دشمن پیش از گسترش آن با اقدامات متقابل و مناسب درهم شکسته می‌شد.»

در آغاز قیام، فرماندهٔ قیام رفقا را (آنهایی که اسلحه نداشتند) به ایستگاه‌های راه آهن، دروازه‌های کارخانه‌ها و دیگر نقاط تجمع کارگران فرستاد تا اعتصاب عمومی را اعلام نمایند و کارگران را به صحنهٔ نبرد بکشانند. موفقیت کامل بود. تمامی سیستم حمل و نقل از کار افتاد، کارخانه‌ها متوقف شدند و کارگران در صحنه‌های مختلف نبرد جمع شدند.

به زودی نیروهای کمکی به شکل تعدادی زره پوش به پاسگاه‌هایی که خلع سلاح نشده بودند رسیدند، و بنابراین تصرف آنها برای قیام گران غیرممکن شد. از این به بعد شکست حملات برای خلع سلاح پاسگاه‌های باقیماندهٔ پلیس به اشتباهات تاکتیکی نیز مربوط می‌شد که قیام گران یا بهتر است بگوییم رهبران‌شان مرتکب شدند (فقدان هماهنگی بین حملات جوخه‌های مربوطه).

با توجه به این شرایط و ورود نیروهای کمکی پلیس [۴]، مسئلهٔ حمله به سربازخانهٔ واندرزیک خودبخود منتفی شد. جنگ پارتیزانی در گرفت. گروه‌های کوچکی از کارگران مسلح تشکیل شدند. شدت کلی عملیات به نحو محسوسی کاهش یافت. خلاصه، قیام گران به موضع دفاعی افتادند. در حدود ساعت ۷ صبح دستور ساختن باریکاد داده شد.

گرچه توده‌ها نمی‌دانستند که قیام دقیقاً در ۲۳ اکتبر آغاز می‌شود، اما وقتی که صبح فهمیدند که روز نبرد در پیش است، یک باره به اشکال مختلف به نبرد

پیوستند. همه فریاد می زدند: **به ما اسلحه بدهید!** اما ذخیره اسلحه بسیار کم بود. به محض اینکه شعار «باریکادها را برپا کنید!» طنین افکن شد، بلافاصله در هر نقطه شهر باریکادها بالا رفتند. **این امر تنها بخاطر** شرکت توده‌های کارگر و به ویژه زنان ممکن شد.

فرمانده قیام در مناطقی که از آنها صحبت کردیم هیچ اطلاعی از جریان حوادث در دیگر مناطق نداشت. تصور می رفت که کارگران بارمبک و مناطق اطراف آن مجبور به عقب نشینی موقتی شده باشند که اهمیت چندانی نداشت و نمی توانست در نتیجه قیام بطور کلی تأثیری داشته باشد. تصور می رفت که قیام گران در دیگر مناطق باید به موفقیت‌های بزرگی دست یافته باشند و بنابراین بارمبک باید به هر قیمتی شده آنچه را که گرفته بود، حفظ کرده و تا رسیدن قوای کمکی سرسختانه از خود دفاع می کرد. رفقای بارمبک هیچ تماسی با رهبری سیاسی یا نظامی هامبورگ از آغاز نبرد به بعد نداشتند. گزارشاتی به کمیته هامبورگ و فرمانده کل نظامی فرستاده شده بودند، اما هیچ کدام به مقصد نرسیدند. تنها در نیمه دوم روز بود که قیام گران فهمیدند در مرکز، یا در آلتونا نه تنها قیامی جریان ندارد بلکه همه چیز هم آرام است. این را چگونه می شد توضیح داد؟ کارگران مناطق قیام کننده چیزی نمی دانستند.

در دنباله بحث نشان می دهیم که چرا مبارزه مناطق شمال شرقی منزوی باقی ماند. OD آلتونا مأموریت خویش را در خلع سلاح پلیس انجام نداده بود. بر طبق گزارش یکی از رهبران قیام هامبورگ، دلایل این ناکامی به شرح زیر بودند:

۱- آنچنان که بعداً روشن شد، سرفرماندهی قیام در این فرض که آلتونا می توانست چند روزی پیش از قیام برای ۲۴۰ نفر اسلحه تهیه کند، اشتباه کرده بود. **هیچ اسلحه‌ای تهیه نشده بود.**

۲- فرمانده OD آلتونا در آخرین لحظات تعیین شده بود. روشن است که وقتی برای توجه به موقعیت جدید خویش نداشت. به علاوه وی نقشه از پیش تعیین شده عملیات را دور انداخت.

۳- نقشه این بود که با یک یا دو گروه OD به پاسگاههای پلیس حمله شود. در حالیکه گروهها داشتند جمع می شدند، بسیاری از اعضا با شایعاتی مبنی بر اینکه خائنین پلیس را از حمله آگاه کرده بودند از مسئله مطلع شدند. بدین گونه از پنج گروهی که باید به پاسگاههای عمده پلیس حمله می کرد، تنها یکی در ساعت ۶ صبح موفق شد به داخل پاسگاه اتنزن راه یافته و شش پلیس را خلع سلاح کند. در آنجا جنگی ربع ساعته بین مهاجمین و پلیسهای که خلع سلاح نشده بودند درگرفت، اما وقتی خبرگیران، نزدیک شدن سه کامیون پلیس را اطلاع دادند، مهاجمین با سلاحهایی که گرفته بودند پراکنده شدند. در صبح ۲۳ اکتبر تلاشهای دیگری برای قیام در دیگر مناطق (سنت گئورگ و غیره) صورت گرفت اما با رهبری سیاسی و نظامی بسیار بد و بدون اسلحه، موفقیتی نداشتند. تنها استثناء شیفبک بود: قیام گران در آنجا پلیس را خلع سلاح کردند و به مدت دو روز قدرت را در اختیار داشتند.

در آیلزبک بارمبک، همبک و دیگر مناطق مبارزه سختی بین پلیس و قیام گران تا ساعت ۵ بعد از ظهر ادامه داشت. پلیس نیروی زیادی را در بندر جنوبی بارمبک متمرکز کرد و به دو حمله سخت علیه باریکادها دست زد. هر دوی این حملات

دفع شدند و به مهاجمین تلفات سنگینی وارد شد. قیام گران که در پشت بامها، پنجره‌ها، بالکنها و در پشت باریکادها کمین کرده بودند، میدان آتش خوبی داشتند. تلفاتشان هم بسیار جزئی بود. پیش از هر حمله، پلیس باریکادها را با این تصور که نیروی عمده دشمن در پشت آنها قرار دارد شدیداً زیر آتش تفنگ و مسلسل می گرفت. در واقع قیام گران تنها تعداد اندکی مدافع در آنجا نگه داشته بودند، در حالی که نیروی عمده شان در پشت بامها، پشت پنجره‌ها و بالکنهای خانه‌های مجاور متمرکز شده بود.

سومین حمله بزرگ پلیس به باریکادهای آیلزبک نیز با شکست مواجه شد. پلیس برای این حمله یک زره پوش را جلو فرستاد تا باریکاد را به مسلسل ببندد و بتوانند بدون تلفات به باریکاد حمله کنند. اما یکی از قیام گران حمله‌ای غافلگیرانه کرد و راننده زره پوش را کشت و بقیه افراد مجبور شدند از زره پوش پیاده شده و پیاده حمله کنند. در نتیجه پلیس نتوانست پیشروی کند. نتیجتاً این باریکاد تا وقتی که قیام گران بدون اطلاع پلیس، خود آنها را برای گرفتن مواضع جدید ترک کردند مورد حمله مجدد قرار نگرفت. بنابراین آتش عظیمی که پلیس بر این باریکاد فرو ریخت بیهوده بود، زیرا حتی یک قیام گر هم در پشت آن وجود نداشت.

در سراسر قیام، قیام گران خود را به عملیات تدافعی محدود کردند؛ در هر جا که موقعیت مساعد بود، به تهاجم دست زدند، ضد حمله‌های شدید و ناگهانی کردند، به حرکات جانبی دست زدند و بدین وسیله دشمن را خسته و بی روحیه کردند. بدین ترتیب قیام گران با عملیات پرشور و ماهرانه مبارزه مصممانه‌ای را علیه وسایل نقلیه زره دار پلیس پیش بردند. در یک فرصت، دو زره پوش طول یک خیابان را پیش گرفتند و در مقابل باریکادها قرار گرفتند: بلافاصله باریکادهای

جدیدی در پشت آنها برپا شد و زره پوشها در محاصره قرار گرفتند و چندین ساعت از عملیات بازماندند. اتفاقات مشابهی که نشان دهنده شهامت، عزم و ابتکار قیام گران بود بسیار زیاد بودند.

پیش از پرداختن به دنباله قیام، یک مسئله باید مورد توجه قرار گیرد: چرا مبارزه در مناطق شمال شرقی منزوی باقی ماند؟ چرا نقشه بسیج توده‌ها در سراسر شهر برای یک حمله هماهنگ به مرکز، حتی آغاز هم نشد؟ چرا مبارزه در مناطق مختلفی که در بامداد آغاز شده بود متوقف شد؟ علت آن بود که در ۲۳ اکتبر یعنی در لحظه‌ای که پرولتاریای هامبورگ بیش از هر زمان دیگر به یک رهبری قاطع نیاز داشت، **از این رهبری برخوردار نبود.** خبرهایی از مناطق مختلف می‌رسید که دستوراتی مبنی بر توقف نبرد رسیده، که قیام باید متوقف شده و نتیجتاً اینکه کارگران باید سلاحهایشان را تا رسیدن دستورات جدید از رهبری حزب، مخفی کنند.

برخی رفقا در کمیته منطقه‌ای [۵] فکر می‌کردند که از آنجا که بعضی مناطق حمله را آغاز کرده بودند، دیگران نیز باید چنین کنند؛ اما دیگر بسیار دیر شده بود زیرا در نتیجه دستوری که متأسفانه برای توقف قیام صادر شده بود، مبارزه در همه جا به استثناء بارمبک و مناطق همجوار آن قبلاً متوقف شده بود. در حدود ساعت ۱۰ شب روشن شد که دستور توقف قیام به وسیله اوربانس دبیر کمیته هامبورگ [۶] که تازه از کنگره شمنیتس بازگشته بود داده شده. برای پیدا کردن اوربانس و روشن شدن دلایل توقف قیام بیهوده همه جا را گشتند اما نتوانستند وی را بیابند. اوربانس آنچنان که بعداً مشخص شد، دستور توقف قیام را بر اساس نتایج کنفرانس شمنیتس داده بود. این کنفرانس باید مبادرت به یک اعتصاب عمومی را که در

برنامه کمیته مرکزی قرار بود به قیام مسلحانه با هدف تصرف قدرت تبدیل می شد، تعیین می کرد و قیام هامبورگ نقش علامت را برای این قیام عمومی بازی می کرد. اما کنفرانس بسیار بد سازمان داده شده بود و وقتی که مسئله اعتصاب عمومی به رأی گذاشته شد، اکثریت (هر چند اکثریت اندکی) به وسیله سوسیال دمکراتها علیه آن رأی داد. بدین گونه از آنجا که کنفرانس اعلام اعتصاب عمومی را رد کرده بود، رهبری حزب تصمیم گرفت فعلا از هر قیامی خودداری کند.

کنفرانس شمنیتس در ۲۱ اکتبر برگزار شده بود. اینکه چرا مصوبات آن همراه با تصمیمات کمیته مرکزی که ناشی از آن بود در طول ۲۲ اکتبر به هامبورگ اطلاع داده نشد، قابل فهم نیست.

دستور جدید تنها در ساعت ۵ بعد از ظهر ۲۳ اکتبر به سرفرماندهی قیام بارمبک که در محاصره پلیس بود رسید.

علیرغم لغو دستور حزب، توده‌های پرولتاریای هامبورگ به ابتکار خویش یک سری تظاهرات و راهپیمایی‌ها را در خیابانها ترتیب دادند، کار را متوقف کردند و منتظر رهنمودهایی ماندند که به آنها بگوید چگونه دست به عمل بزنند. جمعیت انبوهی از کارگران در جلوی ساختمان اتحادیه کارگری جمع شدند، زنجیر پلیس را که رفرمیستها آنرا درخواست کرده بودند پاره کردند، به داخل ساختمان راه یافته و شروع به کتک زدن رهبران رفرمیستی که هنوز فرار نکرده بودند نمودند. تا وقتی که رگبار گلوله بر این جمعیت باریدن نگرفت پراکنده نشدند.

در بندر جنوبی بارمبک، نبرد تا فرا رسیدن تاریکی (ساعت پنج بعد از ظهر) طول کشید. پلیس تلفات زیادی را متحمل شد اما بخاطر نیروهای کمکی زیاد موفق شد قیام گران را به تدریج به شمال و به عقب براند. در ساعت ۶.۳۰ بعد از ظهر

سرهنگ دئر فرماندهٔ نیروهای پلیس تصمیم گرفت نبرد را متوقف کند و برای آن روز دستور آتش بس داد.

شب ۲۳-۲۴ اکتبر آرام بود. قیام گران بارمبک که مواضع خوبی را با پوشش فراوان حفظ کرده بودند هر زمان که پلیسها خود را نشان می دادند بر آنها آتش گشوده و آنها را پراکنده می کردند. خبرگیرها همه جا در خیابان بودند. گرچه اکنون فهمیده بودند که قیام در دیگر مناطق گسترش ندارد و دستور به وسیلهٔ حزب لغو شده، اما قیام گران تصمیم به ادامهٔ مبارزه گرفتند. اهالی بارمبک هر گونه کمکی را به آنها می دادند: آنها را در ساختن باریکادها کمک می کردند، نان و سیگار می آوردند، به دشمن اطلاعات دروغ می دادند و غیره.

زنان نقش به ویژه مهمی در قیام بازی کردند. صرف نظر از اطلاعاتی که در مورد پایان گرفتن قیام می رسید، شایعات گوناگونی در میان قیام گران رواج یافت، مثلاً اینکه اعتصابی عمومی در آلمان مرکزی درگرفته یا اینکه روسیه در حال کمک فرستادن است (یک کشتی اسلحه و غیره). تنها در طول شب ۲۳-۲۴ اکتبر یعنی وقتی که یکی از اعضای اصلی کمیتهٔ هامبورگ با دستور توقف نبرد به بارمبک وارد شده بود، قیام گران شروع به رفتن به خانه‌های خود کردند. در صبح روز دوم یک رزمناو از کیل (رزمناو هامبورگ) و دو قایق اژدرافکن که ۵۰۰ پلیس به همراه داشتند از لوبک به بندر هامبورگ وارد شدند. نیروهای ضدانقلاب با این واقعیت که سازمانهای فاشیست شهر از ذخایر مخفی خود به سلاح مجهز شده و اکنون کاملاً آماده جنگ بودند، بیشتر تقویت شدند.

در سپیده دم، پلیس شروع به پیشروی هماهنگ در بارمبک نمود. تمامی نیروهای در دسترس، هم پلیس و هم فاشیستها، در عملیات شرکت کردند. شناسایی ها

توسط هواپیماهایی که بر فراز منطقه پرواز می کردند انجام گرفت. ستون اعزامی ملوانان رزمناو هامبورگ از پیشروی امتناع کردند. حمله لازم نبود زیرا قیام گران قبلاً مواضع خود را ترک کرده بودند. تنها محدود افرادی که در پشت بامها پراکنده بودند به زد و خورد با پلیسها ادامه می دادند.

در ساعت ۱۱ صبح سرهنگ دونر گزارشی در مورد «سقوط» بارمبک به مافوق هایش فرستاد. پس از اشغال بارمبک، نیروی عمده پلیس برای سرنگونی شوراها در شیفبک به آن منطقه و همچنین به دیگر مناطق جنوب شرقی برای پایان دادن به «ناآرامی های» آنجا رهسپار شد. به مبارزه سهمگین چند ساعته ای برای بیرون راندن قیام گران از باریکادها نیاز بود. در ۲۵ و همچنین در ۲۶ اکتبر در بارمبک، گروههای منفردی از قیام گران به ستونهای کوچک پلیس که خانهها را می گشتند و یا در تعقیب شرکت کنندگان در قیام بودند، حمله می کردند. در طول تمامی عملیات تلفات پلیس شصت کشته و تعداد زیادی مجروح بود. قیام گران ۴ تا ۶ کشته داشتند (تعداد زخمی ها مشخص نشد). تعداد زیادی کشته و مجروح نیز از مردم عادی وجود داشت (یعنی کسانی که عملاً اسلحه برنداشتند و نجنگیدند)، زیرا پلیس به کرات بر آنها آتش گشود. در بین کشتهها و زخمی ها تعدادی بچه هم وجود داشتند.

تلفات کم قیام گران بخاطر استفاده ماهرانه شان از باریکادها، مواضعشان در پشت بامها، بالکنها و در استفاده عمومی شان از پوشش خوب بود.

قیام هامبورگ با حملات بسیار کمی به وسیله کارگران به پلیس و دیگر نیروهای حکومتی و غارت فروشگاههای مواد غذایی در چندین شهر و دهکده اطراف (برگدورف، ایستهوئه، کیل و ...) همراه بود.

نتیجه گیری

اولاً قیام هامبورگ دو روز طول کشید و علیرغم برتری قاطع نیروهای دشمن، به وسیلهٔ **ضدانقلاب درهم شکسته نشد**، بلکه توسط دستورات حزب متوقف شد و نیروهای مسلح پرولتاریا **داوطلبانه نبرد را متوقف کردند**. رئیس شهربانی هامبورگ در یک گزارش ویژه به مافوق‌هایش در برلین می‌پذیرد که علیرغم تلاش‌هایش در شکستن مقاومت قیام‌گران توفیق نیافت و اینکه قیام‌گران درهم شکسته نشدند بلکه خود میدان نبرد را ترک کرده و سلاح‌های خود را مخفی کرده بودند. وی در عین حال بر شجاعت و جسارت قیام‌گران از آغاز تا پایان تأکید می‌کند. او به ناتوانی پلیس برای مقابله با قیامی که جدیدترین شیوه‌های دفاع فعال را بکار گرفته، استفادهٔ وسیعی از باریکادها، پشت بام‌ها، بالکن‌ها و پنجره‌ها نموده و از حمایت مردم برخوردار بوده اعتراف می‌کند. ما کاملاً با این قضاوت از طرف یک دشمن موافقیم.

ثانیاً، قیام هامبورگ بدون شک **یک قیام توده‌های پرولتاریا بود**. تعداد اعضای جوخه‌های رزمنده‌ای که نقشی فعال در نبرد داشتند واقعاً اندک بود – حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ نفر، اما تودهٔ پرولتاریا با برخورد خویش نشان داد که در طرف قیام‌گران است. برپایی سریع شبکهٔ باریکادها تنها به واسطهٔ شرکت توده‌های کارگر امکان‌پذیر شد. آنها بعداً سمپاتی فعال خود را به وسیلهٔ توقف کار در تقریباً تمامی کارخانجات، اسکله‌ها و کشتی‌سازیه‌ها نشان دادند. تقریباً هر گونه فعالیت طبقهٔ کارگر در شهر متوقف شد.

قیام هامبورگ با عملیات طبقه کارگر در دیگر شهرهای همجوار مورد حمایت قرار گرفت. تصور نمی رفت که این عملیات، عملیات منفردی باشد که هیچ ارتباطی با پرولتاریای دیگر مناطق آلمان نداشته باشد. تصور حزب کمونیست آن بود که این عملیات باید بمثابه علامتی برای قیام عمومی در مراکز صنعتی عمده باشد. این قیام در لحظه ای درگرفت که شور انقلابی در همه جا در اوج خود بود و بحران سیاسی و اقتصادی در حادثترین شکل خود قرار داشت.

اما (و این نکته سوم است) تدارک سیاسی قیام **فوق العاده ضعیف** بود. دبیران سیاسی مناطق گوناگون تنها در آخرین دقایق از دستور قیام آگاه شدند و برخی از آنها تصادفاً مطلع شدند؛ این امر آنها را از اجرای کار ضروری تدارک سیاسی و مادی بازداشت.

در رابطه با رهبری، قیام هامبورگ نمونه کلاسیکی از **طریقی است که یک قیام نباید به آن طریق سازمان یابد و برخوردی را که نباید نسبت به قیام داشت** به دست می دهد. اگر رهبری می خواست به مارکسیسم وفادار بماند مجاز نبود که هنگامی که قیام درگرفته و به موفقیت‌های قابل توجهی هم دست یافته بود، عقب نشینی کند. به ویژه وقتی که خود حزب دستور قیام را داده بود. مارکس نوشت: «نبايد با قیام بازی کرد». برخی رهبران سازمان هامبورگ (مثل اوربانس) با قیام بازی کردند. علیرغم نتیجه کنفرانس شمنیتس، از آنجایی که قیام قبلاً آغاز شده بود، سیاست صحیح، بسیج تمامی نیروهای انقلابی پرولتاریای هامبورگ و دیگر مناطق با گسترش جنبش در حوزه هامبورگ و حمایت از آن به وسیله عمل پروتوان در هر جایی که امکان داشت بود. در هامبورگ، **شعار شوراها باید برپا شوند و تهییج شدید برای ایجاد آنها** باید در دستور

کار قرار می گرفت. اما در هامبورگ، حزب کمونیست، پیشاهنگ پرولتاریا، نه تنها غیرفعال باقی ماند بلکه از گسترش قیام هم ممانعت کرد. حزب یا دقیق تر گفته باشیم، رهبران آن، در عمل به همان نحوی به قیام خیانت کردند که پلخانف؛ پلخانفی که در ۱۹۰۵ گفت: «آنها نباید دست به اسلحه می بردند».

بدون سازمان، بدون رهبری حزب انقلابی، قیام پیروزمند امکان ناپذیر است. در هامبورگ، رهبری حزب وجود نداشت و قیام نمی توانست به نحو دیگری پایان یابد.

رابعاً، علیرغم مسائل دیگر، علیرغم فقدان رهبری و تدارک بسیار ضعیف، و هر چند که سازمان رزمنده از نظر تعداد بسیار ضعیف و تقریباً بدون سلاح بود، معهذاً قیام گران موفق شدند - از طریق وقف نمودن نامحدود خود برای انقلاب، از طریق شهامت خویش، از طریق عملیات قاطعانه و ماهرانه خویش و بخاطر کمک توده‌های طبقه کارگر - به مبارزه‌ای موفق علیه نیروهای از نظر عددی برتر و بسیار مسلح پلیس دست بزنند. این واقعیت گواهی ست بر شهامت هسته‌های فعال پرولتاریای هامبورگ و به ویژه بامبک و نشان می دهد که با فرض یک رهبری درست سیاسی و نظامی و حتی با وجود سلاح بسیار کم، واحدهای رزمنده می توانند به پیروزی بر ضدانقلاب امیدوار باشند. تصور این مسئله ساده است که اگر اشتباهات رهبری که به آنها اشاره کردیم صورت نمی گرفتند - و این اشتباهات اجتناب ناپذیر بودند - نتیجه قیام هامبورگ چه می شد.

خامساً، غیرقابل تصور است که اگر قیام پیروز می شد، یعنی قدرت را تصرف می کرد، با توجه به اینکه هامبورگ سرخ منزوی باقی مانده بود و به وسیله قیامهای

مشابهی در مراکز عمده کشور مورد حمایت قرار نمی گرفت، بتواند آنرا حفظ کند. قیام در دیگر شهرها یا حداقل در شهرهای منطقه بالتیک، پیش شرط یک پیروزی انقلابی در خود هامبورگ بود. به اعتقاد ما با توجه به وضعیت کشور در ۱۹۲۳، هامبورگ می توانست علامت یک قیام عمومی در تعداد زیادی از مراکز و مناطق باشد. پرولتاریای هامبورگ، علیرغم خیانت کاری سوسیال دمکراسی، توانایی حفظ قدرت را داشت. اما برای اینکه این امر اتفاق افتد به یک رهبری بلشویکی در رأس حزب کمونیست آلمان نیاز بود. چنین رهبری ای وجود نداشت.

یادداشتها :

۱- سهم هفتگی که به یک کارگر بیکار پرداخت می شد به سختی هزینه خرید یک لیتر شیر یا یک پوند نان را تأمین می کرد. مقرری ماهانه یک کارمند یا یک مستمری بگیر تنها تکافوی خرید یک روزنامه یا یک بسته کبریت را می کرد. وضع کارگرانی که هنوز کار داشتند هم بهتر از این نبود. امتیازی که به دست آورده بودند یعنی پرداخت مزد به صورت دو بار در هفته کمک چندانی نمی کرد، زیرا سرعت سقوط مارک و بالا رفتن قیمت مواد غذایی یکباره دستمزدهایشان را غارت می کرد و آنها را در معرض شدیدترین شکل استثمار قرار می داد.

۲- نام «هامبورگ بزرگ» برای آن بکار می رفت که حدود شمال شرقی شهر را مشخص کند.

۳- پلیس آلمان سه درجه آماده باش رزمی داشت: درجه سه به معنای آن بود که تمامی نیروهای پلیس در آماده باش دائمی قرار دارند.

۴- سرهنگ هارتنشتاین در کتاب خود می نویسد که داوطلبان فاشیست جایگزین تمامی نیروهای پلیس بندر هامبورگ شدند، و بدین گونه نیروهای آزاد شده به مقابله با قیام گران اعزام شدند. او اضافه می کند در جریان روز ۲۴ اکتبر حدود ۸۰۰ فاشیست برای انجام وظایف پلیس بکار گرفته شدند.

۵- در هامبورگ علاوه بر کمیته شهر، کمیته «ساحلی» هم وجود داشت.

۶- اوربانس در این زمان از حزب کمونیست اخراج شده بود.

قیام کانتون

ملاحظات کلی

در اهمیت تاریخی جهانی قیام کانتون هیچ تردیدی نیست، و آنچنان شناخته شده است که به اثبات نیاز ندارد. کنگره ششم جهانی انترناسیونال کمونیستی درباره این قیام چنین می گوید:

«قیام کانتون یک پیکار قهرمانانه **عقب داران** پرولتاریای چین در دوره پیش از انقلاب بود، و با وجود اشتباهات بزرگی که رهبران آن در جریان قیام مرتکب شدند، مشخص کننده آغاز مرحله جدید انقلاب شوروی است.» [۱]

«کارگران، قیام کانتون را بمثابة نمونه قهرمانی عظیم کارگران چین تصویر می کنند.» [۲]

پیش از آن، یعنی در جریان قیامهای شانگهای و بطور کلی در جریان کلی مبارزه انقلابی پیش از قیام کانتون، پرولتاریای چین با بورژوازی ملی رادیکال متحد شده بود. پیشاهنگ آن، حزب کمونیست، در طول این دوره، اتحادی را با کومین تانگ تشکیل داده بود - که در آن زمان بیان سیاسی بلوک چهار نیرو بود: پرولتاریا،

بورژوازی، دهقانان و زحمتکشان شهری. اما در قیام کانتون، پرولتاریای چین برای اولین بار خود را بمثابة یک طبقهٔ اساساً مستقل عرضه کرد، که علیه بورژوازی، دار و دسته‌های جنگ سالار یا فئودال و علیه امپریالیسم خارجی مبارزه می کرد؛ برای دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان یعنی برای قدرت شوروی می رزمید. پرولتاریای کانتون، تحت رهبری حزب کمونیست چین، در تصرف قدرت، در شهری با جمعیتی بیش از یک میلیون نفر و در حفظ این قدرت به مدت پنجاه و هشت ساعت موفق شد. با چنین کاری پرولتاریای چین به تمامی جهان نشان داد که کاملاً از خویشتن به عنوان یک طبقه آگاهی یافته، خود را از نظر سیاسی سازمان داده و به طبقه‌ای مستقل بدل شده که قادر است به عنوان نیروی رهبری کننده و هدایت کنندهٔ انقلاب چین عمل کند. بالاخره، پرولتاریای چین نشان داد که جریان بعدی انقلاب کبیر چین تحت هژمونی پرولتاریا صورت خواهد گرفت.

رویدادهای انقلابی که به دنبال قیام کانتون در چین صورت گرفتند، درستی این بیان را تأیید می کنند. بورژوازی چین، حتی پیش از انقلاب، دیگر یک نیروی انقلابی نبود، و مشخصاً به اردوگاه ضدانقلاب پیوسته بود. بورژوازی در کنار دار و دسته‌های جنگ سالار و فئودال و امپریالیسم خارجی، به مبارزه‌ای وحشیانه علیه پرولتاریا و متحدینش، دهقانان و زحمتکشان شهری مبادرت ورزید. پس از قیام کانتون، این یورش توسط نیروهای ارتجاعی علیه انقلاب افزایش یافت. تنها نیرویی که قادر است مبارزهٔ انقلابی طبقات زحمتکش چین را رهبری کند پرولتاریاست.

قصد ما در اینجا اینست که وضعیت را در چین (و به ویژه در ایالت کوانگ تونگ) که زمینه این مبارزه را تشکیل می دهد، توصیف نموده و به تجزیه و تحلیل دلایل شکست آن پردازیم. تنها پرولتاریای چین نیست که از درسهای قیام چین سود می برد. جنبه‌های مثبت آن، همچون اشتباهات، باید به وسیله پرولتاریای جهانی مورد ارزیابی قرار گیرند؛ زیرا تجربه کانتون یکی از گران بهاترین درسهای مبارزه انقلابی بین المللی در سالهای اخیر است.

وضعیت چین

در پائیز ۱۹۲۷ وضعیت عمومی چین [۳]، به ویژه در مرکز و جنوب، با خصوصیات زیر مشخص می شد:

(الف) بورژوازی ملی روز به روز بیشتر از انقلاب دمکراتیک ملی روی گردان شده و به اردوگاه ضدانقلاب میلیتاریست و امپریالیست می پیوست. تمامی نیروهای ضدانقلاب در مبارزه‌ای سخت علیه جناح انقلابی پرولتاریا و علیه توده دهقانان درگیر بودند: انحلال سازمانهای دهقانی و اتحادیه‌های کارگری، سرکوب وحشیانه جنبشهای انقلابی، نابودی کادرهای انقلابی طبقه کارگر و غیره.

(ب) بحران عمیقی در هر زمینه زندگی اقتصادی آشکار می شد: خرابی مداوم امور مالی، تجارت، صنعت و حمل و نقل؛ بحران به ابعاد فاجعه آمیزی نزدیک می شد. (ج) نیروهای ضدانقلاب نشان می دادند که توانایی ایجاد ثبات یا رسیدن به وحدت در اردوگاه خویش را ندارند، تقسیم چین بین گروهبندی‌های سیاسی متخاصم و متعدد، در حالی از جنگ بین آنها، به سطح بی سابقه‌ای رسیده بود. [۴]

د) یک جنبش انقلابی قدرتمند در حال رشد بود که خود را در عملیات اعتصابی در مراکز صنعتی (شانگهای، کانتون، هانکو و غیره) نشان می داد؛ در جنبش انقلابی رو به رشد دهقانان که در ایالات هونان، هوپه، کیانگ سی و کوانگ تونگ شکل یک جنگ داخلی واقعی را در مناطق روستایی علیه زمینداران بزرگ و کولاکها به خود گرفت؛ در قیام ارتشهای یه تینگ و هو لونگ در ۳۰ ژوئیه [۱۹۲۷] در نانچانگ؛ در استقرار قدرت شوروی در هایفنگ و لوفنگ و غیره.

در عین حال دوره پیش از قیام کانتون، با سطح نازل فعالیت از طرف حزب کمونیست مشخص می شد. حزب بطور کلی نشان داد که توانایی سازماندهی جنبش انقلابی توده‌ها یا رهبری سیاسی آن را ندارد. حزب هنوز کاملاً خود را از توهمات مربوط به جناح «چپ» کومین تانگ آزاد نکرده بود و در ارتکاب اشتباهات جدی اپورتونیستی به ویژه در مشی روستایی و نظامی مقصر بود. علاوه بر این، فعالیت نیروهای ضدانقلاب، ترور وحشیانه‌ای که علیه حزب کمونیست بکار گرفتند، فقدان هر گونه تماس نزدیک (مکانی و زمانی) بین جبهه‌های عمده انقلاب: مبارزه طبقه کارگر، قیامهای دهقانی و تمردهای فراوان در بین سربازان [۵]، تمامی این عوامل نمی توانست بر توسعه انقلاب تأثیری منفی نداشته باشد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در نشست عمومی اکتبر ۱۹۲۷ وضعیت مشخص کشور را مورد بررسی قرار داد. نظر حزب آن بود که، علیرغم شکستهای متعدد (شانگهای - درهم شکستن جنبش کارگران در آوریل؛ و ووهان - خلع سلاح کارگران، و غیره؛ شانتو - شکست ارتش یه تینگ و هو لونگ، و غیره)، وضعیت در چین **انقلابی باقی مانده** و شعار قیام هنوز مناسب است.

وضعیت در کوانگ تونگ

عوامل ضروری مشخص کننده وضعیت در کانتون و ایالت کوانگ تونگ بلافاصله پیش از قیام به شرح زیر بودند:

الف) در ۱۷ نوامبر، ژنرال چانگ فا - کوی - که محرک وی ژنرال وانگ چینگ - وی، رهبر جناح «چپ» کومین تانگ بود و بر بخشی از بورژوازی کوانگ تونگ تکیه داشت - به کودتایی در کانتون دست زد و لی چی - شن ایدئولوگ بورژوازی کمپرادور را که در یک کودتای ضدانقلابی در ۱۵ آوریل ۱۹۲۷ قدرت را به دست گرفته بود، بیرون راند.

چانگ فا - کوی و وانگ چینگ - وی، هر چند که می خواستند با دروغ و فریب حمایت توده‌ها را جلب کنند، اما در واقع به جنگی بی رحمانه علیه کارگران انقلابی، علیه جنبش دهقانی و بالاتر از همه علیه حزب کمونیست که اجباراً زیرزمینی شده بود دست زدند. در این رابطه، اعضای جناح «چپ» کومین تانگ تفاوتی با لی چی - شن کاملاً مرتجع نداشتند. حکومت وانگ چینگ - وی و چانگ فا - کوی، به محض استقرار، تمامی دستاوردهای اعتصابیون هنگ کنگ را لغو کرد (آنها را از خانه‌های کارگری که کارفرمایان مجبور به دادن آنها شده بودند بیرون راند، رستورانهای مردمی را بست، اعتصابیون را از کانتون بیرون کرد و ...). او به دستگیری وسیع کارگران پرداخت، اتحادیه‌های کارگری انقلابی را منحل و ساختمانهای آنها را تصرف کرد، پوسترهایی مبنی بر نابودی کمونیستها به در و

دیوار چسباند، و حتی از سازمانهای بورژوازی که تحریم کالاهای انگلیسی و ژاپنی را خواستار بودند حمایت کرد؛

ب) بلافاصله بعد از کودتای ۱۷ نوامبر، جنگ در ایالت کوانگ تونگ بین دو گروهبندی نظامی - گروه چانگ فا - کوی و گروه لی چی - شن متحد ژنرال لی فو - لین - درگرفت. از آنجا که لی چی - شن به هر تلاشی برای اجتناب از درگیری قطعی دست زد، جنگ شکل نبردهای وسیع را به خود نگرفت. لی چی - شن نیروهایش را در جهات گوناگون رهبری کرد، و نیروهای چانگ فا - کوی آنها را تعقیب می کردند. معهداً، تغییر حکومت و این جنگ «بدون خونریزی» طبقات حاکم را شدیداً تضعیف نمود؛ پراکندگی شان را تشدید کرد، رهبران سیاسی کومین تانگ و خود کومین تانگ را بی اعتبار کرد و از هم پاشیدگی اقتصادی ایالت و شهر کانتون را تشدید نمود؛

ج) پس از عزیمت نیروهای لی چی - شن و نیروهای چانگ فا - کوی به دنبال آنها، کانتون به تدریج از نیروهای حکومتی خالی شد. نیروهای حکومتی مرتباً به جبهه اعزام می شدند، با این هدف که نیروی بزرگی در آنجا برای وارد آوردن ضربه نهایی به نیروی عقب نشسته لی چی - شن متمرکز گردد.

در لحظه قیام، واحدهای زیر از ارتش چانگ فا - کوی در کانتون حضور داشتند: هنگ آموزشی، یک هنگ پیاده، یک هنگ توپخانه، یک هنگ که وظایف نگهبانی را انجام می داد و تعداد اندکی واحدهای کوچکتر. این نیروها نیروی نظامی جدی نبودند، زیرا با برنامه‌های تبلیغ و ترویج حزب کمونیست تا حد وسیعی از ارتش روی گردان شده بودند. مثلاً بیش از ۲۰۰ سلول قوی مخفی از کمونیستها و کمونیستهای جوان در هنگ آموزشی وجود داشت. [۶] در دیگر واحدها، سلولها از

نظر عددی ضعیف بودند، اما علیرغم این، شور انقلابی تعداد بسیار زیادی از سربازان را تحت تأثیر قرار داده بود.

صرف نظر از نیروهای چانگ فا - کوی در کانتون، که وسیعاً توسط حزب کمونیست انقلابی شده بودند، دو هنگ لی فو - لین در جزیره هونام وجود داشت. حزب برای روی گردان کردن آنها از ارتش یا تسخیر سیاسی آنها هیچ کاری انجام نداده بود، بنابراین آنها نیروی قابل اعتمادی در دست فرماندهی ارتجاعی بودند.

در اطراف کانتون، در ایالت کوانگ تونگ، حدود ۵۰۰۰۰ سرباز ارتجاعی در ارتشهای لی چی - شن و چانگ فا - کوی وجود داشت. سربازان این هنگها از شعارهای کومین تانگ پیروی می کردند. شعارهای حزب کمونیست برای اکثر آنها ناشناخته بود، و حتی اگر ایده‌هایی هم از آنها داشتند، هیچ تمایزی بین آنها و شعارهای کومین تانگ نمی گذاشتند. این سربازان در اختیار فرماندهی ارتجاعی بودند و بدون چون و چرا دستورات آن را اجرا می کردند. حزب بخاطر فقدان نیرو و منابع هیچ کاری در میان آنها نکرده بود؛

د) شور انقلابی در میان طبقات تحت ستم، بخاطر بدتر شدن دائمی وضعیت اقتصادی و ترور ژنرالهای کومین تانگ، هنوز در حال گسترش بود. گروهبندی توده‌های طبقه کارگر کانتون حول فدراسیون سرخ غیرقانونی اتحادیه کارگری و بر گرد سازمان کمونیستی شهر با گامهای سریع به پیش می رفت. جلسات مخفیانه نمایندگان اتحادیه کارگری و کنفرانسهای مخفیانه نمایندگان حزب کمونیست مرتباً و با علاقه روزافزون تشکیل می شد. قبلاً در سپتامبر وضعیت آنچنان بود که وقتی ارتش یه تینگ و هو لونگ به شانتو نزدیک شدند، کمیته ایالتی کوانگ تونگ تصمیم به تدارک بلافاصله قیام در کانتون گرفت. درست است که شکست

نیروهای نانچانگ در خارج از شانتو در وهله اول تأثیر زیادی بر فعالیت انقلابی در کانتون گذاشت، اما شور و شوق طبقه کارگر با این شکست فرو نشست و حزب کمونیست علیرغم این شکست و ترور وحشیانه‌ای که به دنبال آن آمد، به آماده کردن فعال توده‌ها برای نبرد قطعی ادامه داد. در عین حال، تمام تدابیر تکنیکی و تشکیلاتی برای تضمین موفقیت قیام را اتخاذ کرد.

در ۱۴ اکتبر، در ارتباط با اعتصاب ملوانان، جنبش شکل یک شورش اصیل خودبخودی را گرفت. در این روز، تظاهرات عظیم توده‌ای در سراسر شهر برپا شد. چندین هزار تظاهرکننده به ساختمانهایی که قبلاً توسط واحدهای سرخ اشغال شده بودند سرازیر شدند، پلیسها را بیرون انداختند و چندین عامل دولتی را کشتند. پس از این واقعه، ترور دو برابر شد و بخشی از اعضای کمیته ایالتی کوانگ تونگ تصور کردند موقعیت برای اقدام بلافاصله به قیام آماده شده است. اما، اکثریت تصمیم گرفت که بیشتر صبر کند؛ آنها اعضای حزب را به ادامه بسیج توده‌ها، تأکید بر ارتباط بین خواسته‌های اقتصادی و سیاسی، و تبلیغ به نفع قیام دعوت کردند.

جناح انقلابی پرولتاریای کانتون در ۷ نوامبر تظاهرات عظیمی به راه انداخت که به وسیله پلیس پراکنده شد. باید توجه کرد که برخی اعضای کمیته ایالتی کوانگ تونگ یکبار دیگر در طول این روز دعوت به قیام کردند. اما موازنه نیروها، به اعتقاد دیگر رفقای رهبری کننده کمیته هنوز به حد کافی مساعد نبود و قیام به تعویق افتاد.

در طول اولین روزهای دسامبر، جنبش انقلابی در کانتون به رشد خویش ادامه داد. یکبار دیگر ملوانان دست به اعتصاب زدند؛ رانندگان اتوبوس و تعدادی از کارگران

کارخانجات و اداره پست نیز به آنها پیوستند. طغیان بسیار نیرومند مبارزه طبقاتی پرولتاریا پس از کودتای چانگ فا - کوی خود را در تظاهرات جدید، در جریان وسیع انتشارات مخفی کمونیستی، در آزاد کردن کمونیستهای زندانی توسط مردم، و غیره نشان داد؛

ه) اما علاوه بر واحدهای سرخ، تعداد زیادی اتحادیه کارگری در کانتون وجود داشت که اداره شان در دست حامیان مرتجع کومین تانگ قرار داشت. این اتحادیه‌ها، که دهها هزار کارگر را دربر می گرفتند، حول اتحادیه ارتجاعی مهندسی گرد آمده بودند. این اتحادیه از اقدامات ضدانقلابی حکومت در سراسر دوره ارتجاع پشتیبانی کرده بود و کمک فعالی به نیروهای حکومتی برای سرکوب قیام داده بود. این شرایط، یعنی حضور این تعداد زیاد از اعضای اتحادیه‌های ارتجاعی (که تعدادشان از حامیان فعال اتحادیه‌های سرخ بیشتر بود)، مشکل اصلی قیام را تشکیل می داد؛ تدارک آن را تا حد زیادی فلج کرد و تأثیری منفی بر نتیجه آن داشت. نفوذ حزب کمونیست در این اتحادیه‌ها بسیار جزئی بود.

خرده بورژوازی بطور کلی هنوز خود را از توهمات خویش نسبت به جناح «چپ» کومین تانگ آزاد نکرده بود و هنوز انتظار بهبودی را در وضعیت فلاکت بار خویش از سوی چانگ فا - کوی داشت؛

و) در ایالت کوانگ تونگ، جنبش انقلابی دهقانان خود را با استقرار قدرت شوروی و به عمل درآوردن شعارهای انقلاب ارضی در شش منطقه اطراف هایفنگ و لوفنگ (در ۲۵۰ کیلومتری شرق کانتون) نشان داد. در هایفنگ کنگره نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان که در ۷ نوامبر با حضور ۳۰۰ نماینده و بیش از ۱۰۰۰۰ نفر از مردم گشایش یافت، یک حکومت شوروی در تمامی مناطق قیام

کننده کوانگ تونگ برقرار کرد. در اوایل دسامبر قدرت منطقه شوروی به قلمرویی با بیش از نیم میلیون جمعیت بسط یافت. حکومت توسط یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست رهبری می شد. در جزیره هاینان نیز یک جنبش نیرومند دهقانی وجود داشت.

متأسفانه در لحظه قیام کانتون، جنبش انقلابی در مناطق نزدیک شهر فوق العاده ضعیف بود. حزب نمی توانست کار تبلیغاتی لازم را در مناطق روستایی اطراف کانتون انجام دهد. اشتباهات قدیمی حزب در زمینه ارضی اکنون خود را قویاً نشان می دادند.

تدارک فوری قیام

کمیته ایالتی کوانگ تونگ حزب کمونیست در نشست ۲۶ نوامبر خود تصمیم گرفت خود را قاطعانه به سمت تدارک فوری قیام جهت دهد. اعتقاد عمیقاً بر این بود که تمامی شرایط برای پیروزی وجود دارد، و تصور می رفت که موفقیت با توجه به تدارک خوب تکنیکی و سیاسی قطعی باشد.

در دوره بین ۳۰ نوامبر و آغاز قیام، سازمان کمونیستی وسیعاً برای بسیج توده‌ها جهت قیام کار کرد. سازمان همچنین بر روی یک برنامه عمومی سیاسی کار کرد، نقشه‌های نظامی طرح کرد و بر روی سازمان آینده کانتون شوروی فکر کرد.

حزب تبلیغاتش را در میان توده‌ها با شعارهای زیر انجام داد: «مرگ بر چانگ فا - کوی و وانگ چینگ - وی!»، «مرگ بر کومین تانگ!»، «آزادی دموکراتیک کامل مطبوعات، سخنرانیها، اجتماعات، اتحادیه‌ها و حق اعتصاب»، «نابودی محرکین

چانگ فا - کوی»، «اسلحه برای کارگران و دهقانان»، «آزادی فوری تمامی زندانیان سیاسی»، «برقراری مجدد کمک دولتی به اعتصابیون هنگ کنگ»، «پرداخت حق بیکاری کامل»، «دستمزد بیشتر و کنترل تولید توسط کارگران»، «سلب مالکیت بورژوازی بزرگ»، «بهبود شرایط مادی و حقوقی دهقانان»، «ایجاد کمیته‌های انقلابی سربازان»، «تصفیه تمامی افرادی که در ترور کومین تانگ شرکت داشتند»، «تمامی زمینها در دست دهقانان، برنج برای کارگران»، «مرگ بر جنگهای میلیتاریستی!»، «تمامی قدرت به دست شوراها».

در خصوص تدابیر تشکیلاتی اتخاذ شده جهت تدارک قیام، پس از ۲۶ نوامبر حزب یک کمیته انقلابی نظامی به وجود آورد که رهبری کلی را در اختیار بگیرد و همچنین یک فرماندهی گارد سرخ که رهبری تکنیکی را برای خود قیام در دست بگیرد. حزب جزء به جزء بر روی نقشه قیام کار کرد. بسیج نظامی کمونیستها و سازمان گارد سرخ را تدارک دید (حدود ۱۰۰۰ سلول حزبی به انضمام جوانان در کانتون بودند؛ ۲۰۰ عدد از آنها همچنان که قبلاً گفتیم در هنگ آموزشی بودند). تشکیل دادن گروههای ویژه‌ای از کارگران فعال انقلابی برای اجرای مأموریت‌های ویژه (تصفیه رهبران ضدانقلابی)؛ گروهبندی کردن و آموزش دادن رانندگان و نفرات کامیونها؛ افزودن بر تعداد قیام کنندگان در واحدهای دشمن، و غیره را برعهده گرفت.

کمیته انقلابی کانتون از پنج رفیق تشکیل شده بود، یکی از آنها (یه تینگ) به عنوان رهبر بخش نظامی قیام (ستاد کل) گمارده شده بود. رفیق یه تینگ تنها شش ساعت پیش از شروع عملیات وارد کانتون شد، و بنابراین در تدارک آن

شرکت نداشت. این مسئله همچنان که بعداً خواهیم دید، تأثیر بسیار نامساعدی بر جریان رویدادها داشت.

شورا (Soviet) که در آستانهٔ قیام انتخاب شده بود، شانزده عضو داشت. ده نفر از آنها در یک نشست فدراسیون سرخ اتحادیه‌های کارگری چین انتخاب شده بودند، سه نفر نمایندهٔ پادگان کانتون بودند و سه نفر بقیه از سازمانهای دهقانی کوانگ تونگ انتخاب شده بودند (تنها یکی از این سه رفیق آخری برای آغاز قیام در کانتون بود).

کار حزب در ارتش عمدتاً به واحدهای پادگان کانتون محدود شده بود زیرا منابع و افراد لازم وجود نداشتند، و هیچ کاری در بین نیروهای خارج از پادگان صورت نگرفته بود. همین مسئله را در رابطه با کار در میان دهقانان می توان گفت. یک مدرسهٔ مخفی حزب برای رزمندگان روستایی در کانتون ایجاد شده بود. رفقایی که در آن مدرسه حضور می یافتند به عنوان رابط بین کانتون و سازمانهای دهقانی کار می کردند، کتابها و جزوات را در میان دهقانان توزیع می کردند و ... اما با توجه به تعداد محدود این رزمندگان، نتیجهٔ جدی از کار آنها حاصل نمی شد. موازنهٔ نیروهای مسلح در کانتون در آستانهٔ قیام به شرح زیر بود:

نیروهای ارتجاع

۳۰۰۰ نفر

۲ هنگ لی فو - لین در جزیرهٔ هونام

۱ هنگ توپخانه در حومه‌های شمالی کانتون با ۵۰۰ نفر
سی توپ

۱ هنگ پیاده، نزدیک واحد قبلی ۶۰۰ نفر

۱ گردان نگهبان اسلحه خانه در نزدیک ایستگاه ۳۰۰ نفر
سان - شوی

۱ گردان پیاده، مستقر در همان نقطه ۲۵۰ نفر

کادتهای آکادمی وامپوا در جزیره وامپوا ۱۰۰۰ نفر

۱ هنگ جدیداً ایجاد شده از لشکر دوم در هسی ۸۰۰ نفر
- کوان

۱ هنگ جدیداً تشکیل شده از لشکر سوم پلیس ۲۰۰۰ نفر
شهری

گردانهای محافظ خانه لی چی - شن (تعداد نامشخص)

علاوه بر این، مراکز فرماندهی لشکر دوم، لشکر دوازدهم و سپاه چهارم و ستادهای چانگ فا - کوی نیز همگی در کانتون مستقر بودند. هر یک از این مراکز فرماندهی توسط تعدادی گروهان موزر Mauser که از پنجاه تا صد نفر تشکیل شده بودند محافظت می شدند (ارقام دقیق را نداریم)؛ اینها از بین سربازان دستچین شده بودند، حقوقهای خوبی دریافت می کردند و کاملاً حرفه‌ای بودند.

تمامی این واحدها، به استثنای دو هنگ لی فو - لین و گروهانهای موزر وسیعاً توسط حزب کمونیست انقلابی شده بودند. بدین دلیل، آنها نیروی جدی در دست فرماندهی ارتجاعی نبودند. اما دو هنگ لی فو - لین و گروهانهای موزر، تحت

تأثیر تبلیغات انقلابی قرار نگرفته بودند. قیام گران تنها می توانستند این نیروها را به زور اسلحه از میدان خارج کنند.

نیروهای قیام گر

هنگ آموزشی در پادگان چا - هی	۱۰۰۰ نفر
یک اسکادران از ژاندارمری شهر	۵۰ نفر
یک گروه از محافظین اسلحه خانه	۵۰ نفر
۲ گروه از کادتهای وامپوا	۱۰۰ نفر
گارد سرخ کانتون	۲۰۰۰ نفر

علاوه بر این، قیام گران روی حمایت دهقانانی که به مجرد درگرفتن قیام باید یک گروه مسلح ۱۵۰۰ نفری را به کانتون می فرستادند، حساب می کردند (در واقع تنها حدود ۵۰۰ نفر از آنها وارد شدند).

در لحظه قیام، هنگ آموزشی تحت فرماندهی یک افسر مرتجع قرار داشت و بعضی از افسران هم با وی بودند؛ اما هنگ بطور کلی با ۲۰۰ سول کمونیستی قدرتمندش و حتی به انضمام برخی از افسران، مصممانه در جهت قیام بود و تنها در انتظار دستورات حزب به سر می برد. همچنان که دیدیم، موازنه قدرت سازمان یافته نظامی برای انقلاب مساعد نبود. اما اگر این واقعیت را در نظر بگیریم که نیروهای بورژوازی را از هر جهت شور انقلابی فرا گرفته بود، و اینکه از نظر سیاسی فوق العاده برای فرماندهی ارتجاعی غیرقابل اعتماد بودند، می توان نتیجه گرفت

که قدرتهای نظامی دو طرف در کانتون برابر بودند. با توجه به سازماندهی درست (در آغاز قیام)، این موازنه حتی می توانست به نفع قیام گران تغییر کند و این چیزی بود که اتفاق افتاد.

تشکیلات و تسلیحات گارد سرخ به شرح زیر بود:

پس از آنکه کمیته ایالتی برای تدارک قیام اقدام کرد (اوت ۱۹۲۷)، کانتون به ده ناحیه تقسیم شده بود که یک کمیسیون نظامی در رأس هر یک از آنها قرار داشت. این کمیسیونهای نظامی وظیفه سازماندهی کار در بین نیروهای ارتشی مستقر در کانتون و غلبه سیاسی بر آنها را به عهده داشتند. وظایف دیگر آنها عبارت بود از تشکیل دسته‌های گارد سرخ و آموزش نظامی آنها، جمع آوری اسلحه و مهمات، ایجاد شبکه‌ای اطلاعاتی در درون واحدهای چانگ فا - کوی و مراکز فرماندهی و نهادهای حکومتی، و خلاصه، تدارک تکنیکی قیام بطور کلی.

کمیسیونهای نظامی ناحیه‌ای تحت رهبری کمیسیون نظامی کمیته ایالتی کوانگ تونگ کار می کردند، که از پنج رفیق تشکیل شده بود. کمیسیونهای ناحیه‌ای معمولاً از سه رفیق تشکیل می شدند، و استثنائاً در برخی موارد تنها یک «نماینده کمیسیون» وجود داشت.

کمیسیونهای نظامی مخفیانه کار می کردند. به خاطر نیاز به مخفی کاری مطلق، گاردهای سرخ ایجاد شده در نواحی گوناگون در طول این دوره اولیه، شکل گروههای ده نفره کاملاً مخفی جدا از هم و بدون واحدهای بزرگتر را به خود گرفتند. این گروههای ده نفره از کمیسیون نظامی منطقه دستور می گرفتند (یا اگر دقیق تر گفته باشیم، از رفیقی که برای سازماندهی دسته‌های گارد سرخ گمارده شده بود). نتیجتاً، وقتی که تعداد این گروههای ده نفره افزایش یافت و لحظه

قطعی در حال نزدیک شدن بود، مسئله ترکیب این گروهها در واحدهای بزرگتر مطرح شد تا این گروهها بتوانند در جریان قیام بهتر بکار گرفته شوند. درست پیش از قیام (یعنی حدود دو هفته پیش از آن) وظیفه تشکیل و رهبری دسته‌های گارد سرخ از کمیسیونهای نظامی ناحیه‌ای گرفته شد و به رهبران نظامی که از طرف اتحادیه‌های کارگری تحت نفوذ حزب انتخاب شده بودند، واگذار گردید.

در آغاز قیام، حدود ۲۰۰۰ کارگر سازمان یافته در گارد سرخ کانتون وجود داشتند که از این عده ۳۰۰ نفر اعتصابیون هنگ کنگ بودند.

وضعیت اسلحه بسیار بد بود. گارد سرخ تقریباً هیچ اسلحه‌ای نداشت. در کل کانتون، تنها ۲۹ موزر و حدود ۲۰۰ نارنجک وجود داشت و حتی یک تفنگ هم موجود نبود. به علاوه، افراد آموزش نظامی کافی هم ندیده بودند. بسیاری از گاردهای سرخ طریقه کاربرد اسلحه‌هایشان را نمی دانستند. اغلب فرماندهان گروه ابتدایی ترین اصول علوم نظامی یا تاکتیکهای جنگ خیابانی را نمی دانستند.

آموزش نظامی اندک گارد سرخ به شرایط خاص چین مربوط می شد. در چین نظام وظیفه اجباری وجود نداشت و تمامی ارتشهای چین، ارتشهای مزدور بودند. مردم چین نفرت عمیقی از سربازان داشتند و تنها کسانی که هیچ راه دیگری برای زنده ماندن برایشان نبود (دهقانان ورشکسته، لومپنهای شهری) به ارتش وارد می شدند. کارگران وارد ارتش نمی شدند. بدین دلیل، طبقه کارگر چین فرصتی برای آموختن هنر جنگ از طریق قانونی نداشت. این وضعیت، نتایج بسیار فاجعه آمیزی بر کیفیت جنگی گارد سرخ کانتون داشت.

کمیته ایالتی حزب کمونیست در نشست ۷ دسامبر خویش به اتفاق آراء تصمیم گرفت قیامی را برای شب ۱۱-۱۰ دسامبر، در ساعت ۳/۳۰ صبح سازمان دهد. کمیته ایالتی فکر می کرد که تمامی شرایط اجتماعی و سیاسی لازم برای تضمین پیروزی قیام، اکنون وجود دارد. خبر تکان دهنده این بود که چانگ فا - کوی، به دستور وانگ چینگ - وی یکی از لشکرهايش را از جبهه بیرون می کشد و آن را برای خلع سلاح هنگ آموزشی و برقراری مجدد «نظم» به کانتون می آورد. روشن بود که به محض خلع سلاح هنگ آموزشی، ترور ارتجاعی دو برابر می شد و چانگ فا - کوی تا از بین بردن تمامی امکانات انقلابی در کانتون با زور اسلحه از پای نمی نشست. بدین ترتیب مسئله بدین گونه مطرح شد: پذیرش شکست بدون نبرد، یا عمل کردن با یک فرصت منطقی برای کسب قدرت؟ حزب راه دوم را برگزید.

پس از آنکه چندین نقشه مورد بررسی قرار گرفت [۷]، نقشه زیر تصویب شد: در ۱۱ دسامبر در ساعت ۳/۳۰ صبح، قیام در هنگ آموزشی درمی گرفت. سربازان باید هنگهای پیاده و توپخانه و یک گردان پیاده مستقر در همان نقطه را خلع سلاح می کردند. در همین حال، در شهر، گارد سرخ باید پلیس و هنگ نگهبان را خلع سلاح می کرد؛ به مراکز فرماندهی لشکرهای دوم و دوازدهم و سپاه چهارم و همچنین خانه لی چی - شن حمله می برد، زندانها را که حدود ۳۰۰۰ زندانی

18- مراجعه نمایید به تصویر شماره 3 در انتهای کتاب - ویراستار.

سیاسی در آنها بودند باز می کرد، مراکز پلیس، ساختمانهای دولتی، انبارهای اسلحه نزدیک ایستگاه سان - شوی را (که حدود ۴۰۰۰ تفنگ با مهمات، و ۵۰۰۰ نارنجک دستی داشت) می گرفت، و اسلحه خانه اصلی را که در هشت کیلومتری کانتون قرار داشت با تمامی سلاحهایش متصرف می شد.

سلاحهایی که در اولین مراحل قیام گرفته می شد باید در بین کارگران توزیع می گردید و واحدهای مسلح جدیدی تشکیل می شد.

حزب یک اعتصاب عمومی اعلام می کرد. تمامی نیروهایش باید برای انجام وظیفه کشاندن توده کارگران به مبارزه برای سرنگونی نظام قدیمی به کار گرفته می شدند. حمایت آنها برای شورای مخفیانه تشکیل شده کارگران، دهقانان و سربازان لازم بود، تا در جریان قیام امکان صدور اعلامیه‌ای راجع به تفویض قدرت عالی به این شورا فراهم بشود. بلافاصله پس از آنکه قیام آغاز می شد، شورا یک سری فرمان صادر می کرد: درباره عزل حکومت قدیمی، ملی کردن زمین، توقیف دارائی‌های ثروتمندان اصلی شهر، ملی کردن بانکها، راه آهن و غیره.

این، بطور کلی پایان مرحله اول قیام بود.

در مرحله دوم، تمامی نیروهای قیام گر باید برای انجام وظیفه خالی کردن کامل شهر از باقیمانده ضدانقلاب و انحلال نیروهای ارتجاعی لی فو - لین در جزیره هونام بکار گرفته می شدند.

مرحله سوم شامل برخورد با نیروهای باقیمانده میلیتاریست در کوانگ تونگ و کشاندن دهقانان به مبارزه انقلابی می شد. این آخرین مرحله نقشه، تنها در خطوط کلی آن مشخص شده بود. در صورت شکست هیچ برنامه ریزی ای نشده بود.

اجرای نقشه از مراحل زیر گذشت:

درست در ساعت ۳/۳۰ صبح، چانگ تای - لی رئیس کمیته انقلابی کانتون با گروهی از کارگران سوار بر کامیونهایی که توسط رانندگان انقلابی از کارفرمایانشان گرفته شده بودند، به سربازخانه هنگ آموزشی وارد شد. این هنگ، هنگامی که سازمان کمونیستی اش علامت داد، با قدرت کامل در حیات جمع شد؛ پس از سخنرانی ده دقیقه‌ای چانگ تای - لی خطاب به سربازان، آنها اعلام کردند که کاملاً در اختیار شورای کارگران، دهقانان و سربازان هستند و می خواهند در استقرار نظام جدید فعالانه شرکت کنند. فرمانده هنگ و یازده افسر مرتجع که می خواستند از کومین تانگ دفاع کنند، در جا کشته شدند.

هر یک از سه گردان هنگ آموزشی مأموریت خاص خویش را دریافت کرد: یکی باید برای خلع سلاح هنگ پیاده می رفت، دیگری باید هنگ توپخانه و گردان پیاده را خلع سلاح می کرد و سومی باید به شهر می رفت و به گارد سرخ می پیوست.

درست در همین لحظه (۳/۳۰ صبح) گارد سرخ عملیات را در داخل شهر شروع کرد. خلع سلاح هنگهای پیاده و توپخانه و گردان پیاده سریعاً توسط دسته‌های هنگ آموزشی صورت پذیرفت. هنگ آموزشی از این عملیات، سی توپ و تعداد زیادی تفنگ (حدود ۱۵۰۰ عدد) و مسلسل به دست آورد. سلاحهای گرفته شده با کامیون به شهر حمل و بین کارگران توزیع شدند. گردانهای هنگ آموزشی نیروهای خلع سلاح شده را تحت مراقبت قرار دادند و برای انجام وظایف انقلابی بعدی عازم شدند.

عملیات گارد سرخ برای خلع سلاح پلیس در پاسگاههایشان و اشغال ساختمانهای دولتی با موفقیت به انجام رسید. از سوی دیگر، حملات به مراکز فرماندهی

لشکرهای دوم و دوازدهم و سپاه چهارم، و به خانه لی چی - شن که صدها پرسنل موزر در آن جای داشتند و حمله به مرکز فرماندهی پلیس همه با شکست مواجه شدند. آخرین هدف تنها پس از یک حمله خونین توسط گارد سرخ و یک گردان از هنگ آموزشی به تصرف درآمد. پس از تصرف مرکز فرماندهی پلیس، ستاد کل کمیته انقلابی در آنجا مستقر شد.

تا ساعت ۳ بعد از ظهر، قیام گران تمامی پاسگاههای محلی و تمامی ساختمانهای دولتی را در شهر به استثنای نواحی تونگ - شان و شامین اشغال کرده بودند؛ ناحیه شامین بخاطر آنکه ناحیه‌ای بود که به خارجیان واگذار شده بود، در طرح حمله قرار نداشت. تنها مراکز فرماندهی دو لشکر و سپاه چهارم، و خانه لی چی - شن در دست دشمن باقی ماند. پیش از اشغال این مواضع نیروهای قابل ملاحظه - ای باید شکل می گرفتند و عزم راسخی توسط قیام گران باید نشان داده می شد. تنها در پایان اولین روز بود که امکان هجوم وسیع به مراکز فرماندهی لشکر دوم و دوازدهم فراهم آمد. مرکز فرماندهی سپاه چهارم که ۲۰۰ پرسنل موزر داشت و سرسختانه مقاومت می کردند، تنها در حدود ساعت ۱۰ صبح روز دوم پس از آنکه قیام گران ساختمان را آتش زدند تصرف شد. حدود نیمی از تفنگ داران موزر (یعنی حدود ۱۰۰ نفر) توانستند از طریق رودخانه به جزیره هونام فرار کنند. آتش در مرکز فرماندهی ارتش به بانک مرکزی سرایت کرد و ساختمان آن را با خاک یکسان نمود.

در ارتباط با تصرف مرکز فرماندهی سپاه چهارم، یک موقعیت جالب به وجود آمد که باید ذکر کنیم. یکی از افسران ستاد این ستون کمونیست بود. علیرغم این امر،

کمیته انقلابی لازم ندید که وی را از نقشه قیام مطلع کند، و به همین دلیل این افسر کمونیست، که عهده دار پست مهمی هم بود، نقشی در عملیات نداشت. خانه لی چی - شن - که چیزی شبیه یک دژ بود که یک خندق و یک دیوار سنگی بلند آنرا احاطه کرده بود - در تمامی مدتی که قدرت شوروی در کانتون ادامه داشت تسخیر نشد. به هر حال لی چی - شن در خانه نبود؛ اما تعداد زیادی از سربازانی که فدایی وی بودند و در دفع حملات موفق شدند در خانه بودند. از همان روز اول قیام، قیام گران کمبود سلاح داشتند. سلاحهایی که از هنگهای پیاده و توپخانه یا پس از خلع سلاح پلیس گرفته شدند برای تسلیح تمامی کارگرانی که می خواستند بجنگند به هیچ وجه کافی نبود (در ساعت ۷ صبح روز ۱۱ دسامبر ۲۰۰۰ کارگر نقش فعالی را در قیام به عهده گرفته بودند). علیرغم این، انبار اسلحه ایستگاه سان - شوی و اسلحه خانه اصلی در سراسر قیام تسخیر نشدند. علت این امر بر ما روشن نیست. آنچه که قطعی است اینست که تصرف این هدفهای کلیدی، امکان تسلیح ۱۰۰۰۰ نفر از کارگران را فراهم می آورد، و بدین گونه موازنه نیروها را کاملاً به نفع قیام گران تغییر می داد. بر طبق برخی گزارشها، یک دسته ۵۰۰ نفره از دهقانان خارج شهر، ایستگاه سان - شوی را تصرف کرد و کوشیدند انبار اسلحه را در اختیار بگیرد. اما وقتی که با مقاومت محافظین روبرو شد، شروع به مذاکره کرد، و در نهایت انبار به تصرف درنیامد.

نیروهای میلیتاریست جنگ را برای باز پس گرفتن کانتون از همان روز اول قیام آغاز کردند. حمله توسط واحدهای لی فو - لین از جزیره هونام انجام می گرفت. هنگهای لی فو - لین تحت پوشش توپهای کشتیهای خارجی و چینی از عرض

رودخانه گذشتند و در نزدیکی شرق محل فرماندهی سابق سپاه چهارم دست به حمله زدند. چهار حمله آنها درهم شکسته شد. برخی از توپهایی که از هنگ توپخانه گرفته شده بودند در این حملات مورد استفاده قیام گران قرار گرفتند. در روز دوم، نیروهای لی فو - لین به وسیله راه آهن از شمال سرازیر شدند و به چند حمله بدون موفقیت دست زدند. حتی یکی از این حملات در ۱۵۰ متری مرکز فرماندهی کمیته انقلابی صورت گرفت، زیرا دشمن بدون اینکه به قیام گران برخورد کند تا آنجا پیش رفته بود. این مورد نشان می دهد که شناسایی ها بسیار بد سازمان یافته بودند.

از همان آغاز، اتحادیه زرد مهندسی طرف ارتجاع را گرفت. پانزده دسته پنجاه نفره مسلح تشکیل داد و اینها نقش فعالی در مبارزه علیه قیام گران داشتند.

در طول شب ۱۳-۱۲ دسامبر، کمیته انقلابی به بررسی وضعیت پرداخت و به این نتیجه رسید که کانتون سرخ در وضعیتی کاملاً بحرانی به سر می برد. از یکسو، آنها نتوانستند شهر را از نیروهای ضدانقلاب پاک کنند (هونام، تونگ - شان)، از سوی دیگر، پرولتاریا و خرده بورژوازی از رژیم جدید حمایت فعالی نکردند. آنها نتوانسته بودند به اعتصابی عمومی دست بزنند. تنها رانندگان، چاپخانه داران، ریکشچی ها [درشکه چی ها]، ملوانان خط هنگ کنگ - تین تسین و تعداد اندک دیگری به خیابانها ریخته بودند؛ کارگران راه آهن، کارکنان شهرداری، ملوانان هنگ کنگ و دیگران کار را متوقف نکرده بودند. خرده بورژوازی، عموماً سیاست انتظار را پیشه کرده بود. اتحادیه مهندسی، و بخشی از کارگران گردآمده در حول آن، آشکارا با قیام دشمنی می ورزیدند. رهبران ضدانقلاب (چانگ فا - کوی و دیگران) به نحو موفقیت آمیزی منزوی نشده بودند. آنها از پناهگاههایشان در

هونام و هنگ کنگ به هدایت مبارزه علیه انقلابیون ادامه می دادند. ناوگان امپریالیستی کمک مؤثری به ضدانقلاب می داد: پناهمگاهی برای بورژوازی فراری؛ حمل و نقل نیروهای لی فو - لین برای حمله به مرکز کانتون از تونگ - شان؛ بمباران شهر به وسیله توپ‌های چینی و کشتی‌های خارجی، و غیره.

از سوی دیگر، شهر سرخ توسط یک کمربند ضدانقلابی محاصره شده بود. این کمربند توسط ژنرالها چانگ فا - کوی، لی چی - شن و لی فو - لین که به هنگام مواجهه با دشمن مشترک به توافق رسیده بودند ایجاد شده بود. تحت فشار امپریالیستها، آنها موقتاً برای هجوم دسته جمعی و از تمامی جهات به کانتون خصوصت‌های خود را فراموش کرده بودند. ایستگاه راه آهن سان - شوی قبلاً به وسیله یک دسته از لشکر بیست و ششم چانگ فا - کوی اشغال شده بود. نیروهای لی فو - لین، که به وسیله ناوگان خارجی از سمت دیگر رودخانه حمل شده بودند، تدارک حمله جدیدی را از تونگ - شان می دیدند. لشکر بیست و پنجم از شرق پیشروی می کرد. نیروهای لی فو - لین به حمله از شمال ادامه می دادند. اتحادیه مهندسی فعالانه به ضدانقلاب کمک می کرد. در عین حال، کمیته انقلابی از ورود قریب الوقوع دیگر واحدهای ارتشی مستقر در ایالت کوانگ تونگ مطلع شده بود. نیروهای قیام گر که فاقد اسلحه (تفنگ) بودند **نمی توانستند رشد کنند**. برعکس، تلفات اجتناب ناپذیر در طول نبرد باعث **کاهش روزافزون** آنها شد. کسب برتری در قدرت نظامی غیرممکن شد و اکنون موازنه نیروها به تدریج به نفع ضدانقلاب تغییر می کرد. وضعیت آنچنان بود که کمیته انقلابی نمی دانست آیا ادامه دفاع از کانتون درست است یا باید عقب نشینی کند. تصمیم گرفته شد که تمامی نیروهای مسلح در دسترس به خارج شهر فرستاده شوند، و تلاش کنند

با عبور از موانع به سوی قیام دهقانی در هایلوفنگ بروند. در صبح و در طول روز ۱۳ دسامبر، نیروهای مسلح قیام گران شهر را تخلیه کردند، بدین ترتیب حدود ۱۵۰۰ نفر از هنگ آموزشی و بخشی از گارد سرخ از شهر بیرون رفتند. واحدهای گارد سرخ باقیمانده در کانتون تا آخرین نفر جنگیدند.

عقب نشینی این نیروی ۱۵۰۰ نفره بسیار عجولانه بود و توپ‌ها، اکثر مسلسل‌ها و اغلب مهمات در شهر باقی ماند.

سرکوب خونینی که توسط ضدانقلاب اعمال گردید به قیمت جان بیش از ۴۰۰۰ کارگر تمام شد.

درس‌هایی که از قیام کانتون می‌توان گرفت

اکنون باید با جزئیات بیشتر مسئله اصلی مطرح شده توسط قیام کانتون را مورد بررسی قرار دهیم: دلایل شکست آن چه بودند؟ یک حزب انقلابی به هنگامی که برای تصرف قدرت در آینده سازماندهی می‌کند و تدارک می‌بیند، چه درس‌هایی از آن می‌تواند بگیرد؟

همچنان که از توضیحاتی که در مورد چگونگی تدارک و اجرای قیام کانتون داده شد دیدیم، حزب کمونیست اشتباهاتی جدی در سازماندهی نظامی و رهبری عملیات مرتکب شد. این اشتباهات نمی‌توانست تأثیر فاجعه آمیزی بر نتیجه ستیز نداشته باشد. این اشتباهات را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

نقشه قیام با دقت کافی مورد مطالعه قرار نگرفته بود؛ ثابت شد که رهبری فوق العاده ضعیف بود. این تا حد زیادی بدین واقعیت مربوط می‌شد که عضو کمیته

انقلابی مسئول کل عملیات نظامی تنها شش ساعت پیش از قیام به کانتون وارد شده بود؛ در نتیجه وی نمی توانست وضعیت را به حد کافی بررسی نموده و نتیجه گیریهای لازم را در مورد عملیاتی که باید انجام می شد بنماید. به علاوه، این رفیق، هر چند که حرفه اش سربازی بود (یه تینگ یک ژنرال بود) اما آموزش نظامی کافی ندیده بود؛ و هیچ تجربه ای در مورد قیام پرولتری در یک شهر نداشت. فقدان هر گونه نقشه جدی یا رهبری درست در طول قیام توضیح دهنده این واقعیت است که انبار اسلحه سان - شوی و ذخایر اصلی مهمات تصرف نشدند، شناسایی ها و ارتباطات در طول جنگ به نحو درستی سازمان نیافته بود، و غیره. همچنین این امر، توضیح دهنده این واقعیت است که چرا هیچ استفاده ای از سربازان خلع سلاح شده هنگهای توپخانه و پیاده و گردان پیاده صورت نگرفت. شکی نیست که سربازان این واحدهای خلع سلاح شده، پس از مقداری کار سیاسی که به سرعت انجام می شد و انتخاب دقیقی که صورت می گرفت، می توانستند به صورت رزمندگان فعال مورد استفاده قرار گیرند. اما رفیق فرمانده وقتی که توجه اش به این امکان جلب شد، بجای این کار، یک فهرست از سربازان خلع سلاح شده را که در آن عقاید سیاسی شان مشخص شده بود خواست. طبیعتاً چنین شیوه بوروکراتیکی برای حل یک مسئله انقلابی در زمان قیام، نمی توانست نتیجه خوبی به همراه داشته باشد. زمان کوتاه بود و همین زمان کوتاه هم در کاغذبازیهای بی مصرف تلف شد و در پایان سربازان این واحدها بلااستفاده باقی ماندند. نتیجتاً، آنها به سادگی در سراسر شهر پراکنده شدند. معهذا اکثریت این سربازان از نظر سیاسی فرق چندانی با سربازان هنگ آموزشی نداشتند. اگر این مسئله واقعیت نداشت، آنها نمی گذاشتند توسط تعداد اندکی از هنگ آموزشی به

سادگی خلع سلاح شوند. شور انقلابی در بین سربازان دو هنگ پیاده و توپخانه واقعیتی انکارناپذیر بود و این مسئله در مورد دیگر واحدهای پادگان کانتون هم صدق می کرد. به خاطر همین امر بود که بی طرف کردن آنها به سادگی انجام شد.

در نتیجه ضعف رهبری، وظایف به درستی در بین واحدهای مختلف سرخ تقسیم نشده بود. تعدادی از این واحدها کاملاً بلااستفاده باقی ماندند، همچنان که یه تینگ در گزارش خویش به آن اشاره می کند: یک گروه از ژاندارمها؛ یک گروه از محافظین ذخایر مهمات؛ دو گروه از کادتهای وامپوا. با وجودی که این واحدها را واحدهایی انقلابی می دانستند اما هیچ مأموریت فعالی به آنها محول نشد؛ آنها هیچ پیامی از جانب رهبری قیام دریافت نکردند و در سراسر قیام غیرفعال باقی ماندند. با وجود این، کمبود نیروی انسانی کاملاً محسوس بود.

اشتباه جدی بعدی رهبری، عدم استفاده از افسر کادر کمونیست بود که در آغاز قیام در مرکز فرماندهی سپاه چهارم بود. این رفیق، همچنان که قبلاً خاطر نشان کردیم، از نقشه‌های کمیته‌های کمونیست کوانگ تونگ مطلع نشده بود. او به واسطه پستی که داشت می توانست جداً بر جریان کلی رویدادها به نفع پرولتاریا تأثیر بگذارد. اما برای انجام چنین کاری، وی را باید در جریان قرار می دادند و وظایف خاصی از طرف کمیته انقلابی به وی محول می شد.

رهبری، به هنگام کار بر روی نقشه قیام، **اهمیت بسیار اندکی به تصفیه رهبران ضدانقلابی داد.** انقلابیون در سراسر قیام موفق به خنثی کردن رهبران فعال ارتجاع نشدند. فرماندهی کل ضدانقلاب (چانگ فا - کوی و دیگر رهبران کومین تانگ) در تونگ - شان قرار داشت. برای اشغال تونگ - شان در آغاز قیام

نقشه‌ای ریخته نشده بود و این برنامه به مرحله دوم واگذار شده بود. نتیجه این شد که رهبران ضدانقلاب، همچنان که نشان دادیم، یکباره فرار کرده و در جزیره هونام و هنگ کنگ پناه گرفتند و از آنجا می توانستند مبارزه علیه قیام گران را در امنیت کامل هدایت کنند.

عدم اشغال تونگ - شان، و این واقعیت که اجازه داده شد فرماندهی عالی ضدانقلاب فرار کند، یکی از بزرگترین اشتباهات فاحش رهبران قیام کانتون بود.

بطور کلی، باید خاطر نشان کرد که قیام گران نیروی کافی برای نبرد با شخصیت‌های ضدانقلاب تخصیص نداده بودند. بدین سبب است که چو جوی در مقاله‌ای به نام «قیام کانتون» می نویسد:

«اهمیت کمی به خنثی کردن ضدانقلابیون داده شده بود. در طول تمامی مدتی که کانتون در دست قیام گران بود، تنها صد نفر اعدام شدند. زندانیان تنها پس از یک دادگاه عادی توسط کمیسیون مبارزه علیه ارتجاع اعدام شدند. در میانه جنگ، در میانه قیام، چنین روشی بسیار کند است. بدین سبب، پس از عقب نشینی، هفتاد یا هشتاد مرتجع در زندانها بودند که بعداً آزاد شدند و در سرکوب شرکت کردند. هیچ تلاشی برای توقیف اموال دولتی یا ثروت ارتجاعیون صورت نگرفت. قدرت دو یا سه روز دست ما بود؛ با وجود این ارگانهای اصلی رهبری قیام پول کافی برای خرید آذوقه نداشتند، در حالی که در بانک مرکزی چندین میلیون اسکناس وجود داشت که دست نخورده باقی ماندند. نه دیگر بانکها دست خوردند و نه مغازه‌ها».[۸]

اشتباه جدی دیگر رهبری آن بود که گرچه در ظهر روز اول مرکز کانتون در دست قیام گران بود، اما نتوانست مرکز فرماندهی سپاه چهارم را از واحدهای تحت فرماندهیش جدا سازد. مرکز فرماندهی در عصر آن روز هنوز هم با نیروهایش در خارج شهر در ارتباط بود. ارتباط تلگرافی بین کانتون و هنگ کنگ هرگز قطع نشد.

واقعیتی که تأثیر فاجعه آمیزی بر جریان ستیز داشت این بود که توده‌های طبقه کارگر نمی دانستند چگونه از سلاحهایشان استفاده کنند. از سی توپی که از هنگ توپخانه گرفته شد، تنها پنج عدد آن مورد استفاده قرار گرفت و بقیه بلااستفاده باقی ماندند، زیرا قیام گران طرز استفاده از آنها را نمی دانستند. همین مسئله در مورد مسلسل‌ها هم صدق می کرد: قیام گران هیچ استفاده‌ای از اغلب مسلسل‌هایی که گرفتند نکردند. نیروهای طبقه کارگر که چگونگی استفاده سلاحهایشان را نمی دانستند و از اصول اولیه نبرد بی اطلاع بودند، تلفات سنگینی را متحمل می شدند، در حالی که ضربات نسبتاً کمتری به دشمن وارد می کردند. شیوه‌های جنگ باریکادی به درستی بکار گرفته نشدند؛ با وجود اینکه در آغاز دومین روز قیام گران به موضع دفاعی افتاده بودند و وضعیت، استفاده از باریکادها را طلب می کرد که می توانست نتایج بسیار ثمربخشی داشته باشد. اما قیام گران بیشترین نیرو و توجه خود را به تصرف مرکز فرماندهی سپاه چهارم و خانه لی چی - شن معطوف کردند. در زمانی که وضعیت، اقدام سریع و پرحرارتی را برای تصرف تمامی شهر و بالاتر از همه، مواضع ضدانقلاب را در تونگ - شان می طلبد، تاکتیک درست محاصره و منزوی کردن این مراکز فرماندهی با حداقل نیروها بود (قطع تمامی ارتباطات، برق، آب و غیره)؛ پس از آن اگر قرار بود موازنه

نیروها به نفع انقلاب تغییر کند، اکثر منابع در دسترس باید برای حمله به هدفهایی که در آن موقعیت خاص اهمیت بیشتری داشتند اختصاص می یافتند (تونگ - شان، انبارهای اسلحه و غیره).

تمامی اشتباهات تاکتیکی و تشکیلاتی فوق الذکر، همراه با ضعف رهبری و ناتوانی کارگران در استفاده از سلاحهایشان، تأثیر بسیار منفی بر کل جریان قیام داشتند. مسئله اساسی در هر ستیز، و به ویژه در جریان یک قیام، اینست که چگونه قیام گران می توانند بر نیروی ضدانقلاب برتری حاصل کنند؛ اگر برای این مسئله راه حل مناسبی حاصل نشد، عمدتاً در نتیجه اشتباهاتی بود که برشمردیم.

قیام گران پس از حمله شجاعانه و پرحرارت اولیه شان بر نظام قدیمی در نتیجه رابطه نامساعد نیروها در میدان جنگ مجبور به گرفتن موضع دفاعی شدند. از این پس ابتکار جنگ به دست دشمن افتاد.

علاوه بر این، باید خاطرنشان کرد که مرگ چانگ تای - لی، یکی از پرشورترین و با استعدادترین رهبران، که در دومین روز به هنگام بازگشت از یک جلسه به قتل رسید، رهبری ضعیف را باز هم ضعیف تر نمود.

اما، علیرغم تأثیرات منفی قابل ملاحظه اشتباهات تاکتیکی که ذکر کردیم، علل اساسی شکست به اعتقاد ما در جای دیگری قرار داشتند. علل اساسی و تعیین کننده را باید در حوزه دیگری جستجو کرد: وضعیت عمومی در چین و موازنه نیروها در ایالت کوانگ تونگ به نفع قیام نبود.

در کانتون بخاطر تعداد محدود نیروهای ضدانقلابی در آن لحظه، امکان کسب قدرت وجود داشت (هر چند که تمامی شهر به اشغال درنیامد، زیرا تونگ - شان

و جزیره هونام در دست دشمن باقی ماندند). اما این امر تنها در مورد کانتون صادق بود. در ایالت کوانگ تونگ بطور کلی، موازنه نیروها شدیداً به زیان قیام گران بود. به فاصله دو یا سه روز راه از کانتون، در جهات مختلف، حدود ۵۰۰۰۰ نفر تحت فرماندهی میلیتاریستها چانگ فا - کوی، لی چی - شن و دیگر ژنرالهای پائین رتبه تر که هیچ اختلاف جدی با هم نداشتند بودند. کار حزب در بین این نیروها برای برگرداندن و تغییر جهت دادن سیاسی آنها به سمت انقلاب عملاً صورت نگرفته بود (بخاطر کمبود نفرات) و اغلب سربازان کاملاً از شعارهای کمونیستی بی اطلاع بودند. این واقعیت بود که به چانگ فا - کوی اجازه داد پس از درگرفتن قیام پرولتاری، ارتش خویش را گردآورده و برای سرکوب قیام اعزام دارد. لی فو - لین و لی چی - شن نیز همین کار را کردند. تمامی اینها بدین خاطر امکان پذیر شد که هیچ جنگ خونین و واقعی بین این میلیتاریستها وجود نداشت؛ و بدین گونه آنها بدون کوچکترین تردیدی توانستند نیروهایشان را از جبهه فراخوانده و به مقابله با کانتون بفرستند. این هنگامی روحیه خود را از دست نداده و به فرماندهی ارتجاعی وفادار بودند و از نظر مادی و سیاسی مورد حمایت امپریالیستها قرار داشتند. همینکه این نیروها حمله خود را از تمامی جهات علیه شهر شروع کردند، روشن بود که کانتون قابل دفاع نیست؛ **زیرا برتری نیروها بی اندازه به نفع ضدانقلاب بود.** در لحظه قیام، هیچ جنبش انقلابی جدی در بین دهقانان مناطق اطراف کانتون وجود نداشت. منطقه هایلوفنگ که در آن قدرت شوروی در شش ناحیه اعلام شده بود، ۲۵۰ کیلومتر از کانتون فاصله داشت، و به همین دلیل دهقانان قیام گر نمی توانستند به هنگامی که کانتون نیاز داشت حمایت فعالی از آن بکنند. همین مسئله در مورد جزیره هاینان صدق می کرد. در اینجا نیز یک

جنبش دهقانی قدرتمند وجود داشت، اما این جنبش کاملاً منزوی بود، به نحوی که انتظار هیچ کمکی از آن نمی رفت.

قیام کانتون توسط هیچ اقدامی از طرف توده‌های پرولتار یا دهقانان انقلابی در دیگر استانهای چین مورد پشتیبانی قرار نگرفت. کمیته مرکزی حزب کمونیست به موقع از تصمیم کمیته منطقه‌ای کوانگ تونگ برای آغاز جنبش کانتون در ۱۱ دسامبر مطلع نشد.

این چنین بود وضعیت سیاسی عمومی و موازنه نیروها بین انقلاب و ضدانقلاب در کوانگ تونگ. در رابطه با خود کانتون، بدون کوچکترین تردیدی یک جنبش انقلابی توده‌ای وجود داشت: توده‌ها در اشکال مختلف در جنبش شرکت کردند و از قیام هواداری نمودند (تمامی مجادلات منشویکی که ادعا می کردند توده‌های کانتون در قیام شرکت نکردند و اینکه این قیام تنها یک کودتا بود، باید با تحقیر کنار گذاشته شوند). اما این نیز درست است که بخشهایی از پرولتاریا، مثل اتحادیه مهندسی با بیش از ۵۰۰۰ کارگر عضو (و بسیاری از اتحادیه‌های دیگر، که نماینده دهها هزار عضو بودند و تحت نفوذ اتحادیه مهندسی قرار داشتند)، نه تنها از جنبش حمایت نکردند، بلکه برعکس، دشمن آن بودند و یا حداقل تماشاچیان منفعل و بی طرف این ستیز خونین باقی ماندند.

قیام گران توانایی تدارک یا اجرای یک اعتصاب عمومی را نداشتند: کارگران راه آهن و ملوانان به کار ادامه دادند و توسط ضدانقلاب برای حمل و نقل نیروها، فرار از کانتون، و غیره به کار گرفته شدند. این امر به ویژه در مورد کارگران حمل و نقل رودخانه‌ای صادق بود. خرده

بورژوازی هنوز به توهمات خویش در مورد جناح «چپ» کومین تانگ چسبیده بود و هیچ چیزی از شعارهای کمونیستی و آنچه که در شهر می گذشت نمی دانست. برای توضیح بیشتر در اینجا قضاوت یک عضو کمیته انقلابی کانتون، رفیق یه تینگ را درباره برخورد توده‌های کارگر با قیام ذکر می کنیم:

«توده‌های عظیم به هیچ وجه در قیام شرکت نکردند: دو تظاهرات بزرگ نتیجه چندان رضایت بخشی نداشتند. تمامی مغازه‌ها بسته بودند، و کارگران مغازه‌ها هیچ تمایلی به حمایت از ما نشان ندادند. ما توانایی استفاده از تمامی رفقایمان را نداشتیم، و نتیجتاً تعجب آور نخواهد بود اگر کارگران بسیار بد سازمان یافته باشند. اغلب سربازانی که خلع سلاح شده بودند، به سادگی در اطراف شهر پراکنده شدند. قیام رابطه‌ای با ناآرامی‌هایی که در بین کارگران سه خط راه آهن رخ داده بود نداشت. ارتجاعیون هنوز می توانستند از خط کانتون - هانکو استفاده کنند. ما توجه کافی به ناوگانی که در دست دشمن باقی ماند ننمودیم. حزب ما آنچه را که برای حمایت از سازمانهای پایه‌ای کارگران لازم بود انجام نداد. دسته‌های مسلح اتحادیه مهندسی با بازوبندهای سفید، برادران سرخ خود را تعقیب می کردند و آنها را می کشتند. کارگران برق چراغهای خیابانها را خاموش کردند و ما مجبور بودیم در تاریکی کار کنیم. کارگران کانتون و هنگ کنگ، مانند ملوانان، تحت فشار امپریالیستهای انگلیسی جرأت پیوستن به کسانی که می جنگیدند را نداشتند. با وجود این، ملوانان خط هنگ هنگ - تین تسین در چنین وضعیتی اعتصاب کردند و پیروز هم شدند. کارگران حمل و نقل رودخانه‌ای شرمگینانه خود را در خدمت سفیدها قرار دادند و آنها را در پیمودن رودخانه کمک کردند، در حالی که ما نمی

توانستیم حتی چند قایق پیدا کنیم. کارگران راه آهن هنگ کنگ و هانکو پیامها و سربازان دشمن را منتقل و حمل می کردند. دهقانان برای ویران کردن راه آهن به ما کمک نکردند و تلاشی برای جلوگیری از حمله دشمن به کانتون نمودند.

کارگران هنگ کنگ حداقل هواداری از قیام را هم نشان ندادند.» [۹]

گرچه به اعتقاد ما یه تینگ شرکت توده‌ها را در قیام کم برآورد می کند، معهدا ما بطور کلی با وی هم عقیده‌ایم. روشن است که این شرکت ناکافی توده‌های پرولتاریا به فقدان رهبری درست مربوط می شد؛ رهبران نشان دادند که توانایی انجام اقدامات لازم برای تأمین همکاری کارگران در مبارزه فعال را نداشتند. اما یک چیز دیگر نیز به همین اندازه روشن است: شرایط ضروری اجتماعی که بدون آن پیروزی قیام مسلحانه امکان ناپذیر است به میزان کافی در کانتون وجود نداشت.

«قیام کانتون، تلاش قهرمانانه پرولتاریا برای سازماندهی یک حکومت شوروی در چین، نقش عظیمی در تکامل انقلاب کارگران و دهقانان داشت. اما معهدا، یک سری از اشتباهات فاحشی را که رهبران آن مرتکب شدند نیز آشکار نمود: کار مقدماتی ناکافی در بین کارگران و دهقانان، و در میان نیروهای دشمن؛ ارزیابی غلط اعضای کارگر اتحادیه‌های زرد؛ تدارک ناکافی سازمان حزب و سازمان جوانان کمونیست برای قیام با بی اطلاعی کامل مرکز ملی حزب از رویدادهای کانتون؛ ضعف بسیج سیاسی توده‌ها (عدم وجود اعتصابات وسیع سیاسی، عدم وجود یک شورای **منتخب** در کانتون به عنوان ارگان قیام) که در این مورد تا حدی رهبرانی که از نظر سیاسی مستقیماً در مقابل بین الملل کمونیست مسئول بودند (رفیق نویمان و دیگران) قابل سرزنش اند. علیرغم تمامی اشتباهات فاحش، قیام کانتون

را باید همچون نمونه‌ای از قهرمانی کارگران چین دانست که اکنون حق دارند بر نقش تاریخی خویش به عنوان رهبران انقلاب کبیر چین تکیه کنند.» [۱۰]

کنگره ششم حزب کمونیست چین و ششمین کنگره جهانی بین الملل کمونیست موافقت خویش را با این نظر اعلام نمودند. مطلب جدیدی که این دو کنگره اضافه کردند این بود که قیام کانتون را باید همچون یک «پیکار عقب داران پرولتاریای چین در دوره پیش از انقلاب» دانست. قیام کانتون در لحظه‌ای درگرفت که موج انقلابی در چین فروکش کرده بود.

«اما موج انقلابی شروع به فروکش کردن نموده بود. در جریان تعدادی از قیامها (قیامی که توسط هو لونگ و یه تینگ رهبری می شد، قیامهای دهقانی در هونان، هوپه، کوانگ تونگ و کیانگ سو) طبقه کارگر و دهقانان هنوز می کوشیدند قدرت را از دست امپریالیستها، بورژوازی و زمینداران بزرگ بگیرند و بدین ترتیب مانع از شکست انقلاب شوند. اما در این کار موفق نبودند. آخرین حمله سخت این موج انقلابی قیام قهرمانانه پرولتاریای کانتون بود، که تحت شعار شوراها کوشید با سرنگونی کومین تانگ و استقرار دیکتاتوری کارگران و دهقانان به انقلاب ارضی بپیوندد.» [۱۱]

این ارزیابی از قیام کانتون بمثابة یک پیکار عقب داران پرولتاریای چین اهمیت بسیار زیادی دارد، و یک اصل است. بین الملل کمونیست با این ارزیابی به علت اساسی شکست اشاره می کند.

اگر اشتباهات نظامی و سیاسی مرتکب شده در طول تدارک و اجرای قیام را در پرتو وضعیت سیاسی کلی در کشور و به ویژه در کوانگ تونگ و کانتون مورد

داوری قرار دهیم، درک خواهیم کرد که این اشتباهات در واقع تأثیر تعیین کننده‌ای بر نتیجه ستیز نداشتند.

قیام کانتون توسط نیروهای ارتجاعی برتر و ترکیب نیروهای میلیتاریستها، بورژوازی، امپریالیستها و غیره درهم شکسته شد. کارگران کانتون قهرمانی فوق العاده‌ای از خود نشان دادند. پرولتاریای کانتون و طبقات زحمتکش تمامی چین درسهای لازم را از اشتباهات و دستاوردهای کمون کانتون گرفتند. فرمانهای حکومت جوان کانتون برای کارگران چین اهمیت زیادی خواهند داشت: ملی کردن زمین؛ مصادره مؤسسات بزرگ، وسایل حمل و نقل، بانکها؛ هشت ساعت کار؛ نابودی ضدانقلاب؛ به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری بمثابه ارگانهای مجاز طبقه کارگر؛ سرکوب ارتشهای مزدور؛ جنگ همه جانبه علیه امپریالیستها؛ مبارزه علیه جنگهای میلیتاریستی، و غیره. این فرمانها به کارگران چینی نشان دادند که مسئله صرفاً انتقال قدرت به یک گروه خاص یا انتقال آن از یک طبقه حاکم به طبقه حاکم دیگر نیست، بلکه عبارتست از دگرگونی ریشه‌ای کل نظام اجتماعی به وسیله انتقال تمامی قدرت به طبقات زحمتکش. اینست اهمیت جهانی قیام کانتون.

اما اهمیت قیام اگر رهبران اشتباهات فاحش فوق الذکر را مرتکب نمی شدند بسیار بزرگتر از این می شد، اشتباهاتی که قابل اجتناب بودند.

در واقع، اگر رهبران قیام یک نقشه کاملاً دقیق داشتند و آنرا با تمامی جزئیاتش به اجرا درمی آوردند، مبارزه کاملاً خصلت دیگری به خود می گرفت. اشغال انبارهای اسلحه و ذخایر اصلی مهمات به قیام گران اجازه می داد تا نیروهای مسلح خود را به حدود ۱۰۰۰۰ نفر برسانند. حتی آنها می توانستند این تعداد را از

این هم بیشتر کنند اگر از سربازان واحدهای خلع سلاح شده پادگان و واحدهای انقلابی که هرگز برای شرکت در مبارزه فراخوانده نشدند به درستی استفاده می کردند. اگر آنها تمامی این کارها را انجام داده بودند، کارگران و سربازان به سلاح مجهز شده بودند و ارتشی ۲۰۰۰۰ نفره می داشتند. گرچه این ارتش هم بدون شک از لحاظ تعداد، آموزش نظامی و تسلیحات ضعیف تر از ارتش ۵۰۰۰۰ نفری بود که توسط امپریالیستها رهبری می شد، اما امکان مبارزه با ضدانقلاب، با این نیروی بزرگ بسیار بیشتر از مبارزه با آن توسط نیروی بسیار ضعیفی بود که کمیته انقلابی در جریان واقعی رویدادها در اختیار داشت.

البته منظور ما این نیست که این ارتش انقلابی ۲۰ تا ۲۵ هزار نفری تحت شرایطی که قیام کانتون در آن روی داد، می توانست مبارزه طولانی مدتی را علیه نیروهای ارتجاع انجام دهد. برتری دشمن فوق العاده بود. پیروزی نهایی این ۲۰ تا ۲۵ هزار نفر انقلابی غیرممکن بود مگر اینکه: (۱) عناصر مصمم پرولتاریای کانتون از آنها حمایت فعال مسلحانه می کردند (به عبارت دیگر، اگر حزب قادر بود به آنها امکان شرکت در مبارزه فعال را بدهد؛ (۲) دهقانان ساکن در مسیر نیروهای میلیتاریستی که از سراسر ایالت کوانگ تونگ به کانتون پیشروی می کردند، می توانستند لااقل بخشی از این نیروها را - چه با قیام توده‌ای و چه با عملیات چریکی - به خود مشغول کنند. و بالاخره لازم بود که حداقل نشانه‌هایی از نارضایی در درون ارتشهای میلیتاریست به وجود آید. اگر این شرایط وجود داشت، قیام کانتون بمثابة یک پیکار عقب داران انقلاب چین در ۱۹۲۷ می توانست به عنوان نقطه عزیمتی برای یک طغیان جدید انقلابی به کار رود.

قیام کانتون به کارگران چین نشان داد که قیام مسلحانه تنها در صورتی پیروز می شود که دقیقاً تدارک دیده شده باشد، اشتباهات مهم نظامی یا سیاسی صورت نگرفته باشد و توده‌های پرولتاریا بطور کلی همراه با سربازان ارتشهای میلیتاریست به پیکار کشانده شده باشند.

«قیام کانتون درسی فراموش نشدنی برای کارگران چین است.

کارگران قیام کانتون را به عنوان نمونه‌ای از قهرمانی عظیم کارگران چین می دانند. بگذار قیام گسترده بعدی کارگران و دهقانان که بر مبنای کاربرد درست و منسجم اصول لنینیسم سازمان یافته و از طرف پرولتاریای جهانی حمایت می شود، اکتبر پیروزمند چین باشد.» [۱۲]

یادداشتها :

۱- ترها و قطعنامه‌های کنگره ششم جهانی انترناسیونال کمونیستی، «وضعیت بین المللی و وظایف انترناسیونال کمونیست»، بخش ۵۴.

۲- «مانیفست درباره انقلاب چین»، رأی گیری شده در نشست افتتاحیه کنگره ششم جهانی انترناسیونال کمونیست.

۳- به استثنای منچوری. وضعیت سیاسی و اقتصادی این ایالت، یک نیمه مستعمره امپریالیسم ژاپن، همیشه از بقیه سرزمین چین بسیار متفاوت بوده است.

۴- گروهبندی‌های سیاسی عمده رقیب به شرح زیر بودند: چانگ تسو - لین در منچوری، مغولستان داخلی و چیلی؛ چانگ تسونگ - چانگ در شانتونگ؛ یین هسی - شان در شانسی؛ یانگ سن در سچوان و هوپه؛ گروه کوانگ تونگ (چیانگ کای - چک) در ایالات کیانگ سو، چکیانگ، فوکین و در بخشی از ایالت کیانگ سی؛ گروه کوانگ سی به رهبری پای چونگ - هسی حاکم نظامی کوانگ سی و دژخیم کشتار ۱۲ آوریل در شانگهای و دار و دسته‌اش در ایالات کوانگ سی، کویچو، هونان و بخشی از کوانگ تونگ؛ ژنرالهای گروه

هونان به رهبری تان یین - کای در هونان؛ گروه چانگ فا - کوی و وانگ چینگ - وی در کوانگ تونگ. علاوه بر این گروه‌بندی‌های اصلی که بیانگر نیروی نظامی و سیاسی مهمی بودند، در سراسر ایالات دار و دسته‌های کوچکی بودند که نیروهای کوچکی را در اختیار داشتند، مثل ژنرال‌های یون نان، آن هوئی و غیره. ۵- این سه جبهه انقلابی بطور مجزا به وجود آمدند و هیچ هماهنگی مکانی و زمانی نداشتند. ارتش‌های قیام‌کننده نانچانگ نتوانستند بر جنبش دهقانی در مناطق تحت نفوذشان مسلط شوند. شورش‌های دهقانان با مبارزه انقلابی کارگران در شهرها هماهنگ نبودند.

۶- حضور این همه سلول در هنگ آموزشی بدین خاطر بود که این هنگ تعداد زیادی دانشجوی آکادمی وامپوا داشت و نیز بدین علت که برای مدتی طولانی یک فرمانده کمونیست داشت (هر چند که در واقع وی پیش از قیام از سمت خویش برکنار شده بود).

۷- یکی از این نقشه‌های رد شده به شرح زیر بود: در شب ۱۱ دسامبر، حزب تظاهراتی را سازمان می‌دهد که هنگ آموزشی در آن شرکت می‌کند. در جریان این تظاهرات اعلام اعتصاب عمومی می‌شود و در همین زمان سربازان هنگ آموزشی همراه با واحدهای گارد سرخ، ساختمان‌های حکومتی را می‌گرفتند، پلیس را خلع سلاح می‌کردند و غیره. این نقشه کنار گذارده شد زیرا اینطور به نظر کمیته انقلابی می‌رسید که چنانچه دشمن در یک حمله ناگهانی شبانه غافلگیر نشود، فرصت موفقیت ضعیف‌تر خواهد بود.

۸- «کمون کانتون»، مجموعه‌ای از مقالات و اسناد، مسکو، ۱۹۲۹، صفحه ۹۶.

۹- گزارش یه تینگ درباره قیام کانتون.

۱۰- «قطعه‌نامه مربوط به مسئله چین»، پذیرفته شده در نهمین پلنوم کمیته اجرایی بین الملل کمونیست در ۱۹۲۸.

۱۱- «تزها و قطعه‌نامه‌های ششمین کنگره جهانی بین الملل کمونیست» در «تزهایی درباره جنبش انقلابی در مستعمرات و نیمه مستعمرات».

۱۲- همان منبع، «مانیفست انقلاب چین».

قیام‌های شانگهای

سه قیام شانگهای که در این فصل به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرند، در شرایط **متفاوتی** نسبت به قیام‌هایی که تاکنون بررسی کرده‌ایم روی دادند. اولاً، در انطباق با تصمیمات مطلقاً درست بین الملل کمونیست، حزب کمونیست چین **هنوز با کومین تانگ یک بلوک را تشکیل می‌داد** که علیه فئودالها، میلیتاریستهای نیمه فئودال و امپریالیسم خارجی می‌جنگید. بورژوازی ملی هنوز انقلابی بود، و برای رهایی ملی و وحدت تحت هژمونی بورژوازی مبارزه می‌کرد. در زمان قیام سوم، بورژوازی ملی بدون تردید کاملاً به اردوی ارتجاع پیوسته بود. اما این تغییر برخورد به حد کافی توسط رهبری حزب کمونیست درک نشد و همچنانکه خواهیم دید، تاکتیک کلی آن همچنان بر یک بلوک نزدیک با کومین تانگ قرار داشت.

ثانیاً، این سه قیام **تحت شعار زیر تدارک دیده و اجرا شدند: کمک به نیروهای انقلاب ملی** - یعنی در جنگ نیروهای انقلاب ملی (جنگ ارتش انقلابی در شمال) علیه فئودالهای شمال (چانگ تسو- لین، سون چوان - فانگ،

چانگ تسونگ - چانگ). عامل تاکتیکی اصلی در این سه قیام تمایل به ترکیب عملیات انقلابی در پشت جبهه دشمن با تهاجم مستقیم ارتش ملی بود. این دو خصوصیت، تدارک و سازماندهی قیامهای شانگهای را مشخص می کرد. اولین قیام را (در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۶) نمی توان یک قیام به مفهوم واقعی کلمه نامید، زیرا این قیام به درگیریهایی محدودی بین دستجات سازمان رزمنده و پلیس محدود شد. اما وضعیت آن زمان، و تصمیمات حزب کمونیست به نفع تدارک یک قیام مسلحانه اصیل توجه به آنرا ضروری می سازد.

قیام ۲۴ اکتبر ۱۹۲۶ ۱۹

در اکتبر ۱۹۲۶ وضعیت در شانگهای و جبهه چکیانگ به شرح زیر بود. پس از شکست وو پی - فو در خارج ووچانگ در ۱۰ اکتبر، فرمانده ارتش شمالی (چیانگ کای - شک) نیروهای عمده خویش را در مقابل ارتش سون چوان - فانگ در ایالت کیانگ سی قرار داده بود. به نظر نامحتمل می رسید که ارتش سون چوان - فانگ بتواند در مقابل ارتش ملی جنوب مقاومت کند. ژنرال هسیا چائو فرماندار ایالت چکیانگ، می خواست خود را در مقابل ارباب جدیدش، فرمانده ارتش ملی، خوب جلوه دهد و بدین ترتیب، موفقیت خویش را در رژیم جدید پس از شکست سون چوان - فانگ تضمین کند؛ بنابراین تصمیم گرفت در مقابل سون چوان - فانگ بایستد. بدین منظور، به توافقی با ژنرال نیو یونگ - چین، عضو جناح راست

19- مراجعه نمایید به تصویر شماره 4 در انتهای کتاب - ویراستار.

کومین تانگ - که از آن پس در شانگهای نمایندهٔ حکومت ملی بود - رسید. نیو یونگ - چین اخیراً برای نمایندگی دفتر سیاسی کومین تانگ که همین اواخر در منطقه تشکیل شده بود به شانگهای وارد شده بود. وظیفهٔ او بسیج نیروهای شانگهای، درهم پاشیدن پشت جبههٔ سون چوان - فانگ، و بالاخره در صورتی که نیروهای جنوبی برای تضمین آن می آمدند، سازمان دادن یک قیام در شانگهای بود. این مأموریت با خطی که توسط حزب کمونیست پذیرفته شده بود تطابق داشت. حتی پیش از آنکه هسیا چائو تصمیم خود را بگیرد، رهبران کمونیست به این نتیجه رسیده بودند که پرولتاریای شانگهای، در صورت شکست سون چوان - فانگ و به رسمیت شناخته شدن حکومت از طرف هسیا چائو، باید به حمایت از هسیا چائو قیام کند و وی را در تصرف شهر یاری دهد. در عین حال، حزب کمونیست تشخیص داد که علاوه بر طبقهٔ کارگر، باید تا آنجا که امکان دارد خرده بورژوازی و دانشجویان نیز به قیام کشیده شوند.

برخورد مبارزه جویانهٔ پرولتاریای شانگهای، با پیروزیهای ارتش ملی و آشکار شدن هر چه بیشتر مشکلات سون چوان - فانگ تشویق شد. نفوذ حزب کمونیست قابل ملاحظه بود. این امید کاملاً منطقی بود که اگر حزب دستور یک اعتصاب عمومی و یک قیام را می داد، اکثریت پرولتاریا از آن تبعیت می کرد.

نیو یونگ - چین نه تنها خرده بورژوازی بلکه حتی بخشی از بورژوازی متوسط (یوهوته، رئیس پیشین اطاق بازرگانی و غیره) را بر گرد خود جمع کرده بود. او سپس در کسب حمایت بخشی از **لومپن پرولتاریا** نیز توفیق یافت.

حزب کمونیست ترتیبی داده بود تا یک نیروی مسلح مشتمل بر ۱۳۰ کارگر به وجود آید؛ آنها همچنین ۲۰۰۰ نفر را در جوخه‌های رزمنده‌ای که سلاح نداشتند

سازمان داده بودند. نیو یونگ - چین نیرویی بالغ بر ۶۰۰ نفر داشت که عمدتاً از **لومین پرولتاریا** تشکیل شده بود. او جرأت سربازگیری از کارگران و اسلحه دادن به آنها را نداشت. به نظر می رسید که یوهوته حدود ۵۰۰ نفر میلیشیای بازرگان در اختیار داشته باشد (رویدادهای بعدی نشان دادند که در واقع او بسیار کمتر از اینها در اختیار داشته). تمامی این واحدها بر روی هم قدرت مسلح قیام قریب الوقوع را تشکیل می دادند.

هیچ نقشه و فرماندهی کلی وجود نداشت زیرا هیچ یک از شرکت کنندگان در ائتلاف (حزب کمونیست، نیو یونگ - چین و یوهوته نماینده تجار) مایل نبودند نیروهای خود را در اختیار هر یک از دو طرف دیگر قرار دهند. هر گروه تصمیم گرفت که مستقلاً عمل کند، اما تاریخی که باید در آن روز دست به عمل زده می شد با توافق همگی باید توسط نیو یونگ - چین، نماینده حکومت ملی، تعیین می شد (تعجب آور است که حزب کمونیست به چنین سازشی تن داده بود). مطابق نقشه حزب کمونیست (تجار و نیو یونگ - چین هیچ نقشه‌ای نداشتند)، قیام باید با اعتصاب ملوانان، کارگران فلزکار، کارگران آب و برق شهر و کارگران نساجی آغاز می شد. اینطور حساب شده بود که بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر در این اعتصاب شرکت خواهند کرد. نیروهای سون چوان - فانگ در شانگهای عبارت بودند از: یک گردان پیاده (حدود ۱۰۰۰ نفر)، بیش از ۲۰۰۰ پلیس، دو قایق توپدار (در عمل یکی از آنها از نیو یونگ - چین حمایت کرد) و بریگارد هفتاد و ششم (که بسیار غیرقابل اعتماد بود) که لی پائو - چانگ ژنرال آن در ساحل شمالی یانگ تسه و به فاصله دو روز راه از شانگهای منزل داشت. این چنین بود موازنه نیروهای مسلح سازمان یافته.

در ۱۶ اکتبر، ژنرال هسیا چائو، که حدود ۱۰۰۰۰ نفر را فرماندهی می کرد، اعلام نمود که به حکومت ملی پیوسته است. او در ۱۷ اکتبر یک هنگ را برای اشغال شانگهای اعزام داشت و در حدود عصر همان روز این هنگ به پانزده کیلومتری شهر رسید (نمی توان فهمید که چرا هسیا چائو تنها یک هنگ را به مقابله با شانگهای فرستاد، در حالی که شرایط اقتضا می کرد که تمامی نیروهایش را اعزام دارد).

در همان زمان، پیشقراولان بریگارد هفتاد و ششم وارد شانگهای شدند؛ این نیروها توسط سون چوان - فانگ برای تقویت پادگان شرقی پیش از عزیمت هنگ هسیا چائو اعزام شده بودند. نیروهای سون چوان - فانگ در همانجا به نبرد با نیروهای هسیا چائو پرداخته و ورود آنها را به شانگهای به تأخیر انداختند.

این مناسب ترین لحظه برای حمله پرولتاریا بود. اما رهبران آن تصور می کردند که هنوز به حد کافی آمادگی ندارند. در ۲۰ اکتبر جوخه های کمونیست و واحدهای نیو یونگ - چین هر دو کم و بیش آماده عمل بودند، اما موفقیت هسیا چائو در جبهه مطلوب نبود. هیچ خبر موثقی در مورد جبهه در شانگهای وجود نداشت. تاریخ قیام هر روز به تعویق می افتاد. در صبح روز ۲۳ اکتبر، نیو یونگ - چین یک گزارش تأیید نشده مبنی بر شکست سون چوان - فانگ توسط هسیا چائو دریافت کرد. او بر اساس این گزارش، فرمان آغاز قیام در طول شب ۲۳-۲۴ اکتبر در ساعت ۳ بامداد را صادر کرد.

در واقع، نیروهای هسیا چائو توسط سون چوان - فانگ شکست خورده بودند. از آنجا که هیچ نقشه یا رهبری وجود نداشت (علامت شروع عملیات شلیک چند توپ به وسیله یکی از قایقهای توپدار بود؛ این علامت قرار بود متعاقب آتش راکتی

که از خانه نیو یونگ - چین شلیک می شد داده شود؛ راکت به موقع شلیک شد، اما قایق توپدار متوجه آن نشد و در نتیجه توپی شلیک نکرد، صرف نظر از چند برخورد کوچک با پلیس، **قیام هرگز صورت نگرفت**. در ساعت ۵ صبح، حزب کمونیست به جوخه‌های خود فرمان داد که عملیات را به تعویق اندازند. تمامی عملیات برای حزب تقریباً هیچ تلفاتی به همراه نداشت.

علت اصلی شکست - صرف نظر از اشتباهات گوناگون تشکیلاتی مثل فقدان هر گونه نقشه یا رهبری، اطلاعات محدود درباره وضعیت جبهه و نتیجتاً فقدان هماهنگی بین عملیات نیروهای نظامی و نیروهای پرولتاریا - در این واقعیت نهفته بود که حزب کمونیست بیش از حد به نیو یونگ - چین متکی بود. در واقع حزب هدایت قیام را به وی واگذار کرده بود (او تاریخ را تعیین کرده بود)؛ حزب داوطلبانه هر گونه سیاست مستقل را در طول تدارک و اجرای عملیات انکار کرده بود. بطور خلاصه، حزب دنباله روی کومین تانگ شده بود.

بدین دلیل، حزب تقریباً هیچ تدارک جدی برای قیام در میان پرولتاریا ندیده بود و نمی توانست هم چنین کاری بکند، زیرا خود را در موضع وابستگی به نیو یونگ - چین قرار داده بود، در حالی که همه گونه دلیلی برای پذیرفتن رهبری را داشت و می توانست از نیو یونگ - چین و تجار به عنوان نیروهای کمکی استفاده کند. لحظه واقعاً مساعد برای قیام (در ۱۷ اکتبر، وقتی که هسیا چائو تنها در پانزده کیلومتری شانگهای بود) از دست رفته بود. حزب ادعاهای نیو یونگ - چین را مبنی بر اینکه وی آماده حرکت نبوده است پذیرفته بود. معهداً موازنه نیروها در شانگهای آنچنان بود که اگر حزب کمونیست پرولتاریا را به اعتصابی عمومی

فراخوانده بود، پرولتاریا مطمئناً با اکثریت وسیع به آن پاسخ می داد - زیرا شعار کمک به ارتشهای ملی برای تمامی مردم قابل فهم بود. دخالت پرولتاریا می توانست مبارزه را به نفع قیام گران و هسیا چائو - حتی با توجه به سازمان مادی ناقص - جهت دهد. **حزب آشکارا اهمیت اعتصاب را دست کم گرفت و به عامل نظامی صرف (تشکیل جوخه‌ها) پر بها داد، و پیش بینی نکرد** که نیروهای هسیا چائو ممکن است به هنگامی که نیروهای مسلح همه در شانگهای جمع شده‌اند شکست بخورند و در نتیجه وضعیت شدیداً به زیان انقلاب تغییر کند. همچنین حزب درک نکرد که در چنین مواردی (عملیات ترکیب شدهٔ پرولتاریا در پشت جبههٔ دشمن با ارتشی که در جبهه پیشروی می کند)، **عامل مسلط همیشه ارتش است**، و پرولتاریا باید اقدامات خود را با آن زمان بندی کند. بنابراین تأخیر در قیام به خاطر دلایل تکنیکی و مادی مجاز نبود. برعکس، برای تضمین موفقیت در جبهه باید دست به سلاح برده می شد، حتی اگر کمترین امکان انجام این کار وجود داشت.

چنانچه عامل دیگری را مورد بحث قرار ندهیم، توضیح ما از علل شکست نه تنها کامل نخواهد بود، بلکه سطحی هم خواهد بود: این عامل تاکتیکیهای حزب کمونیست نسبت به کومین تانگ و درک آن از نقش پرولتاریا در انقلاب چین است. تنها در پرتو این مسئله می توان درک کرد که چرا رهبری حزب در شانگهای دنباله روی کومین تانگ شد، با تعیین تاریخ قیام توسط یک عضو جناح راست کومین تانگ مثل نیو یونگ - چین موافقت کرد و خلاصه از داشتن هر گونه سیاست مستقل در تمامی قیام امتناع ورزید.

رهبری حزب کمونیست به نقش پرولتاریای چین در انقلاب کم بها داد. اعتقاد داشت که پرولتاریا هنوز از نظر سیاسی قدرت کسب هژمونی را در انقلاب دموکراتیک ملی ندارد. حتی اگر برخی رهبران در حرف نیاز پرولتاریا را به جنگیدن برای نقش رهبری کننده در انقلاب می پذیرفتند، اما این در همان حد حرف باقی می ماند؛ هیچ تلاشی در این جهت صورت نمی گرفت.

هنگامی که این مفهوم از نقش پرولتاریا در محافل بالای حزب حاکم بود، آن نتیجه گیری اجتناب ناپذیر بود. نقش رهبری کننده در انقلاب دموکراتیک باید به کومین تانگ تعلق داشته باشد. پرولتاریا و پیش آهنگ آن باید تاکتیکهای خود را با تاکتیکهای کومین تانگ هماهنگ کنند، تنها خواستهایی را مطرح کنند که با سیاست کومین تانگ تضادی نداشته باشد و از رهبری کومین تانگ تبعیت کنند. رهبری حزب رهنمودهای کمینترن را در مورد بلوک موقتی بین حزب کمونیست و کومین تانگ در انقلاب دموکراتیک، بدین نحو می فهمید. رهبری حزب این امکان را در نظر نمی گرفت که بورژوازی چین ممکن است به انقلاب دموکراتیک خیانت کند و به روحیه انقلابی بورژوازی پر بها می داد.

این بیانات با مطالعه سیاست حزب در مورد هر مسئله‌ای در زمان اولین قیام تأیید می شود. یانگ هسیائو - شن یکی از شرکت کنندگان در رویدادهای شانگهای می نویسد: «دنباله روی - این بود خصوصیت رهبری حزب در آن زمان.» [۱] این دنباله روی، این تبعیت حزب کمونیست از سیاست کومین تانگ، نه تنها دوره اولین قیام بلکه تا حد زیادی دوره بعدی را نیز تا کنفرانس فوق العاده اوت ۱۹۲۷ - که رهبری اپورتونیست قدیمی تغییر کرد - مشخص می کند.

عللی که برای شکست در فوق بدانها اشاره شد، تنها بدین خاطر ممکن بودند که رهبری حزب کمونیست چین موضع نادرستی در مورد مسئله زیر گرفت: چه کسی باید نقش رهبری را در انقلاب داشته باشد، کومین تانگ یا حزب کمونیست؟ در بلوک ماندن با کومین تانگ و جنگیدن دوشادوش آن تحت شعار انقلاب ملی درست بود. اما حزب باید حتی برای لحظه‌ای هم این واقعیت را فراموش نمی کرد که کومین تانگ ممکن بود - و در حقیقت اجتناب ناپذیر بود - که به انقلاب خیانت کند. حزب باید دائماً بر حق خویش برای داشتن سیاست مستقل در انقلاب دمکراتیک ملی تأکید می کرد. لازم بود همیشه آگاه باشد که اهداف انقلاب دمکراتیک ملی، در چین مثل هر جای دیگری، تنها توسط انقلاب پرولتاری بطور کامل به دست می آیند.

دومین قیام شانگهای (۲۲ فوریه ۱۹۲۷)

پس از مکث کوتاهی در عملیات جبهه (پس از شکست سون چوان - فانگ در ایالت کیانگ سی) تهاجم ارتش ملی در فوریه از سر گرفته شد؛ هدف ارتش ملی آن بود که سون چوان - فانگ را بطور کامل درهم بشکند. در ۱۷ فوریه، نیروهای ملی (ژنرال پای چونگ - هسی) هانگژو و در روز هیجدهم، ایستگاه چیا - هسینگ در شصت کیلومتری شانگهای را تصرف کردند.

پس از بحثهای طولانی، کمیته مرکزی حزب کمونیست با توجه به شرایط مساعد در جبهه، تصمیم به اعلام یک اعتصاب عمومی در شانگهای و سازماندهی یک

قیام مسلحانه را به مجرد وارد شدن نیروهای جنوبی به حدود سی کیلومتری شهر (به سمت ایستگاه سونگ - چینگ) گرفت. برخلاف قیام اول، **این دفعه** رهبران حزب نیاز به نشان دادن ابتکار و استقلال بیشتر را در تدارک و اجرای قیام درک کردند.

معهدا، در عصر روز هیجدهم فوریه، نشست رزمندگان فعال اتحادیه کارگری شانگهای - تحت تأثیر پیروزیهای ارتش جنوبی در جبهه شانگهای، تصور می رفت که سون چوان - فانگ کاملاً درهم شکسته شده باشد - به اتفاق آراء تصمیم گرفت که یک اعتصاب عمومی فوری را اعلام و تمامی کارگران را به قیام فراخواند. نماینده کمیته مرکزی که در نشست حضور داشت مجبور به حمایت از این تصمیم شد. اعتصاب اعلام و در ۱۹ فوریه آغاز شد. در روز بیستم به اوج خود رسید و بیش از ۲۰۰۰۰۰ کارگر سازمان یافته دست به اعتصاب زدند. موازنه نیروهای مسلح در شهر به شرح زیر بود: حزب کمونیست ۱۳۰ عضو جوخه داشت که به رولورهای موزر مسلح بودند و حدود ۳۰۰۰۰ نفر که بی سلاح بودند. به علاوه، بخاطر کاری که در نیروی دریایی شده بود، از نفوذ فراوانی در بین ملوانان برخوردار بود. از چهار قایق توپدار در رودخانه هوانگ - پو، حزب می توانست کاملاً روی یکی از آنها حساب کند و سلولهایی هم در دیگر قایقها داشت - به نحوی که کاملاً حق داشت تصور کند که با فرض شرایط مساعد در طول قیام، سه تای دیگر نیز به انقلاب پیوندند. حزب هیچ نیروی مسلح دیگری نداشت. افراد نیو یونگ - چین پس از قیام اول پراکنده شده و سلاحهایی را که بین آنها توزیع شده بود با خود برده بودند. یوهوته نیز تمامی نیروهای خود را از دست داده بود.

در رابطه با رهبران آموزش نظامی دیده، وضعیت نسبتاً بد بود. تعداد اندکی از آنها موجود بودند و آنهایی که در دسترس حزب بودند تنها بلافاصله پیش از قیام به این کار گمارده شده بودند و بدین ترتیب نمی توانستند شناختی از افراد یا شهر و اهداف گوناگون تاکتیکی داشته باشند. این مسئله نتایج نامطلوبی در جریان عملیات به بار آورد.

در ۱۹ فوریه، مقامات سون چوان - فانگ ۵۰۰ سرباز و ۲۰۰۰ پلیس در شانگهای در اختیار داشتند. بقیه نیروهایشان در جبهه بودند. بدین گونه موازنه نیروها در شهر در این زمان مساعدتر از زمان قیام اول در اکتبر ۱۹۲۶ بود.

رویدادها سریع اتفاق افتادند. اعتصاب عمومی توسط دیگران اعلام شده بود و کمیته مرکزی با **عمل انجام شده‌ای** روبرو شد. به استثنای یکی از اعضا، بقیه کمیته مرکزی از تصمیم رزمندگان اتحادیه کارگری تا حدود ظهر روز ۱۹ فوریه - یعنی پس از آنکه اعتصاب آغاز شده بود - خبری نداشت. کمیته مرکزی با عجله باید یک سری مسائل مربوط به قیام قریب الوقوع را حل می کرد (چگونه حکومت جدید تشکیل شود، و غیره)، و به اقدامات تدارکاتی فراوانی دست می زد. سراسر ۱۹ فوریه در تدارک این مسائل و بحث در مورد آنها سپری شد. حزب بطور کلی و به ویژه رهبری به هیچ وجه برای قیام آماده نبود.

در ۲۰ فوریه، روشن شد که حمله به شانگهای از جنوب به تعویق افتاده و ارتش در انتظار نیروهای کمکی است. نمایندگان سون چوان - فانگ، با آگاهی از این رویداد شروع به استفاده از ترور در مقابل اعتصابیون کردند. تعدادی اعدام شدند. سون چوان - فانگ اعلامیه‌ای انتشار داد که بر طبق آن هر اعتصاب کننده به عنوان خائن به مرگ محکوم می شد. تعویق حمله از جنوب و ترور علیه اعتصابیون،

رهبران حزب را با مسئله جدیدی روبرو ساخت: خواباندن اعتصاب یا ادامه آن با هدف تبدیل آن به یک قیام مسلحانه؟ در این مورد سه نظر وجود داشت: یکی خواباندن اعتصاب را مطرح می کرد، دومی به ادامه اعتصاب و سازماندهی یک قیام برای تصرف قدرت در شانگهای باور داشت و سومی ادامه اعتصاب را بدون سازماندهی یک قیام مطرح می کرد.

بالاخره، پس از بحثهای طولانی، تصمیم به ادامه اعتصاب و تعیین تاریخ قیام برای روز ۲۱ فوریه در ساعت ۶ بعد از ظهر گرفته شد. اما قیام صورت نگرفت، زیرا علامت آغاز آن هرگز داده نشد. قرار بود که قیام پس از شلیک چند توپ از طرف یکی از قایقهای توپدار آغاز شود. به دلایلی توپها شلیک نشدند. اعضای جوخه‌ها پراکنده شدند. معهدا، رهبری حزب وضعیت موجود را تأیید کرد. این مسائل روحیه اعضای جوخه‌ها را پایین آورد و تأثیر فاجعه آمیزی بر رویدادهای بعدی داشت.

تاریخ قیام دوباره برای ساعت ۶ بعد از ظهر ۲۲ فوریه تعیین شد. اما شرایط در این ضمن وسیعاً به نفع سون چوان - فانگ تغییر کرده بود. او با امنیت در موضع نسبتاً با ثباتش در جبهه (زیرا نیروهای جنوبی تهاجم خود را متوقف کرده بودند)، با شدت هر چه تمام تر به سرکوب جنبش اعتصابی پرداخت و به اعدام کارگران ادامه داد. از آنجایی که کمونیستها نشان دادند قادر به کشاندن کارگران راه آهن به اعتصاب نیستند، او سریعاً یک گردان پیاده را برای تقویت پادگان به شانگهای حمل کرد. در ۲۱ فوریه تنها ۱۰۰۰۰۰ کارگر هنوز در اعتصاب بودند، بقیه با موج ترور مجبور به بازگشت به کار شده بودند.

مطابق نقشه قیام قرار بود یکی از قایق‌های توپدار درست در ساعت ۶ بعد از ظهر انبار مهمات، سربازخانه‌ها، مرکز فرماندهی فرمانده پادگان (ژنرال لی پائو - چانگ) و تعدادی از خانه‌های مأمورین دولت را به توپ ببندد.

در همین زمان، در مناطق مختلف شهر، اعضای جوخه‌ها پلیس را خلع سلاح و ساختمانهای دولتی را به تصرف درمی آوردند. سلاحهای مصادره شده را باید به کارگران و کسانی که اسلحه نداشتند می دادند. به علاوه، همین که شلیک توپ آغاز می شد، یک دسته ۱۰۰ نفره از کارگران باید به طرف قایق توپدار می رفت و هفتاد تفنگ را که توسط ملوانان فراهم شده بود دریافت می کرد.

قیام در ساعت مقرر آغاز شد، و چهار قایق توپدار شلیک کردند. اولین هدف آنها انبار مهمات بود که به زودی پرچم سفید را به علامت تسلیم بالا برد؛ سپس توجه شان را به سربازخانه‌ها، ایستگاه راه آهن و مرکز فرماندهی فرمانده پادگان معطوف کردند و دو ساعت و نیم بدون وقفه شلیک نمودند.

اعضای جوخه‌ای که باید هفتاد تفنگ را دریافت می کردند در مأموریت خویش شکست خوردند، زیرا قایقی که قرار بود آنها را به قایق توپدار برساند به موقع وارد نشد. بدین گونه اهدافی که با آتش توپها تصرف شده بودند به نحو مؤثری اشغال نشدند.

در بخش جنوبی شانگهای، قیام گران موفق بودند. اما در پو - تونگ (یکی از مناطق کارگری)، پس از نبردی کوتاه با نیروهای برتر پلیس، اعضای جوخه‌ها پراکنده شدند. چا - پی (بزرگترین مرکز کارگری در بخش شمالی شهر) به هیچ وجه در قیام شرکت نکرد، زیرا اعضای جوخه‌هایش صدای آتش توپها را شنیده بودند (شمال و جنوب شانگهای به وسیله قلمروی فرانسویها و محله بین المللی از

هم جدا می شدند و حدود ده کیلومتر با هم فاصله داشتند). آنها پس از مدتی انتظار برای شنیدن علامت، پراکنده شدند.

در چنین وضعیتی (عدم حمایت جنوب از طرف شمال؛ فروکش کردن اعتصاب؛ شکست در پو - تونگ)، رهبری قیام شب ۲۲-۲۳ فوریه تصمیم گرفت دستور توقف عملیات را بدهد.

دلایل شکست آشکار بودند. از یکسو، عوامل تکنیکی فوق الذکر تأثیر بسیار بدی بر جنبش گذاشتند: تأخیر قایقی که می توانست امکان به دست آمدن هفتاد تنگ را فراهم آورد، تحکیم موقعیت به دست آمده به وسیله قایقهای توپدار را غیرممکن ساخت؛ معین کردن زمان قیام نه به وسیله یک ساعت معین بلکه توسط یک علامت غیرقابل اعتماد، با این نتیجه که چا - پی غیرفعال باقی ماند؛ عدم وجود یک رهبری درست یا هر گونه ارتباط بین مرکز فرماندهی قیام با مناطق. حتی با فرض اینکه چا - پی علامت را نشنیده و به نبرد نپیوسته بود، باز هم وظیفه رهبری بود که به محض آنکه دیگر نواحی حرکت را شروع می کردند، دستور می داد که چا - پی هم هر چند با تأخیر حرکت را آغاز نماید. اطلاعات بسیار ناکافی در مورد وضعیت در جبهه وجود داشت. ارتباط بین مناطق و فرماندهی قیام بسیار ضعیف بود.

از سوی دیگر، یکی از دلایل اصلی شکست قیام مطمئناً این بود که قیام در لحظه‌ای سازمان داده شده بود که جنبش انقلابی توده‌ها در اوج نبود، بلکه داشت فروکش می کرد. لحظه مناسب گذشته بود. آن لحظه ۲۰ فوریه بود. این واقعیت نمی توانست تأثیر تعیین کننده‌ای بر نتیجه قیام نداشته باشد. با توجه به وجود چنین شرایطی در شانگهای، کاملاً درست بود

که حزب از توده‌ها می‌خواست در ۲۰ فوریه دست به قیام بزنند. روحیهٔ پرولتاریا در آن زمان در اوج خود بود و حزب می‌توانست در پاسخ به اعدام‌های اعتصابیون به وسیلهٔ سون چوان - فانگ به عملیاتی بسیار اساسی تر از یک اعتصاب ساده، یعنی یک قیام دست بزنند. موازنهٔ واقعی نیروها نیز چنین راه حلی را طلب می‌کرد. مسئلهٔ دیگری وجود دارد که در اینجا باید مطرح کنیم: از آنجا که مقامات سون چوان - فانگ در از هم پاشیدن جنبش توده‌ای و مجبور کردن نیمی از کارگران به بازگشت به کار موفق شده بودند، آیا نباید به این نتیجه گیری برسیم که روحیهٔ رزمندگی پرولتاریای شانگهای برای یک اقدام قطعی پایین بود؟ پاسخ کامل به این سؤال مشکل است، اما نمی‌توان از طرح آن خودداری کرد. این نتیجه گیری کاملاً پذیرفتنی است. حزب، همچنانکه نشان دادیم، هیچگونه آمادگی نداشت؛ تهییج کافی در بین توده‌ها به نفع قیام انجام نداده بود؛ توانایی کشاندن کارکنان راه آهن و دیگر اقشار طبقهٔ کارگر را به اعتصاب نداشت.

به علاوه، این واقعیت که ارتش ملی پیشروی خود را به سمت شانگهای دقیقاً در ۱۹ و ۲۰ فوریه و روزهای بعد از آن متوقف کرد، نمی‌توانست تأثیری بر روحیهٔ پرولتاریا نداشته باشد.

سومین قیام شانگهای (۲۱ مارس ۱۹۲۷)

قیام ۲۱ مارس ۱۹۲۷ - شامل عملیات ترکیبی ارتش و پرولتاریای انقلابی در پشت جبههٔ دشمن، و بلوک بین حزب کمونیست و کومین تانگ - نمونه‌ای بود

هم برای سازماندهی و تعیین زمان قیام، و هم برای رهبری و اجرای تکنیکی آن. استفاده زیادی از تجربه اکتبر ۱۹۲۶ و فوریه ۱۹۲۷ صورت گرفت. در این قیام، پرولتاریای شانگهای به عنوان رهبر واقعی چهار نیروی مؤتلف (پرولتاریا، بورژوازی، دهقانان و زحمتکشان شهری) عمل کرد. **قیام عمدتاً توسط پرولتاریا تدارک دیده و اجرا شد؛** بورژوازی، که نقش قابل ملاحظه‌ای در دو قیام قبلی و حتی نقش مسلطی در قیام اول برعهده داشت، این بار تنها به عنوان یک نیروی کمکی مورد استفاده قرار گرفت. در آن شرایط، این امر بیانگر گام بزرگی به جلو بود.

بلافاصله پس از شکست ۲۲ فوریه، کمیته مرکزی به سازمانهای مختلف حزب دستور داد تا دلایل شکست دو پیکار پیشین را مطالعه نموده، درسهای لازم را از آنها فراگرفته و فعالانه برای یک قیام جدید آماده شوند. وضعیت در جبهه آنچنان بود که قیام به فاصله کوتاهی می توانست به ضرورتی عملی بدل شود.

علیرغم شکست پرولتاریا در ۲۲ فوریه، سون چوان - فانگ جرأت نکرده بود تروری را که در هنگام اعتصاب آغاز کرده بود ادامه دهد. حزب کمونیست از این امر به خوبی جهت آماده ساختن خودش برای نبردهای جدید و قطعی استفاده کرد. تدارکات نظامی انجام شده بین قیام دوم و سوم را می توان به شرح زیر خلاصه کرد: الف) کمیته مرکزی حزب کمونیست تصمیم گرفت تعداد اعضای جوخه‌های رزمنده را از ۲۰۰۰ نفر به ۵۰۰۰ نفر افزایش دهد. رهبری نظامی این وظیفه را در فاصله کوتاهی با موفقیت کامل به انجام رساند. ب) در ساختار فرماندهی جوخه‌های رزمنده تجدیدنظر شد، و رهبران جدیدی به کار گمارده شدند. کمی قبل از قیام ۲۱ مارس تمامی جوخه‌ها شکل نهایی خود را پیدا کرده بودند و یک

فرمانده برای هر بیست یا سی نفر در نظر گرفته شده بود. ج) تلاشهای عظیمی برای آرایش نظامی دادن به اعضای جوخه‌ها و به ویژه به تمامی فرماندهان آنها صورت گرفت. تمرینات آموزشی برای هر دو منظمأ صورت می گرفت. د) یک فرماندهی عالی پرانرژی و قابل انعطاف برای رهبری عملیات در طول قیام به وجود آمد. این فرماندهی عالی یک گروه ارتباطی ویژه و یک گروه ویژه مأمور اکتشاف داشت. ه) توجه عظیمی به مطالعه شهر از نقطه نظر تاکتیکی شده بود. هر فرمانده باید منطقه خویش را بطور کامل و تمام شهر را حداقل در خطوط کلی آن می شناخت. او باید برآورد تاکتیکی از هر ساختمان و هر خیابانی که باید در جریان قیام اشغال می شد، می نمود. بدین منظور، فرماندهان و اعضای جوخه‌ها، به شناسایی شخصی از هدفهایی که باید اشغال می شدند دست زدند؛ راههای ورودی به آنها را مطالعه کردند و نقشه ساختن باریکادها را چنانچه به موقعیت دفاعی می افتادند مورد بررسی قرار دادند. و) حدود ۱۰۰ موزر جدید، برای افزودن بر پنجاه تایی که از قیام دوم باقی مانده بود خریداری شد. تا اواسط مارس، حزب همچنان اطلاعات ضعیفی از وضعیت در جبهه داشت. در واقع، در ۱۲ مارس، ارتش ملی پیشروی عمومی خویش را به سمت شانگهای از سر گرفته بود؛ حزب از این مسئله تنها در ۱۶ مارس و آن هم بطور بسیار مبهم مطلع شده بود. در همین زمان، اطلاعاتی به حزب رسید مبنی بر اینکه ارتش جنوبی در بیستم یا بیست و دوم به شانگهای وارد خواهد شد. در رابطه با این خبر، کمیته مرکزی تمامی تدارکات خویش را به نحوی انجام داد که قیام بتواند در بیستم یا بیست و دوم آغاز شود.

بطور مشخص تصمیم گرفته شد که وقتی نیروهای جنوبی به ایستگاه سونگ - چینگ در مسیر هانگژو، و ایستگاه چانگ - چو در مسیر نانکینگ - که هر دو در سی کیلومتری شانگهای قرار داشتند - برسند، حزب، کارگران و خرده بورژوازی را به اعتصابی عمومی فراخوانده و قیام مسلحانه را سازمان دهد.

در ارتباط با تدارک قیام و همکاری آن با ارتش ملی، حزب و به ویژه افراد نظامی آن کار زیادی در بین کارکنان راه آهن خط شانگهای - نانکینگ انجام دادند. در این زمان، نیروها با راه آهن از ایالت شانتونگ (که فرماندار آن چانگ تسونگ - چانگ بود) برای کمک به سون چوان - فانگ فرستاده می شدند. در ۸ مارس، کارکنان راه آهن شانگهای - نانکینگ اعتصاب کردند. با وجودی که بخش بزرگی از نیروهای شانگهای، قبلاً به مقصدهای خویش منتقل شده بودند، اما این اعتصاب در خطی که در رابطه با جبهه کار می کرد، مشکلات عظیمی برای دشمن ایجاد کرد. قطارها تنها در صورتی می توانستند حرکت کنند که راننده‌ها و دیگر افراد راه آهن را یافته و تحت مراقبت نظامی به کار مجبور می کردند. بین قیامهای دوم و سوم، و به ویژه در جریان اعتصاب، کارکنان راه آهن، به دستور سازمان نظامی حزب قطارهای نظامی را از خط خارج کرده و با انواع وسایل نظم خطها را به هم زدند؛ نیروهای شانگهای برای بکار انداختن سیستم حمل و نقل خویش مجبور شدند که افراد بسیاری را برای محافظت از خطوط راه آهن بکار گمارند.

کار تهییجی که حزب کمونیست در بین کارکنان راه آهن انجام داد فوق العاده بود و شیوه صحیح عمل را در چنین مواردی، در پشت جبهه ارتش «خودی» نشان می دهد.

حزب برای آماده سازی سیاسی پرولتاریا و طبقات متوسط شانگهای، کار زیادی انجام داد. صرف نظر از کار معمول بسیج انقلابی پرولتاریا و توده‌های نیمه پرولتار، نتایج زیادی به وسیله تدارک و فراخواندن یک مجمع نمایندگی به دست آورد. این مجمع باید یک کمیته اجرایی را انتخاب می کرد که در طول قیام، به عنوان عالی ترین مرجع اعلام می شد. مقدار زیادی از کار تدارکاتی برای این مجمع در تمامی بخشهای شهر انجام گرفت. اولین نشست در ۱۲ مارس صورت گرفت و یک کمیته بیست و شش نفری را انتخاب کرد که پانزده نفر آنها کمونیست بودند. در طول قیام، این کمیته اجرایی که شامل نمایندگان از طبقات مختلف مردم بود، از میان اعضای خود حکومت انقلابی شانگهای را با شرکت کمونیستها انتخاب کرد. در صبح روز ۲۱ مارس، خبر رسید که نیروهای جنوبی ممکن است در عصر آن روز وارد شوند. ایستگاههای سونگ - چینگ و چانگ - چو اشغال شده بودند. کمیته مرکزی ناگهان تصمیم گرفت اعتصاب عمومی را در ظهر همان روز اعلام و قیام را یک ساعت پس از آن آغاز نماید.

موازنه نیروها در شهر در آغاز اعتصاب عمومی به شرح زیر بود. صرف نظر از ۶۰۰۰ نفر اعضای بدون سلاح جوخه‌ها (حزب موفق شده بود بجای ۵۰۰۰ نفر، ۶۰۰۰ نفر را بسیج کند) و ۱۵۰ نفر مسلح، حزب نیروی دیگری نداشت. ناوگان دریایی که در قیام دوم شرکت کرده بود، از شانگهای لنگر برداشته و اکنون رهسپار دژ پو - تونگ شده بود. در این زمان نمی شد بر روی کمک آن حساب کرد. دشمن حدود یک بریگارد پیاده و یک قطار زرهپوش در شانگهای داشت که گاردهای سفید روسی آن را هدایت می کردند. به علاوه، تمامی نیروی پلیس را که حدود ۲۰۰۰ نفر بودند در اختیار داشت.

مطابق نقشه، قیام باید همزمان در تمامی مناطق (به استثنای قلمروهای خارجی) با خلع سلاح پلیس آغاز می شد. اعضای جوخه‌ها پس از انجام این کار باید در مسیر قرارهای از پیش تعیین شده پیش رفته و مأموریت‌های جدید را که عمدتاً در ارتباط با خلع سلاح نیروهای نظامی بود انجام می دادند.

اعتصاب در ظهر آغاز شد. در عرض نیم ساعت تمامی شهر از حرکت باز ماند. پرولتاریا همراه با بخشی از خرده بورژوازی (مغازه داران، صنعتگران و غیره) در اعتصاب بود. دقیقاً در ساعت یک بعد از ظهر، خلع سلاح پلیس در سراسر شانگهای آغاز شد. **درست در ظرف یک ساعت تمامی نیروی پلیس خلع سلاح شده بود.** در ساعت ۲ بعد از ظهر قیام گران حدود ۱۵۰۰ تفنگ داشتند. بلافاصله پس از این، نیروهای قیام گر به تأسیسات عمده دولتی حمله نموده و خلع سلاح نیروهای نظامی را آغاز کردند.

نبردی جدی در چا - پی (نزدیک ایستگاه شمال، کلیسای روسی و مرکز انتشاراتی تجاری) در گرفت. سرانجام، در ساعت ۴ بعد از ظهر دومین روز قیام، دشمن (حدود ۳۰۰۰ سرباز و یک قطار زرهپوش با تکنیسین‌های روسی سفید) کاملاً درهم شکسته شد. پس از آنکه این آخرین بارو هم سقوط کرد، تمامی شانگهای (به استثناء قلمروهای خارجی و محله بین المللی) در دست قیام گران بود.

در عصر روز ۲۲ مارس نیروهای ژنرال پای چونگ - هسی - ضد قهرمان ۱۲ آوریل (هنگامی که نیروهای نظامی بر روی یک راهپیمایی کارگران آتش گشودند) - به شانگهای وارد شدند.

رهبران سومین قیام زمان اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه را درست تعیین کرده بودند. این نمونه‌ای از هماهنگی کامل بین عملیات ارتش

در خارج شانگهای و پیکار انقلابی در داخل شهر بود. نقطه اوج در آنچه که یک طغیان بی سابقه کارگران شانگهای بود با نزدیک شدن نیروهای چیانگ کای - شک و حالت هرج و مرج در صفوف دشمن، تطبیق داشت. به علاوه، عملیات با بی باکی و مهارت جوخه‌های رزمنده در خلع سلاح پلیس و نیروهای نظامی مشخص می شد.

در قیام و مبارزه برای کسب قدرت در ۲۱ مارس، این تز مارکس که «قیام یک هنر است» به عالی ترین شکلی به مورد عمل گذارده شد.

این پیروزمندی پرولتاریای شانگهای به قیمت دو شکست قبلی به دست آمد. توده‌ها با تجربه می آموزند. تجربه ستیزهای قبلی، ضرورت تدارک دقیق و سیستماتیک نبرد تعیین کننده را بسیار پیش از قیام نشان داده بود؛ ضرورت تضمین این را که نبرد تنها توسط حزب پرولتاریا هدایت خواهد شد. در قیام سوم شانگهای، حزب کمونیست چین از این تجربه به نحوی عالی استفاده کرد.

آدمی از نظم و استعداد عجیب برای پیکار طبقه کارگر شانگهای به شگفت می افتد. اعتصابی عمومی برای ساعتی معین اعلام می شود، و دقیقاً در آن لحظه تمامی طبقه کارگر شانگهای به اعتصاب دست می زند. درست در ساعت یک خلع سلاح پلیس در هر منطقه کارگری آغاز می شود. علاوه بر این، این عملیات به وسیله کارگرانی انجام می گیرد که اکثراً بی سلاح هستند (تنها ۱۵۰ موزر در اختیار داشتند).

تنها در صورتی امکان اجرای اعتصاب عمومی و قیام با چنین دقتی وجود داشت که نفوذ عظیمی را که کمونیستها در آن زمان در شانگهای بر طبقه کارگر و بخشی از خرده بورژوازی داشتند، در نظر بگیریم.

خوانندگان که چیزی در مورد رویدادهای چین در این دوره می دانند ممکنست این سؤال را مطرح کنند و در حقیقت مطمئناً این سؤال را مطرح خواهند کرد: اگر روحیهٔ پرولتاریای چین به چنان درجهٔ عالی از شور و شوق در لحظهٔ قیام سوم رسیده بود، و اگر حزب کمونیست چین چنان نفوذ عظیمی را بر طبقات زحمتکش شهر اعمال کرده بود، این مسئله قابل درک نیست که چرا قدرت شوروی اعلام نشد؛ چرا ژنرالهای مرتجع چیانگ کای - شک توانستند حکومتی را که در طول قیام برپا شده بود منحل کنند؛ و بالاخره چرا پرولتاریا اجازه داد که خلع سلاح شود. زیرا، درست یک هفته پس از قیام، چیانگ کای - شک دست به یک **گودتای** ضدانقلابی زد، و طبقهٔ کارگر که پیش از ورود نیروهای جنوبی قدرت را به دست گرفته بود، نتوانست از پیروزی خود استفاده ببرد.

برای پاسخگویی به این سؤال، که سؤالی کاملاً بجا هم هست، لازم است به مسائل استراتژی کلی سیاسی که قبلاً به هنگام بررسی شکست اولین قیام ذکر کردیم بازگردیم.

هر چند که حزب کمونیست چین (یا بهتر است بگوییم رهبری آن) در رابطه با سازماندهی، تدارک و اجرای قیام خط اساساً درستی را دنبال نمود، اما در مقابل **کومین تانگ خط نادرستی را دنبال کرد: به نقش انقلابی پرولتاریا کم بها داد، و همچنان کومین تانگ را بمثابةٔ یک کل بدون تفرقه و کل بورژوازی ملی را بمثابةٔ یک نیروی انقلابی در نظر گرفت - در حالی که در واقع بخشی از این بورژوازی و بدین گونه کومین تانگ (جناح راست آن) آشکارا به اردوی ضدانقلاب وارد شد و می**

خواست خود را با نیروهای مرتجع بومی و امپریالیسم خارجی متحد کند.

این بود علت اساسی شکست پرولتاریای شانگهای پس از آنکه نیروهای چیانگ کای - شک به شهر وارد شدند.

رهبری حزب کمونیست نمی دید یا نمی توانست ببیند که پیشروی چیانگ کای - شک به سمت شانگهای تنها به خاطر به دست آوردن کنترل شهر صورت گرفته - که میلیتاریستها آن را غنی ترین غنیمت از نظر ثروت مادی می دانستند. مسئله این بود که آنها بدین ترتیب می توانستند خود را از زیر نفوذ حکومت جناح چپی در ووهان آزاد کنند و ووهان را در مقابل شانگهای قرار دهند. کمیته مرکزی به خوبی می دانست که مبارزه علیه شانگهای توسط چیانگ کای - شک بدون اجازه حکومت ووهان صورت گرفته. علیرغم این، و گرچه عدم توافقهای طولانی سیاسی و تفاوت اهداف چیانگ کای - شک با ووهان بر کمیته مرکزی کاملاً معلوم بود، اما قیام را صرفاً تنها تحت شعار کمک به نیروهای جنوبی تدارک دید. حزب، طبقه کارگر را از خطری که وی را در نتیجه تهاجم چیانگ کای - شک تهدید می کرد، آگاه نساخت. امیدوار بود که تا حدی چیانگ کای - شک و پیروانش را تحت تأثیر قرار دهد به نحوی که آنها جرأت نکنند سیاستی ارتجاعی را در شانگهای یا منطقه اطراف آن اتخاذ کنند. همچنان به پرولتاریا به عنوان یک نیروی کمکی و نه بمثابة رهبر انقلاب دمکراتیک نگاه می کرد. بدین دلیل، توده های کارگر را برای مقاومت در مقابل تلاشهای ضدانقلابی که از چیانگ کای - شک انتظار می رفت، آماده نکرد.

این است تبیین این واقعیت که چرا حکومت جدید تشکیل شده در جریان قیام - که در آن تعدادی کمونیست همراه با نیو یونگ - چین و دیگر اعضای جناح راست کومین تانگ شرکت داشتند - تقریباً غیرفعال باقی ماند، و منتظر شد تا توسط چیانگ کای - شک منحل شود. کمونیستها تلاش نکردند دیگر اعضای حکومت را تحت نفوذ خویش قرار دهند و از مقامهای رسمی شان برای ادامه بسیج انقلابی توده‌ها استفاده نکردند.

حزب هیچ کاری برای جلوگیری از گماردن یک عضو دست راستی کومین تانگ در فرماندهی پلیس به عمل نیامورد و بدین گونه در عمل تمامی قدرت اجرایی را در شانگهای به دشمن طبقاتیش واگذار کرد. بدتر از این هم وجود داشت؛ بخشی از کمیته مرکزی می خواست اجازه دهد گارد کارگران خلع سلاح شود و آماده بود تا سلاحها را به فرماندهی نظامی تسلیم کند. باید توجه کرد که بخشی از این اسلحه‌ها قبلاً به عنوان هدیه به نیروهای نظامی داده شده بود. و اگر تمامی سلاحها تحویل نشدند، تنها بخاطر اصرار رهبران نظامی بود.

رهبری حزب، علیرغم دستورات صحیح انترناسیونال کمونیستی، علیرغم خواست صریح برخی از رفقای رهبری، هیچ کاری برای گسترش روحیه انقلابی در پادگان انجام نداد. پیشنهادهای دائر بر ثبت نام توده کارگران در ارتش و انجام تهییج سیاسی و بسیج واحدهای نظامی داده شد؛ اما جناح عمده دستگاه مرکزی حزب سرسختانه به مواضعش چسبیده بود.

قسمت زیر که از مقاله قبلاً نقل شده یانگ هسیائو - شن گرفته شده، رهبری کمونیستی این دوره را به نحوی عالی مشخص می کند. در میان واحدهای پادگان، انقلابی ترین بخش، لشکر یکم بود. چیانگ کای - شک که اعمال سیاستش را

بلافاصله پس از اشغال شهر شروع کرده بود (او دبیر جناح چپ کومین تانگ را در چا - پی دستگیر کرد؛ تمامی اعضای هیئت سیاسی را که به وسیله حکومت ووهان انتخاب شده بودند تیرباران نمود؛ فرماندهانی را که فکر می کرد غیرقابل اعتمادند از کار برکنار کرد؛ به گردانهای کارگران حکم کرد که باید سلاحهایشان را تسلیم کنند، و غیره)، به لشکر یکم دستور داد شانگهای را ترک کرده و رهسپار جبهه شود.

«فرمانده لشکر یکم، هسوئه یوئه، بلادرنگ خود را به حزب معرفی و مسئله زیر را مطرح کرد:

من دستوراتی از چیانگ کای - شک برای ترک شانگهای دریافت کرده‌ام. چکار باید بکنم؟ اگر دستور را اطاعت نکنم، تنها کاری که می ماند اینست که چیانگ کای - شک را دستگیر نمایم. علیرغم اینکه زمان زیادی از دست رفته بود، چپ هنوز نفوذ مسلطی در نانکینگ، سوژو و خود شانگهای داشت. اما هیچ جواب روشنی به این پیشنهاد برای یک حمله قطعی به چیانگ کای - شک داده نشد. به هسوئه یوئه توصیه کردند دستورات را نادیده گرفته و خود را به مریضی بزنند. اما زمانی فرا رسید که دیگر نمی شد بیش از این تعلل ورزید. هسوئه یوئه اولتیماتومی دریافت کرد و هنگامی که به حزب مراجعه نمود انتخاب دیگری باقی نمانده بود: یا باید با حمایت و بر طبق دستورات حزب کمونیست علیه چیانگ کای - شک دست به اسلحه می برد و یا از دستور چیانگ کای - شک اطاعت کرده و نیروی قدرتمندی را با ارزش انقلابی عظیمی از شانگهای بیرون می برد.»

پس از عزیمت لشکر یکم، چیانگ کای - شک حکومت را منحل و گردانهای کارگران را خلع سلاح نمود.

اینها واقعیت‌های اساسی هستند که سیاست اپورتونیستی رهبران حزب کمونیست را در دوران بلوک با کومین تانگ مشخص می کنند. این سیاست شکست پرولتاریا را در مارس ۱۹۲۷ باعث شد. همانطور که کمینترن اشاره کرده، حزب کمونیست باید - حتی در هنگامی که با کومین تانگ تشکیل بلوک داده بود - بطور همزمان برای یک سیاست مستقل پرولتاری در انقلاب دمکراتیک مبارزه می کرد. علاوه بر این، وضعیت در شانگهای و موازنه نیروها آنچنان بود که پرولتاریا کاملاً حق داشت انتظار اقدام قطعی را از جانب حزب داشته باشد.

یادداشتها :

۱- یانگ هسیائو - شن: «رویدادهای شانگهای در بهار ۱۹۲۷» در اسنادی در مورد مسئله چین، شماره ۱۳، منتشر شده توسط دانشگاه کارگران چین.

فعالیت کمونیستی برای تحلیل بردن نیروهای مسلح طبقات حاکم

بین الملل کمونیست در قطعنامه‌های رسمی درباره طرز رفتاری که پرولتاریا باید نسبت به ارتش بورژوایی داشته باشد اظهارات زیادی داشته است. ولی با تزها درباره مبارزه علیه جنگ امپریالیستی و وظایف کمونیستها که در کنگره جهانی ششم پس از گزارش رفیق بل^{۲۰} پذیرفته شدند، اکنون پرولتاریای بین المللی انقلابی برنامه‌ای دقیق، در تطابق با دکتترین مارکس، انگلس و لنین، در خصوص مسائل جنگ و موضع پرولتاریا نسبت به انواع مختلف جنگ و انواع ارتش در مراحل مختلف انقلاب پرولتاری، در اختیار دارد. این تزها یک راهنمایی واضح برای تاکتیکهای حزب، و کل پرولتاریای انقلابی، در رابطه با انواع مختلف ارتش – بر طبق خصلت شان (ارتشهای بنا شده بر اساس خدمت نظامی اجباری؛ میلیشیاها یا ارتشهای مزدور؛ ارتشهای امپریالیست؛ سازمانهای داوطلبانه بورژوایی؛ ارتشهای ملی – دمکراتیک)، و بر طبق اهداف طبقاتی که در خدمتش هستند –

ارائه می دهند. اهمیت عظیم این تزه‌ها در این حقیقت است که به مشکلات جنگ و مسائل نظامی نه بطور انتزاعی یا آکادمیک، بلکه در ارتباط نزدیک با کل سیاست و تاکتیک‌های حزب انقلابی در راستای آماده کردن و سازمان دادن انقلاب پرولتاری پرداخته می شود.

این اهمیت عظیمی، چه از نظر اصول و همچنین در عمل، دارد که مسئله روابط بین پرولتاریا و ارتش، و خطی که باید در این حوزه دنبال شود، به نحو صحیحی مطرح گردد. ارتش عنصر کلیدی در سازمان دولت است. ثبات دولت بمثابة یک کل، وابسته به ثبات و وضع عام ارتش است. شانسی پرولتاریا برای سرنگون کردن بورژوازی و خرد کردن دولت بورژوایی در صورت وجود یک وضعیت بلاواسطه انقلابی تا حد زیادی وابسته به درجه سرخوردگی درون یک ارتش بورژوایی است — هنگامی که مسئله سرنگون کردن طبقه بورژوا باید در عمل در دستور کار بلاواسطه گذاشته شود.

تاریخ تمام انقلابها نشان می دهد که اگر یک ارتش و نیروی پلیس با تعلیم نظامی خوب، که مجهز به همه گونه فنون مدرن تهاجمی و تدافعی (مسلسل، خودروهای زره پوش، سلاحهای شیمیایی، نیروی هوایی و غیره) باشند، فرماندهان خوبی داشته باشند و توسط دستجات فاشیست مسلحی حمایت شوند که امروزه در هر کشوری موجودند، به نحوی مؤثر علیه انقلاب بجنگند، حتی اگر تمام شرایط دیگر مطلوب باشند، آنها قادرند پیروزی انقلاب را به نحو چشمگیری سخت نمایند.

لنین گفت: «البته، اگر انقلاب خصلتی توده‌ای نگیرد و بر سربازان تأثیر نگذارد، مبارزه جدی نمی تواند مطرح باشد.» [۱]

شکی نیست که در دوره‌های بحران، هنگامی که یک موقعیت انقلابی حاد موجود است، ارتش و پلیس نمی توانند از نفوذ روحیه انقلابی غالب بگریزند. به موجب ترکیب طبقاتی آنها، انگیزش انقلابی تا درجه‌ای در میان آنها احساس خواهد شد. با این حال، ساده لوحانه خواهد بود اگر فکر کنیم که برای ارتش، یا حتی قسمتهایی از آن، امکان پذیر است که بدون مقداری کار قبلی توسط حزب انقلابی، علناً به اردوی انقلاب برود. این ساده لوحانه خواهد بود که فکر کنیم روند انقلابی به بخودی خود در ارتش و پلیس ریشه خواهد دواند و رشد می کند. حزب انقلابی باید در ارتش و پلیس، هم قبل از وضعیت انقلابی بلاواسطه و در درجه نخست در طی آن، کار سیاسی و تشکیلاتی انجام دهد. هر چقدر این کار شدیدتر باشد، شور انقلابی در بین سربازان و تردیدشان بین انقلاب و ضدانقلاب قوی تر، و تعداد واحدهای مجزایی که به صف پرولتاریا می پیوندند بیشتر خواهد بود. در طول قیام، فعالیت سیاسی و تشکیلاتی درون ارتش باید با روشهای فیزیکی مبارزه علیه آن ترکیب شود.

در آلمان، اگر واقعاً تبلیغات سیاسی مناسبی در واحدهای رایشسور و پلیس انجام شده بود (که علیرغم انزوای رایشسور کاملاً ممکن بود)، رؤسای ستاد مسلماً قادر نمی بودند سربازان شان را برای اشغال کردن ساکسونی و تورینگنای انقلابی به آن سادگی اعزام کنند که در واقعیت در سپتامبر - اکتبر ۱۹۲۳ کردند. در استونی طی پائیز ۱۹۲۴، اگر **سازماندهی مناسب** (هسته‌های کمونیست، گروههایی از سربازان انقلابی و غیره) در ارتش وجود داشت، نفوذ قابل توجهی که حزب

کمونیست در بین سربازان از آن برخوردار بود سرکوب سریع قیام ۱ دسامبر ریوال را برای نیروهای ارتجاع ناممکن می ساخت. در نهایت، اگر حزب کمونیست چین در ایالت کوانگ تونگ قادر بود حتی تا درجه کمی فعالیت از این نوع را برای تحلیل بردن و از نظر سیاسی جذب کردن سربازانی انجام دهد که چیانگ فا - کوی، لی چی - شن و لی فو - لین برای خرد کردن کانتون سرخ فرستادند (ما در اینجا از هنگ آموزشی، یا بسیاری از دیگر واحدها که سازمان حزب به نحوی عالی میانشان کار کرده بود صحبت نمی کنیم)، آنگاه نتیجه نبرد مسلماً متفاوت می شد. علاوه بر آن، قیام کانتون دقیقاً با شورش یک واحد نظامی، هنگ آموزشی، آغاز شد که بدون آن یک قیام عمومی در شرایط حاکم بر کانتون در اوایل دسامبر ۱۹۲۷ ناممکن بود.

در همه قیامهای گذشته بدون استثنا (شانگهای، پتروگراد، مسکو، کراکو، قیامهای مختلف آلمان و غیره)، نقش تعیین کننده همیشه توسط ارتش ایفا شده است. در واقعیت نتیجه انقلاب اغلب به درجه هواداری از انقلاب در ارتش بستگی دارد، به میزانی که افسران فرمانده آن می توانند از ارتش علیه پرولتاریای انقلابی استفاده کنند. زیرا انتقال قدرت از دستان یک طبقه به طبقه دیگر در نهایت توسط قدرت مادی فیصله می یابد. و ارتش عنصر کلیدی آن قدرت است.

این تنها در پسایند یک جنگ (هنگامی که ناگزیر باشد) نیست که وضعیت در کشوری مشخص ممکن است انقلابی شود و بدون شک چنین می شود؛ در یک دوره «صلح» نیز به همین خوبی، علیرغم تثبیت موقت سرمایه داری می تواند و بدون شک انقلابی می شود.

«جنگهای داخلی در آلمان در ۱۹۲۰ و ۱۹۲۳، در بلغارستان در ۱۹۲۳، در استونی در ۱۹۲۴، و در وین در ژوئیه ۱۹۲۷، اثبات می کنند که جنگ داخلی پرولتاری ممکن است نه تنها در دورانهای جنگهای امپریالیستی بورژوایی، بلکه همچنین در «شرایط عادی» سرمایه داری برپا شود؛ زیرا سرمایه داری کنونی مبارزه طبقاتی را تا درجه حادی تشدید می کند و در هر لحظه ممکن است یک موقعیت انقلابی بلاواسطه پدید آورد.» [۲]

ولی این به هیچ وجه به نتیجه‌ای که عناصر راستگرا در کمینترن به آن می رسند، عناصری که مدعی هستند انقلاب تنها در پسایند یک جنگ ممکن است، نمی انجامد. نتیجه‌ای که گرفته می شود خیلی ساده این است که تدارک دیدن برای قیام باید همزمان از طریق تبلیغات در ارتش از یک طرف، و از طرف دیگر از طریق تشکیل دادن نیروهای واقعاً مسلح پرولتاری که قادر به جنگیدن مسلحانه علیه قسمتی از ارتش منظم که هنوز تحلیل نرفته می باشند، انجام شود، زیرا نباید فراموش کرد که هنگامی که قیام آغاز شود، مبارزه برای به دست آوردن ارتش باید همچنین بطور مسلحانه انجام شود. ولی هر چه تحلیل بردن ارتش بورژوایی پیشرفت بیشتری داشته باشد، نیروهای مسلح پرولتاریا قویتر خواهند بود، و مبارزه در طی خود قیام آسانتر خواهد بود. عکس این امر نیز صحیح است.

در زمان جنگ این اصل همه اهمیتش را حفظ می کند. لازم است بر این امر آگاه بود که شعار تبدیل کردن جنگ امپریالیستی به یک جنگ داخلی فقط به صورت یک عبارت پوچ باقی خواهد ماند مگر اینکه حزب انقلابی کار منظم در ارتش را به جدی ترین شکل ممکن انجام دهد.

لنین با اشاره به تصمیم فدراسیون بین المللی فلزکاران، که در هانور تشکیل جلسه داد، دربارهٔ نیاز به پاسخ دادن به جنگ با اعلام کردن یک اعتصاب، در یادداشتی خطاب به اعضای دفتر سیاسی نوشت:

«مسئلهٔ مبارزهٔ ضد جنگ را در نشست بعدی عمومی کمیتهٔ اجرایی کمیتن مطرح کنید، و قطعنامه‌های مشروحه را بپذیرید که توضیح می دهند تنها یک حزب انقلابی که از پیش آزموده و آماده شده است، با تشکیلات غیرقانونی خوب، می تواند کارزار ضد جنگ را موفق آمیز پیش ببرد؛ که شکل صحیح مبارزه نه یک اعتصاب ضد جنگ، بلکه سازماندهی سلولهای انقلابی در ارتشهای کشورهای در حال جنگ و آماده ساختن شان برای انقلاب است.» [۳]

ولی این کار سازماندهی و تبلیغات سیاسی در بین سربازان در زمان جنگ بسیار آسانتر خواهد شد اگر حزب آن را از قبل، هنگامی که هنوز صلح برقرار است، به نحو سیستماتیک آغاز کرده باشد.

یکی از جدی ترین اشتباهاتی که احزاب کمونیست قبل از این مرتکب شده‌اند این است که آنها مسئلهٔ جنگ را بطور انتزاعی، از دیدگاه صرفاً تبلیغی و ترویجی در نظر گرفته‌اند، و توجه کافی به ارتش، که عامل تعیین کننده در همهٔ جنگها است، معطوف نداشته‌اند. «اگر اهمیت سیاست انقلابی در خصوص مسئلهٔ جنگ به توده‌های وسیع توضیح داده نشود، و اگر کار در بین ارتش انجام نشود، مبارزه علیه جنگ امپریالیستی و تلاشها برای آماده شدن برای جنگهای انقلابی هیچگاه فراتر از مرحلهٔ تئوری پردازی نخواهند رفت.» [۴]

بین الملل کمونیست بطور مداوم بر اهمیت کار در ارتش و نیروی دریایی تأکید کرده است. با این حال بخشهای متعددی - و حتی حزبی نظیر حزب کمونیست چین، که بارها با مشکل مبارزه مسلحانه علیه ارتشهای میلیتاریست مواجه شده است، حزبی که اوج گیری جدید موج انقلابی آن را ناگزیر وادار به سازماندهی و انجام یک قیام همگانی پرولتاری می کند - تا این اواخر (یعنی تا آغاز سال ۱۹۲۸) اهمیت تصمیمات کمیترن را دست کم گرفته اند، و تقریباً هیچ کاری در این زمینه، بجز در چند منطقه جداگانه محدود، انجام نداده اند.

اصل حیاتی برای هر حزب انقلابی آن است که باید کار انقلابی را هر جا که توده ها متمرکز هستند انجام دهد. ارتشها و نیروهای دریایی بورژوایی همیشه دهها یا حتی صدها هزار نفر از پرولتارها یا دهقانان جوان را دربر دارند که کمتر از کارگران کارخانجات یا دسته های مشخصی از دهقانان برای شعارها و عقاید انقلابی مستعد نیستند. با در نظر داشتن این حقیقت که ارتش، پلیس و نیروی دریایی ابزار اصلی محدودیت و وسایل عمده ای هستند که دولت بورژوایی (و هر دولت غیر سوسیالیست دیگر) توسط آنها با پرولتاریای انقلابی می جنگد، نمی توان در مورد نیاز به کار انقلابی در صفوف آنها **مبالغه کرد**.

حزبی که مستقیم یا غیرمستقیم این حوزه حیاتی فعالیت انقلابی را انکار می کند خودش را در مقابل عواقبی که برای انقلاب بسیار مخرب هستند بدون حفاظ می گذارد. **کل حزب کمونیست باید چنین فعالیتی را به نحو خستگی ناپذیر دنبال کند، هم در دوره هایی که نیروهای انقلابی ساخته می شوند، و حتی بیشتر در طی دوره های برآمد انقلابی. ما اعتقاد داریم که چنین تبلیغاتی، در پرتوی ملاحظاتی که در بالا طرح شدند، به**

همان اندازه کار حزب در کل دیگر حوزه‌ها (جذب کردن طبقه متوسط و غیره) ضروری است.

تبلیغات در ارتش اغلب ناموجود یا ناکافی است زیرا بسیار سخت است و خطرات زیادی را دربر دارد. این بخصوص در مورد ارتش‌های مزدور نظیر چین و برخی کشورهای اروپایی صادق است: بلغارستان، آلمان و غیره. واضح است که ساختار یک ارتش، انضباط نظامی، انزوای سربازان از مردم، و غیره، دشواریهای بزرگی ایجاد می‌کنند. بورژوازی به ترور علیه هر حزبی که کار انقلابی در ارتش انجام دهد متوسل می‌شود. ولی این فقط بدین معناست که هر حزب کمونیست باید چنین کاری را با انرژی، قاطعیت و پیگیری هر چه بیشتری انجام دهد.

هدف اصلی کار در ارتش، نیروی دریایی و پلیس (یا ژاندارمری) آوردن سربازان، ملوانان و پلیس به جبهه مشترک مبارزه طبقاتی پرولتاری است؛ اطمینان حاصل کردن از این است که سربازان شعارها و اهداف حزب کمونیست را می‌دانند و می‌پذیرند.

فعالیت حزب و اتحادیه جوانان کمونیست برای تحلیل بردن ارتش و نیروی دریایی بورژوازی باید در دو سطح عمده انجام شود: الف) درون ارتش و ناوگان دریایی؛ ب) از طریق فعالیت عمومی حزب بمتابۀ یک کل در خارج از ارتش؛ برای مثال فعالیت گروه پارلمانی در خصوص مسائل نظامی؛ تبلیغات شفاهی یا از طریق مطبوعات برای عمومی کردن شعاری خاص درون ارتش، و غیره.

این دو سبک فعالیت، در داخل و خارج از ارتش، باید فوراً، تحت هدایت یک مرکز واحد، یعنی کمیته مرکزی حزب، پیوند داده شوند.

روشها و اشکال تبلیغ و ترویج در ارتش از کشوری به کشور دیگر متفاوتند. هر حزب کمونیست، که در پرتوی شرایط محلی کشور و ارتش خودش موضع گیری می کند، باید اشکال و سبک کارهای مناسب را معین کند. نکتهٔ اساسی در اینجا این است که تحلیل بردن ارتش بورژوازی باید با نهایت انرژی ممکن پیگیری شود؛ که کار سازمان نظامی حزب درون ارتش (چنین سازمانی باید ایجاد شود) و کار حزب بمثابةٔ یک کل برای تحلیل بردن ارتش، باید بطور نزدیکی با فعالیت سیاسی روزمره و شعارهایی که حزب منظمأ برای هدایت مبارزان عملی عادی منتشر می کند ارتباط یابد.

کار انقلابی بین ارتشها و نیروهای دریایی بورژوازی تقریباً در همه جا الزاماً باید بطور اکید غیرقانونی و مخفی باشد. بورژوازی آماده است تا همه کوششها و منابعش را وقف حفاظت کردن از نیروهای مسلح اش علیه هر نفوذ انقلابی نماید که مسؤل تحلیل بردن آن است؛ اقدامات بی رحمانه‌ای را علیه همهٔ عناصر انقلابی که درون آنها کشف می شوند اجرا می کند. با این حال، با تند شدن مبارزهٔ طبقاتی، و بطور خاص با نزدیک شدن یک وضعیت انقلابی بلاواسطه (چه در یک دورهٔ «صلح آمیز» باشد یا در زمان جنگ)، به عبارت دیگر هنگامی که یک مبارزهٔ علنی برای به دست آوردن ارتش بین پرولتاریا و طبقات حاکم آغاز می شود، آنگاه قلمرو کار مخفی حزب بطور فزاینده‌ای گسترش می یابد، و تعداد هر چه بیشتری از سربازان، که از شعارهای کمونیستی الهام گرفته‌اند، به مبارزهٔ انقلابی کشیده می شوند. در چنین لحظاتی، حزب انقلابی باید به ترکیب صحیحی از روشهای مخفی کار درون ارتش با پیکار انقلابی توده‌ای دست یابد تا بتواند ارتش را به جانب خود بیاورد.

یک تصویر عالی از این کار توسط فعالیت حزب بلشویک درون ارتش در طی مراحل مختلف انقلاب روسیه ارائه داده می شود. از سال ۱۹۰۲ به بعد، حزب بلشویک تبلیغات مخفی انقلابی خستگی ناپذیری را در ارتش تزاریست انجام داد. در طی انقلاب ۱۹۰۵، این فعالیت در تعدادی از پادگانها به مقیاسی رسید که به حزب اجازه داد واقعاً بر توده‌ها اثر بگذارد. بلشویکها می دانستند که چطور فعالیت مخفی سازمان یافته را با تبلیغات توده‌ای در بین سربازان ترکیب کنند. پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵، هنگامی که حزب بخاطر ترور تزاریستی مجبور به متوسل شدن به روشهای مخفیانه جهت آماده کردن توده‌ها برای نبردهای انقلابی جدید بود، کارش در ارتش خصلت باز هم مخفیانه تری به خود گرفت. این وضعیت تا فرا رسیدن انقلاب فوریه ۱۹۱۷ ادامه داشت. با این حال، بلافاصله بعد از سرنگونی دولت تزاریست، حزب بلشویک فعالیت توده‌ای در بین سربازان را در مقیاسی وسیع آغاز کرد. روشهای مخفیانه جای خودشان را به روشهای قانونی تحلیل بردن دادند: سلولهای کمونیست، کمیته‌های سربازان، کنفرانسهای نمایندگان سربازان، روزنامه‌های سربازان، و غیره.

سیاست لنینیستی واقعی پرولتاریای انقلابی در خصوص جنگ امپریالیستی تبدیل کردن آن به جنگی داخلی است. در خصوص ارتش - عامل عمده در جنگ امپریالیستی - استراتژی حزب و پرولتاریای انقلابی بمثابة یک کل باید با هدف از هم پاشاندن کامل ارتش امپریالیستی و انتقال دادن سربازانش به اردوی پرولتاری باشد. این هدف نهایی همه تبلیغات درون ارتش است. تنها با پیروزی انقلاب پرولتاری می توان بطور کامل به این هدف دست یافت. تا زمانی که قدرت در دستان دولت بورژوایی می ماند، ارتش بورژوایی بمثابة یکی از عناصر کلیدی

آن دولت به موجودیت ادامه می دهد. هدف پرولتاریا - مستقل از وضعیت سیاسی هر کشور - تحلیل بردن ارتش بورژوایی تا حد ممکن و تزریق عقاید انقلابی به آن است.

برای آوردن ارتش بورژوایی به جانب انقلاب، و به منظور تضعیف کردن کلی آن، لازم است که تا میزان قابل توجهی بر تبلیغات برای مطالبات جزئی، و بر مبارزه انقلابی جهت اصلاح کردن جنبه‌های مختلف زندگی نظامی تحت دولت بورژوایی، تکیه شود. در هر کشور - بسته به ماهیت نیروهای نظامی منظم، روش سربازگیری، طول و چگونگی دوره خدمت در واحدهای سربازان وظیفه، شرایط مادی و حقوقی هر دوی افسران و سربازان، و غیره - مطالبات جزئی پرولتاریا در خصوص امور نظامی متفاوت خواهند بود. حزب انقلابی، در هر لحظه، باید مطالبات جزئی را که تحقق شان از یک طرف مورد علاقه توده سربازان و از طرف دیگر در وضعیت معین دست یافتنی است، برای بیشترین تعداد ممکن از کارگران مطرح کند.

ششمین کنگره کمیترن اهداف کمونیستها در خصوص مطالبات جزئی مربوط به امور نظامی را اینطور تعریف می کند:

«در پیش بردن مبارزه برای انقلاب و سوسیالیسم، ما از به دست گرفتن اسلحه امتناع نمی کنیم. هدف مبارزه ما افشا کردن میلیتاریزاسیونی است که امپریالیستها برای نفع بورژوازی معمول می سازند.

همانطور که ما علیه این نوع میلیتاریزاسیون این شعار را پیش می گذاریم که: پرولتاریا را مسلح کنید، به همین ترتیب، کمونیستها باید مطالبات جزئی سربازان

را که، در وضعیتی معین، مبارزه طبقاتی را در ارتشها برمی انگیزند و اتحاد بین سربازان پرولتار و دهقان و کارگران در خارج از صفوف ارتش را تقویت می کنند، به پیش گذاشته و از آنها حمایت کنند.

مطالبات جزئی کمابیش به شرح زیر هستند:

۱- **مطالبات در ارتباط با سیستم دفاع:** انحلال نیروهای مزدور، انحلال واحدهای دائمی و عمده، خلع سلاح کردن و انحلال ژاندارمری، پلیس و دیگر نیروهای مسلح ویژه که در خدمت جنگ داخلی هستند؛ خلع سلاح و انحلال گروه‌های فاشیست؛ مطالبات مشخص برای کاهش دوره خدمت وظیفه؛ معمول ساختن سیستم خدمت نظامی منطقه‌ای؛ الغای اسکان اجباری در سربازخانه‌ها؛ ایجاد کمیته‌های سربازی؛ حق سازمانهای کارگری برای تعلیم دادن استفاده از اسلحه به اعضایشان، با حق انتخاب آزاد آموزگاران شان ...

در خصوص ارتشهای داوطلبانه مزدوری، مطالبه نباید برای کاهش دوره خدمت نظامی بلکه برای حق ترک کردن خدمت هر گاه که سرباز بخواهد باشد.

۲- **مطالبات در ارتباط با حقوق قانونی و وضعیت اقتصادی سربازان:**

افزایش دستمزد سربازان؛ نگهداری آنها در وضعی بهتر؛ تشکیل کمیته‌های فروشگاهها مرکب از نمایندگان سربازان؛ الغای تنبیهات انضباطی؛ الغای احترام نظامی اجباری؛ مجازات شدید افسران و درجه دارانی که سربازان وظیفه را تنبیه بدنی می کنند؛ حق پوشیدن لباس ساده هنگامی که در حال خدمت نیستند؛ حق حاضر نشدن هر روزه سربازان در پادگانها؛ داشتن حق مرخصی، و پرداختی اضافه هنگامی که در مرخصی باشند؛ حق ازدواج کردن؛ پرداخت هزینه خانواده‌های

سربازان؛ حق دریافت کردن نثریات؛ حق متشکل شدن در اتحادیه‌های صنفی؛ حق رأی دادن؛ حق شرکت کردن در گردهم‌آیی‌های سیاسی.

این حقیقت که در کشورهای امپریالیست متعددی درصد قابل توجهی از نفرات ارتش از میان اقلیتهای ملی تحت ستم به خدمت گرفته می‌شوند، در حالی که افسران کلاً یا عمدتاً متعلق به ملت ستمگر هستند، زمینه بسیار مناسبی برای کار انقلابی در ارتش فراهم می‌کند. در نتیجه، مطالبات جزئی که ما به نفع توده سربازان مطرح می‌کنیم باید مطالبات متناسب با احتیاجات این ملل ستمدیده را دربر داشته باشند (برای مثال: انجام خدمت سربازی در منطقه بومی شان، استفاده از زبان مادری در تمرین دادن و آموزش، و غیره).» [۵]

این لیست مطالبات جزئی به آسانی می‌تواند گسترش یابد. فقط مهم‌ترینها اینجا ذکر شده‌اند – آنهایی که می‌توانند از طرف سربازان اکثر کشورهای سرمایه داری مطرح شوند.

تزها اینگونه ادامه می‌یابند:

«مطالباتی از هر دو دسته ذکر شده در بالا (که فقط تعداد کمی از آنها برشمرده شده‌اند) باید نه تنها در ارتش بلکه در خارج از آن نیز – در پارلمان، در گردهم‌آیی‌های عمومی و غیره – به پیش گذاشته شوند. تبلیغات در حمایت از این مطالبات تنها در صورتی موفقیت آمیز خواهد بود که آنها خصلتی مشخص بیابند. بدین منظور ضروری است که:

۱- آشنایی نزدیکی با ارتش، با شرایط خدمت، با احتیاجات و مطالبات سربازان، و غیره، داشت که تنها می تواند با حفظ کردن ارتباط شخصی نزدیک با ارتش به دست آید.

۲- سیستم دفاع در هر کشور و وضعیت مسئله نظامی در لحظه معین را در نظر گرفت.

۳- روحیه ارتش و وضعیت سیاسی در هر کشور در لحظه معین را در نظر گرفت. برای مثال، مطالبه برای انتخاب افسران، قاعدتاً تنها هنگامی می تواند به پیش گذاشته شود که ارتش به مرحله بالایی از فروپاشی رسیده باشد.

۴- مطالبات جزئی را با شعارهای اساسی حزب کمونیست - مسلح کردن پرولتاریا، میلیشیا پرولتاری، و غیره - پیوند نزدیکی داد.

این مطالبات تنها در صورتی اهمیت انقلابی خواهند داشت که با یک برنامه سیاسی روشن برای انقلابی کردن ارتش بورژوایی پیوند یابند.

باید به سازمان دادن سربازان برای محافظت کردن از منافع شان، در اتحاد با پرولتاریای انقلابی، پیش از فرا خوانده شدن شان برای خدمت (اتحادیه‌های تازه سربازان، باشگاه‌های کمک متقابل)، در طی مدت خدمت نظامی (شوراهای سربازان) و همچنین پس از پایان خدمت نظامی (اتحادیه‌های سربازان سابق انقلابی) توجه خاصی بشود.

برای اتحادیه‌های صنفی حفظ ارتباط با اعضایشان در ارتش و کمک کردن به آنها برای تشکیل دادن سازمانهای فوق‌الذکر باید وظیفه‌ای خاص باشد.

شرایط برای کار انقلابی در ارتشهای داوطلب از شرایط برای چنین کاری در ارتشهای متشکل از سربازان وظیفه متفاوت است. در ارتشهای داوطلب معمولاً

انجام دادن تبلیغات در حمایت از مطالبات جزئی نظیر آنهایی که در بالا ذکر شدند بسیار سخت تر است. با این حال، باید این کار را تقبل کرد. این حقیقت که در اکثر موارد ارتشهای داوطلبانه از بین پرولتاریا (بیکاران) و دهقانان فقیر سرباز می گیرند، یک زمینه اجتماعی برای کار توده‌ای در بین سربازان فراهم می آورد. اشکال این کار باید به دقت با ترکیب اجتماعی و ویژگیهای خاص سربازان انطباق یابند. تبلیغات پرشوری باید در بین توده‌ها علیه نیروهای خاصی که بورژوازی برای مبارزه طبقاتی علیه پرولتاریا سازمان می دهد (ژاندارمها و پلیس) و بخصوص علیه نیروهای داوطلب شان (فاشیستها) انجام شود. باید با انرژی خاصی و بطور بی رحمانه علیه اصلاح طلبانی که با بلندی درباره «فایده عمومی» این نیروها، درباره «پلیس ملی» و درباره «برابری» نیروهای فاشیست صحبت می کنند مبارزه کرد، و هر تلاشی باید کرد تا نفرتی پرشور در بین مردم نسبت به این نیروها برانگیخت و ماهیت واقعی شان را افشا کرد. ولی هر تلاشی باید کرد تا تفکیک اجتماعی را حتی در بین آن نیروها برانگیخت و عناصر پرولتاری در آنها را جذب کرد.

کار انقلابی در ارتش باید با جنبش انقلابی عمومی توده‌های پرولتاریا و دهقانان فقیر پیوند یابد. اگر یک موقعیت بلاواسطه انقلابی حاکم شود، و اگر پرولتاریای صنعتی شروع به استقرار شوراها کرده باشد، شعار «شوراهای سربازی را برپا کنید» اهمیت عملی بلاواسطه‌ای می یابد و کار متحد کردن توده‌های سربازان با پرولتاریا و دهقانان فقیر در مبارزه شان برای قدرت را تسهیل می کند.» [۶]

پیش برندگان فعالیت انقلابی در ارتش و نیروی دریایی باید **کمونیستهای غیرعلنی و سلولهای کمونیست متشکل از جوانان** (که با نزدیک شدن

موقعیت انقلابی قانونی یا نیمه قانونی می شوند)، یا، در واحدهایی که هیچ کمونیستی وجود ندارد، گروههایی از سربازان انقلابی باشند.

برپا کردن این پایگاههای موجود در زمین دشمن درون واحدهای عمده ارتش و ناوگان دریایی (گروهانها، اسکادرانها، توپخانهها، انبارهای توپخانه، واحدهای حمایتی، مقرها، کشتیهای جنگی، و غیره) **جدی ترین توجه را از طرف هر حزب کمونیستی می طلبد.**

بدین منظور، ضروری است که قبل از فراخواندن تازه سربازان یا نیروهای ذخیره به خدمت لیستی از همه کمونیستها یا کمونیستهای جوان در بین آنها تهیه کرد، و به آنها رهنمودهای مفصلی درباره چگونگی فعالیت در ارتش، درباره چگونگی حفظ ارتباط با حزب، و غیره، ارائه داد. **بدون ایجاد کردن یک سازمان حزبی نظامی محکم در ارتش و نیروی دریایی، مسئله کار انقلابی در بین سربازان و ملوانان نمی تواند مطرح باشد.**

توجه حتی بیشتری باید معطوف به تبلیغات در بین سربازان، و ایجاد سلولهای کمونیست در مناطق و پادگانهایی که **نفوذ در آنها** برای پیروزی در انقلاب **تعیین کننده خواهد بود** (پایتختها، مراکز صنعتی بزرگ، و غیره) بشود - یعنی هر جایی که قدرت باید فوراً تصرف شود و هر جایی که ایجاد کردن پایگاهها یا مراکز انقلابی ای که انقلاب بتواند از آنها به دیگر مناطق گسترش یابد ضروری باشد. حزب باید تعداد بیشتری از مبارزان و منابع بیشتری نسبت به سایر مناطق را به چنین جاهایی بفرستد.

باید در نظر داشت که پیروزی تبلیغات در ارتش تا حد زیادی به ترکیب اجتماعی هر واحد بستگی خواهد داشت. در هر ارتشی واحدها و خدماتی وجود دارند که،

بخاطر ترکیب اجتماعی آنها، حزب هیچگاه نمی تواند امیدوار باشد که عناصری از مبارزه طبقاتی را به آنها تزریق کند. اینها مدارس افسران کادر، نیروهای ویژه و اغلب نیروهای سواره نظام - که در بسیاری از کشورها منحصرأ از بین قشر دهقانان ثروتمند به خدمت گرفته می شوند - و دیگر واحدهای مشابه هستند. این واحدها می توانند و باید صرفأ با نیروی مسلح پرولتاریای شورشی خرد شوند. در مقابل، حزب باید در تبلیغات نظامی اش توپخانه و خدمات فنی را که در آنها نسبت کارگران معمولأ بالاتر از دیگر واحدها است هدف بگیرد. این امر البته در مورد پیاده نظام و ملوانان هم صادق است.

در رابطه با جذب کردن افسران پایین رتبه به انقلاب، تجربه نشان داده است که در زمان صلح امیدها برای انجام چنین کاری بسیار کم هستند. نیازی به گفتن ندارد که حزب هیچگاه نباید امکان استفاده کردن از افسران انقلابی جهت تحلیل بردن برخی از واحدهای خاص را رد کند. با این حال، فعالیت آن بطور کلی باید معطوف به توده سربازان عادی باشد.

در زیر آنچه که قطعنامه کنفرانس سال ۱۹۰۶ سازمانهای نظامی و رزمی حزب کارگر سوسیال دمکرات (بلشویک) درباره تبلیغات حزبی در بین افسران اظهار نمود را می آوریم:

«از آنجا که ۱) ترکیب طبقاتی و اجتماعی دسته‌های افسران و منافع آنها بمثابة یک کاست حرفه‌ای نظامی وادارشان می کند که برای حفظ ارتش منظم و موقعیت محرومانه مردم تلاش کنند؛ ۲) از این نظر، افسران بمثابة یک نهاد، نقشی ارتجاعی در انقلاب بورژوا - دمکراتیک کنونی ایفا می کنند؛ ۳) گروههای موجود از افسرانی که تفکر مخالف حکومت دارند نقش فعالی ایفا نمی کنند و ۴) همزمان

ممکن است که افسران منفرد به حزب ما بیایند و آنها ممکن است، از نظر اطلاعات تخصصی و تعلیمات نظامی خاص شان، خدمات قابل توجهی در طی یک قیام ارتش و تغییر جبهه دادن آن به جانب مردم، و همچنین در تدارکات فنی برای یک قیام مسلحانه ارائه دهند ...

کنفرانس سازمانهای نظامی و رزمی تصدیق می کند: (۱) که آنها نمی توانند یک سازمان نظامی سوسیال دمکراتیک مستقل در بین افسران بسازند؛ (۲) که استفاده کردن از گروههای موجود از افسرانی که تفکر مخالف حکومت دارند به منظور جمع آوری اطلاعات و جذب کردن افرادی که می توانند بعنوان آموزش دهنده و رهبران عملی خدمت کنند به سازمانهای نظامی و رزمی ضروری است.» [۷]

سلولهای کمونیستها و جوانان کمونیست درون واحدهای ارتشی - نظیر سلولها در کارخانجات، شرکتهای، اتحادیههای صنفی و بطور کلی در سازمانهای مختلف پرولتاریا - نمایندگان حزب هستند، و در فعالیت شان درون واحد مربوطه باید خط حزبی را در مورد همه مسائل بدون استثناء بکار بندند. سازمان نظامی کمونیست در ارتش یک خط سیاسی از خودش ندارد و نمی تواند داشته باشد؛ تنها قسمتی از حزب است، و باید خط سیاسی عمومی آن را به عمل درآورد.

در یک موقعیت بلاواسطه انقلابی، در لحظه ای که حزب توده ها را به قیام و تصرف قدرت فرا می خواند، هدف اصلی سلولهای کمونیست در ارتش **ابراز مخالفت آشکار با افسران فرمانده مرتجع، و کشاندن توده سربازان پشت خودشان برای انجام وظایف انقلابی همراه با پرولتاریا است.**

کنفرانس سال ۱۹۰۶ سازمانهای نظامی و رزمی حزب سوسیال دمکرات (بلشویک) در قطعنامه‌ای درباره اهداف سازمانهای نظامی درون ارتش، این اهداف را به شرح زیر تعریف کرد:

«اهداف سازمانهای نظامی در لحظه حاضر بدین شرح هستند: الف) ایجاد سازمانهای سوسیال دمکراتیک محکم در هر واحد از سربازان؛ ب) جمع کردن همه عناصر انقلابی در ارتش حول این سازمانها و از جانب آنها، با هدف تضمین حمایت فعال شان از مطالبات عمومی و متقاعد کردنشان به آمدن آشکار با سلاحهایشان به جبهه مردم؛ ج) هماهنگی کامل فعالیت خودشان با دیگر نیروهای پرولتاری، از جمله سازمانهای رزمی؛ تمام کار آنها را تابع نیازهای عمومی لحظه و رهبری سیاسی سازمانهای جمعی پرولتاریا ساختن. بعلاوه، کنفرانس عقیده دارد: (۱) که خصلت واقعی تبلیغات در ارتش باید توسط اهدافی که پرولتاریا (بمثابه پیشروی مردم مسلح) دنبال می کند تعیین شود؛ (۲) که این اهداف و خود ترکیب واحدهای ارتشی که مستعد جذب انقلاب شدن هستند، راهی که باید برای رسیدن به **نتایج حداکثری برای تبلیغ و ترویج سوسیال دمکراتیک درون ارتش و تضمین نفوذ ایدئولوژیک و سازمانی حزب** دنبال شود را نشان می دهد؛ (۳) که تنها کار مرکب توسط همه سازمانهای نظامی حزب سوسیال دمکرات، که به شیوه‌ای که در بالا مشخص شد انجام می شود، می تواند پیوستن قشر دمکرات وسیع ارتش به جبهه مردم مسلح را تضمین کند.» [۸]

سازمان نظامی، اگر قرار است قادر به انجام وظایفش باشد، باید ارتباط نزدیکی با سازمان محلی حزب داشته باشد. از نظر شرایط ویژه کار آن، این ارتباط توسط نمایندگان منصوب شده توسط مقامات حزب به منظور سازماندهی کار در ارتش

عملی می شود. نماینده حزب (سازمان دهنده) تمام اطلاعات درباره وضعیت واحد مربوطه (بخشهای مختلف آن کجا قرار گرفته اند، چند نفر افسر دارد، روحیه سربازان چطور است، روند کارهای روزمره آن چگونه سازمان می یابد، و غیره) را از سلولهای نظامی، از کمونیستها و جوانان کمونیست و از سربازان غیرحزبی ولی از نظر سیاسی قابل اعتماد، دریافت می کند. سپس او به نوبه خود به سلولها و رفقای منفرد رهنمودهایی درباره آنچه که باید انجام دهند و روشهایی که باید بکار بندند ارائه می دهد، به آنها نوشتجات (روزنامه های حزبی، اعلامیه ها، فراخوانها) عرضه می کند، و غیره.

شرایط ویژه تبلیغات در ارتش (مخفی کاری) گماشتن تعداد کافی از مبارزان را به این کار از جانب مقامات حزبی ضروری می سازد. آنها باید از نظر سیاسی کاملاً قابل اعتماد باشند. گاهی اوقات ضروری خواهد بود که آنها از یک دوره آموزشی فشرده، که در آن می توانند همه مطالب لازم درباره روشهای کار در ارتش (درباره شیوه های کار مخفی) را بیاموزند، گذرانده شوند. سازمانهای حزبی، به نوبه خودشان، باید جلسات آموزشی درباره این موضوع را برای سربازان کمونیست یا سربازان کمونیست جوان سازماندهی کنند.

رعایت اکید قواعد حاکم بر فعالیت غیرقانونی در دوره های عادی (غیرانقلابی) از نظر تفتیش پلیس و ترور اعمال شده توسط مقامات دولتی بر افراد یا سازمانهایی که در ارتش تبلیغات انجام می دهند شایان توجه است.

بین المللی کمونیست می تواند درسهای مفیدی درباره کار در ارتش را از تاریخ حزب بلشویک بیاموزد.

در زیر مطالبی را داریم که یاروسلاوسکی درباره کار بلشویکی در ارتش قبل از انقلاب در سخنرانی اش خطاب به ششمین کنگره جهانی کمینترن گفت:

«در میان شرایط سخت غیرقانونی بودن که ما در سالهای ۷-۱۹۰۵ داشتیم، **بیست روزنامه غیرقانونی** وقف تبلیغات انقلابی در ارتش شده بودند. هر شهری که پادگان بزرگی داشت، مثل ریوال، ریگا، دوینسک، باتوم، اودسا، اکاترینوسلاو، ورشو، سویبورگ، کرونشتات، سن پترزبورگ، مسکو و دیگر مکانها، **روزنامه‌های سربازی** خودش را داشت که توسط اعضای سازمانهای غیرقانونی آن مناطق و همچنین توسط کارگرانی که ارتباطاتی با ارتش داشتند توزیع می شد. تا جایی که به تعداد **جزوات** منتشره مربوط است، می توانم بگویم که به زحمت یک حادثه سیاسی با اهمیت اتفاق می افتاد که ما درباره اش یک جزوه برای سربازان منتشر نمی کردیم. این جزوات به تعداد زیاد چاپ می شدند، از هر کدام چند هزار نسخه. آنها نه فقط در شهرهایی که پادگان داشتند بلکه در همه مناطق نظامی پخش می شدند، و از هر فرصتی برای توزیع آنها استفاده می شد.

شکل **سازماندهی** ما اینطور بود: ما این واقعیت را که ارتش خصلتی همگون نداشت در نظر داشتیم، و تمام امکاناتمان را صرف آوردن تمام بخشهای سربازان به جانب خودمان نکردیم بلکه آن بخشهایی را انتخاب کردیم که بخاطر موقعیت طبقاتی شان بهتر قادر بودند تبلیغات انقلابی ما را بپذیرند. ما آن واحدهایی را انتخاب می کردیم که در آنها تعداد زیادی از کارگران وجود داشتند، برای مثال توپخانه، مهندسان، نیروهای فنی، ملوانان در نیروی دریایی، و توجه مان را روی آنها متمرکز می کردیم. در ارتشهای مدرن این واحدها، توپخانه، نیروهای فنی و نیروی دریایی اهمیت عظیمی دارند. ما می توانیم انتظار کمترین موفقیت را در

بین سواره نظام، که بیشتر مرکب از دهقانان مرفه است، بخصوص در اروپای غربی، جایی که سواره نظام عمدتاً از بین دهقانان ثروتمند سربازگیری می کند، داشته باشیم.

ما در هر جایی که ممکن بود در هر واحد نظامی یک **گروه مخفی** کوچک که نماینده **کمیته‌های غیرقانونی هنگ و گردان** بود را دایر کردیم که ارتباط را با **هسته نظامی مخفی** ما در خارج از پادگانها برقرار می ساخت. نیازی به گفتن نیست که همه تماسها بین سازمانهای نظامی بطور اکید مخفی نگه داشته می شدند. ما اعضا را با دقت بالایی انتخاب می کردیم، هیچگاه نگران تعداد نبودیم، و این سازمانها هیچگاه بمثابه یک نیروی کامل که قادر به اقدام مستقل باشد در نظر گرفته نشدند. ما آنها را بمثابه یک نیروی سازمان یافته در نظر داشتیم که، در لحظه لازم، می توانستند سربازان و ملوانان هوادار را به جانب ما بیاورند. با اینکه ما هیچگاه به دست آوردن تعداد زیادی از افراد را در نظر نداشتیم، باید بگویم که در کرونشتات، سواستوپول و دیگر جاها سازمانهایی داشتیم که صدها نفر را دربر می گرفتند ...

با وجود این شرایط سخت فعالیت غیرقانونی، ما موفق به سازماندهی تعدادی از **کنفرانسهای نظامی** شدیم. در بهار ۱۹۰۶ ما چنین کنفرانسی را در مسکو برگزار کردیم. اگر چه تقریباً همه نمایندگان در جلسه اول دستگیر شدند، کنفرانس تا حدی مؤثر بود. در نوامبر ۱۹۰۶ ما یک کنفرانس نسبتاً بزرگ از سازمانهای نظامی را در تامافورس فنلاند برگزار کردیم. لنین یک مقاله ویژه درباره این کنفرانس نوشت که در آن بطور بسیار مفصلی به قطعنامه‌های تصویب شده در کنفرانس و اهمیت خود کنفرانس پرداخت.» [۹]

سایر احزاب کمونیست (فرانسه، آلمان و غیره) نیز در سالهای اخیر تجربه نسبتاً گسترده‌ای از تبلیغات در ارتش و نیروی دریایی به دست آورده‌اند. متأسفانه، به دلایل بسیار قابل فهم، این تجربه نمی‌تواند به کل پرولتاریای بین‌المللی برسد (چاپ کردن اطلاعات درباره کار غیرقانونی حزب در ارتش و نیروی دریایی به دلایل امنیتی ناممکن است). با این حال، باید تأکید داشت که در کشورهای مشخصی این کار در ارتش در پادگانها و واحدهایی که بطور جدی سازمان دهی شده است، نتایج مهمی به بار آورده و می‌آورد.

در خصوص این نوع کار در یک موقعیت انقلابی بلاواسطه یا در زمان جنگ، ما باید به تجربه مبارزه سازماندهی و انجام شده توسط حزب بلشویک پس از انقلاب فوریه برای ارتش را به جانب انقلاب آوردن دقت کنیم. تشریح آن کار الان جزئی از برنامه ما نیست - تاکنون در جزوات، مقالات روزنامه و کتابهای متعددی انجام شده است. فقط باید اشاره شود که بخشهایی از بین‌الملل کمونیست در این زمینه ذخیره پایان ناپذیری از درسهای قبلی در مورد روشهای کار سیاسی و سازماندهی دارند که می‌تواند به منظور جذب کردن توده‌های سربازان به انقلاب و همچنین وارد کردن آنها به جبهه مشترک در مبارزه برای سرنگون کردن بورژوازی و ملاکین بزرگ بکار گرفته شود.

شیوه برخورد پرولتاریا نسبت به ارتشهای کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره از شیوه برخوردش نسبت به ارتشهای کشورهای امپریالیست بسیار متفاوت خواهد بود. انواع مختلفی از ارتش در مستعمرات و نیمه مستعمرات موجود است: ارتشهای اشغالگر امپریالیست؛ ارتشهای دمکراتیک ملی که برای استقلال کشور می‌جنگند؛

ارتش‌های ارتجاعی متشکل از واحدهای نظامی که علیه جنبش‌های ملی آزادیبخش با امپریالیسم همراه می‌شوند، و غیره.

«به منظور تعیین کردن شیوهٔ برخوردی که باید نسبت به سیستم نظامی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره اتخاذ شود، باید نقش ایفا شده توسط کشوری مشخص در لحظه‌ای مشخص مورد ملاحظه قرار گیرد، یعنی اینکه آیا یک متحد یا دشمن اتحاد شوروی، انقلاب چین و غیره است. در کل، پرولتاریا و توده‌های انقلابی در بین ملل تحت ستم باید یک سیستم دمکراتیک مسلح کردن را بطلبند که در آن همهٔ رنجبران نحوهٔ استفاده از اسلحه را خواهند آموخت، که قدرت دفاعی کشور علیه امپریالیسم را افزایش می‌دهد، نفوذ کارگران و دهقانان در ارتش را تضمین می‌نماید، و مبارزه برای هژمونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک را تسهیل می‌کند.

برخلاف موضع نسبت به دولتهای امپریالیست، شعارهای: خدمت سربازی همگانی، تعلیم نظامی جوانان، یک میلیشیای دمکراتیک، یک ارتش ملی و غیره، در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره باید در برنامهٔ نظامی انقلابی قرار گیرند. با این حال، در دورهٔ تاریخی کنونی، تاکتیکهای جنبش انقلابی ملی باید تابع منافع انقلاب جهانی پرولتاری باشند. انقلابیون نمی‌توانند چنین برنامه‌ای را در کشورهای تحت ستمی مطرح کنند که خودشان ستمگر هستند و بمثابهٔ فرمانبرداران امپریالیستها در جنگی علیه انقلاب پرولتاری یا ملی عمل می‌کنند. در چنین کشورهایی، کمونیستها باید به نحوی پایدار تبلیغاتشان به نفع جنگ انقلابی برای دفاع از دیگر کشورهای انقلابی، و تبلیغاتشان به نفع یک سیاست نظامی انقلابی، که موضع شکست طلبانه‌ای در رابطه با یک جنگ یا ارتش

مشخص دارد، را ترکیب کنند. چنین موضعی در زمان کنونی باید در آن ایالات چین که تحت حاکمیت ژنرالهای کومین تانگ هستند اتخاذ شود.» [۱۰]

در مستعمرات یا نیمه مستعمرات، جایی که ارتشهای امپریالیست یا آنهایی که متعلق به گروهبندیهای سیاسی ارتجاعی متحد یا فرمانبردار امپریالیستها مورد نظر هستند، هدف ما باید از هم پاشاندن کامل آنها، و در مورد اولی بیرون انداختن شان از کشور مورد بحث باشد. از طرف دیگر، جایی که ارتشهای رهایی بخش ملی مورد نظر هستند - یعنی ارتشهایی که از همه جنبه‌ها انقلابی نیستند ولی با این وجود علیه امپریالیسم خارجی و ارتجاع داخلی بخاطر پیروزی استقلال ملی و انقلاب دمکراتیک مبارزه می کنند (برای مثال، ارتشهای ملی چین در طی اردوکنشی به شمال در ۱۹۲۶ و اوایل ۱۹۲۷، یا ارتشهای کوانگ تونگ در قبل از آن) - هدف ما باید **دمکراتیزه کردن آنها و آوردنشان به جانب انقلاب از طریق تقویت نفوذ پرولتاری در صفوف آنها** باشد. در مورد این ارتشها، مطالبات جزئی پیش گذاشته شده توسط کمونیستها باید عمدتاً با این هدف باشند. کار حزب در این ارتشهای دمکراتیک ملی اهمیت عظیمی دارد. سرعت تبدیل شدن انقلاب دمکراتیک - ملی به انقلاب سوسیالیستی تا حد زیادی وابسته به روحیه انقلابی ارتشهای ملی - دمکراتیک و نفوذ سیاسی و مادی که پرولتاریا و حزب کمونیست پیشروی آن درون آنها اعمال می کنند است. تجربه منفی حزب کمونیست چین در این زمینه باید توسط تمام احزاب کمونیست در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره درست بکار گرفته شود.

هنگامی به موضوع شکستها در کار انجام شده در ارتش توسط بخشهای مختلف بین الملل کمونیست می پردازیم، لازم است که به اشتباهات انجام شده از جانب

حزب کمونیست چین بطور مختصر اشاره شود. حزب کمونیست چین در دوره بلوکش با کومین تانگ (تا ژوئیۀ ۱۹۲۷) از شرایط بطور استثنائی مطلوبی برای انجام کار سیاسی در ارتش انقلابی ملی و جذب توده سربازان به انقلاب برخوردار بود. علیرغم این، حزب، یا اگر دقیق تر بگوییم کمیته مرکزی که آن را قبل از کنفرانس اوت ۱۹۲۷ رهبری می کرد، در نتیجۀ سیاست فرصت طلبانه و تسلیم شدنش در تمام مسائل حیاتی و تعیین کننده انقلاب، تقریباً هیچ کاری برای آوردن سربازان ارتش ملی به جانب انقلاب نکرد. در زیر رهنمودهای ارائه شده در تزه‌های کمیسیون نظامی کوانگ تونگ درباره کار در ارتش کومین تانگ را داریم (تاریخ تزه‌ها پائیز ۱۹۲۵ است):

«اگر ما در ارتش انقلابی کار می کنیم، برای تحلیل بردن سربازان کومین تانگ نیست، بلکه برای تقویت کردن ارتش انقلاب ملی و حفظ وحدت آن است. ما نباید در ارتش تبلیغات سیاسی ای انجام دهیم که بین دیدگاه‌های ما و کومین تانگ تفاوت قائل می شود یا خطر دامن زدن به تفرقه در صفوفش را ایجاد می کند.»

این خط در رابطه با ارتش ملی همانی بود که حزب کمونیست چین از آغاز تا پایان بلوکش با کومین تانگ دنبال کرد. این خط منطبق با «تصور» یکی از برجسته ترین اعضای آن حزب قبل از کنفرانس اوت، یعنی چن دوژیو بود. این «تصور» اینطور بیان می شد: «ابتدا انقلاب را گسترش دهید؛ سپس آن را رادیکالیزه کنید»

— یعنی قبل از نابود کردن ارتش ملی جنگ سالاران شمالی (چانگ تسو - لین و بقیه) و تصرف پکن، گسترش دادن انقلاب ارضی، توسعه دادن جنبش انقلابی طبقه کارگر در مخالفت با سیاستهای کومین تانگ، یا انجام دادن کار انقلابی در ارتش ملی (که خطر نابود کردن وحدتش و تضعیف کردن توانایی اش برای

جنگیدن را دارد)، **ناروا است**. همهٔ اینها تنها پس از پایان اردوکشی به شمال لازم خواهند شد.

حزب کمونیست چین، هنگام تشکیل یک بلوک با کومین تانگ، هیچگاه بطور جدی با این واقعیت که شریکش مقید بود دیر یا زود به آن خیانت کند مواجه نشد. از این رو، **هیچگاه هیچگونه کار تبلیغاتی در ارتش سوای آنچه که کاملاً مجاز بود انجام نداد**، و از سازمان دادن سلولهای مخفی صرف نظر کرد. به این دلیل بود که کومین تانگ، هنگامی که به اردوی ضدانقلاب رفت، هیچ مشکلی در بیرون کردن همهٔ کمونیستها از ارتش، و از این طریق محروم کردن حزب از هر گونه نفوذ واقعی و سازمان یافته، نداشت.

در طی اردوکشی به شمال، حزب کمونیست هیچگاه حتی سعی هم نکرد تا مناصب فرماندهی در ارتش ملی را به دست آورد، با اینکه شرایط برای این کار بی نهایت مطلوب بودند. از این رو، تنها تعداد کمی از افسران فرماندهٔ کمونیست وجود داشتند، و حتی آنها در رده‌های پایین بودند: فرمانده‌های جوخه‌ها و گروهها، گروهانها و بطور بسیار نادر فرمانده‌های گردان. کاندید شدن یه تینگ کمونیست برای فرماندهی یک هنگ، در اواخر سال ۱۹۲۶، بیشتر نتیجهٔ دسیسهٔ لی چی - شن بود تا فعالیت آگاهانه توسط حزب. و حتی هنگ یه تینگ خودش را به هیچ طریق اساسی از سایر واحدهای میلیتاریست متمایز نکرد، با اینکه تعداد قابل توجهی از کمونیستها را دربر داشت. افسران مرتجع تصفیه نشدند، هیچ کار سیاسی در میان سربازان انجام نشد، و هیچ تشکیلات سیاسی ایجاد نگشت. تنها تفاوت این بود که هنگ در رأسش یک کمونیست بجای یک میلیتاریست داشت. **در طی کل این دوره، حزب کمونیست حتی فکر بزرگ کردن هنگ یه تینگ و**

تبدیل کردنش به یک لشکر را نکرد، همچنین فکر سازمان دادن به تبلیغات سیاسی در صفوف آن را نکردند. تنها مدت کوتاهی قبل از قیام نانچانگ (اوت ۱۹۲۷) بود که این هنگ تبدیل به یک لشکر شد. فقدان کار و شعارهای سیاسی یکی از دلایل عمده این بود که این لشکر تحت فرماندهی یه تینگ (و هو لونگ) در اکتبر ۱۹۲۷ در خارج از شانتو شکست خورد.

اگر چه حزب کمونیست تعداد اعضایش را طی اردو کشی به شمال افزایش داده بود، تعداد کمونیستها در ارتش ناچیز باقی ماند. بنابراین، در ابتدای اکتبر ۱۹۲۶، ارتش ملی حدود ۷۴۰۰۰ نفر رزمنده داشت. این تعداد فقط شامل ۱۲۰۰ کمونیست بود، و از میان آنها ۹۰۰ نفر در واحدهایی بودند که در ایالت کوانگ تونگ باقی ماندند. تا میانه سال ۱۹۲۷ تعداد کمونیستها در ارتش قطعاً بیشتر بود، ولی فعالیت آنها به هیچ وجه هدایت نمی شد، زیرا نیاز به یک ارگان مناسب داشت.

کار سیاسی در بین سربازان تقریباً ناموجود بود (تا جایی هم که در مکانهایی وجود داشت، کاملاً به دلیل ابتکار کمونیستها در آن واحدهای خاص بود). درست است که رهبران گاهی اوقات برای حفظ ظاهر بر نیاز به تقویت نفوذ حزب در واحدهای ارتش ملی تأکید می کردند. ولی بیشتر سربازان حتی از وجود حزب کمونیست خبر نداشتند، و آنهایی که خبر داشتند نمی توانستند هیچ تفاوتی بین آن و کومین تانگ ببینند.

رهبران حزب بجای در دستور کار گذاشتن هر نوع تدارکات انقلابی جدی در ارتش، تحت بهانه حفظ کردن وحدت در ارتش، خودشان را درگیر همه نوع معاملات در

بالا با ژنرالهای میلیتاریست کردند؛ آنها سعی کردند این ژنرالها را متقاعد سازند تا به اصول «جناح چپ» کومین تانگ وفادار بمانند.

همانطور که می دانیم، این شیوه برخورد رهبری حزب توسط کنفرانس اوت ۱۹۲۷ محکوم شد.

ترزهای آن کنفرانس اینگونه درباره رفتار رهبری قدیمی حزب کمونیست چین اظهار می کنند:

«همگان مطلع هستند که ارتش دولت ووهان - به استثنای بخش کوچک کمونیست آن، و آن کارگران یا دهقانانی که در پاسخ به رهنمودهای حزب کمونیست وارد صفوفش شدند - عمدتاً ارتشی مزدور است، درست مثل ارتشهای همه میلیتاریستهای چینی دیگر. همچنین همگان می دانند که فرماندهان این ارتش، اکثریت بزرگ آنها، از قشر ملاک یا بورژوا می آیند و فقط موقتاً به دنبال انقلاب هستند، با امید سود جستن از آن و بدین سان ترقی دادن مقام نظامی شان. رهبری حزب کمونیست البته باید متوجه آن امر می شد، با ارتشی از این نوع مواجهه می کرد، سیاستهایش باید منحصراً توده سربازان را هدف داشتند و نه فرماندهان مرتجع را. رهبری باید می فهمید که وظیفه اش انجام دادن تبلیغات فعال در بین سربازان و افسران رده پایین، به منظور به دست آوردن حمایتی قاطع علیه مانورهای ضدانقلابی فرماندهی عالی بود.

اما، رهبری حزب کمونیست دقیقاً برعکس فکر و عمل کرد. کل سیاست و «کار» در رابطه با ارتش محدود بود به لاس زدن با ژنرالها، و ورود به معاملاتی در بالا با فرماندهی مرتجع. در عمل، هیچ تبلیغی در میان سربازان انجام نشد؛ در واقع حتی هیچگونه تلاشی برای سازماندهی چنین تبلیغاتی نشد. کنگره پنجم حزب

این مسئله را، علیرغم اهمیت آن، بطور جداگانه بررسی نکرد و کمیسیون نظامی کمیته مرکزی، پس از چهار ماه کش دادن بررسی مسئله کار در ارتش، در پایان آن را حل نشده باقی گذاشت.» [۱۱]

از طرف دیگر، همیشه وقت برای معامله کردن با ژنرالها و مساعدت‌های کوچک به آنها پیدا می شد.

شیوه برخورد رهبری حزب به این مسئله اساسی انقلاب، نتیجه مستقیم تاکتیکهای فرصت طلبانه آن در خصوص هر جنبه از انقلاب چین بود.

با توجه به همه اینها، طبیعی بود هنگامی که بورژوازی چینی به اردوی ضدانقلاب رفت، تنها نیروی کوچکی تحت فرماندهی یه تینگ و هو لونگ در جانب انقلاب باقی ماند. بقیه ارتش ملی مطیعانه از ژنرالهای ضدانقلابی فرمانبرداری کرد؛ دستوراتشان را برای خرد کردن سازمانهای طبقاتی **پرولتاریا و دهقانان** اجرا نمود؛ **رهبران انقلابی را تیرباران کرد و غیره.**

و با این حال، تصور شرایطی مطلوب تر از آنچه که در آن زمان در چین وجود داشت برای تبلیغات در ارتش مشکل بود. امروز تبلیغات در ارتشهای میلیتاریست بسیار دشوار است – اگر چه به هیچ وجه ناممکن نیست. روشهایی که باید بکار گرفته شوند از آنچه که زمانی بکار گرفته می شد که کمونیستها بطور قانونی در واحدهای ارتش به عنوان سربازان وظیفه، افسران مادون، یا کمیسارهای سیاسی خدمت می کردند بسیار متفاوتند.

احزاب کمونیست، علاوه بر کارشان در ارتش و نیروی دریایی، باید سعی کنند سازمانهای داوطلبانه بورژوازی که اکنون تقریباً در همه جا موجودند را مختل سازند. اهداف اولیه این انجمنها، که در بسیاری از کشورها تعداد اعضایشان از

تعداد سربازان ارتشهای منظم بسیار بیشتر است [۱۲] عبارتند از بسیج افکار عمومی به نفع جنگ، تعلیم نظامی دادن به اعضای خودشان، و در درجهٔ نخست، آنطور که تاریخ نشان می دهد، **دفاع کردن از نظم بورژوازی**، یعنی، مبارزه علیه پرولتاریای انقلابی در داخل کشور.

برخی از این انجمنها، از نظر ترکیب اجتماعی شان، عمدتاً از پرولتاریا تشکیل شده‌اند. احزاب کمونیست کشورهای مورد بحث باید راههایی برای بیرون کشیدن این عناصر پرولتاری از نفوذ بورژوازی بیابند.

بطور کلی، احزاب کمونیست باید انحلال این انجمنهای داوطلبانه را مطالبه کنند. اما همزمان با به پیش بردن یک کارزار سیاسی بر مبنای این خطوط، آنها باید به دنبال تحلیل بردن این انجمنها از درون باشند. تجربه نشان می دهد که یک سلاح بسیار قوی برای این هدف، یعنی، یک راه خوب برای جدا کردن عناصر پرولتاری، عبارتست از ایجاد کردن سازمانهای پرولتاری شبه نظامی، نظیر جبههٔ سرخ در آلمان. بنابراین **احزاب کمونیست باید تلاش کنند تا هر جا که ممکن باشد سازمانهایی از این نوع را ایجاد نمایند**؛ آنها باید اولویت بالایی برای کار کردن (هم سیاسی و هم سازمانی) به منظور تحلیل بردن انجمنهای نظامی بورژوازی قائل شوند.

جبههٔ سرخ در آلمان، یک سازمان توده‌ای با خصلتی ترکیبی (یعنی، متعلق به طبقهٔ کارگر ولی نه کاملاً کمونیست) با بیش از ۱۰۰.۰۰۰ عضو، و دارای سلولهای کمونیست در صفوفش، یکی از مراکز اصلی برای بسیج کردن توده‌های پرولتار است. به جدا کردن آنها از انجمن بورژوازی رفرمیست پرچم ملی، که تحت نفوذ حزب سوسیال دمکرات و جریان مرکز قرار دارد کمک می کند. ولی نه تنها با

ایجاد کردن یک اپوزیسیون چپ درون پرچم ملی می خواهد روحیه انقلابی به آن تزریق کند، بلکه همچنین یک مبارزه سیاسی علیه ارتجاع بطور کلی را به پیش می برد، بخصوص ارتجاعی که در فعالیت انجمنهای نظامی بورژوا - سلطنت طلب (کلاه خودهای فولادی، و غیره) تجلی می یابد. جبهه سرخ همچنین تبلیغات علیه جنگهای جدید امپریالیستی، و علیه فکر یک جنگ علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را به پیش می برد.

حزب انقلابی باید همچنین مسئله کار در بین پلیس را به شیوه‌ای مناسب مطرح و حل کند. پلیس از نظر ماهیت اجتماعی عمدتاً از عناصر پرولتار تشکیل شده است، و در نتیجه فعالیت انقلابی در بین پلیسهای عادی از نظر عینی ممکن است. تجربه انقلاب آلمان در ۱۹۲۳ گواهی بر این است. پلیس در ساکسونی، تورینگیا و دیگر مناطق بخشاً از کمونیستها طرفداری کرد - حتی با وجود اینکه حزب تقریباً هیچ تبلیغات خاصی در صفوف آن انجام نداده است. برخی از افراد پلیس طرفداری شان را به عمل تبدیل کردند. برای مثال، موارد متعددی بود که پلیس از قبل به کمونیستها دربارهٔ نفتیش‌ها، بازداشت‌ها و غیره هشدار می داد.

پلیس آلمان یک استثناء نیست. کار انقلابی در بین پلیس در دیگر کشورها نیز هم لازم و هم ممکن است. با توجه به اهمیت پلیس بمثابة یک ابزار ایجاد محدودیت در دستان طبقات حاکم، و با توجه به نتایجی که چنین کاری می تواند حتی در یک دوره «صلح آمیز» به بار آورد (از میزانی که تمایلات سیاسی پلیس می توانند بر مبارزه پرولتاریا برای قدرت در یک دوره انقلابی تأثیر بگذارند چیزی نمی گوئیم)، این شاخه کار حزبی اهمیتی دارد که نمی توان درباره اش مبالغه کرد.

یادداشتها :

- ۱- مجموعه آثار لنین، جلد ۱۱، صفحه ۱۷۴، در «درسهای قیام مسکو».
- ۲- تزه‌ها و قطعه‌نامه‌های ششمین کنگره جهانی بین الملل کمونیست، «مبارزه علیه جنگ امپریالیستی و وظایف کمونیستها»، بخش ۲۴.
- ۳- نقل از پرودا، ۲۰ ژانویه ۱۹۲۹.
- ۴- تزه‌ها و قطعه‌نامه‌های ششمین کنگره جهانی بین الملل کمونیست، «مبارزه علیه جنگ امپریالیستی و وظایف کمونیستها»، بخش ۴۱. تأکید از نوییگر.
- ۵- همانجا، بخش ۴۶-۴۵.
- ۶- همانجا، بخش ۴۹-۴۷.
- ۷- «حزب کمونیست و ارتش»، مسکو، ۱۹۲۸، صفحه ۴۹. نقل قول از لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۲، صفحه ۴۱۴، در «درباره صورتجلسه کنفرانس نظامی و رزمی نوامبر حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه».
- ۸- «حزب کمونیست و ارتش»، مسکو، ۱۹۲۸، صفحه ۴۷.
- ۹- سخنرانی طی بحث درباره گزارشها راجع به شیوه‌های مبارزه علیه خطرات جنگ امپریالیستی - رفیق یاروسلاوسکی (حزب کمونیست اتحاد شوروی)، در «شرح مذاکرات ششمین کنگره جهانی بین الملل کمونیست».
- ۱۰- تزه‌ها و قطعه‌نامه‌های ششمین کنگره جهانی بین الملل کمونیست، «مبارزه علیه جنگ امپریالیستی و وظایف کمونیستها»، بخش ۵۵.
- ۱۱- تزه‌های کنفرانس فوق العاده حزب کمونیست چین در اوت ۱۹۲۷.
- ۱۲- در فنلاند، سپاه دفاعی و دیگر سازمانهای نظامی ۱۴۰.۰۰۰-۱۳۰.۰۰۰ عضو، شامل زنان، دارند؛ اتحادیه دفاعی استونی حدود ۳۷.۰۰۰ نفر؛ اتحادیه دفاعی لتونی ۳۰.۰۰۰ نفر؛ در لهستان، سازمانهای نظامی و شبه نظامی مختلف بیش از نیم میلیون عضو دارند. در آلمان، سازمانهای نظامی مختلف (کلاه خودهای فولادی، انجمن پرچم ملی، فرقه جوانان آلمان، و غیره) چهار میلیون عضو دارند. تقریباً در تمام کشورها انجمنهای مشابهی وجود دارند. در لتونی، استونی، فنلاند و لهستان آنها یارانه‌های دولتی و تدارکات تسلیحاتی زیادی از دولت دریافت می کنند، توسط افسران ذخیره در طی مدت تعلیم نظامی شان فرماندهی می شوند، و غیره.

سازماندهی نیروهای مسلح پرولتاریا

یکی از اهداف عمده حزب پرولتاریای انقلابی در یک موقعیت بلاواسطه انقلابی **ایجاد کردن نیروهای مسلح پرولتاریا** است، یعنی تشکیل دادن یک سازمان رزمی. نیاز به این سازمان رزمی انکارناپذیر است.

تجربه قیامهای مسلحانه‌ای که در کشورهای متعددی در گذشته اتفاق افتاده‌اند به ما می‌آموزد که هر چقدر هم که کار حزب درون ارتش بورژوایی (و بطور کلی نیروهای مسلح) عالی باشد، تحلیل بردن کل ارتش تا زمانی که قیام آغاز شود **هیچگاه ممکن نخواهد بود**. هیچگاه امکان ندارد که تمام ارتش را جذب انقلاب کرد، همچنین هیچگاه نمی‌توان به سادگی با انجام کار سیاسی درونش آن را کاملاً بی‌طرف کرد. همیشه واحدها و گروههایی که به فرماندهی عالی ارتجاعی وفادارند، کسانی که فعالانه علیه پرولتاریا خواهند جنگید، باقی خواهند ماند. لنین در اثر سال ۱۹۰۶ خودش با عنوان «درسهای قیام مسکو» نوشت:

«ما در ارتش کار کرده‌ایم و در آینده نیز تلاشهایمان را باز هم دو چندان می‌کنیم تا سربازان را از نظر ایدئولوژیک جذب کنیم. ولی ما ثابت خواهیم کرد که فضل

فروشان بدبختی خواهیم بود اگر فراموش کنیم که در هنگام قیام باید همچنین یک مبارزه فیزیکی برای به دست آوردن سربازان انجام شود.» [۱]

هر ارتشی تعداد زیادی از واحدهای آزموده شده را در اختیار دارد که از فرزندان عناصر اجتماعی وفادار به بورژوازی به خدمت گرفته شده‌اند (آکادمی‌های تعلیم دهنده افسران و درجه داران، دسته‌های خاص پلیس یا ارتش، «ماسریست‌ها» مثلاً در چین، و غیره) و حقوق بالایی می‌گیرند. همچنین همه نوع سازمانهای داوطلبانه (که در غرب بسیار متداول هستند) که بطور خاص برای انجام مبارزه‌ای فعال علیه پرولتاریای انقلابی طراحی شده‌اند موجودند. همچنین باید به یاد داشت که بورژوازی در طی قیام از همه روشها (فساد، دروغ، مست کردن، سرکوب، و غیره) استفاده خواهد کرد تا سربازان مردد را در چنگش نگه دارد. از این رو می‌توان کاملاً قاطعانه گفت که پرولتاریا هیچگاه موفق نخواهد شد ارتش را تماماً از نفوذ طبقات حاکم خارج سازد، یا تمام آن سربازانی که مردد هستند را از فرماندهی ضدانقلابی بگیرد و به جانب انقلاب بیاورد. تحلیل بردن و بی طرف ساختن این واحدها تنها پس از خلع سلاح شدن شان توسط نیروهای مسلح پرولتاریا ممکن خواهد بود. ضرورت تشکیل دادن نیروهای مسلح کافی پرولتاری در زمانی مناسب، که قادر باشند با چنین واحدهای ارتشی که به جانب انقلاب می‌آیند متحد شوند، تا با هم بتوانند اساس نظامی رژیم قدیمی را بطور قطعی نابود سازند، از اینجا برمی‌خیزد.

در قیامهای آینده، در درجه نخست اگر موقعیت انقلابی بلاواسطه در پسایند یک جنگ پیش نیاید، اغلب اینطور خواهد بود که کل بار نخستین نبردهای تعیین

کننده باید بر دوش دستجات گارد سرخ باشد، بدون هیچ کمکی از جانب سربازان انقلابی.

«ارتش انقلابی جهت مبارزه نظامی و جهت رهبری نظامی توده‌ها علیه بقایای نیروهای نظامی حکومت خودکامه مورد نیاز است. ارتش انقلابی مورد نیاز است زیرا مسائل تاریخی مهم تنها می‌توانند با **زور** حل شوند، و در مبارزه مدرن، **سازماندهی نیرو** به معنی سازماندهی نظامی است.» [۲]

ساختار سازمان رزمی پرولتاریا از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. فقط یک چیز قطعی است: دستجات آن سازمان رزمی باید پایه شان را در بین توده‌ها قرار دهند (کارخانجات، صنایع، شرکت‌های بزرگ، و غیره) و از نظر عددی قوی باشند. ساختار آنها باید کمابیش شبیه گارد سرخ در روسیه، دستجات «صدها پرولتار» در آلمان، جوخه‌های رزمی در چین، و غیره، باشد.

گارد سرخ نمی‌تواند به سادگی در هر شرایط سیاسی تشکیل شود: «گارد سرخ یک ارگان قیام است. این وظیفه کمنویستهاست که برای برپا ساختن چنین گارد سرخی تبلیغ کنند و هنگامی که یک وضعیت بلاواسطه انقلابی فرا می‌رسد آن را سازمان دهند.

تحت هیچ شرایطی نباید فراموش شود که وجود یک میلیشیای پرولتاری یا گارد سرخ، در کشورهای امپریالیست، تحت یک دولت بورژوازی و در یک حالت «صلح»، مطلقاً ناممکن است.» [۳]

سازمان نظامی توده‌ای پرولتاریا (گارد سرخ) باید به محض اینکه حزب مسئله دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور کار فوری می‌گذارد و به سوی تدارک مستقیم برای تصرف کردن قدرت جهت گیری می‌کند، ایجاد شود.

درسهای پتروگراد، مسکو، آلمان در ۱۹۲۳، کانتون، شانگهای و غیره، نشان می دهند که در یک دوره انقلابی حاد، ایجاد کردن یک سازمان رزمی بزرگ نسبتاً آسان است. معمولاً چند ماه زمان برای این کار خواهد بود. ولی یک سازمان نظامی که برای نبرد کارآیی داشته باشد فقط وقتی می تواند به این سرعت تشکیل شود که تعداد به حد کافی زیادی از کادرها با تعلیمات نظامی و سیاسی مناسب از قبل موجود باشند. بدون این کادرها، که استخوان سازمان رزمی، یعنی فرماندهان آن، را فراهم می سازند، سازمان نظامی کارآیی چندانی از نظر مبارزاتی نخواهد داشت. در پتروگراد، مسکو و دیگر شهرهای روسیه در ۱۹۱۷، موقعیت از این نظر بی نهایت مطلوب بود. گارد سرخ سربازان کمونیست و اغلب افسران کمونیست را بمثابة فرماندهان و تعلیم دهندگان داشت. این تعلیم دهندگان، که دستجات گارد سرخ را در طی مبارزه اکتبر فرماندهی کردند، قبلاً طرز استفاده از سلاح، و همچنین اصول تاکتیکها و علوم نظامی بطور کلی را به رزمندگان آموخته بودند.

وضعیتی که در آلمان در ۱۹۲۳ دیدیم کاملاً متفاوت بود. آنجا حدود ۲۵۰.۰۰۰ گارد سرخ، که در «صدها پرولتار» گروه بندی شده بودند، طی مدت چند ماه سازماندهی شده بودند. ولی تعداد کافی کادر تعلیم دیده نظامی وجود نداشت (کل توده گاردهای سرخ فقط مشتی از افسران سابق کمونیست را داشت). به علاوه، فرماندهان از اصول تاکتیکهای مبارزات خیابانی آگاهی نداشتند، در واقع از تاکتیکها بطور کلی آگاهی نداشتند، و هیچ چیز درباره سازماندهی یا تاکتیکهای نیروهای مسلح دولت نمی دانستند. نتیجه این شد که ارزش نظامی این دستهها فاصله زیادی با حد مطلوب داشت. این امر از این نظر که آنها فقط کمیت بسیار محدودی از سلاح در اختیارشان داشتند صادق تر بود.

همین می تواند در مورد کانتون هم گفته شود. آنطور که دیدیم، گارد سرخ اطلاع کمی درباره چگونگی استفاده از سلاحهای در اختیارش داشت، و در نتیجه نتوانست از آنها در نبرد استفاده کند. متحمل تلفات سنگین شد و یک مجموعه کامل از عملیاتش شکست خوردند زیرا توسط رفقای تعلیم ندیده‌ای رهبری می شدند که آگاهی کمی از علوم نظامی داشتند. زیرا تعداد کمونیستهایی که هر گونه تعلیمات نظامی داشتند در کانتون بسیار محدود بود.

احزاب کمونیست، در عمل، توجه بسیار کمی به پرورش کادرها می کنند. با این حال این مسئله‌ای است که بیشترین اهمیت را بخصوص در کشورهای نظیر چین دارد که پرولتاریا دارای امکانات کمی برای پرورش دادن کادرهای خودش درون ارتشهای موجود است.

تاکتیکهای قیام و مبارزه خیابانی (همه قیامها در شهرها شکل مبارزه خیابانی می گیرند)، در نتیجه خصائل ویژه مختلف آن که در ادامه به بحث گذاشته می شوند و آن را از تاکتیکهای عادی ارتشهای منظم متمایز می سازند، بسیار پیچیده هستند. مطالعه آنها نیازمند تلاش طولانی و پشت کار است. بنابراین یک حزب انقلابی که کاملاً مارکسیست باقی می ماند - یعنی، با قیام بمثابة یک هنر برخورد و ایده قیام مسلحانه را در بین طبقه کارگر ترویج می کند - باید با مسئله چگونگی تعلیم دادن کادرهای قیام آینده در عمل مواجه شود، و باید به طریقی آن را حل کند. هر حزب پرولتاری باید عهده دار حل کردن این مسئله بدون منتظر ماندن برای یک موقعیت انقلابی بلاواسطه شود (آن هنگام بسیار دیر خواهد بود)؛ باید این کار را مستقل از وضعیت سیاسی جاری انجام دهد. این مشکل، علیرغم دشواری ظاهری اش، غیرقابل حل نیست. رهبری حزب باید پا به پای مطالعه مارکسیسم - لنینیسم

مطالعه علوم نظامی را سازمان دهد، با تأکید خاص بر روی درسهای قیامهای گذشته - بخصوص قیامهای روسیه، آلمان و چین. این مطالعه می تواند در محافل کمونیستی و مدارس حزبی (قانونی، نیمه قانونی و غیرقانونی، بسته به شرایط) انجام شود؛ با ثبت کردن درسهای مبارزه مسلحانه پرولتاری در انتشارات حزبی؛ با مطالعه علوم نظامی در عمل (فرستادن رفقا به ارتش)؛ با ایجاد کردن سازمانهای نظامی قانونی یا غیرقانونی («جبهه سرخ» در آلمان، «انجمن ارتشیان انقلابی سابق» در فرانسه).

طبیعتاً اطلاع داشتن از تئوری برای شکل دادن به رهبران نظامی آزموده برای دسته‌های گاردهای سرخ کافی نیست. **با این حال، این یک پیش شرط برای این کار است، و تحت هیچ شرایطی نباید از آن غفلت شود.**

سازمانهای شبه نظامی بزرگ پرولتاریا (نظیر جبهه سرخ و انجمن ارتشیان انقلابی سابق) نقش مهمی در شکل دادن به کادرهای نظامی قیام آینده و تعلیم دادن علوم نظامی به توده‌های پرولتار دارند. این سازمانها به هیچ معنایی نمی توانند بعنوان گارد سرخ شناخته شوند؛ آنها ابزار مبارزه مستقیم برای دیکتاتوری پرولتاریا نیستند. هدف اساسی آنها، همانطور که در فصل قبل نشان دادیم، بسیج کردن پرولتاریا و آموزش دادنش با روحیه مبارزه طبقاتی، و به راه انداختن یک مبارزه سیاسی علیه سازمانهای نظامی بورژوازی است. ولی، علاوه بر آنها، به دهها هزار پرولتار امکان می دهند که تعلیمات نظامی به دست آورند و برای جنگ داخلی آماده شوند. این گروهها بمثابة سازمانهای رزمی دفاع از خود پرولتاریا، همزمان پشتیبانان ایده جنگ داخلی و وسایل نیرومندی برای ترویج کردن این ایده در بین طبقه کارگر هستند.

تعلیمات نظامی توده‌ها همچنین می‌تواند تا حدودی در سازمانهای قانونی مختلف انجام شود: انجمنهای ورزشی، باشگاههای تیراندازی، و غیره. حزب کمونیست باید هر جا که ممکن باشد از این انجمنها برای آموزش نظامی دادن به جوانان انقلابی استفاده کند.

هنگام فرا رسیدن وضعیت بلاواسطه انقلابی، تعلیم نظامی توده‌ها (طرز استفاده از اسلحه، تاکتیکهای اساسی قیام و مبارزه خیابانی؛ کار شناسایی و برقراری ارتباط؛ بررسی سازماندهی و تاکتیکهای ارتش و پلیس، و غیره)، مسلح کردن مردم و تشکیل دادن دسته‌های گارد سرخ در همه جا باید به اوج برسند. توجه خاصی باید در این زمینه به مراکز تعیین کننده حیات سیاسی و اقتصادی کشور (پایتخت، مراکز صنعتی بزرگ، نقاط تقاطع راه آهن، و غیره) بشود. اهمال کردن در این مسائل به معنی قرار دادن خود در معرض عواقب بسیار شوم در حساس ترین لحظات انقلاب است.

در قیام کانتون، حدود سه چهارم کارگرانی که نقشی فعال در نبرد داشتند طرز استفاده از تفنگ را نمی‌دانستند و قادر به استفاده از چنین سلاحهایی که در مراحل اولیه قیام به دست آورده بودند نبودند. مواردی وجود داشتند که کارگران اشتباهاً به رفقای خودشان شلیک کردند زیرا طرز استفاده از تفنگهایی که به آنها داده شده بود را نمی‌دانستند. و دقیقاً به این دلیل که قیام‌گران قواعد ابتدایی کاربرد سلاح یا مبارزه خیابانی را نمی‌دانستند؛ به این دلیل که از فنون شناسایی و برقراری ارتباط ناآگاه بودند؛ به این دلیل که نقاط ضعف و قوت ارتش میلیتاریست را نمی‌دانستند - به همه این دلایل، متحمل تلفات سنگینی شدند. از این نظر، قیام

کانتون کمبودهای حزب کمونیست در مسائل نظامی، و اشتباهاتی که در آن زمینه در سراسر دوره پیش از قیام مرتکب شده بود را نشان داد. در ژوئیه ۱۹۰۵، لنین در مقاله «ارتش انقلابی و دولت انقلابی» درباره نیاز به مطالعه علوم نظامی نوشت:

«هیچ سوسیال دمکراتی که اندک شناختی از تاریخ داشته باشد، که آثار انگلس را، که در این مبحث متخصصی بزرگ است، مطالعه کرده باشد، هرگز تردیدی در مورد اهمیت عظیم دانش نظامی، فنون نظامی، و سازمان نظامی بمثابه ابزاری که توده مردم، و طبقات مردم، از آن برای حل کردن تضادهای بزرگ تاریخی استفاده می کنند نخواهد داشت. سوسیال دمکراسی هیچگاه تسلیم بازی توطئه‌های نظامی نشد؛ تا زمان فرا رسیدن شرایط واقعی جنگ داخلی هیچگاه به مسائل نظامی اولویت ندارد. اما **اکنون** همه سوسیال دمکراتها مسائل نظامی را، اگر نه در بالاترین جایگاه، حداقل در یکی از جایگاههای نخست گذاشته‌اند، و تأکید زیادی بر بررسی این مسائل و آنها را به اطلاع توده‌ها رساندن دارند. ارتش انقلابی باید دانش و وسایل نظامی را در سطح عملی برای تعیین کردن سرنوشت آینده مردم روسیه، برای تعیین کردن حیاتی ترین و مبرم ترین مسئله - مسئله آزادی - بکار گیرد.» [۴]

نشست قبلی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین (یعنی نشست قبل از کنفرانس اوت) از یک خط بسیار فرصت طلبانه در رابطه با مسلح کردن توده‌ها و ایجاد نمودن یک نیروی مسلح قدرتمند پرولتاری، و در رابطه با کار در ارتش ملی پیروی کرد:

«کمیته مرکزی حزب کمونیست چین هیچگاه درباره مسلح کردن کارگران و دهقانان یا درباره هر گونه نیاز به چنین اقدامی حتی فکر هم نکرد؛ همچنین کلاً درباره چگونگی تشکیل واحدهای دهقانی یا کادرهای نظامی واقعاً انقلابی تعمق ننمود. کمیسیون نظامی آن فقدان کامل فعالیت در این زمینه را نشان داد. هیچ کاری در خصوص تعلیمات نظامی دادن به همه اعضای حزب، که باید وظیفه نخست حزب می بود، انجام نشد. هیچ کاری برای متحد کردن سیستماتیک دسته‌های مختلف مجزای کارگری یا دهقانی به صورت یک نیروی سازمان یافته قادر به دفاع کردن مؤثر از انقلاب در حال رشد انجام نشد. تقریباً هیچ تدبیری برای تهیه سلاح (حتی جایی که واقعاً موجود بود)، یا توزیع آن بین کارگران و دهقانان، بکار گرفته نشد. کمیته مرکزی مسئله مسلح کردن کارگران و دهقانان را بمثابة یک مشکل موجود در نظر نگرفت، و حتی آن را بمثابة تهدیدی برای تفاهم سیاسی اش با فرماندهی عالی کومین تانگ در نظر گرفت. بعد از آن به صورت ناگهانی، پس از یک دوره طولانی انفعال، فعالیتی مشخص را نشان داد - ولی در جهت عکس، با دادن این پیشنهاد به نگهبانان دولت ووهان که «برای پرهیز کردن از تصادمات و تحریکات» آنها باید داوطلبانه سلاحهایشان را تسلیم کنند. چطور ممکن است چنین رفتاری از طرف کمیته مرکزی را، در مواجهه با نیازهای حیاتی انقلاب، بعنوان چیزی غیر از انحلال طلبی آشکار توصیف کرد؟» [۵]

این اشتباهات رهبری قدیمی حزب - اشتباهاتی که تا حد معینی عواقبی مرگبار در لحظه حساس انقلاب ۱۹۲۷ داشتند - در حال حاضر تصحیح می شوند.

مشکل سخت هنگام آماده شدن برای قیام مشکل سلاح است. آن اهمیت سیاسی بزرگی دارد. تحت دیکتاتوری بورژوازی (در «زمان صلح»)، پرولتاریا معمولاً از هر گونه امکانی برای مسلح ساختن خودش محروم است. و با این حال، علیرغم دشواریها، این مشکل حل نشدنی نیست. در هر موقعیت سیاسی که تصرف قدرت به صورت یک مسئله عملی مطرح می شود (یعنی، در صورت وقوع یک رشد سریع در گرایشهای انقلابی بین کارگران، تزلزلات چشمگیر از جانب خرده بورژوازی و تضعیف دستگاه دولت بورژوایی)، پرولتاریا، با فرض وجود رهبری مناسب حزب، می تواند سلاح به دست بیاورد. قادر است این کار را با خریدن سلاح؛ با خلع سلاح کردن گروههای فاشیست؛ با تصرف کردن انبارهای اسلحه؛ یا با ساختن آنها (حداقل انواع ابتدایی) انجام دهد. آنگاه در موقعیتی خواهد بود که سازمان رزمی را به نحو کافی مسلح سازد تا کمابیش تضمین کند که هنگام شروع شدن قیام، اقداماتی که ممکن است برای به دست آوردن سلاحهای بیشتر بعهدہ گیرد موفقیت آمیز خواهند بود. رهبری باید هنگام کار کردن بر روی نقشه قیام توجه جدی به مسئله گرفتن سلاح و مسلح ساختن آن جوخه‌های رزمی که سلاحی ندارند و کارگران انقلابی که خواهان جنگیدن هستند بکند.

در ۱۹۰۵، لنین در مقاله‌اش با عنوان «وظایف دستجات ارتش انقلابی» نوشت: «این دستجات ... باید خودشان را به بهترین نحوی که می توانند مسلح سازند (تفنگها، رولورها، بمبها، چاقوها، پنجه بوکس‌ها، چماقها، تکه‌های پارچه آغشته شده به نفت سفید برای آتش زدن، طنابها یا نردبانهای طنابی، بیل‌ها برای ساختن سنگرها، گلوله‌های پیروکسیلینی، سیم خاردار، میخها [علیه سواره نظام]، و غیره).

تحت هیچ شرایطی آنها نباید منتظر کمک از منابع دیگر، از بالا یا از خارج بمانند؛ آنها باید خودشان همه چیز را بدست آورند.» [۶]

لنین با تأکید کردن روی این ادامه می دهد که «تحت هیچ شرایطی تشکیل این گروه نباید به بهانه نبودن سلاح رها یا به تأخیر انداخته شود».

در پاسخ به گزارش کمیته رزمی کمیته سن پترزبورگ، که به کندی تشکیل شدن دستجات رزمی و کمبود سلاح اشاره می کرد، لنین اصرار ورزید:

«به سراغ جوانان بروید، جوخه‌های رزمی را **بی درنگ** در هر جا، در میان دانشجویان و **به ویژه در میان کارگران** و غیره و غیره تشکیل دهید. بگذار گروه‌های متشکل از ۳، ۱۰، ۳۰ نفر یا غیره، بی درنگ متشکل گردند. بگذار آنها به بهترین وجه ممکنه خود را مسلح سازند، خواه با رولور، چاقو و خواه با تکه‌ای پارچه آغشته به نفت برای آتش زدن و غیره.» [۷]

رهنمودهای لنین درباره چگونگی تشکیل دادن دستجات ارتش انقلابی و چگونگی به دست آوردن اسلحه تا امروز معتبر مانده‌اند. بایستی این را در نظر گرفت که در قیام‌های آینده، پرولتاریا (یا حداقل عناصر معینی از آن)، در کشورهای شرقی نیز به همان اندازه کشورهای پیشرفته سرمایه داری، تا زمانی که موفق شود کمیته کافی از سلاح‌های مدرن به دست آورد (یعنی، در آغاز قیام)، معمولاً مجبور است به نامطلوب‌ترین سلاحها قانع باشد. ولی تبدیل کردن این به دلیلی برای کنار گذاشتن کل این اقدام مهم کاملاً اشتباه خواهد بود، زیرا دستجات رزمنده می توانند و باید با این سلاح‌های ابتدایی و نامطلوب سلاح‌های واقعی مدرن به دست آورند.

قیام توسط حزب رهبری می شود، و هر عضو حزب یک سرباز در جنگ داخلی است. این اصل داشتن سلاح را برای هر کمونیست الزامی می سازد. این امر بیش از همه در آن بخشهایی از کشور که مبارزه طبقاتی طغیان گرانه تر است، و جایی که همه نوع شرایط خاص یک انفجار انقلابی را محتمل تر می سازند، صحت دارد.

به مسئله چگونگی تشکیل و ساختار گارد سرخ (ارتش انقلابی) بازگردیم. عوامل اصلی زیر از چنین تجربه‌ای، آنطور که در این زمینه در کشورهای مختلف به دست آمده است، بیرون کشیده می شوند:

هنگام فرا رسیدن یک وضعیت بلاواسطه انقلابی، گارد سرخ باید در همه کارخانجات و شهرها تشکیل شود، در حالی که حزب شعارهای مبارزاتی هر چه رادیکال تری را منتشر می کند، و توده‌ها را آشکارا به آماده شدن برای قیام مسلحانه فرا می خواند. دسته‌های گارد سرخ بطور عام باید مرکب از کارگران غیرحزبی، دانشجویان و دهقانان تهیدست باشند. حزب باید سرسختانه ترین تلاشها را بکند تا رهبریش در این دسته‌ها را تضمین نماید؛ تا افراد قابل اتکایی در مقام فرماندهی داشته باشد؛ تا بر تعلیم نظامی آنها نظارت کند و غیره. در بسیاری از کشورها، غیرممکن نخواهد بود که دسته‌های گارد سرخ، حداقل در ابتدا، مجبور باشند که بطور غیرقانونی تشکیل شوند. درجه قانونی بودن گارد سرخ بستگی به همه نوع شرایط خواهد داشت: بالاتر از همه بر عمق جنبش انقلابی در بین طبقات تحت ستم؛ بر میزان از هم پاشیدن دستگاه دولت طبقه حاکم و غیره. وظیفه حزب در نظر گرفتن وضعیت سیاسی واقعی در هر منطقه، و ترویج کردن شعارهایی در بین توده‌ها است که تحقق آنها موجودیت قانونی و پیشرفت

سازمانهای طبقه کارگر از جمله حزب و گارد سرخ را تضمین می کند. هیچگاه نباید فراموش شود که مسئله قانونیت گارد سرخ در نهایت توسط مبارزه توده‌های طبقه کارگر، و تنها توسط آن، حل خواهد شد. حزب باید هر تلاشی بکند تا به توده‌ها توضیح دهد که یک مبارزه موفقیت آمیز برای ایجاد کردن ارتش انقلابی، تا میزان قابل ملاحظه‌ای، امکان نتیجه موفقیت آمیز مبارزه طی قیام را مشخص می کند. زیرا این نبرد برای ایجاد کردن و توسعه قانونی گارد سرخ در حقیقت نبردی برای وسایل اساسی دستیابی به موقعیتهایی تعیین کننده است، یعنی آغاز مبارزه مستقیم برای قدرت است. در این دوره، زد و خوردها با نیروهای مسلح بورژوازی (سربازان، پلیس، ژاندارمری، واحدهای فاشیست) ناگزیر خواهند بود. و شکستهای جزئی به همین اندازه ناگزیرند.

در پرتو تجربه گذشته، ساختار سازمانی اولیه دسته‌های گارد سرخ می تواند به شرح زیر خلاصه شود. نیروهای مسلح پرولتاریا، تا زمانی که باید در شرایط غیرقانونی بودن فعالیت کنند، مرکب از گروههای کوچک (سه، پنج یا ده نفر) خواهند بود که در هر کارخانه و غیره سازمان یافته‌اند و از طریق فرماندهانشان تابع موارد عالی تر (فرماندهان گارد سرخ کارخانه یا محله) هستند. تشکیل واحدهای بزرگ تر (گروهان یا گردان)، به دلایل امنیتی، در این دوره پیشنهاد نمی شود.

با توسعه کارزار برای ایجاد کردن یک گارد سرخ، به محض اینکه این ایده توده‌های طبقه کارگر را تا حدی به جوشش درآورد که آنها از همه مرزهای قانونی رد شوند، و به محض اینکه تشکیل دستجات ارتش انقلابی خصلتی توده‌ای به خود می گیرد، حزب باید یک ساختار سازمانی مناسب، بر اساس نیازهای مبارزه

خیابانی و سلاحهای موجود، به گارد سرخ ارائه دهد. این ساختار باید ساده و برای هر کارگر قابل درک باشد. هدف قرار دادن یک ساختار پیچیده، یا تشکیل دادن واحدهای بزرگ، اشتباه خواهد بود. حزب باید ترجیحاً تلاش کند تا واحدهای کوچک پایه‌ای را به صورتی واقعاً محکم گردهم آورد: جوخه‌ها و گروهها (از ده تا بیست نفر)، دسته‌ها (از سی و پنج تا چهل و پنج نفر) و گروهانها (دو یا سه دسته). در موارد مشخص ترکیب کردن دو یا سه گروهان به صورت یک گردان ممکن خواهد بود. تشکیل دادن واحدهای باز هم بزرگ تر (هنگها یا لشکرها)، آنطور که در آلمان ۱۹۲۳ انجام شد، توصیه نمی شود - در واقع آن کار حتی خطرناک است. زیرا اهمیت واحدهای کوچکتر گارد سرخ را در مبارزه خیابانی دچار ابهام می سازد، و حاکی از عدم درک ماهیت این نوع مبارزه می باشد که تمام وزن آن بر دوش گروهها و دسته‌هایی است که از نظر عددی متناسب با جوخه، دسته یا گروهان هستند. تشکیل واحدهایی در مقیاس بزرگ تنها هنگامی ضروری خواهد شد که قدرت در شهر تصرف شده است، هنگامی که شرایط برای گسترش یافتن مبارزه به خارج - یعنی برای جنگ در فضای باز - مهیا هستند.

در تشکیل دادن و تعلیم نظامی دادن به گارد سرخ، توجه زیادی باید به تدارکات در واحدهای پایه نظیر جوخه یا گروهان، به افراد یا گروههایی با عملکرد خاص بشود: پیک‌ها، مأموران اکتشاف، پرستاران، مسلسل داران، افراد توپخانه، مهندسان، رانندگان و غیره. این بی نهایت مهم است، زیرا حضور همه این مهارت‌های خاص (حتی هنگامی که سلاحهای مربوطه موجود نیستند) در درجه نخست اجازه دفاع بهتری علیه آن سلاحها، هنگامی که توسط دشمن استفاده می شوند را می دهد، و در درجه دوم، هنگامی که چنین سلاحهایی گرفته می شوند، به آنها اجازه می

دهد که از سلاحها به نحو مؤثری استفاده کنند. پیکها (اگر ممکن باشد سوار بر دوچرخه) و مأموران اکتشاف همیشه در مبارزه خیابانی ضروری هستند. از این رو کاملاً ضروری است که رفقا یا گروههایی از رفقا در هر دسته و گروهان کار شناسایی و برقراری ارتباط را انجام دهند.

هنگام تعلیم دادن فرماندهان برای این دسته‌ها باید به یاد داشت که آنها در طی مبارزه باید استقلال و ابتکار بالایی از خود نشان دهند؛ توانایی جهت یابی در شرایط پیچیده مبارزه خیابانی؛ شجاعت فردی؛ توانایی برای برعهده گرفتن مسئولیت مستقل برای حل کردن هر وظیفه‌ای که ممکن است در طی نبرد به وجود آید؛ و در نهایت، از خود گذشتگی نامحدود برای آرمان انقلابی.

هنگام انتخاب پرسنل رهبری کننده گارد سرخ باید این احتیاجات را در نظر گرفت. نباید فراموش کرد که در مبارزه خیابانی و در طی قیامها، توانایی‌های شخصی فرماندهان نقش بزرگی را ایفا می کنند.

یادداشتها :

۱- لنین، آثار منتخب، جلد ۱، ص ۵۸۰.

۲- لنین، مجموعه آثار، جلد ۸، ص ۵۶۳، در «ارتش انقلابی و دولت انقلابی».

- ۳- تزه‌ها و قطعنامه‌های ششمین کنگره جهانی بین الملل کمونیست، «مبارزه علیه جنگ امپریالیستی و وظایف کمونیست‌ها»، بخش ۵۰-I.
- ۴- لنین، مجموعه آثار، جلد ۸، ص ۵۶۵.
- ۵- تزه‌های کنفرانس فوق العاده اوت ۱۹۲۷ حزب کمونیست چین.
- ۶- لنین، مجموعه آثار، جلد ۹، ص ۴۲۰.
- ۷- لنین، مجموعه آثار، جلد ۹، ص ۳۴۴، در «خطاب به کمیته رزمی کمیته سن پترزبورگ».

جهت کار نظامی حزب

کار نظامی در کل طبیعتاً وظیفه‌ای برای تمام حزب و اتحادیهٔ جوانان کمونیست، و هر فرد کمونیست است.

با این حال، از نظر ویژگیهای خاص کار نظامی، مسئول بودن یک دستگاه خاص که توسط مبارزین لایق اداره می شود برای آن ضروری است. باور داشتن به اینکه این کار می تواند بدون یک دستگاه خاص به نحوی مناسب سازمان یابد خطاست. این نه فقط در وضعیتهای انقلابی بلاواسطه، هنگامی که اهداف نظامی اهمیت خاصی می یابند، بلکه در دوره‌های به اصطلاح صلح آمیز نیز صحیح است. برای مثال، تصور کردن کار در ارتش بدون کادرهای متخصصی که انجامش دهند، یا بدون یک دستگاه خاص برای هدایت آن ناممکن است. تجربه در همه جا نشان می دهد که اگر کمیتهٔ مربوطهٔ حزب مسئول هدایت همهٔ کار در بین سربازان شود، این عمل معمولاً به معنی رد کردن کامل چنین کاری خواهد بود (چیزی که در مورد کار در اتحادیه‌های صنفی، یا تبلیغات در سازمانهای بزرگ پرولتاری - تعاونیها، انجمنهای ورزشی و غیره - صادق است، در مورد کار در ارتش بیشتر صادق است). همهٔ اینها بخصوص در مورد احزاب کمونیست قانونی صحیح هستند.

زیرا قبل از فرا رسیدن یک موقعیت بلاواسطه انقلابی، کار نظامی حزب، از یک نقطه نظر تشکیلاتی، اساساً فعالیتی غیرقانونی است. نیازمند امنیت کامل و همچنین تخصص، ابتکار و غیره است. از این رو نیازمند پرسنلی است که بطور ویژه انتخاب شده‌اند.

در غیاب یک موقعیت بلاواسطه انقلابی، دستگاه نظامی می‌تواند این ترکیب را داشته باشد: الف) کمیسیون نظامی متعلق به کمیته مرکزی حزب، متشکل از سه رفیق، که یکی از آنها، رئیس، عضو کمیته مرکزی خواهد بود؛ ب) کمیسیونهای نظامی متعلق به کمیته‌های استانی یا کمیته‌های هم‌ردیف آنها، متشکل از دو یا سه رفیق، بسته به گستره مسئولیت‌هایشان؛ ج) نمایندگان نظامی متعلق به کمیته‌های منطقه‌ای؛ د) کمیسیونهای نظامی یا نمایندگان (بسته به بزرگی شهر یا گستره مسئولیت‌هایشان) متعلق به کمیته‌های شهری.

همیشه یک عضو کمیسیون نظامی باید عضو کمیته حزبی ای باشد که کمیسیون متعلق به آن است. به علاوه، کمیسیون باید یک عضو کمیته اتحادیه جوانان کمونیست را در بین سه عضو داشته باشد.

تعداد معینی از رزمندگان (بسته به اهداف مورد نظر و منابع حزبی) باید برای کمیسیونهای نظامی فراهم شوند، تا وظایف را برای آن بمثابة کار پایه‌ای حزبی شان انجام دهند. آنها باید شامل اعضای اتحادیه جوانان کمونیست باشند.

فعالتهای کمیسیونهای نظامی شامل سازماندهی و هدایت کردن کار در ارتش، پلیس، ناوگان دریایی و انجمنهای نظامی بورژوازی، تحت فرمان کمیته‌های حزبی مربوطه؛ سازماندهی کار اطلاعاتی حزب؛ تعلیم دادن کادرهای نظامی گارد سرخ آینده؛ به دست آوردن سلاح؛ منتشر و توزیع کردن همه نوع مطالب چاپی

(اعلامیه‌ها، جزوات، روزنامه‌های نظامی)، در انطباق با تصمیمات کمیته‌های مرکزی و استانی؛ فراهم کردن مطالب برای نویسندگان مطبوعات نظامی حزبی، و غیره، هستند. فعالیتها باید به نحوی مناسب به اعضای مختلف کمیسیون محول شوند.

منابع مالی لازم برای انجام مناسب کارهای محوله به کمیسیونهای نظامی باید (توسط کمیته‌های مربوطه حزبی) تأمین شود. جایی که منابع مالی اجازه دهند، اعضای کمیسیون نمایندگان نظامی، حداقل در شهرها و استانهای عمده، باید به خرج حزب نگهداری شوند و بدین سان از همه کارهای دیگر برای تأمین زندگی شان آزاد گردند.

همگام با شدت گیری مبارزه طبقاتی و فرارسیدن موقعیت انقلابی - با سر دادن شعارهای مبارزاتی هر چه رادیکال تر توسط حزب، جهت دهی تمام فعالیت سیاسی آن به سوی تدارک دیدن فوری برای تصرف کردن قدرت، فراخواندن به ایجاد یک گارد سرخ، و غیره - کمیسیونهای نظامی باید با ورود کادرهای به نحو مناسب تعلیم دیده جدید تکمیل شوند. در این دوره، کمیسیونهای جدید باید در همه مناطقی که هنوز وجود ندارند ایجاد گردند. در مراکز عمده سیاسی و اقتصادی (پایتخت‌ها، شهرهای صنعتی بزرگ، بنادر)، که در آنها علاوه بر کمیته‌های شهری، کمیته‌های حفاظتی هم موجودند، کمیسیونهای نظامی یا نمایندگان باید وابسته به آنها نیز باشند. همزمان، قدرت کمیسیونهای نظامی باید به نحو قابل ملاحظه‌ای افزایش یابد. تشکیل دادن دسته‌های گارد سرخ؛ تعلیم نظامی دادن به آنها؛ تحلیل بردن ماشین دولتی بورژوازی، و بخصوص ارتش و پلیس؛ ایجاد کردن یک شبکه اطلاعاتی در اردوی دشمن؛ به دست آوردن مقادیر هر چه بیشتری از سلاح، و

غیره - همهٔ اینها تعداد پرسنل هر چه بیشتری نسبت به آنچه که تحت شرایط عادی مورد نیاز است می طلبند.

کمیسیونها همچنین باید بخش نظامی نقشهٔ قیام را برای هر شهر یا استان، یا کل کشور را در انطباق با خطوط عمومی مقرر شده توسط کمیته‌های حزبی مربوطه تنظیم کنند. در طی قیام، هر کمیسیون تبدیل به یک فرماندهی نظامی می شود، یعنی به یک سازمان فنی وابسته به کمیتهٔ انقلابی هم ردیفی که عملیات را هدایت می کند.

هدایت کلی کار نظامی حزب در سراسر کشور - نظیر کار آن در هر حوزهٔ فعالیت دیگر (اتحادیه‌های صنفی، مطبوعات، گروه پارلمانی، جنبش تعاونی و غیره) - **وظیفهٔ کمیتهٔ مرکزی،** بمثابةٔ مقام عالی حزب در بین کنگره‌ها، می باشد. این کار بطور محلی توسط کمیتهٔ متناسب محلی (استانی، منطقه‌ای و غیره)، بر اساس رهنمودهای کمیتهٔ مرکزی هدایت می شود.

کمیتهٔ مرکزی خصلت و محتوای کار حزب در بین سربازان را تعیین می کند. شعارها برای هر مرحله در پیشرفت انقلابی را فرمولبندی می کند؛ مشخص می کند که اینها چگونه باید با کار سیاسی حزب بمثابةٔ یک کل پیوند یابند؛ تصمیم می گیرد که کدام مراکز و مناطق از نظر تحلیل بردن نیروهای مسلح طبقهٔ حاکم مهم ترینها هستند؛ کمیته‌های مربوطه را بر این اساس از طریق ارسال وجوه و رزمندگان اضافی برایشان تقویت می کند؛ بر همهٔ این کارها کنترل اعمال می کند. کمیتهٔ مرکزی تصمیم می گیرد که تشکیل گارد سرخ چه زمانی باید آغاز

شود، دربارهٔ چگونگی به دست آوردن اسلحه رهنمود می دهد، قضاوت می کند که هر اقدامی برای منحرف کردن به موقع هست یا نیست، و غیره. بطور مختصر، همهٔ تدابیر مهمی که اهمیت سیاسی عمومی دارند و توسط سازمانهای محلی حزب یا کمیتهٔ مرکزی اتحادیهٔ جوانان کمونیست بعهده گرفته شده‌اند باید برای تأیید به کمیتهٔ مرکزی حزب ارائه شوند. کمیسیونهای نظامی خطی متعلق به خودشان، یعنی، چیزی که توسط خط عمومی حزب مقرر نشده باشد، ندارند. آنها تحت رهنمودهای سازمانهای جمعی حزب فعالیت می کنند.

ممکن است به نظر برسد که این اصول ابتدایی و عموماً شناخته شده هستند. با این حال، ارزش تکرار کردن را دارند زیرا معمولاً فراموش می شوند.

آنطور که دیدیم، در قیام کانتون، حتی تاریخ قیام نه توسط کمیتهٔ مرکزی، بلکه توسط کمیتهٔ ایالتی کوانگ تونگ تعیین شده بود. کمیتهٔ مرکزی تنها هنگامی از قیام مطلع شد که کل دنیا داشت دربارهٔ آن صحبت می کرد. غیرمعقول بودن این آشکار است. در قیام دوم شانگهای، تصمیم به آغاز اعتصاب و قیام مسلحانه توسط مقامات اتحادیهٔ صنفی، با مشارکت تعداد زیادی از اعضای حزب ولی بدون اطلاع کمیتهٔ مرکزی، گرفته شد. و قیامها طی سال ۱۹۲۷ در ایالات مختلف چین بدون مطلع شدن سطوح بالاتر حزب انجام شدند.

گاهی اوقات، بخاطر همه نوع دلایلی، گرایشهای طرفدار استقلال داخلی در سازمان نظامی ظاهر می شوند. سازمان از اطاعت کردن از دستورات کمیتهٔ حزبی امتناع می کند؛ می خواهد تصمیمات سیاسی را مستقل از ارگانهای حزبی مناسب بگیرد، و غیره. گرایشهایی از این نوع در سازمانهای نظامی مناطق خاصی از روسیه پس از انقلاب فوریه، و حتی بعد از آن، ظاهر شدند. در خصوص اختلافات بین

کمیته مرکزی حزب بلشویک و دفتر سراسر روسیه سازمانهای نظامی بلشویک، کمیته مرکزی موظف بود در جلسه ۲۹ اوت خود مسئله روابط بین سازمان نظامی و حزب بمثابه یک کل را مطرح کند. تصمیم زیر گرفته شد:

«دفتر نظامی سازمانی است که تبلیغات در بین سربازان را انجام می دهد ... بر طبق اساسنامه حزب، هیچگاه دو اندام حزبی نمی توانند بطور موازی با وظایف یکسان رهبری وجود داشته باشند. این در مورد نهادهای سراسری روسیه نیز همچون نهادهای محلی صادق است. بنابراین دفتر سراسر روسیه سازمانهای نظامی نمی تواند بمثابه یک مرکز سیاسی مستقل وجود داشته باشد.»

به دلیل گرایشهای استقلال طلبانه سازمانهای نظامی در تومسک، اکاترینبورگ و دیگر شهرها طی سال ۱۹۱۷، اصطکاکهایی بین آنها و رهبری حزب وجود داشت. در سازمان رزمی آلمان در ۱۹۲۳ نیز گرایشهای مشابهی ظاهر گشتند.

اصول سازمانی بلشویسم تابعیت اکید سازمان نظامی، مثل هر سازمان حزبی دیگر (گروه پارلمانی، فراکسیونهای اتحادیههای صنفی و غیره)، از رهبری سراسری حزب را می طلبند. این اصل یگانه تضمین انضباط، و وحدت عمل و اصول است. این امر ظرفیت مبارزاتی حزب را افزایش می دهد، و شانس پیروزی در طی نبرد تعیین کننده برای دیکتاتوری پرولتاریا را چند برابر می سازد.

خصلت اقدام نظامی در آغاز قیام

اصول تاکتیکی کلی

نکات کلی

مبارزه مسلحانه با هدف نابودی ماشین دولتی و تصرف قدرت توسط پرولتاریا شکل یک مبارزه مسلحانه بی رحمانه بین بخش از لحاظ نظامی سازمان یافته پرولتاریا و متحدانش از یک طرف و قدرت نظامی طبقات حاکم از طرف دیگر را می گیرد. **در مرحله اول** این جنگ داخلی آشکار، مبارزه عمدتاً در شهرها اتفاق می افتد، یعنی، شکل نبردهای خیابانی را می گیرد - که البته از نظر ماهیت و طول مدت بر طبق شرایط متفاوت خواهد بود. نتیجه مبارزه برای تحکیم کردن انقلاب و گسترش ارضی آن تا درجه زیادی وابسته است به نتیجه نبرد در این مرحله، و به سرعتی که پرولتاریا موفق می شود با آن تعدادی کافی از واحدهای ارتش سرخ که آماده جنگ هستند را بسازد. متعاقباً، هنگامی که حفظ قدرت بطور محکم توسط پرولتاریا در مناطق مهم اقتصادی و سیاسی (پایتختها، مراکز اقتصادی بزرگ) تضمین شده باشد، مبارزه مسلحانه خصلت یک جنگ در مناطق غیرشهری

بین ارتش سرخ منظم و بقایای ضدانقلابی بومی یا نیروهای مداخله گر خارجی را می گیرد.

جنگ داخلی (و از این رو قیام مسلحانه)، درست مثل عملیات ارتشهای منظم، تابع قوانین علوم نظامی است. با این حال، از نظر خصلت ویژه عملیاتی که در قیام بکار گرفته می شود، تاکتیکهای مبارزه مسلحانه پرولتاریا برای قدرت - یعنی مرحله اول جنگ داخلی - بطور **آشکاری** از تاکتیکهای ارتشهای منظم متفاوت است. در یک نبرد بین دو ارتش منظم، چه در فضای باز یا داخل شهر اتفاق افتد، آنها با نوعی از خط مقدم از یکدیگر جدا می شوند. مبارزه پرولتاریا، **حداقل در لحظات اولیه یک قیام مسلحانه**، در شرایط کاملاً متفاوتی انجام می شود.

در درجه اول، **هیچ خط مقدم مشخصی بین دو طرف جنگ وجود ندارد**. جبهه، برای پرولتاریا مثل طبقات حاکم، **دور تا دور و همه جا** است. دوستان و دشمنان، در هر دو طرف، **از نظر ارضی جدا نمی شوند**. از یک سو، پرولتاریای انقلابی ناگزیر حامیان آشکار یا مخفی در اردوی طبقه حاکم (در ارتش، پلیس، سازمانهای مختلف تحت نفوذ سیاسی و مادی احزاب طبقه حاکم، و غیره) خواهد داشت. از سوی دیگر، در صفوف پرولتاریا تعدادی از حامیان آشکار یا مخفی نظم قدیمی (مقامات تمام وقت حزب سوسیال دمکرات؛ بخشی از پرولتاریا و خرده بورژوازی که تحت نفوذ سوسیال دمکراتیک است، و غیره) خواهند بود.

در درجه دوم، در هنگام مبارزه مسلحانه برای قدرت، پرولتاریا هنوز یک ارتش سرخ واقعاً منظم، که به اندازه کافی سازمان یافته و مجهز برای جنگ مدرن باشد، **در اختیار نخواهد داشت**. دستجات گارد سرخ فقط چنین ارتش سرخ آینده

هستند. ارتش سرخ پرولتاریا در روند مبارزه برای قدرت ایجاد می گردد، و باید ایجاد گردد.

در درجهٔ سوم، تجربه نشان می دهد که وضع نیروهای مسلح طبقات حاکم در روند قیام بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر می یابد، و به این دلیل ارتش - هم از نظر **انسجام داخلی** و هم از نظر کیفیت جنگی آن - از آنچه که در زمانهای عادی علیه یک دولت دشمن می جنگد، **بسیار متفاوت است**. در صفوف آن، تحت نفوذ خود مبارزه و تبلیغات حزب انقلابی، روند تفکیک اجتماعی بطور ناگزیری آغاز می شود. این عوامل بذره‌ای از هم پاشیدگی را می افشانند، و بر کیفیت جنگی آن تأثیر می گذارند. در نهایت، ارتش (و پلیس)، شانه به شانهٔ واحدهایی که آماده‌اند فعالانه علیه پرولتاریای انقلابی و دیگر واحدهای بزرگ یا کوچکی که سربازانشان بین انقلاب و ضدانقلاب مردد می مانند بجنگند، جهت کنترل کردن اوضاع وارد خواهد شد. مواردی که سربازان از اطاعت کردن از افسران مرتجع شان امتناع می کنند، طغیان کردن و تغییر جبهه دادن به اردوی پرولتاریا چند برابر خواهند شد.

پرولتاریای انقلابی، در روند مبارزه‌اش برای قدرت، **ارتش منظم خودش را می سازد و - توسط تبلیغاتش، و همچنین توسط برخورد فیزیکی مستقیم - حمایت مسلحانه از طبقات حاکم، یعنی ارتش، پلیس، ناوگان دریایی و انجمن‌های فاشیستی مختلف را می فرساید.**

سه خصلت ویژهٔ مبارزهٔ پرولتاریا برای قدرت که در بالا برشمرده شدند نشان خاصی را بر تاکتیکهایی که باید بکار گرفته شوند می گذارند؛ نتیجتاً، تاکتیکهای جنگی

پرولتاریا در طی قیام در نکات بسیاری از تاکتیکهای ارتشهای منظم متفاوت خواهند بود. از این رو، سازمان دهندگان و رهبران قیام باید نه تنها اطلاعی کلی از علوم نظامی داشته باشند، بلکه باید همچنین بدانند که چطور قواعد تئوری و تاکتیکهای نظامی را در شرایط خاص قیام بکار گیرند.

ویژگیهای خاص تاکتیکهای قیام هنگامی آشکار می شوند که ما عناصر مختلف دخیل در سازماندهی و انجام یک قیام مسلحانه را بررسی کنیم.

یکی از مسائل کلیدی هر قیام پرولتاری در آینده چگونگی **تضمین کردن تفوق داشتن** نیروهای نظامی سازمان یافته قیام بر نیروهای مسلح دشمن است. قیامهای پرولتاری کانتون، هامبورگ، ریوال و غیره در نهایت شکست خوردند زیرا رهبرانشان، به دلایل مختلف عینی و ذهنی که قبلاً مورد بحث قرار گرفتند، قادر نبودند این مشکل کلیدی را به نفع قیام گران حل کنند. از آنجا که آنها بر دشمن تفوق نظامی نداشتند، از آنجا که آنها موفق به افزایش دادن سریع نیروهای مسلح شان در طی قیام نشدند، قیام گران محکوم بودند - تقریباً بلافاصله بعد از اینکه دست به عمل زدند - به موضع دفاعی عقب نشینی و همه عملیات فعالانه را ترک نمایند. ولی اقدام دفاعی، در قیام درست مثل جنگ بین دو ارتش منظم، نتیجه یک عملیات را **تعیین نخواهد کرد و نمی تواند بکند.**

تجربه قیامهای پرولتاری دهه‌های اخیر به ما اجازه می دهد نتیجه بگیریم که پرولتاریا بسیار به ندرت قبل از آغاز قیام از تفوق نظامی بر نیروهای مسلح طبقه حاکم برخوردار خواهد بود. برعکس، معمولاً در آغاز قیام از لحاظ نظامی بسیار ضعیف تر خواهد بود. **تفوق بر نیروهای مسلح دشمن باید در طی قیام**

به دست آورده شود - و این کاملاً ممکن است. موقعیت پرولتاریا بمثابة نیروی مهاجم؛ شرایط عمومی سیاسی، که به نفع انقلاب هستند و نمی توانند بر ارتش بورژوازی، پلیس، و بطور کلی بر همه نیروهای مسلح طبقات دشمن تأثیر نگذارند؛ این عوامل بطور عینی به کسب این تفوق کمک می کنند. نقشه قیام و تدابیر تشکیلاتی دیگر که توسط پرولتاریا اتخاذ شده اند باید این نیاز به افزایش دادن پیوسته نیروهای مسلح انقلابی با بیشترین سرعت ممکن را در طی قیام در نظر داشته باشند - تا بدین سان تفوق بر دشمن حاصل شود، و او زیر ضربات متمرکز نیروهای مسلح قدرتمند انقلاب خرد گردد.

یک مسئله دیگر در این ارتباط وجود دارد: چطور باید تضمین کرد که سازمان رزمی در طول قیام حمایت فعالی از جانب توده های انقلابی دریافت خواهد کرد. چگونه باید توده های انقلابی را به مبارزه فعال کشید، و چگونه باید از آنها (در چارچوب نقشه قیام) استفاده مناسب کرد، به چنان طریقی که همکاری آنها را در تحقق اهداف قیام تضمین نماید. بی توجهی کردن به این مسئله به معنی محکوم نمودن سازمان رزمی پرولتاریا به شکست خواهد بود. همانطور که می دانیم، دلیل اصلی شکست در ریوال در ۱ دسامبر ۱۹۲۴ این حقیقت بود که سازمان نظامی، هنگامی که حمله آغاز شده بود، خودش را منزوی یافت؛ زیرا حزب نشان نداده بود که قادر به سازماندهی توده پرولتاریا و کشاندن آنها به مبارزه فعال در لحظه ای است که سازمان رزمی دست به عمل زد.

این مسئله که چگونه باید توده های انقلابی را در طی قیام درگیر کرد و از آنها استفاده مناسب نمود یکی از پیچیده ترین و همزمان حیاتی ترین مشکلات رهبری قیام است.

البته، این ملاحظات کلی باید هنگام معین کردن نقشهٔ استراتژیک برای یک قیام در نظر باشند. ولی مهم تر این است که آنها را هنگام طراحی نقشه‌های تاکتیکی در مکانهای واقعی (در یک شهر، منطقه، یا هر مکان مسکونی بطور کلی) در نظر داشت.

نیروهای مسلح طبقات حاکم

طبقهٔ حاکم دسته‌های زیر از نیروهای مسلح را که در طی قیام علیه پرولتاریا متوجه خواهند شد در اختیار دارد: الف) ارتش منظم؛ ب) ناوگان دریایی و رودخانه‌ای؛ ج) پلیس و ژاندارمری؛ د) سازمانهای نظامی داوطلبانه.

ارتش منظم

ارتش منظم، اگر تحلیل نرفته باشد (یا واحدهایی از آن که تحلیل نرفته‌اند)، قدرتمندترین وسیله علیه پرولتاریای انقلابی در زمان جوشش انقلابی است. ارتش منظم، با افسرهای فرمانده‌اش که تعلیمات بالایی دیده‌اند و کاملاً در خدمت دولت هستند، و با تمام تجهیزات جنگی مدرنش برای هر دوی حمله و دفاع (مسلح‌ها، توپخانه، ماشین‌های زره پوش، گاز، نیروی هوایی، و غیره)، امروز **یک نیروی بسیار جدی** است. وظیفهٔ اول پرولتاریا در طی قیام جنگیدن علیه این نیرو، و برای در اختیار گرفتنش است. قدرت ارتش منظم در طی جنگیدن در فضای باز و عملیات روزانه آشکار می‌شود. جنگیدن در داخل شهرها، بخصوص در شب،

امکانات آن برای استفاده کامل از تجهیزاتش را بسیار کاهش می دهد، و در راه واحدهای مختلف در عملیاتشان مانع تراشی می کند. به این دلیل، تاکتیکهای عملیات در داخل شهرها، بخصوص در مورد قیام، از تاکتیکهای عادی ارتش بسیار بسیار متفاوت است.

کیفیت‌های جنگی شاخه‌های نظامی مختلف، و استفاده‌هایی که می توان از آنها در نبرد خیابانی کرد، می توانند بطور کلی اینگونه تشریح شوند:

پیاده نظام. تقریباً در همه شاخه‌های نظامی، پیاده نظام بیشترین تعداد نفرات را فراهم می کند و سلاح عمده در هر دوی فضای باز و نبرد خیابانی را تشکیل می دهد. می تواند با سلاح گرم یا سرنیزه بجنگد، ساختمانها و محلات را تصرف کند، قیام گران را پاک سازی کند، و مواضع تصرف شده را حفظ نماید.

نقاط قوت پیاده نظام در مبارزه خیابانی سازماندهی آن؛ توانایی اش برای جنگیدن در واحدهای کوچک یا نسبتاً بزرگ (جوخه‌ها، دسته‌ها، گروهان‌ها یا گردان‌ها)؛ تعلیمات نظامی آن؛ طریقی که واحدهای آن به یکدیگر کمک متقابل می دهند؛ توانایی اش برای حفظ ارتباط با واحدهای مجاورش است. پیاده نظام به نحو خوبی برای نبرد خیابانی مسلح شده است (مسلسل‌ها، تفنگ‌ها، رولورها، نارنجک‌های دستی، توپخانه، و غیره). بخاطر متحرک بودنش، می تواند نه فقط در خیابانها، بلکه در حیاط‌ها و روی پشت بامها هم بجنگد.

نقاط ضعف پیاده نظام به شرح زیرند: الف) سلاحهای آن در داخل شهرها تنها می توانند از فاصله نسبتاً نزدیک استفاده شوند؛ ب) واحدهای آن هنگامی که از اندازه معینی بزرگ تر باشند (هنگ‌ها، تیپ‌ها، لشکرها) در استقرار در خیابانها مشکل دارند؛ بمثابة یک قاعده تنها می تواند در دسته‌ها کوچک یا با اندازه متوسط (تا

گردان) بجنگد؛ ج) پیاده نظام، حداقل در آغاز، اطلاعات مفصل کمی از شهر جهت استفاده در عملیاتش دارد (در یافتن راهش مشکل دارد؛ د) همیشه خطر افتادن در کمین قیام گران مخفی شده در زیرزمینها، بر پشت بامها، در حیاطها، پشت پنجره‌ها، در زیرشیروانی ها، و غیره، وجود دارد؛ ر) هنگامی که پیاده نظام در پادگان است، بخصوص در شب، قیام گران با سازماندهی خوب می توانند آن را غافلگیر کنند (همانطور که می توانند همهٔ سربازان منظم را غافلگیر کنند)، و آن را از هر فرصتی برای بکار بردن سلاحهایش محروم سازند؛ س) پیاده نظام (مثل کل ارتش منظم) عمدتاً از دهقانان، کارگران و بطور کلی عناصر پرولتار تشکیل شده (ارتشهای مزدور، برای مثال در چین، آلمان، بلغارستان، و غیره، همچنین شامل عناصر **لمپن** می شوند)، این توده بطور عینی **مطلقاً هیچ نفعی** در دفاع کردن از طبقات حاکم یا نظم بورژوازی یا فئودال - بورژوازی ندارد. پیاده نظام نمی تواند با در تماس مستقیم قرار گرفتن با جمعیت طبقهٔ کارگر شهرها در طی نبرد، از اینکه تا حدی توسط پرولتاریای انقلابی تحت تأثیر قرار بگیرد اجتناب کند. اگر ابراز برادری و تبلیغات به نحوی مناسب توسط پرولتاریای انقلابی انجام شوند، روحیهٔ سربازان می تواند تضعیف گردد و آنها به جانب قیام کننده آورده شوند.

این نیاز که سربازان در نبرد خیابانی در گروههای کوچکی عمل کنند که دیگر نمی توانند مستقیماً توسط فرماندهی ارتجاعی کنترل شوند، به همراه تماس این گروهها با مردم، به این معنی خواهد بود که سربازهای خاصی یا گروههایی از آنها دیگر قابل اعتماد نخواهند بود. با فرض کار خوب انجام شده توسط قیام گران، آنگاه آوردن آنها به جانب مردم نسبتاً آسان خواهد بود. **ضرورت از کار انداختن فرماندهی دشمن از جانب قیام گران** (توسط تیراندازان؛ حملات متهورانه

توسط گروه‌های کوچکی از قیام‌گران به مقرهای نظامی یا افسران خاص، و غیره)، و انجام دادن تبلیغات فعالانه در بین سربازان در هر جایی که ممکن باشد، از اینجا ناشی می‌شود.

توپخانه. توپخانه، بخصوص توپهای کوتاه لوله، خمپاره‌اندازها و خمپاره‌اندازهای ضد سنگر (توپهای با زاویه بالا)، سلاحی قدرتمند در دستان دشمن است.

استفاده از توپخانه سنگین (۱۵.۲ سانتیمتر و بیشتر) و سبک (توپهای با زاویه پایین یا صحرایی) در نبرد خیابانی محدود است. با این حال، معمولاً می‌تواند با موفقیت زیادی در جایی که زمینی باز برای میدان آتش آن وجود دارد استفاده شود.

هدف کلیدی توپخانه در نبرد خیابانی نابود کردن موانع مختلف (باریکادها) و ساختمانهای گرفته شده توسط قیام‌گران است. آتش توپخانه می‌تواند موجب تأثیر روانی زیادی شود؛ اثری روحیه‌زدا بر مردم و اغلب بر خود رزمندگان دارد، اگر به نحو بدی تعلیم یافته باشند و از ویژگیهای توپخانه آگاه نباشند – یعنی اینکه چطور خودشان را در مقابل آتش آن حفظ کنند، و چطور با آن مبارزه نمایند. با این حال، صدمه مادی که توپخانه می‌زند، برای قیام‌گرانی که می‌دانند چطور پناه بگیرند، معمولاً ناچیز است. این حقیقتی است که باید به اذهان نیروهای قیام‌کننده در طی تعلیماتشان قبولاند تا اثر روانی نامطلوب اعمال شده توسط توپخانه دشمن در طول نبرد را خنثی کرد.

قیام‌گران می‌توانند واحدهای توپخانه را به هم بریزند و روحیه‌شان را تضعیف کنند (با حملات ناگهانی و غافلگیرکننده)، درست به همان شیوه‌ای که می‌توانند با پیاده نظام یا هر شاخه دیگری از ارتش مدرن چنین کنند.

ماشین‌های زره پوش. ماشین‌های زره پوش و تانکها، که با مسلسل و توپ سبک تجهیز شده‌اند، وسایل قدرتمندی در نبرد خیابانی هستند و می‌توانند نقش مهمی در آن داشته باشند. آنها زره دارند که از سرنشینان و تسلیحاتشان در مقابل تفنگ‌ها و مسلسل‌های معمولی محافظت می‌کند و می‌توانند در شرایط مبارزه خیابانی به سرعت مانور دهند. قیام گران، بجز در استثنائات نادری، نمی‌توانند سلاحهای خاص ضد تانک به دست بیاورند. به علاوه، تانکها می‌توانند باریکادها را، چنانچه با عجله برپا شده باشند، نابود یا واژگون کنند. در نتیجه، اگر قیام گران تدابیر مناسبی اتخاذ نکنند، ماشین‌های زره پوش و تانکهایی که هر ارتش مدرنی در اختیار دارد قادر خواهند بود بدون آسیب دیدن به استحکامات آنها نفوذ و تلفات سنگینی بر آنها تحمیل کنند، در صفوف شان وحشت بیاندازند و باعث وارد آمدن صدمه مادی زیادی به آنها گردند.

قیام گران برای مقاومت نمودن در برابر تانکها و ماشین‌های زره پوش وسایل زیر را در اختیار دارند: توپخانه، اگر داشته باشند؛ منفجر شونده‌های متحدالمرکز (یعنی، نارنجکهای دستی که در دسته‌های پنج یا شش تایی به هم بسته شده‌اند) و بمبهای انفجاری که زیر تانکها و ماشین‌های زره پوش انداخته می‌شوند؛ گودال‌های عریض و عمیقی که در عرض خیابانها حفر می‌شوند (بسته به نوع تانک، آنها باید ۱.۵ تا ۳ متر عرض و ۱.۵ تا ۲ متر عمق داشته باشند).

شیوه مواجهه قیام گران هامبورگ با ماشین‌های زره پوش (گیر انداختن آنها در محیطی منزوی به وسیله باریکادها و غیره)، نمونه‌ای عالی از اقدام تدافعی خوب علیه این ماشین‌ها است.

سواره نظام. سواره نظام از بین تمام نیروهای مسلح آسیب پذیرترین در داخل شهر است، زیرا فقط می تواند در خیابانها حرکت کند و هدفی بزرگ برای تیراندازی است. از این رو نقش آن در نبرد خیابانی ناچیز است. معمولاً علیه اجتماعات غیرمسلح استفاده می شود؛ برای محافظت از محلاتی که هنوز توسط قیام گران اشغال نشده اند؛ برای منزوی کردن محلات قیام کننده؛ یا برای مقاصد ارتباطی. سواره نظام پیاده می تواند کمابیش نظیر پیاده نظام در خیابانها بجنگد.

نیروی هوایی. نیروی هوایی می تواند در نبرد خیابانی برای شناسایی (از جمله عکس هوایی) و برای بمباران کردن و حملات با مسلسل از هوا استفاده شود. با این حال اگر قیام گران حتی از ابتدایی ترین اشکال استتار استفاده کنند (انطباق ساده با محل شان)، شناسایی هوایی نتایج قابل توجهی ارائه نمی دهد. صدمات روانی و مادی ایجاد شده توسط حمله هوایی تنها در صورتی می تواند جدی باشد که قیام گران به صورت توده های انبوه جمع شده باشند و از استتار و تدابیر دفاعی مناسب استفاده نکنند. هواپیماها می توانند با موفقیت زیادی جهت پراکنده ساختن تجمعات و تظاهرات در فضای باز و شناسایی چیدمان باریکادها (توسط عکسهای هوایی) استفاده شوند.

سلاحهای شیمیایی. این سلاحها هنوز در مبارزه علیه پرولتاریای قیام کننده به کار گرفته نشده اند. با این حال ضروری است انتظار این امکان بسیار واقعی را داشت که در قیامهای آینده در غرب، آنها علیرغم نتایج منفی مشخصی که از نظر کسانی که آنها را به کار می گیرند دارند (مسموم کردن کل مردم، از جمله زنان، بچه ها و سالمندان، و بدین سان شوراندن توده ها علیه نظم قدیمی)، توسط طبقات حاکم بکار گرفته شوند.

بهترین دفاع در برابر سلاحهای شیمیایی **گرفتن وسایل مورد نیاز** (کپسولهای گاز، پرتاب کنندهها و غیره) **توسط قیام گران** و نابود کردن (حذف فیزیکی) پرسنلی است که از آنها استفاده می کنند. اگر شانس برای گرفتن و استفاده از چنین وسایلی وجود داشته باشد، مسلماً باید از آن استفاده کرد.

ناوگان دریایی و رودخانه‌ای

قدرت ناوگان جنگی در تسلیحاتش است - یعنی توپهای آن. استفاده از توپخانه سنگین دریایی در نبرد خیابانی محتمل نیست. توپهای ناوگان دریایی تنها می توانند برای گلوله باران کردن ساختمانها یا محلات خاصی در بندرگاهها بکار روند (برای مثال گلوله باران کردن قصر زمستانی در طی روزهای اکتبر ۱۹۱۷ توسط رزمناو آرورا^{۳۱}). همین مطلب می تواند در مورد ناوگان رودخانه‌ای هم گفته شود. با این حال، خدمه کشتی‌های جنگی، اگر از نقطه نظر دولت از لحاظ سیاسی قابل اتکا باشند، می توانند (در شکل دسته‌های کوچک پیاده نظام) علیه قیام گران در بندرگاهها استفاده شوند (برای مثال تلاش برای استفاده کردن از خدمه رزمناو هامبورگ در طی قیام ۱۹۲۳ هامبورگ؛ دسته‌های ملوانان سرخ در طی جنگ داخلی در روسیه).

پلیس و ژاندارمری

هدف اصلی پلیس و ژاندرمری سرکوب کردن «بی نظم‌های داخلی» است. تسلیحات آنها از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. برای مثال، در چین، و در دیگر کشورها، پلیس یک نیروی جدی علیه قیام‌گران را تشکیل نمی‌دهد. قیامها در شانگهای، کانتون و دیگر شهرها نشان دادند که قیام‌گران قادر بودند بسیار سریع و با هزینه‌ای نسبتاً پایین پلیس را از صحنه خارج کنند. همین امر در انقلاب اکتبر روسیه نیز اتفاق افتاد. در چین و روسیه پلیس در حقیقت چیزی کمتر یا بیشتر از یک ذخیرهٔ سلاح برای استفادهٔ قیام‌گران نبود.

قابلیت جنگی پایین پلیس چین به دلیل تسلیحات ضعیف آن (رولورها، تعداد نسبتاً کم تفنگها، فقدان مسلسل یا ماشین‌های زره پوش)؛ فقدان تعلیم نظامی آن؛ مستقر نبودن آن در پادگانها؛ فقدان سازماندهی نظامی و شرایط مادی اسفبار آن بود. تمام اینها، به همراه تماس دائمی اش با مردم (تأثیر مردم انقلابی بر پلیس)، قابلیت جنگی آن را بسیار کاهش داد.

با این حال در کشورهای مشخصی، برای مثال آلمان و برخی کشورهای دیگر، پلیس و ژاندارمری از نظر کیفیت نظامی شان تفاوت کمی با ارتش منظم دارند. آنها به نحو خوبی مسلح شده‌اند (مسلسل‌های دستی، مسلسل‌ها، ماشین‌های زره پوش)؛ از لحاظ نظامی خوب تعلیم یافته‌اند؛ توسط افسرانی فرماندهی می‌شوند که آمادگی تاکتیکی عالی دارند و از نظر سیاسی به نظم موجود وفادارند. پلیس آلمان به شیوه‌ای نیمه نظامی سازمان یافته (دسته‌ها، گروهان‌ها و غیره) و در

پادگانها مستقر است. عمدتاً از بین اعضای سازمانهای سربازان سابق ناسیونالیست (یا «پرچم ملی» جمهوریخواه) سربازگیری می کند، یعنی از بین کسانی که از لحاظ سیاسی قابل اعتماد هستند. تماس نزدیک آن (مثل هر نیروی پلیس دیگر) با مردم کیفیت جنگی آن را تا حدی تضعیف نمی کند؛ با این اوصاف قیامهای ۱۹۱۹-۲۳ نشان دادند که نیرویی بسیار جدی را تشکیل می دهد که پرولتاریای آلمان تحت هیچ شرایطی نباید آن را نادیده بگیرد. حتی اگر حزب کمونیست کار سیاسی وسیعی را در آن جهت از بین بردن نفوذ افسران ضدانقلابی انجام دهد، قسمتی از پلیس آلمان فعالانه در طی انقلاب علیه قیام گران خواهد جنگید - حداقل در مرحله اول مبارزه.

لازم نیست که خصلت نیروهای پلیس همه کشورهای مختلف بطور جداگانه تشریح شود. ما فقط به ضعیف ترین، یعنی چین، و قوی ترین، یعنی آلمان، از نظر نظامی پرداختیم (و بطور بسیار کلی). با پذیرش تفاوت‌های اجتناب ناپذیر، نیروهای پلیس و ژاندارمری همه کشورهای می توانند با یکی از آنها همانند سازی شوند.

پلیس و ژاندارمری بخاطر ماهیت حرفه شان، و برخلاف ارتش منظم، با شهر آشنایی خوبی دارند.

در پرتو تجربه قیامهای مختلفی که در آلمان و دیگر جاها اتفاق افتادند، افسران پلیس و ژاندارمری آلمان آموزش خاصی در روشها و تاکتیکهایی که باید برای نبرد با قیامها بکار روند می بینند. به این منظور کتابهای آموزشی و کتابچه‌های راهنمای خاصی موجودند که در آنها تاریخچه و تاکتیکهای مبارزه علیه پرولتاریا موجودند، نظیر «روشهای رزمی پلیس امنیت در بی نظمی‌های داخلی»، ۱۹۲۶، نوشته شده

توسط سرهنگ پلیس هارتنستین^{۲۲}، و «تاکتیکهای پلیس»، ۱۹۲۸، نوشته شده توسط دو سروان ب. الستر و اچ. ویلسکی^{۲۳}، که به ترتیب از پلیس و ژاندارمری هستند.

سازمانهای نظامی داوطلبانه طبقات حاکم

تقریباً هیچ کشوری در اروپا وجود ندارد که سازمانهای نظامی و فاشیستی متنوعی وجود نداشته باشند - با عنوان باشگاههای اسلحه، اتحادیه‌های دفاعی یا سپاهیان، انجمنهای کهنه سربازان، سازمانهای جوانان، و غیره، یا اتحادیه‌های فاشیستی بی پرده. سوسیال دمکراسی بطور مشخصه نقشی فعال در ایجاد کردن و توسعه دادن اینها (نظیر انجمن پرچم ملی در آلمان) ایفا می کند. در کشورهای مشخصی، نظیر آلمان، لهستان، فنلاند، لتونی، و غیره، این سازمانها اعضای بسیار بیشتری نسبت به سربازان ارتش منظم در اختیار دارند. هدف کلیدی این سازمانهای مختلف، همانطور که تاکنون دیده شده، دفاع کردن از نظم موجود است.

در یک دوره تحول انقلابی، این سازمانها به دلیل حضور تعداد زیادی از عناصر پرولتار و نیمه پرولتار، نمی توانند از وضعیت تأثیر نپذیرند. با این حال، واحدها و گروههای مشخصی فعالانه علیه پرولتاریای انقلابی خواهند جنگید - تردیدی در این مورد نمی تواند وجود داشته باشد. رژیم از آنها به طرق مختلفی استفاده خواهد

Hartenstein -22

B. Elster & H. Vilski -23

کرد. قسمتی از آنها، در شکل واحدهای مسلح مستقل تحت فرماندهی پلیس و ارتش، در نیروی پلیس گنجانده و برای وظایف مشخصی که خصلت فرعی دارند بکار گرفته خواهد شد، در حالی که بخش دیگر (آنطور که در آلمان ۱۹۲۳ اتفاق افتاد) در ارتش منظم گنجانده خواهد شد.

کیفیت جنگی این سازمانهای نامنظم **خیلی بالا نیست**. ولی از آنجا که آنها در طی عملیات از یک رهبری نظامی نسبتاً خوب بهره مند خواهند شد – افسران ذخیره، یا حتی افسران در حال خدمت – و از آنجا که آنها مجهز به سلاحهای مدرن (تفنگ، مسلسل و غیره) خواهند شد، می توانند در طی نبرد بمثابة یک نیروی کمکی برای ارتش و پلیس عمل کنند و خواهند کرد. در نتیجه، پرولتاریای انقلابی باید این نیروها را در مبارزه‌اش برای قدرت به حساب بیاورد.

نیروهای مسلح پرولتاریا

ضعف عمده پرولتاریای قیام گر نداشتن اسلحه در آغاز عملیات است. مواردی که سازمان نظامی توانسته باشد ذخایر کافی را قبل از قیام انبار کرده باشد نادرند. تجربه قیامهای گذشته (هامبورگ، شانگهای، ریوال و غیره) نشان می دهند که – در نتیجه ترور طبقه حاکم، و فقدان منابع مالی خودش – سازمان نظامی پرولتاریا اغلب قادر به تهیه سلاحها و مهمات کافی قبل از قیام حتی برای مسلح کردن خودش هم نیست، توده‌های وسیع پرولتاریا که جای خود را دارند. سلاحها بطور معمول در جریان خود قیام به دست خواهند آمد.

ضعف دیگر پرولتاریا این حقیقت است که بیشتر قیام گران - با استثنائاتی نادر (مثل هنگامی که تصرف قدرت در زمان جنگ یا بلافاصله پس از آن اتفاق می افتد، و از این رو پرولتاریا فرصت آموختن استفاده از سلاح را در ارتش دارد) - آگاهی کافی از چگونگی بکار بردن سلاحها، بخصوص مسلسلها و توپخانه، ندارند. این بطور خاصی در قیامهای کانتون (هنگامی که تنها پنج توپ از سی توپ گرفته شده توانستند مورد استفاده قرار گیرند - و آن هم به شکلی بسیار ضعیف) و ریوال (هنگامی که قیام گران، آنطور که قبلاً گفته شد، قادر به استفاده از سه مسلسل تامپسون شان نبودند چون هیچگاه طرز استفاده از آنها را نیاموخته بودند) مشهود بود.

قیام گران عموماً از دیدگاه نظامی بد تعلیم یافته‌اند. این قبل از هر چیز به دلایل عینی (نداشتن سلاح، ترور طبقه حاکم، و غیره) است. با این حال، بیشتر احزاب کمونیست توجه بسیار کمی به تعلیمات نظامی دادن به کارگران می کنند. پرولتاریا معمولاً فرماندهانی که در تاکتیک و عملیات آموزش دیده باشند برای سازمانهای رزمی اش ندارد (برای مثال، عملیات واحدی که مقر لشکر هوایی را تصرف کرد، یا واحدی که قرار بود زندانیان را آزاد کند، در ریوال).

قیام گران عمدتاً بسیار تأثیرپذیر هستند. شکستهای موقتی کوچک اغلب اثری فاجعه بار بر آنها دارد که باعث می شود روحیه و کیفیت جنگی آنها بطور ناگهانی کاهش یابد. از طرف دیگر، پیروزی شجاعت آنها را تا حد فوق العاده‌ای افزایش می دهد، و آنها را تشویق به متقبل شدن اقدامات متهورانه بیشتری می کند. از این رو، ضروری است که در طی یک قیام به دنبال پیروزیهای مداوم بود - حتی

اگر فقط پیروزیهای کوچکی باشند. این بخصوص در طی مرحله نخست قیام صحیح است.

از طرف دیگر، نیروهای مسلح پرولتاریا (سازمان رزمی) **دارای کیفیات جنگی بسیار ارزشمندی هستند** - کیفیاتی که به آنها برتریهای بزرگی بر نیروهای مسلح بورژوازی می دهند. اینها عبارتند از: سطح آگاهی شان؛ نفع حیاتی شان در پیروزی قیام؛ تماس دائمی شان با توده‌های زحمتکشی که از آنها حمایت می کنند؛ و در نهایت، این عقیده که هرج و مرج در بین طبقات حاکم حکمفرماست، که دولت در تضادهای حل نشدنی گرفتار شده است، و اینکه تنها راه رهایی از هرج و مرج و بهبود بخشیدن به شرایط اسفبار مادی و فرهنگی کارگران برپا کردن مبارزه‌ای بی رحمانه علیه استثمارگران است - مبارزه‌ای برای دنبال کردن نمونه اتحاد شوروی و برقرار کردن دیکتاتوری پرولتاریا. در زیر به **پیش شرط‌ها** برای این می پردازیم که هر رزمنده‌ای حداکثر ابتکار و شور برای مبارزه و آمادگی برای قربانی شدن را نشان دهد - بدین سان دادن فرمان حملاتی با حداکثر از جان گذشتگی به دشمن، و انجام دادن نبرد خیابانی به همان خوبی در واحدهای بزرگ (۱۰۰، ۳۰۰ یا ۵۰۰ نفر) یا جوخه‌های رزمی کوچک ممکن گردد.

قیام گران، بمثابة ساکنان شهر، آن را خوب می شناسند؛ آنها می توانند راهشان را بیابند، با شرایط آنجا آشنا هستند، و غیره. از این رو برایشان آسان است که حملات غافلگیرانه انجام دهند، ناگهان در جایی ظاهر شوند که دشمن کمترین انتظارش را دارد؛ که حملات شبانه مؤثری انجام دهند و، در صورت شکست، بدون اینکه

دشمن متوجه شود بگریزند تا عملیات جدیدی راه، در محله‌ای جدید و با اهدافی جدید، آغاز کنند.

همه اینها - هنگامی که به مبارزه انقلابی توده‌ها، که هم قبل از اینکه سازمان رزمی عملیات را آغاز کرده باشد و همچنین در طی خود قیام، قدرت دولتی را با فعالیت رشد یابنده شان تضعیف کرده‌اند، اضافه می‌شوند؛ و همینطور به جریان مداوم کارگران جدیدی که آماده جنگیدن هستند (با فرض اینکه کارگران واقعاً روحیه جنگیدن داشته باشند) و واحدهای ارتش که به جانب اردوی انقلاب می‌آیند - ضعف‌های فنی و تاکتیکی مورد بحث قرار گرفته در بالا را تا درجه مشخصی جبران می‌کنند، و موفقیت عملیات را تضمین می‌نمایند.

بنابراین، در ادامه آنچه که به ترتیب درباره نیروهای مسلح طبقه حاکم و پرولتاریا گفته شد، نتایج زیر می‌توانند گرفته شوند - و باید به نقشه قیام الهام بخشند.

۱- سربازان ارتش منظم، نه فقط در فضای باز بلکه همچنین در نبرد خیابانی، یک نیروی نظامی مهم هستند. اگر حداقل تعدادی از واحدها از انقلاب هواداری نکنند، یعنی اگر قیام گران در جلب حمایت تعدادی از واحدهای ارتش موفق نشوند، قیام محکوم به شکست است. پرولتاریا برای تضمین کردن موفقیت، قبل از آنکه دست به عمل بزند، باید در مبارزه‌های قاطعانه جهت جلب حمایت ارتش و آوردن آن به صفوف پرولتاریای انقلابی بجنگد، یا حداقل آن را بی طرف کند. حزب، و هر بخشی از پرولتاریا که پیرو آن است، باید حداکثر توجه را به این وظیفه داشته باشند.

قیام به مفهوم گسترده کلمه نباید بمثابه چیزی که با دست به عمل زدن سازمان رزمی آغاز می شود دیده شود، بلکه قیام در حقیقت چند روز یا هفته قبل از مبارزه مسلحانه، در لحظه‌ای که تاریخ قیام معین شده است، و هنگامی که حزب کارش را برای جلب نظر سربازان انجام می دهد (یا باید انجام دهد)، پرولتاریا را مسلح می کند و تعداد عناصر پرولتاری و نیمه پرولتاری افزایش یابنده‌ای را برای نبرد تعیین کننده بسیج می نماید، آغاز می شود. بطور خلاصه، هنگامی آغاز می شود که توده‌ها با ابتکار خودشان به مبارزه‌ای علیه نیروهای دولت می پیوندند. در این دوره مقدماتی تدارک دیدن برای حمله، حزب باید توجه خودش را بر تحلیل بردن و فتح کردن ارتش از نظر سیاسی معطوف سازد. باید بهترین مبارزانش را به کار تبلیغاتی درون ارتش بگمارد؛ باید ابراز برادری بین کارگران و سربازان را سازماندهی کند؛ باید نوشتجات حزب را توزیع نماید؛ باید سلولهای کمونیست در واحدهای مختلف را تقویت کند و به آنها منظمآ رهنمود دهد؛ باید روی هر فرد جداگانه‌ای کار کند، و غیره.

این کار به هیچ وجه نباید در طی خود قیام مختل شود؛ برعکس، علیرغم قربانی‌ها و شکست‌هایی که ممکن است دربر داشته باشد، باید تشدید شود.

۲- سربازانی که تمایلات ضدانقلابی دارند باید قبل از آنکه برای نبرد آماده شوند و بتوانند از تجهیزاتشان استفاده کامل نمایند، از طریق انجام حملات غافلگیرکننده توسط دستجات کارگران مسلح خلع سلاح شوند.

در واحدهایی که سلولهای کمونیست نسبتاً قوی با مقداری نفوذ بر توده سربازان موجودند، طغیانهایی باید سازماندهی شوند تا افسران فرمانده مرتجع را نابود کنند، تا بعد از آن بتوان از این سربازان علیه دیگر واحدهایی که هنوز تحلیل نرفته‌اند

استفاده کرد. گنجاندن تعدادی از کارگران در واحدها، یا گروههای مجزای سربازان، که به جانب انقلاب آمده‌اند، فکر خوبی خواهد بود. به علاوه، در نبرد خیابانی عموماً مقتضی است که چنین واحدهایی که به جانب انقلاب آمده‌اند با دستجاتی از گاردهای سرخ تقویت شوند.

۳- در صورت موفق نبودن حمله غافلگیرانه اولیه، سربازان باید در پادگانهایشان محاصره شوند و از ورود آنها به شهر جلوگیری شود. باریکادها باید در اطراف پادگانها و مقرهای نظامی برپا شوند و راههای ورود و خروج آنها باید تا زمانی که قیام گران قادر به ایجاد کردن نیروهای مسلح خودشان در محلات دیگر، تحکیم کردن مواضعی که گرفته‌اند و سازماندهی نیروهایشان برای حمله کردن به دشمن گیرافتاده شده‌اند، مسدود گردند. در طول محاصره، تلاشهای سرسختانه‌ای باید انجام شوند تا جلوی همه تماسها بین دشمن و جهان خارج (یعنی واحدها و مقرهای نزدیک) گرفته شود؛ تا آب و برق او قطع گردد؛ تا او را از لحاظ فیزیکی (با حملات متعدد متهورانه و ناگهانی) و روانی (با پراکندن شایعه‌هایی جهت ترساندنش) آزار داد.

۴- اگر سربازان منظم جهت نبرد با قیام وارد شهر شده باشند، باید تاکتیکهای باریکادی اتخاذ شوند تا از پیشروی جبهه آنها جلوگیری شود، در حالی که همزمان حملات از پشت شان از پنجره‌ها و پشت بامها سازماندهی می شوند. هدف باید فرسوده ساختن آنها با عملیات بی وقفه و متهورانه، سازماندهی ابراز برادری و تبلیغات، تخریب روحیه سربازان و آوردن آنها به جانب انقلاب باشد.

اهداف رزمی در طی قیام

زمانی که قیام گران قدرت را در شهر مورد بحث به دست بگیرند، هدف اساسی آنها طبیعتاً از میان برداشتن چیزی که مانع اصلی برای تحکیم قدرتشان و گسترش دادن آن به حوزه‌های جدید می باشد است - یعنی واحدهای ارتش منظم (یا دستجات ضدانقلابی از هر نوع دیگر) که ممکن است از مناطق دیگر برای خرد کردن قیام آورده شوند، یا ممکن است با ترک کردن موقت شهر در طی قیام دست نخورده مانده باشند. تحت چنین شرایطی، مشخص کردن مطلوب ترین شیوهٔ حمله علیه این هدف، یعنی نیروهای مسلح ضدانقلابی، نسبتاً آسان است. نیاز به متمرکز کردن تمام قدرت و منابع رژیم نو علیه دشمنی که هنوز بطور قطعی شکست نخورده است بدیهی می باشد.

مسئلهٔ کاملاً متفاوت، و بسیار مشکل تری، در ارتباط با انتخاب اهداف برای حمله و تصرف در ابتدا، هنگامی که سازمان رزمی در طی قیام درون شهر دست به نخستین عمل می زند، مطرح است. رهبران قیام آنگاه با تعدادی از اهداف مواجه می شوند که تصرف آنها برای به دست آوردن یک پیروزی قاطع ضروری است: ساختمانهای دولتی (وزارتخانه‌ها، مراکز پلیس، مراکز اداری، و غیره)؛ مؤسسات اقتصادی (اتاق‌های تجاری، بانکها، ساختمانهای مدیریتی کارخانجات، دفاتر

مرکزی شرکتها و اتحادیه‌های تجاری، و غیره)؛ ایستگاههای راه آهن؛ دفاتر تلگراف؛ واحدهای ارتش و مراکز فرماندهی نظامی؛ انبارهای ارتش، سازمانهای فاشیست؛ نهادهای رهبری کنندهٔ احزاب و انجمنهای دشمن انقلاب؛ دفاتر روزنامه‌ها و چاپخانه‌ها، و غیره.

بدیهی است تمام این اهداف باید اشغال و یا نابود شوند (پلیس، اهداف و انجمنهای ضدانقلابی، و غیره) و یا از جانب پرولتاریا جهت تحقق اهدافش بکار گرفته شوند. شکی در این مورد وجود ندارد. مشکل تعیین کردن **ترتیبی** که آنها باید اشغال شوند است. چطور می توان از سازمان رزمی و سلاحهایی که در دسترس آن هستند بهترین استفاده را کرد؟ تجربه نشان می دهد که پرولتاریا قبل از تصرف کردن قدرت احتیاج شدیدی به سلاح خواهد داشت. برای مثال، در کانتون، با اینکه سازمان رزمی حدود ۲۰۰۰ نفر در اختیار داشت، اما فقط ۲۰۰ بمب و ۲۷ رولور داشت. سازمان رزمی شانگهای، با ۶۰۰۰ عضو، تنها می توانست ۱۵۰ نفر از آنها را مسلح کند. در آلمان، دسته‌های صدها پرولتاری ۲۵۰۰۰۰ کارگر را در سال ۱۹۲۳ دربر داشتند، اما تنها برای چند هزار نفر از آنها اسلحه وجود داشت. در قیامهای آینده - اگر در زمان جنگ (که امکان پذیر و البته در کشورهای مختلف محتمل است) اتفاق نیافتند - مسئلهٔ سلاح به همین اندازه حیاتی خواهد بود، و پرولتاریا، با استثنائاتی نادر، هیچگاه ذخیره‌ای کافی از اسلحه‌های مدرن نخواهد داشت.

نتیجتاً، از نظر کمیت پایین سلاحهای موجود، یکی از مشکلات تاکتیکی کلیدی در یک قیام **چگونگی استفادهٔ مؤثر از آنها هنگامی که سازمان رزمی در ابتدا دست به عمل می زند** است.

هر کوششی برای پخش کردن اعضای مسلح جوخه‌ها بطور مساوی با هدف تصرف کردن همزمان تمام اهداف ممکن (آنطور که در ریوال اتفاق افتاد) **بطور اجتناب ناپذیری** به شکست نه فقط واحدهای خاص بلکه کل قیام می **انجامد**. اگر آنها به این شکل افراد و منابع شان را پخش کنند، گاردهای سرخ موفق به تصرف اهداف ثانویه‌ای که هیچ تأثیر تعیین کننده واقعی (از نظر هیچ یک از طرفین) ندارند در روند کلی قیام می شوند: ایستگاههای راه آهن، ساختمانهای دولتی، ادارات شهرداری، مراکز تبادل تلفن و تلگراف، و غیره. از طرف دیگر، در مبارزه برای اهداف حیاتی تعیین کننده (ارتش، ذخایر اسلحه، پلیس، رهبران ضدانقلابی، و غیره)، دسته‌های پرولتاری در نتیجه ضعف عددی (و بخاطر آنکه برای توده کارگران سلاح ندارند) شکست خواهند خورد، و شانس پیروزی **بسیار کاهش خواهد یافت**. به این دلیل است که اصل پیروزی بخشی («از دشمن در زمان تعیین کننده و مکان تعیین کننده قوی تر باش»)، که یکی از اصول کلیدی حاکم بر تاکتیکهای ارتشهای منظم است، در قیام اهمیتی **مضاعف** می یابد.

رهبران قیام باید تصمیم بگیرند که کدام یک از این اهداف مختلف بیشترین اهمیت را دارد - آنی که تصرفش موازنه نیروها را به نفع قیام گران تغییر می دهد - و باید بر این اساس حداکثر نیروی انسانی و منابع (سلاحها) موجود را برای گرفتن آن متمرکز کنند. از این رو آنها نباید در ابتدای کار از بی توجهی کردن به اهداف یا محلاتی با اهمیت ثانویه بترسند، بلکه باید به یاد داشته باشند که هنگامی که اهداف کلیدی تصرف شده‌اند پرداختن به ثانویه‌ها کاری آسان خواهد بود.

بسته به شرایط، اهداف کلیدی متفاوت خواهند بود. آنها عموماً شامل این موارد هستند: نخست، ارتش؛ دوم، پلیس (در نبود ارتش، یا چنانچه ارتش قبل از قیام به جانب انقلاب آمده باشد)؛ سوم، تصرف ذخایر اسلحه - تا کارگران بتوانند مسلح شوند؛ و چهارم، نابود کردن همه رهبران ضدانقلابی (دولت، رؤسای ستادهای نیروهای مسلح، ارگانهای مرکزی احزاب و انجمنهای ارتجاعی، و غیره).

رهبران قیام در انتخاب کردن اینکه کدام یک از اینها باید هدف عمده باشد می بایست اهمیت سیاسی و نظامی هر یک را در نظر داشته باشند. بسته به شرایط و قدرت قیام گران، هدف عمده ممکن است مرکب از مجموع این اهداف، یا فقط برخی از آنها باشد. آنگاه نیروهای مسلح پرولتاریا باید به نحوی مناسب اعزام شوند. حداقلی از نیروها باید در آغاز قیام برای همه اهداف ثانویه نگه داشته شوند؛ اگر تصرف شان کمک مستقیمی به تحقق وظیفه اصلی نمی کند، باید موقتاً کنار گذاشته شوند. باید به یاد داشت که بسیاری از اهدافی که اعضای جوخه‌های مسلح بخاطر تصرف آنها کنار گذاشته می شوند (در ریوال ۲۵ فرد مسلح برای اشغال کردن ایستگاههای راه آهن اعزام شدند) می توانند به سادگی توسط **دستجات کارگرانی که فقط با سلاحهای ابتدایی** (میله‌های فلزی، تبر، چاقو، تپانچه و غیره) **مسلح شده‌اند**، تحت فرماندهی تعداد کمی از اعضای پرانرژی و باتجربه حزب که از سازمان رزمی آمده‌اند **تصرف شوند**.

در رابطه با واحدهای ارتش، دو نوع وظیفه وجود دارند که قیام گران ممکن است با آنها مواجه شوند: از یک طرف، سازماندهی طغیان داخل یک واحد (یا در بخشهایی از آن)، چنانچه توده سربازان تا آن زمان تحت نفوذ کمونیستی باشند؛ از طرف دیگر، اگر باور بر این باشد که بخشی از سربازان ممکن است علیه قیام

گران اقدام کنند، سازماندهی یک حمله ناگهانی برای نابود کردن افسران فرمانده، با این هدف که از این طریق توده سربازان را دچار تردید و آنها را جذب کنند. در هر دو صورت دسته‌های گارد سرخ باید با فعالین حزبی مسئولی که برای سربازان شناخته شده هستند همراهی شوند.

اجازه دهید برای روشن کردن ملاحظات درباره چگونگی انتخاب هدف اصلی چند مثال تاریخی بیاوریم.

در پتروگراد در سال ۱۹۱۷، کمیته نظامی انقلابی دولت و **یونکرها** (دانشجویان دانشکده افسری از طبقه نجبا) را بمثابة اهداف اصلی برای حمله گارد سرخ و واحدهای انقلابی پادگان انتخاب کرد. در وضعیت موجود این منطقی ترین راه حل بود؛ زیرا هنگامی که دولت، برجسته ترین امیران و رهبران احزاب ضدانقلابی دستگیر و **یونکرها** (و گردان زنان ضدانقلابی وابسته به آنها) خرد می شدند، آنگاه انقلاب می توانست موفق دانسته شود. و آن چیز است که در واقعیت اتفاق افتاد. انجام انقلاب به این دلیل در پایتخت روسیه به این سادگی ممکن بود که قدرت اساساً تا آن زمان به دستان پرولتاریا و پادگان انقلابی انتقال یافته بود، که مدتها قبل از اعلام برکناری دولت کرنسکی توسط کنگره دوم شوراهای، هر دو تحت نفوذ حزب بلشویک بودند. می توان گفت وارد عمل شدن گارد سرخ و بازداشت اعضای دولت فقط تصدیق یک **عمل انجام شده** بودند. حتی چند هفته قبل از انقلاب، دولت کرنسکی دیگر نمی توانست به پادگان پتروگراد یا ناوگان بالتیک اعتماد کند (به استثنای معدودی از واحدها: **یونکرها**، گردان زنان، و غیره)، از پرولتاریا که دیگر نیاز نیست چیزی بگوییم. نیازی به گفتنش نیست که چنین موقعیتی خود بخود ایجاد نشده بود بلکه عمدتاً نتیجه کار سازمانی و

تبلیغات سیاسی انجام شده توسط حزب بلشویک، هم در میان طبقه کارگر و هم در میان سربازان و ملوانان، بود.

با این حال، در مسکو، هدف اصلی در طی قیام اکتبر غلبه بر ارتش بود. به دلایلی که خاص آن شهر بودند (حزب بلشویک به قدرتمندی پتروگراد، یعنی مرکز انقلاب، نبود؛ بورژوازی، به دلایل تاریخی، قوی تر بود)، تبلیغات در ارتش به همان مقیاس نرسیده بود، گارد سرخ تعلیمات بدتری داشت و بسیار بدتر از پتروگراد مسلح شده بود، و بطور کلی هیچ تدارک وسیع سازمانی یا سیاسی از جانب حزب و طبقه کارگر برای قیام انجام نشده بود. به این دلیل نبرد در خیابانهای مسکو هشت روز طول کشید.

هدف اصلی قیام کانتون در آغاز سازماندهی طغیان در هنگ آموزشی بود. در شرایط حاکم، آنطور که قبلاً نشان داده شد (به فصل ۵ مراجعه نمایید)، این انتخاب کاملاً صحیح بود. بخاطر کمیت بسیار محدود سلاحهای موجود و حضور یک سلول کمونیست قوی در این هنگ، هیچ هدف دیگری نمی توانست مهم تر از سازماندهی طغیان در هنگ آموزشی، و خلع سلاح کردن هنگهای توپخانه و پیاده نظام و گردان پیاده نظام نزدیک آن - همه واحدهایی که تا آن زمان دچار تردید شده بودند - باشد. ولی رهبران قیام، پس از آنکه هدف اصلی اولیه را صحیح انتخاب کردند، با دست نخورده گذاشتن انبارهای اسلحه مرتکب اشتباه بزرگی شدند. پس از سازماندهی طغیان در هنگ آموزشی و خلع سلاح کردن واحدهای فوق الذکر، انبارهای اسلحه بدون تردید اهداف بسیار مهم تری نسبت به مراکز فرماندهی لشکرهای دوم و دوازدهم و سپاه چهارم بودند که مبارزه‌ای طولانی علیه آنها برپا شد.

در هامبورگ وظیفه اساسی و بسیار فوری قیام گران به دست آوردن اسلحه هم برای خود سازمان رزمی و هم برای توده‌های طبقه کارگر بود. در موقعیتی که موجود بود، این کار تنها می توانست از طریق خلع سلاح کردن پلیس انجام شود — که از این رو قیام گران دست بکار آن شدند.

در ریوال، آنطور که هنگام مطالعه نقشه قیام (مراجعه نمایید به نقشه شماره ۱ در انتهای کتاب) دیدیم، واضح بود که هیچ هدف اصلی که قیام گران قسمت عمده نیروهایشان را بر آن متمرکز کنند وجود نداشت. به نظر می رسد که آنها اهمیتی کم و بیش مساوی به همه اهداف مختلف داده‌اند. آنها به منظور اشغال کردن یک سری از اهداف مختلف نیروهایشان را به تعدادی مساوی از گروههای کوچک تقسیم نمودند. ولی با منابعی چنان محدود، هم از نظر انسانی و هم از نظر تجهیزات، بی نهایت منطقی تر می بود که قسمت اصلی (یعنی تقریباً همه) نیروهایشان را بر روی تصرف کردن آکادمی یونکر، یا آوردن گردان سوم هنگ دهم به جانب انقلاب، متمرکز می کردند. هنگامی که هدف اصلی تحقق می یافت، متعاقباً برای آنها ممکن می بود که نیروهایشان را برای وظایف بعدی به ترتیب اهمیت اعزام کنند.

احترام گذاشتن به اصل پیروزی بخشی، نه فقط هنگامی که نیروها در آغاز یک قیام اعزام می شوند، بلکه به همان مقدار در طول کل دوره مبارزه نیز ضروری است. نادیده گرفتن این قاعده بنیادین علوم نظامی قیام گران را از دستیابی به تغییر سریع موازنه نیروها به نفع خودشان باز می دارد، و بدین سان در نهایت به خرد شدن قیام می انجامد. هنگامی که یک وظیفه خاص انجام شده است، نیروهای موجود می توانند متوجه وظیفه بعدی به ترتیب اهمیت شوند — در حالی

که در مسیرشان گروه‌های منفرد دشمن را نابود و اهداف ثانویه‌ای که موانعی برای دستیابی به هدف اصلی شان تشکیل می‌دهند تصرف می‌کنند. علاوه بر این، همین اصل علوم نظامی باید توسط هر فرمانده گروه هنگام اعزام کردن نیروهایش برای انجام مأموریت‌های خاصی که به او محول شده است رعایت گردد.

در بالا گفته شد که یکی از اهداف اولیه قیام (که تحقق آن بلافاصله به قیام گران مزایای بزرگی خواهد داد) ممکن است نابود کردن رهبران ضدانقلابی باشد: اشغال کردن سرفرماندهی‌های نظامی، بازداشت کردن مقامات بالای دولتی (وزرا، رؤسای پلیس، و غیره)، نابود کردن افسران فرمانده مرتجع و رهبران احزاب ضدانقلابی، و غیره. این هدف معمولاً از همان نخستین لحظه قیام بالاتر از همه اهداف دیگر قرار دارد، همانطور که در پتروگراد در ۱۹۱۷ قرار داشت. به علاوه، تجربه انقلاب‌های گذشته ما را وادار می‌کند تأکید داشته باشیم که در طی تدارک دیدن برای قیام و هنگامی که روی نقشه عملیات کار می‌شود، حتی در مواردی که قیام گران باید در آغاز قسمت عمده نیروهایشان را به اهداف دیگری که اهمیت بیشتری دارند (سازماندهی طغیانها در بین سربازان؛ خلع سلاح کردن واحدهای ضدانقلابی؛ گرفتن سلاح، و غیره) اختصاص دهند، این هدف نباید از نظر دور نگه داشته شود. نابود کردن رهبران عالی رتبه رژیم قدیمی و مدافعان فعال آن در طی قیام، اهمیتی درجه اول دارد. با این حال، برخی کارشناسان تاکتیکی‌های نبرد خیابانی در طی قیام باور دارند که نابود کردن رهبران ضدانقلابی و سازماندهی اقدامات انحرافی از این نوع اهمیت کمی دارند. بدین گونه، آنولوف، نویسنده روس، در مجموعه «درباره نبرد خیابانی» می‌نویسد: «در خصوص اقدامات تروریستی، آنها نمی‌توانند

نتایج مهمی در نبرد خیابانی بین طبقات ارائه دهند، زیرا افراد جداگانه نقشی مطلقاً ناچیز تحت چنین شرایطی دارند.» [۱]

آنولوف در ادامه، در جریان انتقاد کردن از قواعد میدانی ارتش سرخ، که بر طبق آن «توانایی‌های شخصی افسری که به فرماندهی سربازان گماشته شده اهمیت بیشتری دارد» در رابطه با موفقیت در سرکوب کردن یک قیام دارند» [۲]، تکرار می‌کند: «در خصوص اقدامات تروریستی، اهمیت آنها در مبارزه توده‌های سازمان یافته حداقلی است.» [۳]

این ادعا نمی‌تواند پذیرفته شود، زیرا مطلقاً اشتباه و ضد لنینیستی است. آنولوف دو مفهوم متفاوت ترور فردی را اشتباه می‌گیرد. او عقیده مارکسیسم درباره ترور انفرادی در یک دوره غیرانقلابی «صلح آمیز» را برمی‌دارد و به مبارزه توده‌های پرولتاریا برای قدرت می‌آورد. ولی برخورد مارکسیستی در این دو مورد باید متفاوت باشند. مارکسیسم در حالی که آن ترور انفرادی که نارودنیکها بمثابة نوش دارویی علیه شرهای اجتماعی می‌دیدنش را بطور کلی رد می‌کند، اجازه ترور در یک دوره انقلابی، در طی مبارزه بلاواسطه پرولتاریا برای قدرت را می‌دهد. لنین در مورد این موضوع در مقاله سال ۱۹۰۶ خود «درسهای قیام مسکو» چنین می‌نویسد:

«آنچه که ما باید تبلیغ کنیم عدم فعالیت و «انتظار» ساده برای فرا رسیدن لحظه «گرویدن» سربازان به سمت ما نیست. خیر! ما باید با طبل و شیپور لزوم تعرض متهورانه و حمله مسلحانه، ضرورت نابود کردن افراد فرمانده دشمن در چنین زمانی، و ضرورت پرانرژی ترین مبارزه برای جلب کردن سربازان متزلزل را اعلام داریم.» [۴]

گذشته از این، آنولوف حرف خودش را رد می کند. او با نقل قول آوردن از روزنامه «پرچم سرخ»^{۲۴} درباره جنبش عظیم توده‌ها و روحیه مبارزاتی آنها در طی قیام اسپارتاکیستی ژانویه ۱۹۱۹ در برلین، و درباره انفعال و بی ارادگی رهبرانی که «نشسته بودند و بحث می کردند» در حالی که ۲۰۰.۰۰۰ کارگر مشتاقانه منتظر

رهبری و رهنمودهای آنها برای عمل بودند، نتیجه زیر را می گیرد:

«قیام اسپارتاکیستی ژانویه ۱۹۱۹ در برلین یک نمونه کلاسیک از شکست در اثر انفعال و بی تصمیمی از جانب توده‌های طغیانگر، و بالاتر از همه از جانب رهبرانشان را ارائه می دهد.» [۵]

اگر توده‌ها بخاطر انفعال رهبرانشان شکست خوردند، از این امر چنین نتیجه می شود که نقش رهبران در یک قیام مهم است.

در تمام قیامهایی که قیام گران موفق به نابود کردن رهبران ضدانقلاب نشدند یا به موقع این کار را نکردند، قیام گران شکست خوردند؛ زیرا آنها مجبور به جنگیدن در شرایطی شدند که بی نهایت سخت تر از شرایطی بود که چنانچه رهبران دشمن را به موقع نابود کرده بودند داشتند. دقیقاً چنان قیامهایی نظیر هامبورگ یا نمونه قیام اسپارتاکیستی که در بالا از «پرچم سرخ» نقل شد، که در آنها رهبری وجود نداشت و توده‌ها به حال خود رها شدند، محکوم به شکستند. قیامهای پیروزمند آنهایی هستند که علاوه بر دیگر عوامل ضروری برای موفقیت، از رهبری محکم و مجربی برخوردارند و در آنها پرولتاریای قیام گر، به نوبه خود، ضدانقلاب را زود «گردن زده». این گردن زنی می تواند توسط عملیات انحرافی

با دقت تدارک دیده شده، از جمله اقدامات تروریستی (اعدامها یا بازداشتها) انجام شود.

این اصلی بنیادین است که درباره آن تردیدی نمی تواند وجود داشته باشد. هر جا که فرصتی به دست آید این اصل باید بکار بسته شود، هم در رابطه با رهبران سیاسی و نظامی و رؤسای پلیس، و هم در رابطه با افسران فرمانده واحدهای سربازان دشمن یا دسته‌های کوچک در طی نبرد خیابانی. از این رو قواعد میدانی ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از لحاظ دادن اهمیتی زیاد به فرد رهبری که فرماندهی سربازان را در اختیار دارد کاملاً صحیح هستند.

باید در نظر داشت که رسیدن به این هدف - یعنی، محو کردن رهبران دشمن، یا حداقل تعدادی از آنها، که به موجب موقعیت رسمی یا اجتماعی شان می توانند تأثیری مستقیم و فعالانه در مانع تراشی برای قیام در آغاز داشته باشند - معمولاً فقط به تعداد کمی از اعضای جوخه‌ها احتیاج دارد. اگر محل تقریبی آنها از قبل با دقت مشخص شده باشد، گروه‌هایی کوچک و جداگانه از اعضای جوخه‌ها، که هم بطور کلی و هم برای این مأموریت خاص به خوبی تعلیم دیده‌اند، قادر خواهند بود آنها را در خانه‌هایشان یا هر جای دیگری که ممکن است باشند دستگیر کنند. از این رو مهم است که هنگام تدارک دیدن برای یک قیام حتماً مسئله چگونگی نابود کردن رهبران دشمن، و حل این مسئله را - اگر نه کاملاً، حداقل بخشاً - هنگام آغاز قیام عمومی پرولتاریا (یعنی از لحظه‌ای که پرولتاریا دست به عمل می زند) در نظر گرفت.

اگر در قیام کانتون وظیفه سرکوب کردن برجسته ترین رهبران کومین تانگ و بطور کلی اردوی ارتجاعی، از جمله چانگ فا - کوی، به گروههایی که با دقت تعلیم یافته بودند محول می شد (چنین وظیفه‌ای کاملاً انجام شدنی بود)، این امر نمی توانست تأثیری بزرگ بر نتیجه مناقشه نگذارد. همانطور که می دانیم، مقامات ضدانقلابی کانتون، به محض برخاستن پرولتاریا، به هنگ کنگ و سرفرماندهی‌های لی فو - لین در جزیره هونام گریختند، و از آنجا سرکوب را هدایت کردند. همچنین، اگر رفقای استونیایی نیروهای کافی داشتند و عملیات انحرافی را از پیش با هدف دستگیر کردن فعال ترین مقامات دولتی مرتجع تدارک دیده بودند، و اگر این مأموریت حتی بخشاً انجام شده بود، آنگاه قیام ریوال در شرایط بسیار مطلوب تری صورت می گرفت. با این حال، به دلیل نیروهای محدود قیام گران، مسلماً امکان انجام چنین کاری در نخستین مراحل قیام وجود نداشت. در بین اهداف کلیدی همچنین باید به وسایل ارتباطی اشاره کرد: تلفن، تلگراف و ارتباط رادیویی (یعنی دفاتر بی سیم در شهر، واقع بر مسیرهای راه آهن، در سرفرماندهی‌های نظامی مختلف، و غیره). رهبران قیام باید از اشغال شدن همه این تأسیسات در زمان مناسب اطمینان حاصل کنند، و از آنها بهترین بهره برداری را نمایند. اگر نیرو برای این کار موجود نباشد، تدابیری باید برای نابود کردن آنها بکار گرفته شوند تا دشمن نتواند از آنها استفاده نماید. مختل کردن این خدمات بسیار ساده تر از تصرف کردن آنهاست: کافی است چند نفر سیمهای خطوط تلفن و تلگراف را ببرند.

در اکثر موارد، قیام گران در آغاز نیروهای بزرگی را به اشغال کردن مراکز شهری مختلف اختصاص می دهند: اداره پست، ایستگاههای راه آهن، بانکها و غیره. آنها

با این کار نیروهایی را که برای انجام مأموریت‌های حیاتی اعزام می‌شوند، یعنی آنهایی را که در ابتدا بیشترین اهمیت را دارند، تضعیف می‌نمایند. این نشان دهندهٔ یک آرایش اشتباه نیروهاست. تأسیساتی نظیر ایستگاه‌های راه آهن، دفاتر پست، شهرداریها و غیره، اهمیت زیادی برای قیام ندارند. تصرف آنها همیشه آسان، اما ننگ داشتن شان، چنانچه قوای عمدهٔ دشمن نابود نشده باشد، سخت خواهد بود. از این رو، اشغال کردن این مراکز، هنگامی که قیام گران نیروی انسانی کمی در اختیار دارند، بایستی در زمرهٔ اهداف ثانویه قرار داده شود، یا حداقل به دسته‌های کارگرانی که سلاحهای مدرن ندارند سپرده شود.

در طراحی نقشهٔ قیام، آزادسازی زندانیان سیاسی نباید از قلم انداخته شود. همانطور که تجربهٔ کانتون و ریوال نشان داد، این نیز هدفی است که اهمیت زیادی دارد. اگر ممکن باشد، زندانیان باید از همان ابتدای قیام آزاد گردند.

عامل غافلگیر کردن و «تنظیم وقت» در آغاز قیام

در بررسی مان از اهداف قیام، ما مدام بر لحظات نخست تأکید کردیم، نخستین لحظات زمانی که سازمان رزمی پرولتاریا دست به عمل می‌زند. از آنجا که سازمان رزمی از لحاظ نظامی بسیار ضعیف تر از دشمن است، باید این کمبودش را از طریق چابکی و غیرقابل پیش بینی بودن عملیاتش جبران کند. تنها بدین سان قادر خواهد بود از یک طرف سلاحهایی را که ندارد مصادره کند، نیروهای مسلح جدیدی را به صفوفش جذب نماید (مثلاً، از طریق برانگیختن طغیانها در بین سربازان، یا از طریق مسلح کردن دسته‌های جدید کارگران با سلاحهای گرفته

شده)؛ و از طرف دیگر دشمن را تا حد ممکن تضعیف نماید و کارش را مختل سازد. از این نقطه نظر، **نخستین مرحله قیام اهمیتی تعیین کننده دارد.** سیر تکاملی متعاقب مناقشه تا حد زیادی به موفقیت یا شکست عملیات انجام شده در یک یا دو ساعت اول بستگی خواهد داشت.

در مبارزه برای قدرت درون یک شهر، غافلگیر کردن بیشترین اهمیت را دارد. قیام گران، بمثابة مهاجمین، باید حداکثر بهره را از آن بجویند، در درجه نخست در **نخستین لحظات زمانی که آنها دست به عمل می زنند**، و باید دشمن را قبل از آنکه فرصت آماده شدن برای مقاومت داشته باشد غافلگیر کنند. بهتر است چنین حملات غافلگیرکننده‌ای در شب یا صبح زود، هنگامی که سربازان و پلیس (چه اینها بطور ویژه بسیج شده باشند، یا نظیر آلمان واحدهای پلیس دائمی باشند) در خواب هستند، و از این رو تصرف کردن انبارهای اسلحه و سرکوب کردن رهبران ضدانقلابی آسان تر از همیشه است، انجام شوند. با این حال، حمله غافلگیرکننده باید به چنان شیوه‌ای سازماندهی شده باشد که تضمین کند توده‌های طبقه کارگر در لحظه مناسب به میدان خواهند آمد.

عامل «غافلگیر کردن» در بیشتر قیام‌های گذشته بکار گرفته شده است، و حملات غافلگیرکننده توسط قیام گران، با استثنائاتی نادر، بسیار موفقیت آمیز بوده‌اند. همانطور که دیدیم، در هامبورگ گروه‌های بد مسلح شده و از لحاظ عددی کوچک انقلابیون تنها توسط حملات غافلگیرکننده بود که توانستند هفده مقر پلیس را خلع سلاح کنند، و در هر مورد حدود ۳۰ تفنگ یا مسلسل به دست آورند. اگر قیام گران ریوال در حمله غافلگیرکننده شان به آکادمی یونکر شکست خوردند به دلیل فقدان هماهنگی و هم زمانی دو گروهی بود که برای حمله به طبقه همکف و

طبقات بالایی ساختمان اعزام شده بودند. اگر بخاطر این خطای بزرگ نبود، پنجاه و شش قیام گر قطعاً کل آکادمی را تصرف می کردند و یونکرهایی که تعدادشان به نسبت هشت به یک بیشتر بود را خلع سلاح می نمودند. حملات به چند هدف دیگر به دلیل عامل غافلگیر کردن کاملاً موفقیت آمیز بودند.

در قیام کانتون استفاده قابل توجهی از عامل غافلگیر کردن شد، و این همیشه نتایج مطلوبی داشت: خلع سلاح کردن هنگ‌های پیاده نظام و توپخانه و یک گردان پیاده نظام؛ خلع سلاح کردن نیروی پلیس، و غیره. در قیام سوم شانگهای (۲۱ مارس ۱۹۲۷)، قیام گران حمله‌ای غافلگیر کننده را به پلیس در روز روشن با موفقیت کامل انجام دادند.

از طرف دیگر، در قیام دهقانی ۱۹۲۳ بلغارستان، عامل غافلگیر کردن به ندرت بکار گرفته شد: دسته‌های دهقانان بطور جداگانه به جنگ سربازان و ژاندارمری رفتند و در نهایت خرد شدند.

ولی عملیات غافلگیرکننده، جدا از شجاعت و قاطعیتی که از قیام گران می طلبد، تنها با وجود پیش شرط‌های معینی می تواند موفق شود: الف) شناسایی دقیق اهدافی که باید تصرف شوند؛ ب) یک نقشه بسیار مفصل برای عمل، و **هماهنگی کامل (در رابطه با تنظیم زمان و تخصیص مأموریتها)** بین واحدهای مختلف یا افرادی که در حمله شرکت می کنند؛ ج) حمایت از دسته یا دسته‌ها در لحظه مناسب از جانب توده کارگران، بدین منظور که موفقیت اولیه بتواند تحکیم گردد.

نقش شناسایی در قیام مسلحانه بسیار با اهمیت است. قبل از تنظیم کردن نقشه عمل، باید شناسایی دقیق و کاملی انجام شود؛ تنها بر این مبنا است که نیروهای

موجود باید به اهداف اختصاص داده شوند. از آنجا که ابتکار عمل در دست پرولتاریا است و می تواند درباره لحظه آغاز عمل تصمیم بگیرد، و از آنجا که اهداف داخل شهر معمولاً ثابت هستند، انجام یک شناسایی کامل و دقیق در زمان مناسب نسبتاً آسان است. البته ممکن است استثنائاتی باشند - مواردی که در آنها برخی شرایط پرولتاریا را ملزم به حمله کردن در یک لحظه خاص بدون توجه به درجه آمادگی اش می نمایند. اما چنین مواردی هرگز قاعده نخواهند بود. همچنین باید به یاد داشت که هر چه مقیاس عملیات کوچک تر باشد، شناسایی باید با جزئیات بیشتری انجام شود. برای مثال، رهبری قیام در یک شهر بزرگ احتیاجی به دانستن چیدمان اتاقها در فلان مقر پلیس، وضع ورودیهای هر مقر، درجه تعلیمات تاکتیکی یا خصوصیات شخصی افسران فرمانده واحدهای کم اهمیت پلیس یا ارتش ندارد. نیازی به دانستن جزئیات این ندارد که واحدهای خاص چقدر در پادگانهایشان آماده هستند، نگهبانانشان چطور گمارده می شوند، سربازان اسلحههایشان را کجا نگه می دارند، و غیره. تنها به اطلاعات کلی تر نیاز خواهد داشت، نظیر: درجه ای که افسران در واحدهای نظامی مختلف بر توده سربازان تأثیر می گذارند؛ روحیه توده سربازان؛ محل انبارهای اسلحه؛ آدرسهای مقامات و رهبران عالی رتبه احزاب ضدانقلابی، و غیره. ولی رهبران قیام در هر محله مشخص شهر، و فرماندهان هر دسته از گارد سرخ، برعکس آن نیاز دارند که اطلاعات بسیار مفصلی درباره دشمن، و درباره محلی که میدان عملیاتشان را تشکیل می دهد داشته باشند.

در نبرد خیابانی، شناسایی شخصی توسط فرماندهان واحدها و جوخه های معین شده برای مأموریت های خاص در طی قیام نقشی حتی بزرگ تر از آنچه که در شرایط جنگی با مانور دادن در فضای باز انجام می شود دارد. در هر صورت، چنین

شناسایی شخصی توسط فرماندهان نظامی، قبل از آغاز قیام در داخل شهر بی نهایت امکان پذیرتر از شناسایی در فضای باز یا در روند یک قیام است. از این رو، علاوه بر کار انجام شده توسط مأموران اکتشاف متخصص، که وظیفه شان جمع آوری اطلاعات منظم درباره دشمن که فرماندهان گارد سرخ بدان نیاز دارند است، همه رهبران از بالاترین تا پایین رتبه ترین باید از هر فرصتی برای انجام دادن شناسایی شخصی هدف برنامه ریزی شده بهره برند.

خلع سلاح کردن مقرهای پلیس مطلقاً غیرممکن می بود اگر قیام گران در هامبورگ از قبل کار شناسایی دقیق ساختمانهایی را که باید به آنها حمله می کردند انجام نداده بودند؛ اگر ورودیهای آنها، چیدمان اتاقهایشان، محل نگه داری سلاحهایشان، موقعیت نگهبانان شان و غیره را بررسی نکرده بودند. حمله غافلگیرکننده به آکادمی یونکر در ریوال تنها به این دلیل امکان پذیر بود که یک هفته قبل از آن، فرمانده واحد مهاجم و دستیارانش بطور سیستماتیک ورودیها به ساختمان، روند کار روزانه ساکنان آن، و چیدمان آکادمی و غذاخوری افسران را شناسایی کرده بودند. برای مثال، نابود کردن رهبران ضدانقلابی بطور صحیح و در زمان مناسب مطلقاً غیرممکن خواهد بود چنانچه گروههایی که این وظیفه به آنها محول شده اطلاعات بسیار دقیقی درباره محل تقریبی افراد مورد بحث و چگونگی دستیابی به آنها نداشته باشند، یا اگر آنها فقط اطلاعاتی کلی داشته باشند: مثلاً اینکه فلان مقام ساکن فلان پلاک فلان خیابان است و غیره. آنها باید علاوه بر خیابان و پلاک خانه یا آپارتمان، بدانند که فرد مورد بحث در چه ساعتی به منزل می آید، چطور باید به اقامتگاه او رسید، و اگر امکان کشتن او در خیابان نباشد، جزئیاتی درباره اینکه محل زندگی او چطور محافظت می شود و غیره را

بدانند. آزاد کردن بران^{۲۵}، کمونیست آلمانی، در سال ۱۹۲۸ از زندان موآبیت در برلین نشان می دهد که عملیاتی از این نوع به هیچ وجه با داشتن اطلاعات دقیق شناسایی و سازماندهی خوب غیرممکن نیستند - که آنها کاملاً امکان پذیرند.

اگر قیام گران بخواهند موفق باشند باید علاوه بر اطلاعات فراهم شده توسط شناسایی، **یک نقشه عمل مفصل که در آن هر چیز خاصی تشریح شده** داشته باشند. این نقشه باید طرز اختصاص دادن دقیق نیروها برای مأموریت‌های مختلف را معین کند؛ شیوه‌ای را که با آن باید هماهنگی خوب تضمین شود؛ ساعتی که بسیج نیروهای قیام گر باید آغاز شود؛ و ساعتی که تا آن بسیج کردن باید انجام شود؛ لحظه دقیق‌تری که در آن باید به هر هدف مشخص حمله شود، و غیره.

در عملیات غافلگیرکننده اولیه (و بطور کلی در عملیات غافلگیرکننده، در هر مرحله از نبرد) **تنظیم زمان نقش مهمی ایفا می کند.** از این رو برای گروه‌های قیام گر ضروری است که بیشترین وسواس را در رعایت زمان بندی مشخص شده در نقشه عملیات برای آغاز و هر مرحله آن داشته باشند: **این یکی از حیاتی ترین نیازهای تاکتیکی در این اقدامات غافلگیرکننده اولیه است.** کوچکترین تخلف از این اصل معمولاً منجر به شکست عملیات و مرگ خود قیام گران می شود.

چند مثال:

در ریوال، حمله به آکادمی یونکر شکست خورد زیرا گروهی که مأمور تصرف کردن طبقه دوم شده بود یک یا دو دقیقه بعد از گروهی که مأمور تصرف کردن طبقه همکف شده بود رسید.

در هامبورگ، رهبران گروههای قیام گر بیشترین اهمیت را برای رعایت اکید زمان بندی معین شده در نقشه قائل شدند. از این رو فرمانده بارمبک به افراد تابعش رهنمود داد که اطمینان حاصل کنند هر گروهی دقیقاً در ساعت ۴.۵۵ بامداد در نقطه گردهم آیی اش حاضر و آماده است. این نقاط گردهم آیی طوری انتخاب شده بودند که دقیقاً پنج دقیقه تا مقرهای پلیس که باید به آنها حمله می شد فاصله داشته باشند. قرار بود حمله به مقرهای پلیس دقیقاً در ساعت ۵ بامداد آغاز شود. جهت اطمینان حاصل کردن از همزمانی اقدام، ساعت‌های مچی فرمانده‌های گروهها بررسی و انطباق داده شده بودند. به دلیل این تنظیم زمان سخت گیرانه، عملیات در مورد بیشتر گروهها با موفقیت درخشانی انجام شد.

چیزی که گفته شد در مورد اجرای مأموریت‌های خاص در طی قیام نیز صادق است. ولی «تنظیم زمان» همچنین بطور کلی نقشی مهم در قیام ایفا می کند، چه در یک شهر واحد باشد و چه در منطقه‌ای که شامل چند شهر است. چیزی که اینجا مطرح است کل مسئله همزمانی عمل است. چه قیام در یک شهر بزرگ واحد اتفاق بیافتد و چه در کل یک استان (یا حتی کل کشور، اگر مساحت آن خیلی بزرگ نباشد)، همزمانی ضروری است. به قیام گران اجازه می دهد همه نیروهای موجودشان را برای یک ضربه مشترک بکار گیرند، بدینسان آزادی عمل دشمن را محدود کنند و نگذارند نیروهایش را متمرکز کند تا آنها را جداگانه، یکی یکی شکست دهند. قیام همیشه باید بطور همزمان، با بیشترین نفرت ممکن و با تمام

نیروهای موجود آغاز گردد. برای پرولتاریا، بمثابه مهاجم، نسبتاً آسان است که عملیات را بطور همزمان آغاز کند - حداقل در محدوده یک شهر واحد. با این حال، تجربه نشان داده است که قیام گران همیشه قادر به برآوردن این نیاز تاکتیکی حیاتی نیستند.

رفیقی که قیام ۱۹۲۳ بلغارستان را درست از این دیدگاه بررسی نموده می نویسد: «چهار دسته دهقانی با مجموع نیروی حدود ۱۰۰۰۰ نفر برای تصرف کردن مرکز استانی استارا زاگورا^{۲۶} فرستاده شدند. قرار بود آنها مخفیانه در خروجی‌های شهر موضع بگیرند تا قادر باشند همزمان از همه سو به آن حمله کنند. تخمین زده می شد که نیروهای دولت حدود ۵۰۰ نفر هستند، با سی مسلسل و دوازده توپ. قرار بود که علامت حمله یک یورش به زندان باشد، که توسط کارگران مسلح شده با نارنجک دستی انجام می شد. این یورش در زمان مقرر انجام شد، اما همه دسته‌های دهقانی هنوز در مواضع شان قرار نگرفته بودند، از این رو حمله همزمان انجام نشد. بدین سان دشمن توانست قیام گران را یکی یکی شکست دهد.» همان رفیق اضافه می کند:

«برای حمله شبانه به مرکز استانی کازانلیک^{۲۷}، دسته‌های دهقانی مسلح که کل تعداد نفراتشان بیش از هزار نفر می شد از اطراف محل جمع شدند. نیروهای دولتی در شهر حدود ششصد نفر با بیست مسلسل بودند. قرار بود که علامت برای یک حمله متمرکز با قطع کردن برق داده شود. این علامت هیچگاه داده نشد؛ در نتیجه، قیام گران عملیاتشان را در زمانهای متفاوتی آغاز کردند.»

تجربه دو قیام اولیه شانگهای (۲۳ اکتبر ۱۹۲۶ و ۲۱ فوریه ۱۹۲۷) نشان می دهد که گاهی اوقات، به دلایل مادی محض، دستیابی به همزمانی عمل ناممکن است. چنان که در ۲۳ اکتبر، مقرر شده بود که سازمان رزمی در ساعت ۳ بامداد دست به عمل بزند، اما قرار بود عملیات با یک علامت آغاز شود، که با شلیک توپ از یک قایق توپ دار که به قیام گران پیوسته بود داده می شد. این علامت به نوبه خود وابسته به موشکی بود که قرار بود از خانه نیو یونگ - چین، نماینده دولت ملی، شلیک شود. اما علامت هیچگاه داده نشد، زیرا قایق توپ دار متوجه موشک نشد.

در قیام دوم، آنطور که دیدیم، اشتباه مشابهی اتفاق افتاد. از آنجایی که گلوله باران کردن انبار مهمات توسط قایق توپ دار، که قرار بود بمثابة علامتی برای کل قیام بکار رود، به دلایل مختلفی اتفاق نیافتاد، قیام از ۲۱ تا ۲۲ فوریه معوق ماند. این بار قایق توپ دار دقیقاً در ساعت مقرر شده (۶ عصر) بر انبار مهمات آتش گشود. قیام آغاز شد، اما فقط در بخش جنوبی شهر، جوخه‌های بخش شمالی (چا - پی) صدای شلیک توپ را نشنیدند، و به این دلیل در قیام شرکت نکردند. آنطور که می دانیم، قیام سوم شانگهای در یک زمان معین شده (۱ بعد از ظهر) بدون هیچ علامتی، و در همه محلات شهر بطور همزمان شروع شد.

از این رو واضح است که آغاز عملیات نباید وابسته به هیچ چیز شنیدنی، دیدنی یا هر نوع علامت دیگری باشد که ممکن است به دلایل مادی یا گاهی اتفاقی و غیره نتواند داده شود، یا اگر داده شود شاید افراد مربوطه متوجه آن نگردند. **بهترین علامت یک زمان از پیش مقرر شده است.** باید مقرر شود که

عملیات در یک ساعت دقیق آغاز شود. از یک دید فنی، این بهترین روش تضمین کردن شروع همزمان قیام در همه جا است.

حملات توسط دسته‌های دهقانی نیز می‌توانند و باید همگام و دقیقاً زمان بندی شوند. تمام آنچه که باید انجام شود اطمینان حاصل کردن از این است که دسته‌ها به نقاط تجمع شان که قرار است در آنجا برای حمله صف آرایی کنند رسیده‌اند. در این رابطه، تجربیات بلغارستان و کانتون (یک دسته ۱۵۰۰ نفره از دهقانان قرار بود برای آغاز قیام به کانتون بیاید، ولی در عمل فقط ۵۰۰ نفر حاضر شدند) روشن کننده هستند.

تحقق همزمانی در یک مساحت گسترده تر (در سراسر یک کشور در غرب؛ در سراسر یک استان یا تعدادی از استانها در شرق، مثلاً در چین) بسیار دشوارتر است. با این حال، باید سعی کرد که تا حد امکان به این هدف رسید. آنطور که در مورد آلمان دیدیم، دادن فرمان قیام در یک شهر واحد مثل هامبورگ، بدون برنامه ریزی کردن برای هر اقدام هم زمان با آن در شهرها و مناطق دیگر (در مناطق مجاورش بعنوان حداقل ممکن) که شرایط آنها کمتر از هامبورگ مطلوب نبود، اشتباه است.

هر حزب کمونیستی که تدارکات برای یک قیام را سازماندهی و هدایت می‌کند باید بداند که هر چقدر دستگاه دولتی تمرکز یافته تر، و هر چقدر سیستم حمل و نقل و شبکه مخابرات توسعه یافته تر باشد، حمله همزمان اهمیت بیشتری خواهد داشت و رهبران قیام باید تلاش بیشتری برای دست یافتن به آن بکنند.

حمله غافلگیرکننده اولیه قیام گران به اهداف مختلف شان باید در لحظه مناسب توسط وارد شدن توده‌های پرولتاریا به مبارزه فعالانه مورد پشتیبانی قرار گیرد. اگر

این اتفاق نیافتد، سازمان رزمی قادر نخواهد بود پیروزیهای اولیه‌اش را تحکیم نماید، و ارتباط بین عملیات آن و جنبش توده‌های وسیع پرولتاریا قطع خواهد شد. با در نظر داشتن تسلیحات ضعیف سازمان رزمی و نیروی انسانی نسبتاً محدودش (در نتیجه کمبود اسلحه)، واحدهای مهاجم، بلافاصله پس از اینکه به موفقیت‌های اولیه دست یافتند، باید در موقعیتی باشند که سلاح‌هایی که به دست آورده‌اند را بین کارگرانی که خواستار جنگیدن هستند توزیع کنند؛ آنگاه آنها با پیوستن این نیروی تقویت کننده قادر به توسعه دادن پیروزیهای اولیه شان خواهند بود.

قیام مسلحانه با عملیات نظامی واحدهای قیام گر فرسوده نمی شود - حتی جایی که آنها از نظر عددی نسبتاً بزرگ باشند. هنگامی که موقعیت برای قیام مطلوب است (مراجعه نمایید به شرایط برشمرده شده توسط لنین، و رهنمودهای داده شده در برنامه کمیترن)، واحدهای قیام گر وظیفه وارد آوردن ضربه اولیه غیرمنتظره بر دشمن را دارند؛ ولی، بعد از آن، توده‌های وسیع جمعیت پرولتاریا باید به مبارزه مسلحانه کشیده شوند. به این مفهوم، جنبش توده‌ای انقلابی پرولتاریا همزمان پایه‌ای است که عملیات گارد سرخ (سازمان رزمی) باید بمثابة نیروی ذخیره برای آن سازماندهی شود و مستقیماً در خدمتش باشد. رهبران قیام باید به هر قیمتی که شده کشیده شدن توده‌ها به درگیری در همان زمانی که سازمان نظامی دست به عمل می زند را تضمین کنند. این یکی از حیاتی ترین اصول تاکتیکی قیام مسلحانه است. تحت هیچ شرایطی نباید منحصرأ به ابتکار توده‌های انقلابی تکیه کرد. حزب باید درست قبل از اینکه سازمان رزمی دست به عمل بزند، تدابیر لازم را برای تضمین کردن مشارکت توده‌ها هنگام فرا رسیدن لحظه مناسب بکار گیرد.

شرکت کنندگان متعددی در قیام ریوال اشاره کرده‌اند که یکی از خطاهای تاکتیکی رهبران‌شان عدم مجهز کردن ذخیره‌ها بود. این اتهام قابل تصدیق نیست. در مورد ریوال، وجود ذخیره‌ها به دلیل ضعف عددی مفرط جوخه‌های رزمی ناممکن بود. ولی این تنها دلیل نبود. به نظر ما بطور کلی بسیار به ندرت لازم خواهد بود که هنگام وارد آوردن ضربه غافلگیرکننده اولیه (آغاز قیام) نیروی ذخیره در اختیار داشت. در هر صورت، چنین مواردی استثنا خواهند بود. مجهز کردن ذخیره‌ها در نخستین مرحله قیام به عنوان یک قاعده به هیچ وجه مقتضی نیست. قیام گران باید همه نیروهای موجودشان را به وارد آوردن یک ضربه غافلگیرکننده اولیه بر دشمن اختصاص دهند. نقش ذخیره در تحکیم کردن پیروزی باید توسط آن کارگرانی ایفا شود که هیچ سلاحی ندارند؛ آنها باید در روند قیام، به محض آنکه واحدهای رزمی موفق به خلع سلاح کردن دشمن یا تصرف کردن انبارهای اسلحه شدند، سلاح به دست بیاورند. ذخیره‌ها بعداً، در صورت وقوع نبرد طولانی در خیابانها، یا عملیات در حومه شهر، لازم خواهند بود. ولی نگه داشتن دسته‌های مسلح به صورت ذخیره در آغاز قیام تنها می‌تواند نیروهای انقلابی را تضعیف کند. ذخیره‌ها باید در طی جریان عملی نبرد ایجاد شوند و اندازه شان با پیوستن دسته‌های جدید کارگری بزرگ تر گردد. اگر این ناممکن باشد، و اگر رهبران قیام قادر به دستیابی به یک رشد مداوم سلولهای فعال نیروهای رزمی در طی نبرد نباشند، آنگاه بیرون آمدن پیروزمندانه شان از مبارزه نمی‌تواند مطرح باشد.

به علاوه، از نقطه نظر تاکتیکی، کنار گذاشتن ذخیره‌ها در آغاز قیام بی‌معناست، اگر حملات اولیه مطابق با اصل غافلگیری برنامه ریزی شده باشند (و در نود و پنج درصد از موارد اینطور خواهد بود)، عملیات قیام گران در این دوره آغازین

آشکارا نمی تواند خیلی طولانی باشد. آنها یورشهای سریعی خواهند بود، که در اکثر موارد یا به شکست دادن کامل دشمن و یا به شکست منتهی خواهند شد. در صورت پیروزی، واحد حمله کننده برای انجام دادن مأموریت بعدی حاضر خواهد بود، یعنی، به یک معنا تبدیل به ذخیره می شود، زیرا می تواند به هر جایی که در آن لحظه خاص بیشترین نیاز به حضورش هست منتقل شود. برای مثال دسته‌ای که در ریوال مقر نیروهای هوایی را تصرف کرد، مسلسلها، تفنگها، مقدار زیادی مهمات، ماشینها، کامیونها، و حدود چهل نفر نیروی اضافه را در اختیار گرفت؛ بدین سان به نوعی نیروی ذخیره تبدیل گشت که می توانست و می بایست برای انجام مأموریت‌های جدید استفاده می شد.

از سوی دیگر، اگر واحد انجام دهنده حمله غافلگیرکننده شکست بخورد، هیچ ذخیره‌ای قادر به احیای موقعیت نخواهد بود. به دلیل خصلت لحظه‌ای داشتن چنین عملیاتی (سازماندهی شده بر طبق اصل غافلگیری، با درگیر کردن کمترین نیرو)، و به دلیل فقدان هر گونه ارتباط فنی در این مرحله قیام بین رهبری - که نیروهای ذخیره باید در اختیار آن نگه داشته شوند - و فرماندهان واحدهای جنگنده، نیروهای ذخیره به زحمت می توانند در زمانی برسند که هر گونه فایده‌ای داشته باشند.

چابکی و قاطعیت در نبرد در طی قیام

لنین در اواخر اوت ۱۹۰۶ نوشت «بگذارید به یاد داشته باشیم که یک مبارزه توده‌ای عظیم فرا می رسد. آن یک قیام مسلحانه خواهد بود. باید، تا جایی که

امکان دارد، همزمان باشد. توده‌ها باید بدانند که دارند وارد یک مبارزه مسلحانه، خونین و بسیار سخت می‌شوند. تحقیر کردن مرگ باید در بین آنها شایع شود و پیروزی را تضمین کند. باید بر حمله به دشمن با بیشترین انرژی پافشاری کرد؛ حمله، و نه دفاع، باید شعار توده‌ها باشد؛ نابود کردن بی رحمانه دشمن وظیفه شان خواهد بود؛ سازمان مبارزه متحرک و انعطاف پذیر می‌شود؛ عناصر متزلزل در بین سربازان به مشارکت فعالانه کشیده خواهند شد. و در این مبارزه خطیر، حزب پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی باید وظیفه‌اش را بطور کامل ادا کند.» [۶]

لنین درست قبل از انقلاب اکتبر (۹ اکتبر ۱۹۱۷) در نامه‌اش با عنوان «نصایح یک ناظر» دربارهٔ فعالیتی که در یک قیام ضروری است چنین نوشت:

«مبارزهٔ مسلحانه یک شکل **خاص** از مبارزهٔ سیاسی است، تابع قوانین خاصی است که باید دربارهٔ آنها با دقت اندیشید. کارل مارکس این حقیقت را با وضوحی عالی بیان کرد هنگامی که نوشت «قیام به همان اندازهٔ جنگ یک هنر است». از قواعد عمدهٔ این هنر، مارکس به موارد زیر اشاره کرد:

۱- **هیچگاه با قیام بازی نکنید**، بلکه هنگام آغاز آن راسخانه متوجه باشید که باید تا آخر رفت.

۲- **نیروی متفوق بزرگی** را در مکان تعیین کننده و لحظهٔ تعیین کننده متمرکز نمایید، در غیر این صورت دشمن که از نظر تدارکات و سازماندهی دارای برتری است، قیام گران را نابود خواهد ساخت.

۳- هنگامی که قیام آغاز شده، شما باید با بیشترین **قاطعیت** عمل کنید، و قطعاً، همیشه، دست به **حمله** بزنید. «دفاع مرگ هر قیام مسلحانه است.»

۴- شما باید سعی کنید که دشمن را غافلگیر نمایید و از لحظه‌ای که نیروهایش پراکنده هستند استفاده کنید.

۵- شما باید سعی کنید که موفقیت‌های **روزانه** (در مورد شهر گفت موفقیت‌های ساعتی)، هر چقدر هم که کوچک باشند، به دست آورید، و به هر قیمتی که شده **«برتری روحیه»** را حفظ کنید.

مارکس درس‌های تمام انقلابیها را در مورد قیام مسلحانه با سخنان «دانتون، بزرگترین استاد تاکتیک انقلابی در تاریخ» تلخیص نمود که می‌گوید «تهور، تهور و باز هم تهور.» [۷]

لنین با فرموله کردن این اصول تاکتیکی، نتایج عملی در رابطه با پتروگراد از آنها استخراج کرد، و به حزب انواع توصیه‌ها دربارهٔ تدابیر نظامی و سیاسی که باید برای به دست آوردن قدرت در آن شهر اتخاذ شوند را ارائه داد. او بطور خاص توجه‌اش را بر نیاز به نشان دادن بیشترین شجاعت و قاطعیت در مبارزه معطوف کرد - «تهور سه برابر» که دانتون از آن صحبت می‌کند.

تجربهٔ همهٔ انقلابی‌های گذشته به قطعی‌ترین شیوه اصول تاکتیکی مارکس و لنین را تأیید کرده است. قیام‌گران باید شجاعت کامل نشان دهند، باید تا حد بی‌پروایی فعال باشند، نباید اجازه دهند که حتی یک فرصت برای ضربه زدن به دشمن از دست شان برود. هر دسته، هر رزمندهٔ منفرد، پس از انجام دادن مأموریت‌های محوله، باید تلاش کند تا دشمن را بیابد و کارش را تمام کند، تا زمانی که دشمن کاملاً نابود شده باشد. این همانقدر یک پیش شرط لازم برای پیروزی است که یک حملهٔ اولیهٔ خوب سازمان یافتهٔ متمرکز و تنظیم زمان صحیح برای آغاز قیام یا رهبری راسخ حزب کمونیست و سازمان رزمی اش می‌باشد.

ما دقیقاً شکست آن قیام‌هایی را دیده‌ایم (ما اینجا فقط به پیروزی نهایی اشاره نمی‌کنیم، بلکه بیشتر به طرز عمل همهٔ مبارزات مسلحانهٔ پرولتاری، از جمله قیام‌های ۱۹۰۵ مسکو، کمون پاریس، قیام‌های ۱۹۱۹، ۱۹۲۰، ۱۹۲۱ و غیرهٔ آلمان، که در نتیجهٔ همه نوع شرایط نامطلوب نمی‌توانستند موفق باشند اشاره داریم) که در آنها انرژی، شجاعت، تحقیر مرگ و قاطعیت کافی در مبارزه نشان داده نشد، یا در آنهایی که این کیفیات فقط در ابتدای مبارزه نشان داده شدند و بعد از آن کاهش یافتند.

در قیام مارس ۱۹۲۱ در مرکز آلمان، قیام گران در منطقهٔ اطراف لئونا - ورک^{۲۸} (که تعدادشان به دهها هزار نفر می‌رسید - لئونا - ورک در آن زمان به تنهایی ۲۲۰۰۰ کارگر داشت) فرصت خوبی برای تصرف کردن شهرهای مجاور، و پیش از همه مرزبورگ (حدود چهار کیلومتر دورتر از لئونا - ورک)، نابود کردن دستگاه دولتی و پادگانهای پلیس، و گسترش دادن مناطق در اختیار قیام برای پیوستن به قیام گران دیگر مناطق (مانزفیلد و غیره) داشتند. پس از سازماندهی پانزده دسته صدها پرولتاری و مقداری نیروهای کمکی (یک واحد مهندسی، یک دستهٔ دوچرخه سوار، و غیره) و تصرف کردن ذخایر اسلحهٔ بزرگ (ما ارقام دقیقی دربارهٔ تسلیحات قیام گران نداریم، ولی هنگامی که رایشسور و پلیس لئونا - ورک را اشغال کردند حدود ۸۰۰ تفنگ، سه مسلسل و سلاح‌های مختلف دیگری یافتند؛ قیام گران مسلماً تعداد بیشتری داشتند، زیرا قسمت بزرگی از سلاحها بعد از قیام پنهان شدند)، قیام گران منفعلانه در منطقهٔ خودشان باقی ماندند تا اینکه رایشسور

همزمان از سه طرف با توپخانه و نیروی کمکی پلیس به آنها حمله کرد و این مهم ترین مرکز قیام مارس را خرد نمود. اگر رهبران دسته‌های کارگری لئونا - ورک آن انرژی را که در چنین مواردی لازم است نشان داده بودند، ممکن بود در سراسر مرکز آلمان اتفاقات طور دیگری بیافتند.

این انفعال کارگران لئونا - ورک البته نباید به صورت فقدان انرژی هزاران کارگری که انرژی شان را با قیام ثابت کرده بودند دیده شود. مقصرین در اینجا رهبران قیام بودند که نشان دادند قادر به ارائه دادن شعارها و رهنمودهای عملی به توده‌ها نیستند. تقصیر مستقیماً به گردن «کمیته اقدام» می افتد که متشکل از نمایندگان حزب کمونیست متحده و حزب کارگران کمونیست آلمان (یک حزب ماوراء چپ با گرایشهای قوی آنارشیستی، که اکنون انحطاط یافته و همه نفوذش بر توده‌ها را از دست داده) بود. [۸]

در تاریخ مبارزه مسلحانه پرولتاری می توان نمونه‌های متعددی را برای روشن و تأیید کردن اصول فوق الذکر مارکس و لنین درباره نیاز به نشان دادن بیشترین انرژی ممکن در طی یک قیام یافت. ما فقط یکی را که از همه برجسته تر است نقل می کنیم که نشان می دهد پرولتاریا می تواند در تصرف کردن قدرت حتی هنگامی که کارگران کاملاً فاقد سلاح هستند موفق باشد، چنانچه آنها عزمی تزلزل ناپذیر برای پیروز شدن داشته باشند و انرژی بی نظیری را به نمایش بگذارند. این نمونه قیام کراکو در ۶ نوامبر ۱۹۲۳ است.

یک کمونیست لهستانی که درباره آن قیام مطالعه کرده است می نویسد: «حوادث نوامبر و قیام کراکو یک نمونه آموزنده از مبارزه طبقاتی پرولتاریا هستند. در ۴ نوامبر، دولت فرمانی را صادر کرد که گردهم آیی ها در فضای باز را ممنوع

می ساخت. در ۶ نوامبر، انبوهی از مردم شروع به حرکت به سمت خانه ملت که در مرکز شهر واقع بود کردند. خیابان‌هایی که به آنجا می رسیدند توسط کمربندهای قوی پلیس مسدود شده بودند. یک گروهان پیاده نظام پشت پلیس بود. انبوه مردم کمربند پلیس را شکستند و سربازان را خلع سلاح کردند. سلاح‌های مورد استفاده مردم، آنطور که ادعا نامه رسمی تصدیق می کند، چماق، بطری و ساقه کلم بودند! حالا تعدادی از کارگران اسلحه داشتند. اما بیشترشان به جنگیدن با چماق ادامه دادند. هنوز هیچ گلوله‌ای شلیک نشده بود. نیروی تقویت کننده پلیس رسید و یک چهارگوش تشکیل داد. مردم بی درنگ آتش گشودند و پلیس مجبور شد به خیابانهای پشتی عقب نشینی کند، جایی که بار دیگر با آتش تفنگ مواجه شد. پلیس گریخت و در خانه‌ها پنهان شد. در این لحظه سواره نظام وارد کارزار شد. چهار دسته سواره نظام، یکی پس از دیگری تحت پوشش یک گروه مسلسل دار وارد نبرد شدند، و سه ماشین زره پوش به دنبالش آمدند. آنها زیر رگبار گلوله‌ای که از پنجره‌ها و بالکنها به طرف شان شلیک می شد قادر به پیشروی نبودند و مثل خرگوش شکار می شدند. اسبها نمی توانستند به آسانی روی آسفالت حرکت کنند و آنهایی که در عقب بودند را از پیشروی بازمی داشتند. ماشینهای زره پوش متوقف شدند زیرا سرنشینانشان کشته یا زخمی شده بودند. یکی از آنها به دست قیام گران افتاد. پس از جنگیدن فقط برای سه ساعت، طبقه کارگر خودش را حاکم بر شهر یافت. از نقطه نظر صرفاً نظامی، پرولتاریای کراکو پیروز شده بود. مقامات سیاسی و اجرایی رهبری شان را از دست داده بودند و فرماندهی نظامی

(wojwoda) شهر فراری شده بود.» [۹]

کارگران کراکو، که در آغاز نبرد کاملاً غیرمسلح بودند، خودشان را در روند مبارزه مسلح ساختند و یک نیمه گردان پیاده نظام، یک هنگ سواره نظام که توسط ماشینهای زره پوش حمایت می شد، و کل نیروی پلیس شهر را شکست دادند. اگر قیام متعاقباً خرد شد، به دلیل حزب سوسیالیست لهستان (PPS) و استفاده ضعیفی بود که حزب کمونیست در آن زمان از موقعیت انقلابی کرد.

قیام کراکو به عنوان نمونه مثال زدنی از مبارزه توده‌ای برای قدرت در تاریخ مبارزه مسلحانه پرولتاریای بین‌المللی برجسته است.

«دفاع مرگ هر قیام مسلحانه است.» این حقیقتی مسلم است. پیروزی تنها می تواند با اقدام تهاجمی به دست آید، توسط عملیات فعالانه از جانب قیام‌گران. حتی تاکتیک تدافعی موقتی که ممکن است در بخشی خاص به قیام‌گران تحمیل شود باید خصلتی فعال داشته باشد. اقدام تدافعی اتخاذ شده بخاطر خودش نیست، بلکه با هدف بازگشتن سریع به عملیات فعالانه و از میدان خارج ساختن دشمن است: شعار قیام‌گران باید چنین باشد.

اگر موازنه نامطلوب نیروها در جایی خاص قیام‌گران را مجبور به عقب نشینی موقت به موضع دفاعی کند، آنها باید بیشترین قاطعیت ممکن را نشان دهند، بیشترین تعداد ممکن از سربازان دشمن را زمین گیر سازند، و با استفاده درست از قدرت آتش شان سنگین ترین تلفات ممکن را بر دشمن تحمیل کنند. آنها همزمان باید از کوچکترین امکانی برای ضد حمله (حداقل به صورت جزئی) استفاده کنند، با انجام یورشهای ناگهانی به جناحین یا عقب دشمن؛ با سازماندهی شلیکهای ممتد غیرمنتظره؛ با آزار دادن نیروهای دشمن؛ و در نهایت، با بازگشتن به یک تهاجم عمومی برای نابود ساختن قطعی دشمن.

قیام گرانی که به زور به موضع تدافعی رانده شده‌اند، چنانچه قاطعیت کافی نشان دهند و استفاده صحیح از مزایای موقعیت شان (خانه‌ها، پنجره‌ها، زیر شیروانی‌ها، پشت بامها و همه پوششها بطور کلی - از جمله باریکادها) بنمایند، می‌توانند صدمه جدی، هم از نظر مادی و هم از نظر روحیه، بر دشمن وارد آورند.

تروتسکی، در کتابش با عنوان «۱۹۰۵»، یک داستان فرعی خصلت نما در طی اقدام تدافعی قیام گران مسکو در دسامبر را بازگو می‌کند:

«یک گروه سی نفره، که در داخل یک ساختمان مستقر شده بود، به مدت چهار ساعت در مقابل آتش ۶۰۰-۵۰۰ سرباز مجهز به سه توپ و دو مسلسل مقاومت کرد. پس از استفاده کردن از همه مهماتشان و تحمیل کردن تلفات سنگین به سربازان، اعضای جوخه بدون صدمه دیدن آنجا را ترک کردند. سربازان چند بلوک از خانه‌ها را با آتش توپ تخریب کردند، چند خانه چوبی را سوزاندند و تعداد قابل توجهی از ساکنان وحشت زده آنها را کشتند - همه اینها برای اینکه گروهی کوچک از انقلابیون را مجبور به عقب نشینی کنند.»

چنین حوادثی در قیام مسکو نیز مکرر اتفاق افتادند.

برخلاف آن، قیام ۱۹۲۴ ریوال یک نمونه منفی را در این رابطه ارائه می‌دهد. آنطور که دیدیم، قیام گران حداقل قاطعیت را نیز نشان ندادند. آنها، پس از اولین شکستها، فوراً بدون سازماندهی هر مقاومتی پراکنده شدند. این مسلماً تا حدی به دلیل این حقیقت بود که آنها احساس نکردند حمایت توده‌ها را دارند: از این رو روحیه شان را از دست دادند. قبل از قیام پیکارهای طبقه کارگر در مقیاسی بزرگ، اعتصابات، گردهم آیی‌ها، تظاهراتها و غیره، انجام نشده بود. در طی خود قیام، توده‌ها برای پیوستن به نبرد فرصت نداشتند، زیرا قیام در سه یا چهار ساعت خرد

شد. با این حال، اگر کادرهای کلیدی طبقه کارگر می دانستند که یک قیام برنامه ریزی شده بود و برای آن تدارک دیده بودند، کشاندن آنها به مبارزه ممکن بود. اما امور اینطور نبودند. حتی پرولتاریای ریوال انتظار قیام را نداشت.

نقشه قیام مسلحانه

احتیاج به داشتن یک نقشه واضح است. نقشه نکشیدن و فقط حساب کردن بر روی ابتکار به معنی رد کردن داوطلبانه هر امکانی برای اعمال یک نفوذ آگاهانه و منطقی بر روند قیام است.

نقشه، در طرح کلی اش، باید یک نقشه فراگیر استراتژیک که سراسر کشور را پوشش می دهد باشد. نقشه‌های مفصل دیگر (یعنی نقشه‌های تاکتیکی) باید در تطابق با این نقشه فراگیر در هر شهر یا مرکزی طراحی شوند.

نقشه فراگیر استراتژیک باید مشخص کند که کدام مراکز یا شهرها (پایتخت، شهرهای صنعتی بزرگ، فلان استان) در شرایط حاکم اهمیتی تعیین کننده برای اقدام برنامه ریزی شده دارند. باید همه مناطق و مراکزی که می توانند محل قیامهای انقلابی باشند و انقلاب می تواند از آنها به دیگر مناطق پرتو افکند را بررسی کند. باید، حداقل در رئوس کلی اش، همکاری متقابل بین مراکز انقلابی مختلف را، هم از نظر انطباق دادن زمانی که قیامها قرار است آغاز شوند، و متعاقباً در طول خود نبرد، هم از نظر کمک مادی و سیاسی که ممکن است قادر باشند به یکدیگر ارائه دهند و هماهنگ کردن عملیاتشان، تدارک ببیند. نقشه استراتژیک باید پاسخی به این سؤال بدهد: آیا قیام باید پس از یک اعتصاب عمومی اتفاق

بیافتد، که از آن بمثابه نتیجه طبیعی بیرون می آید، یا شرایط حاکم اجازه آغاز کردن قیام را بدون یک اعتصاب عمومی می دهند (آنطور که برای مثال، در روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ اتفاق افتاد)؟ رهبری قیام مسلحانه، در جریان کار کردن بر روی نقشه، باید تصمیم بگیرد که آیا زمان قیام باید طوری تنظیم شود که با نوعی کنگره سازمانهای پرولتاری (اتحادیه‌های صنفی، شوراهای کارخانه‌ها، شوراهای کارخانه) همزمان شود، آنطور که در پتروگراد در ۱۹۱۷ (کنگره دوم شوراهای) و در آلمان در ۱۹۲۳ (کنگره کمیته‌های کارخانه در شمینتس - که در نقشه کمیته مرکزی، قرار بود یک اعتصاب عمومی را اعلام نماید که وقوع آن علامتی برای قیام بود) اینطور شد؛ به بیان دیگر، آیا باید با کنگره نوعی ارگانسیم سیاسی همزمان شود که اعلام خواهد کرد نظم قدیمی دیگر نمی تواند اجازه موجودیت یابد، و خودش را قدرت عالی رژیم انقلابی جدید اعلام خواهد کرد. یا حزب به عنوان گزینه دیگر، در شرایط موجود سازماندهی تصرف قدرت و سرنگونی دولت قدیمی توسط یک پیکار مسلحانه از جانب پرولتاریا را، حتی قبل از اینکه هر ارگانسیم معتبر پرولتاری در مراکز تعیین کننده کشور قادر به ایفای نقش قدرت قانون گذار عالی برای انقلاب باشد، منطقی تر می بیند؟

در پایان، نقشه استراتژیک باید طرح کلی تدابیری که از جانب حزب در صورت مداخله خارجی باید اتخاذ شوند را معین کند، و باید تشکیل دادن یک ارتش سرخ منظم را به محض تحکیم شدن قدرت انقلابی در هر منطقه یا شهر بزرگ تدارک ببیند. نیاز به گفتن نیست که رهبران باید همچنین برای تدابیر سیاسی اساسی (ملی کردن زمین؛ صادره صنایع بزرگ؛ قانون گذاری درباره ساعات کاری،

دستمزدها، مسئله مسکن، و غیره) که رژیم جدید باید بلافاصله برای تحکیم کردن قدرتش به اجرا گذارد برنامه ریزی کرده باشند.

البته نقشه استراتژیک (عناصر اساسی قیام برنامه ریزی شده) باید از مدتی طولانی قبل از قیام، حداقل در طرح کلی اش، معین شده باشد. بعدها، اگر شرایط تغییر کنند، نقشه می تواند مشروح تر شود و بهبود یابد. در تطابق با این نقشه، حزب باید در زمان مناسب تدابیر سیاسی و سازمانی را برای ایجاد کردن شرایط مطلوب برای انقلاب، پیش از همه در مناطق تعیین کننده برای انقلاب، اتخاذ کند.

هنگام طراحی نقشه قیام در یک مرکز، شهر یا مکان مسکونی بطور کلی، باید تصدیق شود که پیش بینی کردن همه شرایط بی ثبات مناقشه پیش رو، یا، از این رو، همه اقداماتی که باید توسط قیام گران در طی کل قیام انجام شوند، ناممکن است. نقشه تاکتیکی برای قیام در یک شهر باید تا حد امکان مشروح باشد، و فقط به مرحله اول قیام، اقدامات آغازین، نخستین مأموریت‌هایی که باید به هر دسته اصلی گاردهای سرخ محول شوند، پردازد. تا جایی که مراحل بعدی مورد نظر هستند، رهبری قیام می تواند و باید رهنمودهایی از نوع عمومی را در زمان مناسب ارائه دهد؛ این رهنمودها بعداً در پرتوی شرایطی که ممکن است هنگام مناقشه در خود شهر یا مناطق حومه پدید آیند دقیق تر خواهند شد.

نقشه قیام در یک شهر باید شامل این موارد باشد: الف) یک ارزیابی از موقعیت و موازنه نیروها در خود شهر؛ ب) تاریخی که قیام قرار است آغاز شود؛ ج) نشان دادن اهداف اصلی که قیام گران حتماً باید تصرف کنند، و تصرف آنها بیشترین تأثیر را بر روند عملیات خواهد داشت؛ د) نشان دادن مناطق و اهداف ثانویه که باید در مرحله دوم عملیات اشغال شوند (چنانچه ممکن نباشد توسط دسته‌های

کارگران غیرمسلح اشغال شوند؛ ر) جزئیات اینکه نیروهای قیام گر چگونه باید علیه اهداف مختلف اعزام شوند - با حفظ کردن بیشترین نیروی انسانی برای اهداف اصلی؛ س) نشان دادن محتمل ترین وظایفی که دسته‌های مختلف باید پس از انجام موفقیت آمیز نخستین مأموریت‌هایشان متقبل شوند؛ ص) رهنمودهایی درباره روندی که باید در صورت شکست خوردن هر واحد در پیش گرفته شود؛ ط) نشان دادن تدابیری که باید اتخاذ شوند تا از رسیدن سربازان دولتی از شهرها یا مناطق دیگر جلوگیری کنند (خراب کردن خطوط مخابراتی، عملیات چریکی، و غیره)؛ ع) نشان دادن تدابیری که باید برای تضمین کردن کشیده شدن توده کارگران به مبارزه مسلحانه و توزیع شدن سلاحها در بین شان اتخاذ شوند؛ ف) تدارک دیدن برای نابود کردن رهبران ضدانقلابی؛ ک) تدارک دیدن برای تشکیل دادن واحدهای ارتش سرخ منظم در طی نبرد؛ ل) رهنمودهایی درباره سازماندهی برقراری ارتباط در طی قیام؛ م) محل فرمانده نظامی کل و دیگر رهبران نظامی و سیاسی، از جمله اعضای کمیته انقلابی، در آغاز قیام؛ ن) دستورالعمل‌هایی درباره تدابیر سیاسی که باید توسط کمیته انقلابی، بمثابه نماینده و سازمان دهنده رژیم جدید، وضع شوند.

نقشه باید بر مبنای اطلاعات زیر طراحی شود:

الف) یک نقشه اجتماعی از شهر، که نشان می دهد کدام محلات بخاطر خصلت اجتماعی شان رفتار دوستانه دارند؛ درجه سازماندهی و روحیه مبارزاتی را در محلاتی که مرکز قیام خواهند بود، یعنی محلاتی که ضربه اولیه را خواهند نواخت و بعداً قیام را با سرازیر ساختن جریان سربازان جدید تقویت می کنند، نشان می دهد؛ و نشان می دهد که کدام محلات از نظر اجتماعی رفتار خصمانه دارند و در

طی قیام باید سرکوب شوند؛ ب) جزئیات مربوط به آرایش قشون و درجه نارضایتی واحدهای پلیس و انجمنهای نظامی ضدانقلابی، چنانچه این انجمنها آماده جنگ (بسیج شده) باشند؛ ج) آدرسهای همه مقامات رسمی عالی رتبه، همه رهبران احزاب و انجمنهای دشمن انقلاب، و همه فرماندهان واحدهای ارتش و پلیس؛ د) محل انبارهای اسلحه و جرئیات درباره اینکه چطور نگهبانی می شوند؛ ر) یک ارزیابی تاکتیکی از وضع شهر، که موقعیتها، ساختمانها، گروههایی از ساختمانها و غیره را که برای اقدام تهاجمی یا تدافعی مناسب هستند نشان می دهد؛ س) اطلاعاتی درباره محل ماشینها، کامیونها، موتورها و غیره (چه متعلق به دولت باشند و چه خصوصی)، که قرار است برداشته شوند؛ ص) اطلاعات فنی لازم برای فعال کردن سیستم حمل و نقل شهری، تلفن و غیره، جهت استفاده در طی قیام؛ ط) اطلاعات مفصل درباره پرسنل و تسلیحات نیروهای انقلابی و نظرات تاکتیکی فرماندهان مختلف گارد سرخ.

نقشه قیام، یا حداقل قسمتهای مجزای مختلف آن، بایستی به چنان شکلی طراحی شوند که هر دوی فرماندهان دسته‌های قیام گر و زیر واحدها و سلولهای فعال و قابل اعتماد حزب بتوانند اهداف اولیه شان را با داشتن زمان کافی بررسی کنند تا تدارکات لازم را فراهم نمایند؛ به چنان شکلی که خود رهبری بتواند تدابیر سیاسی و سازمانی مورد نیاز را با داشتن زمان کافی اتخاذ کند تا تضمین نماید که نخستین اقدامات جوخه‌های رزمی تا حد امکان موفقیت آمیز خواهند بود.

لازم به گفتن نیست که نقشه قیام و همه قسمتهای آن سری هستند و رهبران باید بیشترین احتیاط را داشته باشند تا نقشه یا هیچ قسمتی از آن (از طریق عوامل نفوذی، بی پروا سخن گفتن رفقا، و غیره) به دست دشمن نیافتد.

یادداشتها :

- ۱- ف. آنولوف: «یک بررسی مختصر تاکتیکیهای نبرد خیابانی»، در «درباره نبرد خیابانی»، ص ۷۷، مسکو ۱۹۲۴. تأکیدات از آنولوف است.
- ۲- «قواعد میدانی ارتش سرخ»، بخش ۱۰، ص ۱۰.
- ۳- آنولوف، همانجا، ص ۸۸.
- ۴- لنین، «منتخب آثار»، جلد ۱، ص ۵۸۱.
- ۵- آنولوف، همانجا، ص ۸۳.
- ۶- لنین، «منتخب آثار»، جلد ۱، ص ۵۸۳، در «درسهای قیام مسکو».
- ۷- لنین، «منتخب آثار»، جلد ۲، ص ۲۷-۴۲۶.
- ۸- این اطلاعات از مقاله نوشته شده توسط فرد ناشناسی در مقاله «مبارزات آلمانی» در روزنامه نظامی / سیاسی کمونیستی *Der Bürgerkrieg* [جنگ داخلی]، شماره ۲، ۱۹۲۳، گرفته شده است.
- ۹- مقاله‌ای نوشته شده توسط «لودویگ» در *Der Bürgerkrieg*، شماره ۱۳، ۱۹۲۴.

خصلت عملیات قیام گران در طول قیام

ملاحظات اولیه

در فصل قبلی ما فقط به کلی ترین شیوه به مشکلات نبرد خیابانی به معنای واقعی کلمه پرداختیم. کل وزن آن فصل به تلاش برای مشخص کردن اصول تاکتیکی عمده‌ای که باید بر ترسیم نقشه برای اقدامات اولیه و غافلگیرکننده پرولتاریا در آغاز قیام حاکم باشند اختصاص داشت.

ولی تصور کردن موقعیتی که در آن پرولتاریا بتواند با یک ضربه سریع واحد، هر چقدر هم که قدرتمند باشد، ماشین دولتی طبقه حاکم رو به مرگ را خرد و قدرت نظامی آن - ارتش منظم، پلیس، و انجمنهای نظامی داوطلبانه‌ای که از آنها حمایت می کنند - را نابود کند، دشوار است. در هر صورت، چنین موقعیتی تنها می تواند به صورت استثنائی نادر پیش بیاید - حتی در یک شهر منزوی واحد، چه رسد به کل یک کشور.

اقدامات اولیه نیروهای مسلح پرولتاری، که با مقابله دشمنی مواجه می شود که هنوز کاملاً در تضادهای درونی خودش زمین گیر نشده است و هنوز قدری توانایی

برای دفاع کردن از موقعیت حاکمش دارد، می تواند و باید یک ضربه تا حد ممکن بزرگ مادی و روانی را بر دشمن طبقاتی وارد سازد. این به معنی گرفتن اسلحه برای توده کارگرانی (و کلاً عناصر پرولتاری) که خواهان جنگیدن و جان فشاندن برای انقلاب هستند، سازماندهی طغیانها در بین سربازان و آوردن آنها به جانب انقلاب، تصرف کردن اهداف کلیدی تاکتیکی، و نابود کردن حداقل بخشی از رهبران ضدانقلابی است. هدف باید دست یافتن به مطلوب ترین موازنه ممکن نیروها برای پرولتاریا، و ایجاد کردن شرایط برای مبارزه‌ای پیروزمندانه جهت تحکیم کردن قطعی قدرت پرولتاری باشد.

تجربه قیامهای مسلحانه گذشته درستی این اصل را قاطعانه تأیید می کند. هر چقدر هم که وسوسه باور داشتن به اینکه می توان با یک ضربه رعدآسا دشمن را نابود کرد قوی باشد، این امر در واقعیت بسیار دست نیافتنی است. زیرا دشمن نیز برای یک مبارزه مرگ و زندگی آماده می شود، و او هم تجربه درگیریهای گذشته را نادیده نمی گیرد. پرولتاریا باید هنگام آماده شدن برای قیام از این حقیقت آگاه باشد که قبل از امیدوار بودن به شکستن کامل مقاومت طبقات حاکم باید متحمل یک مبارزه مسلحانه کمابیش طولانی شود.

شرایط مبارزه‌ای که **بعد از** حمله غافلگیرکننده اولیه توسط سازمان رزمی پدیدار می شوند اساساً از شرایطی که قبل از حمله حاکم بودند متفاوت خواهند بود. در صورت وجود داشتن آمادگی خوب، **هنگامی که قیام آغاز می شود** (شروع عملیات خصمانه توسط نیروهای مسلح پرولتاریا) ابتکار عمل در دستان پرولتاریا خواهد بود. طبقات حاکم طبیعتاً ظن این را دارند که نوعی از اقدام برنامه ریزی می شود. ولی حتی با وجود اینکه می دانند درگیریهای تعیین کننده قریب الوقوع

هستند، چنانچه قیام بطور مناسبی با رعایت رازداری لازمه تدارک دیده شده و سازمان یافته باشد، آنها نخواهند فهمید که کی اتفاق می افتد، و همچنین نمی فهمند که **ضربه اول به کجا نواخته خواهد شد**. اما، پس از نواخته شدن ضربات اولیه سازمان رزمی بر اهداف برنامه ریزی شده‌اش، این وضعیت به کلی عوض می شود. **از این به بعد، دو طرف در یک وضعیت جنگ داخلی علنی و بی رحمانه هستند**. از حالا به بعد، تمام دسته بندیهای دیگر مبارزه طبقاتی کاملاً تابع مبارزه مسلحانه می شوند. تمام زندگی عادی روزمره شهر موقتاً معلق می شود، و توجه عمومی فقط و منحصرأ بر عملیات نظامی دو طرف جنگ معطوف می گردد.

بسته به شرایط، روشهای تاکتیکی که باید اتخاذ شوند متفاوت خواهند بود. مبارزه مسلحانه، در یک قیام پرولتاری، به معنی جنگیدن در خیابانهای شهر خواهد بود. تاکتیکهای نبرد خیابانی تنها یک نوع از تاکتیکهای نظامی بطور عام هستند: آنها اساساً تابع همان اصولی هستند که تاکتیکهای ارتشهای منظم تابع شان می باشند. هدف فصل حاضر مشخص کردن اصول تاکتیکی عمده‌ای که بر انواع مختلف عملیات در نبرد خیابانی حاکم است می باشد - با در نظر داشتن خصایل ویژه چنین تاکتیکی که توسط قیام گران، یعنی توسط نیروهای مسلح غیرمنظم در طی یک قیام، بکار گرفته می شود. در فصل قبلی، ما بطور مفصل به تعدادی از عوامل تاکتیکی عام - نظیر اصل غافلگیر کردن؛ اصل پیروزیهای بخشی، یعنی متمرکز کردن نیروهای عمده علیه اهداف عمده؛ اصل داشتن انرژی، قاطعیت و استقامت

در مبارزه، و غیره - پرداختیم. از این رو، دیگر نیازی نداریم که در اینجا به اهمیت کلی این قواعد تاکتیکی بپردازیم.

طول دوره نبرد خیابانی در یک قیام پرولتاری بستیگی به تعدادی از شرایط، اما بالاتر از همه به موازنه نیروهای درگیر، دارد. طول این دوره بسته به شرایط متفاوت خواهد بود. تجربه نشان می دهد که حساب کردن بر روی تمام شدن سریع نبرد خیابانی اشتباه است. در مسکو در ۱۹۱۷ نبرد در خیابانها تقریباً برای یک هفته به طول انجامید؛ در هامبورگ و کانتون بیش از دو روز طول کشید، و در شانگهای به مدت ۲۸ ساعت. در ریوال فقط برای سه یا چهار ساعت طول کشید، ولی این اساساً بدین دلیل بود که موازنه نیروهای فعال درگیر برای قیام گران بسیار نامطلوب بود.

در شرایطی که ما بررسی می کنیم، نبرد خیابانی خصلتاً بی نهایت بی رحمانه است؛ هدف آن نابود کردن فیزیکی دشمن است. هر گونه بشردوستی نشان دادن پرولتاریا نسبت به دشمن طبقاتی اش در مبارزه مسلحانه فقط دشواریهای بی موردی را ایجاد می کند، و ممکن است، در شرایط نامطلوب، منجر به شکست کل قیام شود. بورژوازی این اصل را کاملاً فهمیده است. بدون استثنا، در همه قیامهایی که در آنها پرولتاریا شکست خورد، طبقات حاکم آن خشونت غیرانسانی را که علیه دشمنان طبقاتی شان بکار می گیرند نشان دادند؛ و آنها همانقدر در طی خود مبارزه مسلحانه بی رحم هستند.

و. بالک، تئوریسین نظامی بورژوازی آلمان، بر اساس تجربه انقلابهای پرولتاری در آلمان و روسیه، در این مورد چنین می نویسد:

«بازداشت گسترده قیام گران ضررهای زیادی دارد، زیرا معمولاً جایی برای نگهداری آنها وجود ندارد. باید فرمانهای مقتضی، که مشخص می کنند چطور باید با قیام گرانی که اسلحه حمل می کنند رفتار کرد، داده شوند. در هر صورت، شورشیان نمی توانند انتظار مهربانی بیش از حد از افسران و سربازان خشمگین شده با نبرد خیابانی (بخصوص با نبرد خانه به خانه) را داشته باشند.» [۱]

همه می دانند که این «فرمانهای مقتضی» درباره چگونگی رفتار کردن با قیام گران چه هستند. اتفاقی که می افتد این است که همه رزمندگانی که اسیر شده اند (و البته هر کس دیگری که حتی کمترین ارتباطی با شورش داشته باشد) به سادگی تیرباران می شوند.

درسی که بورژوازی از تجربه جنگهای داخلی گذشته گرفته باید توسط پرولتاریا نیز فرا گرفته شود.

نبرد خیابانی شکل به ویژه مهیبی از مناقشه است:

«هیچ نوع دیگری از جنگ وجود ندارد که به اندازه عملیاتی که در فضای محدود یا نبرد تن به تن در نبرد خیابانی انجام می شود محتاج مهارت فردی و شجاعت بیشتر افسران فرمانده رده پایین باشد. نبرد خیابانی سرشار از مشکلاتی است که در انواع عادی نبرد پیدا نمی شوند؛ هر فرماندهی که بدون داشتن تعلیمات قبلی در آن شرکت کند ممکن است به سادگی متحمل شکست شود.» [۲]

این قاعده مطرح شده توسط یک کتابچه راهنمای تعلیمی برای افسران ارتش انگلیس می تواند و باید از طرف فرماندهان دسته‌های قیام گر جداً در نظر گرفته شود.

ویژگیهای شهر

دشواری نبرد خیابانی مشروط به ویژگی خاص شهر، نقشه شهر و خصوصیات معماری آن است. برای کسی که از آن اطلاع ندارد، شهر مثل یک توده انبوه از ساختمانهایی است که بطور درهم و برهم روی هم تلنبار شده‌اند - هزارتویی از خیابانها، کوچه‌ها و میدانها که انجام عملیات برنامه ریزی شده در آنها غیرقابل تصور است و همه چیز باید به ابتکار و شانس واگذار شود.

از این رو، چنین شخصی برای هدایت کردن عملیات در خیابانهای یک شهر بزرگ مدرن مطلقاً نامناسب خواهد بود. عملیات به این موارد احتیاج دارد: آگاهی کامل از شهر بمثابة یک کل و یک درک تاکتیکی خوب از محلات، خیابانها، میدانها، ساختمانها یا بلوکهایی از ساختمانهای مختلف، از نقطه نظر اقدام تهاجمی یا دفاعی یا ساختن سازه‌های دفاعی مصنوعی، و غیره؛ آگاهی از هر دوی سیستم حمل و نقل شهری (زمینی، زیرزمینی یا خطوط راه آهن مرتفع، مسیرهای تراموا، و غیره) و ارتباطات با دیگر بخشهای کشور؛ آگاهی از ارتباطات تلگرافی و تلفنی، هم در داخل شهر و هم با جهان خارج؛ توانایی برای قضاوت کردن در مورد ترکیب طبقاتی جمعیت شهر، و غیره.

تاریخچه اقتصادی شهر بطور عینی موازنه نیروها بین انقلاب و ضدانقلاب و چیدمان ارضی شان را از ابتدا معین می کند. در شهرهای صنعتی، جمعیت پرولتاری بر دیگر قشرهای اجتماعی می چربد. این جمعیت عمدتاً در حومه‌ها سکونت دارد. سربازان پادگان نیز معمولاً اینجا مستقر هستند (یا بلافاصله خارج از شهر، در لشکرگاه‌های نظامی).

مؤسسات دولتی، ادارات حمل و نقل و پست و تلگراف، و سازمانهای اقتصادی (بانکها، اتاقهای تجاری، فدراسیونهای کارفرمایان) عمدتاً در مرکز شهر واقع هستند.

این ساختار حیات اجتماعی در شهر و این توزیع طبقاتی جمعیت آن تا حدی از لحاظ تاریخی ماهیت اقدام پرولتاری در طی یک قیام را از آغاز معین می کند: قیام از حومه‌ها آغاز خواهد شد، با اقدامات انحرافی هم زمان در دیگر محلات، و با یک حمله عمومی متمرکز به مرکز شهر به اوج می رسد.

قدمت، موقعیت جغرافیایی و اندازه شهر تأثیر قابل توجهی بر تاکتیکهای نبرد در داخل آن می گذارند. شهرهایی که در مناطق پر از تپه واقع شده‌اند غیرمتمرکزتر هستند، و آنجا چیدمان ساختمانها و خیابانها نامنظم تر، ناپیوسته تر و بی قاعده تر از شهرهایی است که در دشتهای واقع شده‌اند. شهرهایی که توسط رود تقسیم شده‌اند نیز ویژگیهای تاکتیکی خاص خودشان را دارند که فرماندهان باید در طی نبرد خیابانی در نظر بگیرند. درگیری در شهرهای بزرگ بی نهایت پیچیده تر از شهرهای کوچک خواهد بود.

شاهراههای وسیع مرکزی یک شهر بزرگ مدرن برای انجام عملیات تهاجمی توسط واحدهای نسبتاً بزرگ مناسبند. از طرف دیگر، خیابانهای باریک و کوچه‌های شهرهای قدیمی (یا محلات قدیمی شهرهای مدرن) برای اقدام دفاعی و واحدهای کوچک مطلوب تر هستند.

«ساختمانهای موجود در شهر یک سری کامل از مشکلات سخت را از دیدگاه نظامی ارائه می دهند. در شهرهای بزرگ بررسی نواحی، زیر نظر گرفتن دشمن، هدایت کردن سربازان خودی، سازماندهی ارتباطات، اعزام کردن نیروها برای نبرد،

تضمین کردن اینکه واحدهای مختلف متقابلاً از یکدیگر حمایت می کنند، و غیره، مشکل تر است.

از طرف دیگر، ساختمانهای سنگی یک شهر حفاظی عالی در برابر آتش پیاده نظام ارائه می دهند؛ تا حدودی در مقابل توپخانه و (تا زمانی که اقدامات احتیاطی معینی انجام شوند) در مقابل گاز پدافند ایجاد می کنند؛ از نیروهای مستقر در مقابل شرایط آب و هوایی سخت محافظت می کنند؛ آنها را از شناسایی هوایی پنهان می کنند، و بدین سان اجازه می دهند که از عامل غافلگیر کردن بهره گیری کامل بشود.

چیدمان، معماری و سطح فرهنگی یک شهر و کمک فیزیکی مکان آن، همگی بر ویژگی نبرد خیابانی تأثیر خواهند گذاشت. در هر شهر درگیری شکل مجزای خودش را خواهد داشت. پیچیدگی عملیات به تابعیت از ابعاد شهر افزایش می یابد. یک ویژگی بسیار خاص نبرد خیابانی تأثیر مردم بر ماهیت کلی عملیات نظامی است. مداخله مردم در مبارزه می تواند یک عامل تعیین کننده باشد - بسته به اینکه فعال ترین عناصر به کدام طرف می پیوندند.» [۳]

سیستمهای حمل و نقل و ارتباطی یک شهر بزرگ می توانند، اگر موقعیت آن پیش بیاید، توسط قیام گران با مزایای زیادی بکار گرفته شوند. برای مثال، خطوط راه آهن برقی زیرزمینی وسیله مناسبی برای قیام گران جهت اعزام و متمرکز ساختن نیروهایشان هستند؛ خطوط تراموا، راه آهنهای مرتفع و خودروهای سواری می توانند به همین شکل به انتقال نیروها از یک بخش به دیگری کمک کنند. کامیونها می توانند به سرعت تبدیل به ماشینهای زره پوش شوند (با پوشاندن آنها

با ورقه‌های به حد کافی ضخیم آهنی و مجهز کردن شان به مسلسل)، و واگن‌های ریلی نیز می‌توانند به همین نحو تبدیل به قطارهای زره پوش شوند. می‌توان و باید از سیستم مخابراتی شهر، بخصوص تلفن، برای نیازهای نظامی قیام‌گران استفاده کامل کرد.

در شرایط نبرد خیابانی، سازه‌های دفاعی مصنوعی می‌توانند به دلیل مشارکت مردم و تنوع مصالح موجود برای ساختن باریکادها و غیره، بسیار سریع و ساده برپا شوند.

شرایط نبرد خیابانی به هر واحد قیام‌گر درجه بالایی از توانایی مانور دادن ارائه می‌دهد. آنها می‌توانند به نحوی سریع و غیرمنتظره از حالت دفاعی به حالت تهاجمی یا **برعکس** تغییر موقعیت دهند، و می‌توانند استفاده وسیعی از پوشش، اقدامات انحرافی و غیره بنمایند.

عملیات شبانه علیه قیام‌گران برای واحدهای ارتش منظم دشواریهای بزرگی به همراه دارد. و. بالک، در مقاله‌ای که پیش‌تر از آن نقل کردیم می‌نویسد که «معمولاً نبرد در آستانه تاریکی متوقف می‌گردد» [۴] این دیدگاه در یادداشتی درباره مقاله بالک مورد حمایت نویسنده نظامی مشهور روس، و. موراتف (یک متخصص نبرد در مناطق مسکونی)، قرار گرفت.

اگر چه این نظر بالک تا جایی که ارتش منظم مد نظر است نسبتاً صحیح می‌باشد، به هیچ وجه در مورد قیام‌گران صحت ندارد. تجربه قیام‌های گذشته دقیقاً عکس آن را نشان می‌دهد. عملیات اولیه سازمان رزمی معمولاً در شب یا ساعات اولیه صبح آغاز می‌گردند (ریوال، کانتون، هامبورگ و غیره). اگر عملیات شبانه می‌تواند به نحوی مؤثر در آغاز قیام انجام شود، پس می‌تواند به همان خوبی در

هر مرحله دیگر جنگ نیز انجام شود. قیام گران باید حتماً از تاریکی، آگاهی شان از شهر و حمایت مردم جهت انجام عملیات شبانه استفاده کنند. در جریان آن، آنها باید حملات غافلگیرکننده‌ای با نهایت جسارت انجام دهند، سربازان را آزار دهند، سیستم برقراری ارتباط شان را نابود سازند، افسران فرمانده شان را بکشند، و غیره. قیام گران باید عملیات شبانه را بمثابة نوع عادی و روزمره عمل در نظر بگیرند که مزایای ویژه معینی دارد. شهر، بمثابة میدان عملیات، بنا بر ماهیتش برای پیکار شبانه قیام گران مناسب است.

شرایط نبرد در داخل شهر از هر فرمانده واحد، و البته هر عضو جوخه رزمی می‌طلبید که بالاترین درجه از ابتکار و اعتماد به نفس را به نمایش بگذارد. دشواری حفظ کردن ارتباط نزدیک بین فرماندهان و افراد تحت فرمانشان در نبرد خیابانی اغلب دومی‌ها را مجبور می‌کند که بر اساس ابتکار خودشان عمل کنند - در چارچوب نقشه کلی. در نتیجه، باید جدی‌ترین توجه هم به انتخاب فرماندهان و هم به ترکیب جوخه‌ها بشود.

شناسایی در نبرد خیابانی

حزب انقلابی باید همیشه به کار اطلاعاتی و شناسایی ادامه دهد. اهدافی که باید شناسایی شوند بر طبق شرایط تغییر می‌یابند. بدون اطلاعات خوب، حزب نه تنها نمی‌تواند قیام پرولتاری را رهبری نماید، بلکه حتی در زمان صلح هم نمی‌تواند فعالیتش را بطور مناسب تنظیم کند. اطلاعاتی که از مطبوعات سراسری، گروه

پارلمانی، مخبران طبقه کارگر یا گروه‌های پایه حزب به دست می‌آید، و سپس توسط بخش‌های اطلاعاتی وابسته به هر کمیته حزبی تحلیل می‌گردد، همیشه کافی نیست. حتی در دوره‌های «صلح آمیز»، حزب همیشه نفع زیادی در به دست آوردن اطلاعات سری یا نیمه محرمانه درباره همه تصمیماتی که توسط ارگان‌های رهبری کننده احزاب دشمن (بخصوص سوسیال دمکراتها) گرفته می‌شوند دارد؛ درباره اقداماتی که دولت ممکن است در حال برنامه ریزی برایشان باشد، بخصوص آنهایی که به حزب یا اعضای آن مربوط می‌شوند؛ درباره تصمیمات و مقاصد فدراسیون‌های کارفرمایی، و غیره. برای مثال، انجام دادن کار تبلیغاتی در ارتش، نیروی دریایی، پلیس یا انجمن‌های نظامی داوطلبانه بدون چنین شناسایی غیرممکن است.

اگر قرار است که این خدمات اطلاعاتی به نحو مناسبی سازمان داده شود، حزب باید یک سری کامل از گروه‌های مأمورینی که بطور منظم فعالیت می‌کنند در اختیار داشته باشد. هنگامی که موقعیت بطور بلاواسطه انقلابی می‌گردد، این دستگاه موجود باید بزرگ تر از قبل شود. کارکنان جدیدی که تصویر واضحی از مأموریت شان دارند باید به خدمت گرفته شوند؛ تعداد گروه‌های مأمورین باید افزایش یابد؛ کمک هزینه‌ها باید افزایش یابند و غیره.

نقش شناسایی در زمان قیام بی اندازه مهم است. بدون شناسایی کردن دقیق اهداف برنامه ریزی شده، موفقیت حملات اولیه دسته‌های رزمی امکان پذیر نیست. موفقیت در هیچ نبرد خیابانی متعاقبی هم قابل تصور نمی‌باشد. شناسایی در حکم چشم قیام گران است.

اهمیت عظیم شناسایی در طی قیام در مثال‌هایی که نقل کردیم بدیهی است. اگر، در طی قیام کانتون، یکی از دسته‌های لی فو - لین توانست تا ۱۵۰ متری سرفرماندهی کمیته انقلابی بیاید، این به دلیل غفلت کامل قیام‌گران از انجام شناسایی بود. از طرف دیگر، موفقیت به دست آمده در خلع سلاح کردن مقرهای پلیس در هامبورگ عمدتاً به دلیل شناسایی دقیقی که قبلاً انجام شده بود اتفاق افتاد. دیگر قیامها نیز دقیقاً همین امر را نشان می‌دهند.

به محض اینکه حزب و کمیسیون‌های نظامی آن تشکیل دادن دسته‌های گارد سرخ (جوخه‌های رزمی، دسته‌های صدها پرولتاری، و غیره) را دستور کار می‌گذارند، باید همزمان زیربخش‌های اطلاعاتی بطور مناسب تعلیم یافته و ویژه را برای هر واحد ایجاد نمایند. این بخشهای اطلاعاتی باید وابسته به هر واحد گارد سرخ باشند. به علاوه، کمیسیون‌های نظامی باید یک اداره اطلاعاتی ویژه را در اختیار داشته باشند (آنها معمولاً در جای یک اداره موجود می‌نشینند که سپس با فرا رسیدن موقعیت انقلابی مستقیم تقویت می‌شود).

تکنیک عمده اطلاعاتی سازمان رزمی پرولتاریا قبل از قیام شبکه **مأموران و ناظران** آن است. شناسایی توسط سازمان رزمی می‌تواند به این زیربخش‌ها تقسیم گردد: الف) جمع آوری اطلاعات درباره نیروهای مسلح دشمن (ارتش، پلیس، ژاندارمری، نیروی دریایی، سازمانهای فاشیستی و دیگر سازمانهای نظامی داوطلبانه طبقات حاکم)؛ ب) شناسایی کردن محل (شهر)، شامل انجام شناسایی خاص برای مهندسان، توپخانه و غیره؛ ج) اطلاعات سیاسی. یک حوزه ویژه کار اطلاعاتی از ضد جاسوسی تشکیل شده.

تا جایی که به جمع آوری اطلاعات درباره نیروهای نظامی دشمن مربوط می شود، اهداف کار اطلاعاتی که توسط پرولتاریا انجام می شوند عبارتند از:

الف) معین کردن اینکه سربازان چگونه در شهر و حومه آن مستقر می شوند بطور مفصل؛ پیدا کردن محل انبارهای اسلحه و مهمات، سرفرماندهی‌ها و پست‌های نگهبانی، و دریافتن اینکه چطور می توان به آنها رسید و نابودشان ساخت؛ مشخص کردن اینکه فرماندهان دشمن کجا زندگی می کنند و شانس اینکه هنگام آغاز شدن قیام بتوان آنها را در خانه‌هایشان منزوی ساخت چقدر است؛ بررسی ارتباطات تلفنی و تلگرافی که سرفرماندهی‌های مختلف را با سربازانشان و جهان خارج مرتبط می سازند. باید توجه خاصی به شرایط زندگی در پادگانها، به ارتباطات بین سربازان و افسران شان، و به روحیه سیاسی حاکم بر واحدهای مختلف دشمن بشود.

همه اهداف باید با بیشترین جزئیات، به دقیق ترین نحو ممکن شناسایی شوند.

فرماندهان دسته‌های گارد سرخ همچنین باید با اصول تاکتیکهای نظامی و ویژگیهای جنگی و تاکتیکی شاخه‌های مختلف ارتش منظم آشنا باشند.

وسایل زیر برای انجام شناسایی ارتش منظم موجود هستند: سربازانی که عضو حزب یا اتحادیه جوانان کمونیست هستند (و سربازان انقلابی بطور کلی)؛ شناسایی شخصی توسط فرماندهان دسته‌های گارد سرخ؛ اطلاعاتی که از مأموران بطور ویژه تعلیم دیده برای این مقصود به دست می آیند.

ب) در رابطه با پلیس، شناسایی باید این موارد را مشخص کند: مکان هر مقر پلیس؛ قدرت عددی نیروهای مختلف پلیس؛ محل انبارهای اسلحه؛ محل نگهداری ماشین‌های زره پوش؛ محل سکونت افسران رده بالا؛ روحیه پلیس بمثابه

یک کل. تا جایی که به هر مقر جداگانه پلیس مربوط می شود، دانستن این موارد مهم است: چیدمان دقیق اتاقها؛ چگونگی ورود؛ محل قرارگیری نگهبانان؛ جایی که پلیسها سلاحهایشان را نگه می دارند؛ و اینکه سلاحهای ذخیره کجا نگهداری می شوند.

وسایل موجود: افراد پلیسی که طرفدار حزب کمونیست هستند، شناسایی شخصی توسط فرماندهان دسته‌های گارد سرخ، مأموران بطور خاص تعلیم یافته. (ج) تا جایی که به انجمنهای فاشیستی و دیگر انجمنهای نظامی داوطلبانه طبقات حاکم مربوط می شود، شناسایی باید این موارد را مشخص کند: مکان انبارهای اسلحه آنها؛ هویت رهبرانیشان و اینکه کجا زندگی می کنند؛ برآورد روحیه اعضایشان، و غیره.

وسایل موجود: فرستادن کمونیستها بمثابه مأموران مخفی به داخل این انجمنها؛ استفاده کردن از چنان عناصر پرولتاری که ممکن است درونشان وجود داشته باشند، و غیره.

تا جایی که مربوط به شناسایی محل می شود، خدمات اطلاعاتی سازمان رزمی باید درباره این موارد اطلاعات به دست آورند: الف) سیستم مخابراتی در شهر، و بین شهر و جهان خارج: مراکز تبادل مرکزی و محلی تلفن و تلگراف و ادارات رادیو؛ مکان کابل‌های زیر زمینی و خطوط تلفن؛ مراکز تبادل تلفنی که به خانه‌های مقامات بالای دولتی، و مقامات عالی رتبه ارتش و پلیس می رسند؛ اگر قرار باشد که سیستم مخابراتی تصرف شود یا از کار بیافتد، این اطلاعات لازم هستند؛ ب) سیستم حمل و نقل شهری، و ارتباطات با دیگر مناطق: ایستگاهها کجا هستند؛ نقشه شبکه راه آهن؛ سیستم خدمات ریلی الکتریکی زیرزمینی یا مرتفع درون

شهر؛ چگونگی بکار گرفتن یا از کار انداختن آنها؛ محل نگهداری یا پارک کردن وسایل حمل و نقل موتوری، و اینکه چطور می توانند گرفته شوند؛ نقشه خطوط تراموای شهر و محل نگهداری ترامواها؛ (ج) لوله کشی آب، خطوط انتقال برق، نیروگاهها، کارخانههای گاز و غیره؛ (د) پلها و کشتیها، چنانچه شهر توسط یک رود تقسیم شده باشد؛ اینکه کشتیها کجا لنگر می اندازند؛ محل های پیاده شدن برای عبور و مرور روی رود؛ اینکه چگونه از پلها محافظت می شود؛ راههای عبور از رود، چنانچه پلها در دست دشمن باشند؛ (ر) نقشه شاهراهها و میدانهای اصلی، ساختمانها و گروههای ساختمان کلیدی که باید از نقطه نظر اقدام دفاعی یا تهاجمی بررسی شوند؛ (س) آدرس ادارات روزنامه، چاپخانهها، انبارهای کاغذ، و غیره؛ (ص) محل مؤسسات دولتی، فدراسیونهای کارفرمایی، بانکها، و غیره؛ (ط) محل زندانها، و امکان آزاد ساختن زندانیها؛ (ع) محل انبارهای مهمات، کارخانجات و کارگاههای اسلحه سازی، و چگونگی تصرف کردن آنها.

وسایل موجود برای شناسایی کردن این اهداف به شرح زیر هستند: مأموران شناسایی بطور ویژه تعلیم یافته و مأموران اطلاعاتی؛ کارکنان طرفدار حزب کمونیست؛ شناسایی شخصی توسط فرماندهان جوخههای رزمی، و غیره. استفاده از کتابهای راهنما، توصیفات و همه نوع نقشهها می تواند این وظیفه را بسیار تسهیل کند.

اهداف **شناسایی سیاسی** در دوره بلافاصله قبل از قیام جمع آوری و طبقه بندی اطلاعات درباره این موارد هستند: وضعیت سیاسی اقشار مختلف مردم (اتحادیههای صنفی، تعاونیها، انجمنهای ورزشی، انواع انجمنها، و غیره)؛ روحیه موجود در کارخانهها، بین کارکنان راه آهن، سربازان، پلیس، نیروی دریایی، و غیره.

یک هدف دیگر شناسایی سیاسی پیدا کردن آدرس رهبران عمده ضدانقلابی، اعضای کلیدی دولت و رهبران احزاب مختلف است - برای اینکه بتوان به محض آغاز قیام آنها را منزوی ساخت.

همه این اطلاعات باید در بخشهای مناسب حزبی متمرکز گردند، و به دقت مطالعه و طبقه بندی شوند. بر این اساس، طراحی کردن پیشاپیش یک نقشه کلی (که می تواند در پرتوی شرایط تغییر یابد، چیزی به آن افزوده شود یا تصحیح گردد) برای عملیات در سراسر شهر و در هر یک از محلاتش میسر می شود.

ضد جاسوسی وظیفه پرده برداشتن از مأموران نفوذی و جاسوسان پلیس در صفوف حزب و سازمان رزمی آن را دارد. حزب توسط دشمنان محاصره شده است؛ جاسوسان پلیس، مأموران و عناصر متخاصم بطور کلی ممکن است به درون صفوفش بلغزند. از این رو ضد جاسوسی بخشی از وظیفه هر عضو حزب است، و تعهدی اساسی را تشکیل می دهد. با این حال، از نظر خصلت ویژه چنین کاری، مقتضی است که در احزاب توده‌ای بزرگ آن را به دستگاهی خاص محول کرد، یا حداقل به گروهی از قابل اتکاترین و با تجربه ترین رفقا در بخش اطلاعات بمثابه یک کل.

در طی نبرد خیابانی، خصلت کار اطلاعاتی از آنچه که قبل از قیام مسلحانه بود متفاوت است. قبل از قیام، عنصر زمان نقش نسبتاً محدودی دارد. سازمان رزمی می تواند اهداف مورد نیاز را بدون در نظر گرفتن خاص زمان شناسایی کند. برعکس، زمان در طی نبرد خیابانی نقش به ویژه مهمی را ایفا می کند. حتی بهترین اطلاعات نیز هیچ ارزش عملی نخواهند داشت چنانچه به موقع به فرمانده

نیروهای مورد نظر نرسند. هنگام سازماندهی کار اطلاعاتی در نبرد خیابانی، این واقعیت باید همیشه در نظر داشته شود.

بیشتر شناسایی در نبرد خیابانی - مثل قبل - شامل کار اطلاعاتی می شود. حوزه‌های مختلف کار اطلاعاتی به همان شکل قبل از قیام باقی می ماند: شناسایی سیاسی؛ شناسایی نیروهای دشمن؛ شناسایی که از طرف مهندسان یا افراد توپخانه انجام می شود، و غیره. با این حال، در طی نبرد خیابانی **اطلاعات نظامی سر راست نیز می تواند نقشی اساسی ایفا نماید.**

قواعد میدانی موقت ارتش سرخ در این باره چنین می گوید:
«شناسایی نظامی بسیار مشکل است. بار اصلی باید بر دوش شبکه اطلاعاتی بیافتد.

در داخل شهر، کار شناسایی توسط ماشین‌های زره پوش، دوچرخه سواران، موتور سواران و مأموران اکتشاف پیاده انجام می شود. کامیونهای مسلح شده با مسلسل مواضع دشمن (باریکادها، خانه‌ها و غیره) را شناسایی می کنند و سریع به ستونهای تهاجمی که به دنبالشان می آیند هشدار می دهند. در بخشهای کلیدی، حیاط‌های درونی نیز با همین شیوه شناسایی می شوند. گاهی اوقات گروههای شناسایی حتی قادر خواهند بود برخی نقاط مهم را قبل از رسیدن نیروهای اصلی اشغال کنند. انجام دیدبانی از بالای ساختمانهای بلند می تواند مزایای زیادی داشته باشد، چنانچه موقعیت خیابانهای اطراف اجازه آن را بدهد.» [۵]

چیزی که اینجا درباره شناسایی در نبرد خیابانی گفته شد به شناسایی توسط واحدهای منظم اشاره دارد. با این حال، در مورد دسته‌های قیام گر نیز به همان خوبی قابل اجراست.

شناسایی فعالانه (فعالیت انحرافی) در نبرد اهمیت عظیمی دارد. اهداف آن عبارتند از: الف) از بین بردن ذخایر انبار شده، پل‌ها و کشتی‌ها، خاکریزهایی که خطوط راه آهن روی آن قرار گرفته‌اند، قطارهای نظامی، و غیره، در پشت جبهه دشمن؛ ب) از بین بردن سیستم مخابراتی در پشت جبهه دشمن؛ ج) سازماندهی حملات به گروه‌های کوچک از سربازان به منظور خلع سلاح ساختن شان؛ به منظور سازماندهی اقدامات تروریستی علیه رهبران نیروهایی که علیه قیام می‌جنگند؛ د) سازماندهی طغیانها در بین سربازان دشمن؛ ر) منحرف ساختن دشمن با پخش کردن اطلاعات جعلی (شایعات مطلوب برای قیام گران، و غیره)؛ س) شنود کردن تماسهای تلفنی دشمن از طریق متصل کردن یک دریافت کننده تلفنی به سیستم مخابراتی او.

گروه‌های منحرف کننده کوچک - از سه تا پنج نفر با تعلیمات خوب عمومی و فنی - با عمل کردن در پشت خطوط دشمن، می‌توانند کمک بزرگی در نبرد خیابانی علیه سربازان و پلیس بنمایند.

شناسایی فعالانه تا حدودی همچنین شامل سازماندهی شورشها در بین عناصر پرولتاری در محلات در دست سربازان منظم (و بطور کلی کشاندن آنها به نبرد) می‌باشد - بخصوص در مناطقی که سازمان کمونیست محلی به اندازه کافی قوی نیست.

سایر انواع شناسایی (شناسایی سیاسی، شناسایی نیروهای مسلح دشمن، شناسایی محل)، که قبلاً هنگام بررسی دوره قبل از قیام مورد بحث قرار گرفتند، همچنین در نبرد خیابانی وظیفه ارئه دادن همه اطلاعات لازم درباره دشمن به فرماندهان

واحد‌های رزمی را برعهده دارند: قدرت عددی او؛ وضعیت سیاسی هر واحد جداگانه یا زیربخش آن؛ مقاصد فرماندهی دشمن؛ روحیهٔ مردم پشت خطوط دشمن؛ ویژگی‌های خاص محل، و غیره.

با این حال، در نبرد خیابانی شناسایی تنها در صورتی قادر خواهد بود اطلاعات مورد نیاز را به موقع ارائه دهد که سازماندهی آن بدون عیب و نقص باشد؛ اگر فرماندهٔ دستهٔ گارد سرخ افراد تحت اختیارش را بطور مناسب تعلیم داده باشد؛ اگر او خودش به خوبی بداند که چه چیزی از شناسایی می‌خواهد، و بر آن اساس به بخش‌های اطلاعاتی و مأمورانش رهنمود دهد. هنگامی که یک مأموریت اطلاعاتی محول می‌شود، زمان مورد نیاز برای اجرای آن باید در نظر گرفته شود. بدین ترتیب هر فرمانده باید توجهی جدی به سازماندهی شناسایی بدون عیب و نقص بکند. هیچ فرماندهٔ گارد سرخ یا رهبر قیام از این وظیفه معاف نیست.

شناسایی تحت هر شرایطی و همیشه الزامی است. تنها آنگاه است که امکان غافلگیر شدن به حداقل می‌رسد - بدین ترتیب فرماندهی قیام می‌تواند عملیاتش را به نحوی خوب برنامه‌ریزی شده و مؤثر تدارک ببیند و انجام دهد.

در یک قیام پرولتاری، کل مردم در شناسایی شرکت می‌کنند. این امر کار بخش اطلاعاتی سازمان رزمی را بسیار تسهیل می‌کند. این وظیفهٔ فرماندهان گارد سرخ و رهبری قیام بطور کلی است که کار شناسایی هر دوی بخش‌های اطلاعاتی و مردم بمثابة یک کل را (هر جایی که دومی در نبرد شرکت کند) به نحوی مؤثر هدایت و تلاش‌هایشان را هماهنگ کنند.

تجربه نشان می‌دهد که مزایای زیادی در استفاده از زنان و کودکان برای کار شناسایی وجود دارد، و همهٔ مأموریت‌های کمتر پیچیده باید به آنها محول شوند. در

اینجا تعدادی مثال از مأموریت‌هایی که می‌توانند به آنها محول شوند می‌آوریم: کشف اینکه آیا فلان خیابان، میدان یا ساختمان توسط سربازان اشغال شده است؛ کشف اینکه توپخانه در کجا مستقر شده است؛ پی بردن به اینکه آیا فلان واحد از فلان خیابان عبور کرده است، و اگر کرده کی بوده، و غیره.

برقراری ارتباط در نبرد خیابانی

برقراری ارتباط در هر نوع از عملیات جنگی بسیار مهم است، ولی بخصوص در نبرد خیابانی در طی یک قیام پرولتاری حیاتی است. بدون برقراری ارتباط خوب، رهبری واحدهای رزمی هیچ راهی برای هدایت کردن تلاشهای قیام‌گران یا هماهنگ کردن مناسب عملیاتشان ندارد. بدون برقراری ارتباط، یا با برقراری ارتباط معیوب، حوادث بطور خودبخودی، به نحوی سازمان نیافته و برنامه ریزی نشده به پیش می‌روند، و رهبری قادر نخواهد بود کنترل مؤثری بر آنها اعمال نماید.

«ارتباط نامی جمعی است که به همهٔ وسایل مختلفی که رهبری سربازان را میسر می‌کنند داده می‌شود. رهبری خوب ناممکن است اگر ارتباط موجود نباشد، یا بد عمل کند.

ارتباط باید به نحوی قابل اتکا (بدون مسدود شدن یا از کار افتادن) عمل کند؛ باید دستورها، گزارشها و غیره لازم را به نحوی دقیق و سریع منتقل کند، و باید به چنان شیوه‌ای سازمان داده شود که بازرسی چگونگی عملکرد آن ممکن باشد.» [۶]

نقشه و پیکربندی فیزیکی شهر، و نیاز به جنگیدن در واحدهای کوچک نامتمرکز، سازماندهی ارتباط خوب در طی نبرد خیابانی را بسیار دشوار می کند. برای قیام گران، پیچیدگی‌های اضافی بخاطر این واقعیت ایجاد می شوند که آنها همیشه وسایل مادی لازم را در اختیار ندارند؛ یا آنها را به تعداد لازم ندارند؛ یا کارکنانی که تعلیمات فنی و تاکتیکی کافی دیده باشند ندارند.

همان شیوه‌های برقراری ارتباطی که در میدان جنگ در فضای باز می توانند استفاده شوند، یعنی وسایل تکنیکی، وسایل عادی و سیستم پستی نظامی، می توانند در شرایط متفاوت، در نبرد خیابانی، بکار گرفته شوند.

از بین وسایل فنی می توان به اینها اشاره کرد: تلفن، تا حد کمی (در شهرهای بزرگ نظیر برلین، لندن، پاریس و غیره) تلگراف، مخابرات رادیویی، علایم مختلف دیگر دیدنی، شنیدنی یا مکانیکی.

وسایل عادی برقراری ارتباط شامل این موارد هستند: تماس شخصی بین فرماندهان و افراد تابع آنها؛ کارکنان مسئول برقراری ارتباط که بین واحدها و سرفرماندهی‌های مختلف می گردند؛ پیکها؛ پستهای دیدبانی و انتقال شفاهی اطلاعات.

سیستمهای پستی نظامی شامل انواع مختلف خدمات پیکی و تماس توسط کبوترها یا سگهای نامه رسان می شود.

وسایل برقراری ارتباطی که در بالا فهرست شدند همگی تنها می توانند در واحدهای بزرگ، که خودشان هم وسایل و هم کارکنان مناسب برای برقراری ارتباط را دارند، بکار روند. قیام گران اغلب خودشان را از این نظر در موقعیتی بسیار ضعیف تر می یابند. در هنگام ضربه نخست (آغاز قیام)، آنها فقط وسایل فنی بسیار

محدودی برای برقراری ارتباط خواهند داشت. وسایل عمده برقراری ارتباطی که در این زمان برایشان موجود خواهد بود عبارتند از: پیکهای پیاده؛ دوچرخه سواران؛ موتورسواران؛ پیکهایی که ماشین دارند؛ کارکنان ارتباطی وابسته به واحدهای مختلف؛ و حضور شخصی فرماندهان در مناطق رزمی خودشان.

در این مرحله تنها استفاده بسیار محدود از سیستم تلفن شهری امکان پذیر خواهد بود. استفاده گسترده تر از تلفن، که مؤثرترین شیوه برقراری ارتباط حتی در نبرد خیابانی است، تنها پس از اشغال شدن مراکز تبادل تلفن مرکزی و محلی، و پس از آمدن واحدهای نظامی معین، بخصوص واحدهای مخابراتی، به جانب قیام گران، امکان پذیر خواهد شد.

در خصوص استفاده قیام گران از وسایل برقراری ارتباطی نظیر تلگراف، مخابرات رادیویی، سگها یا کبوترها، امکان بکارگیری اینها - حداقل در مرحله نخست قیام - بسیار ناچیز است. برای قادر بودن به استفاده از آنها، نخست باید در اختیارشان داشت؛ و حتی اگر گرفتن آنها در ابتدای قیام ممکن باشد، وجود کارکنان قادر به استفاده از آنها جای تردید دارد. بدون تردید تلگراف و بی سیم می توانند برای برقراری ارتباط با دیگر مناطق قیام کننده بکار گرفته شوند، ولی امکانات برای استفاده از آنها بمثابة وسایل ارتباطی در داخل شهر بسیار مورد تردید هستند.

برای قیام گران ضروری است که در آغاز کار تلاش کنند سیستم مخابراتی شهر را تصرف نمایند: تلفن، تلگراف، بی سیم، نیروی هوایی، گاراژهای وسایل نقلیه موتوری، و غیره. زیرا نه تنها قیام گران آنها را برای استفاده خودشان نیاز دارند، همچنین نیاز دارند که دشمن را از آنها محروم کنند.

در پتروگراد در طی انقلاب اکتبر، قیام گران مراکز تبادل مرکزی تلفن و تلگراف را قبل از هر چیز دیگر تصرف کردند؛ آنها با یک ضربه دولت موقت را از تمام تماسها با بقیه شهر و با آن واحدهایی که هنوز به دولت وفادار مانده بودند (یونکرها، گردان زنان) محروم ساختند. از طرف دیگر، قیام گران در کانتون مسئول اشتباه بزرگی بودند هنگامی که نتوانستند در آغاز سرفرماندهی لشکر چهارم را منزوی سازند، یا تماسش با واحدهای تحت فرماندهی اش و با هنگ کنگ را قطع کنند. این سرفرماندهی تماسش با جهان خارج را در تمام روز اول قیام حفظ کرد و ارتباط بین هنگ کنگ و محله اشرفی تونگ - شان در طی کل قیام ادامه یافت.

همانطور که قیام گران می توانند و باید در جریان نبرد به برتری عددی دست یابند، آنها می توانند و باید همچنین کنترل سیستم مخابراتی را بدست آورند و آن را با ادامه یافتن درگیری بطور منظمی بکار اندازند. آنها شیوهها و وسایل لازم را برای انجام این کار دارند؛ تنها به ابتکار کافی و توانایی سازماندهی ارتباط در طی قیام نیاز دارند.

فقدان وسایل فنی کافی در طی عملیات اولیه گاردهای سرخ (آغاز قیام) می تواند و باید به وسیله سازماندهی ارتباط مستقیم توسط پیکرها، و بطور کلی توسط **وحدت عمل و هدف** همه نیروهای دخیل در نبرد، جبران شود. این کار می تواند توسط محول کردن نه تنها مأموریتهای بلاواسطه بلکه همچنین مأموریتهای بعدی واحدهای گارد سرخ به آنها، و توسط مطلع کردن فرماندهان از مأموریتهای واحدهای مجاور انجام شود. اگر هر فرمانده گارد سرخ همه چیز را درباره مأموریتهایی که به واحد خودش محول شدهاند بداند و کاملاً از نقشه کلی عمل و مأموریتهای واحدهای مجاور مطلع شده باشد، آنگاه فرماندهان (در صورت وجود

ابتکار کافی) در موقعیتی خواهند بود که مطابق با نقشه کلی عمل کنند - حتی در صورتی که هیچ ارتباط فیزیکی مستقیمی بین آنها، یا بین آنها و مافوق‌هایشان، وجود نداشته باشد. در نتیجه، هنگامی که قیام سازماندهی می‌شود این ویژگی (اطلاع داشتن خوب فرماندهان واحدها از نقشه کلی) نیازمند توجه خاصی است. به علاوه، هنگامی که عملیات اولیه برنامه ریزی می‌شوند، رهبری قیام باید تلاش کند تا داشتن تماس فیزیکی مناسب با واحدهای رزمی را تضمین کند، تا بلافاصله بعد از اینکه نیروهای پرولتاری دست به عمل می‌زنند بداند که چه اتفاقاتی می‌افتد و بتواند تصمیمات ضروری را بگیرد. این کار می‌تواند با این وسایل انجام شود: الف) با فراهم آوردن کارکنان ارتباطی برای واحدها که کارشان مطلع کردن منظم مقامات بالاتر از وضعیت آن واحدهاست. این کارکنان ارتباطی باید تعلیمات تاکتیکی خوبی ببینند، و باید از برنامه‌ها و مقاصد فرماندهی قیام مطلع باشند، تا بتوانند، اگر شرایط ایجاب کند، خودشان فوراً به نام آن رهنمودهای لازم را بدهند؛ ب) با اختصاص دادن تعدادی دوچرخه سوار و موتورسوار به هر دسته، برای اینکه گزارشهای منظم برای رهبری بیاورند. همچنین باید دوچرخه سواران، موتورسواران و اگر ممکن باشد ماشین‌هایی در اختیار رهبری مذکور (بخصوص کمیته انقلابی) باشند؛ اینها می‌توانند جهت منتقل کردن دستورات به فرماندهان واحدها، و بازدیدهای شخصی از میدان نبرد بکار روند؛ ج) با استفاده از پیکهای پیاده جهت برقراری ارتباط با هر دوی مافوقها و واحدهای مجاور؛ د) با مقرر کردن «نقاط جمع‌آوری» که فرماندهان دسته‌ها از آن اطلاع دارند، تا بتوانند گزارشهایشان را به آنجا بفرستند؛ تعدادی از آنها (بسته به شرایط) می‌توانند در محلات مختلف شهر معین شوند، ولی ترجیحاً نباید از سرفرماندهی‌های مرکزی یا محلی خیلی

دور باشند؛ ر) با سازماندهی خدمات پیکه ای که در آن تعدادی از رزمندگان عادی یا دوچرخه سواران (گاهی موتورسواران) دستورها یا گزارشها را بطور نوبتی به مقاصدشان می رسانند.

در صورت وجود سازماندهی خوب، این پنج روش برقراری ارتباط - که ترکیبی از آنها استفاده می شود زیرا برقرار کردن ارتباط دو جانبه در طی یک قیام ضروری است - تضمین خواهند کرد که عملیات در آغاز قیام به نحو مناسبی هدایت می شود.

قیام گران همچنین نباید امکان استفاده کردن از سیستم تلفن شهری را حتی قبل از تصرف آن نادیده بگیرند. تنها لازم است که مکالمات با رمزهای از قبل هماهنگ شده انجام شوند. با این حال، حساب کردن بر روی هر نوع استفاده گسترده از آن اشتباه خواهد بود؛ این تنها هنگامی امکان پذیر خواهد بود که تأسیسات تلفن توسط قیام گران تصرف شده باشد.

رهبری، به منظور اطمینان حاصل کردن از دریافت گزارشهای منظم درباره وضعیت واحدهای رزمی مختلف، باید یک برنامه زمانی تهیه کند که زمانی که این گزارشها باید ارسال شوند را تعیین می نماید. در آغاز قیام، برای رهبری مسلماً لازم خواهد بود که فوراً از موفقیت هر مأموریت خاص مطلع شود؛ از انتقال یافتن به مأموریت بعدی؛ یا، در صورت شکست، از موقعیتی که آن واحد پیدا می کند.

بعدها، هنگامی که وسایل ارتباطی شهر - تلفن، ماشینها، موتورها - تصرف شده‌اند؛ هنگامی که تعدادی از واحدهای ارتش به جانب مردم آمده‌اند؛ و هنگامی

که متخصصان مخابرات، بخصوص اپراتورهای تلفن، از میان مردم به خدمت گرفته شده‌اند؛ آنگاه سازماندهی ارتباط بسیار آسان تر خواهد شد.

ارتباط باید محفوظ از خطر و کاملاً قابل اتکا باشد. از این رو، هنگام سازماندهی آن، این اصل باید همیشه در نظر داشته شود: سیستم ارتباط باید تا حد امکان مخفی باشد. این بخصوص شامل تلفن می شود. در نبرد خیابانی، برای دشمن عملاً بسیار آسان است که سیمهای تلفن را قطع و مکالمات را شنود کند. برای اجتناب از این، چنانچه کمترین خطر شنود شدن توسط دشمن وجود داشته باشد، هیچ اطلاعات سری نباید از طریق تلفن منتقل گردد - یا حداقل باید از رمزگذاری استفاده شود. باید از خطوط تلفن اصلی با نگهبانان ویژه محافظت کرد. مراکز تبادل تلفن مرکزی و محلی باید جهت جلوگیری از تصرف شدن مجددشان توسط دشمن، با دقت خاصی محافظت شوند.

باید گزارشها و رهنمودهای مهم را در چند نسخه و از مجراهای متفاوتی ارسال کرد. اگر خطر افتادن آنها به دست دشمن وجود داشته باشد، باید نه به صورت کتبی بلکه شفاهی منتقل شوند. مزایای زیادی در استفاده از زنان و کودکان برای این کار وجود دارد، زیرا آنها کمتر جلب توجه می کنند. این هنگامی ضروری تر می شود که قرار است پیام از پشت خطوط دشمن فرستاده شود.

در هر نقشه عملیات، باید به برقراری ارتباط جایگاه مناسبش داده شود: «فرمانده همیشه و تحت هر شرایطی مسئول برقراری ارتباط در منطقه‌ای که سربازانش آنجا مستقر هستند می باشد. او همیشه باید بداند که سربازانش کجايند و چکار می کنند، و همچنین آخرین دستوراتی که دریافت کرده است چه هستند.

افراد تابع، به نوبه خودشان، همیشه باید بدانند که مافوق بلاواسطه شان کجا است.» [۷]

این اصل که در قواعد ارتش سرخ مقرر شده است نباید توسط رهبران یک قیام نادیده گرفته شود. هم فرمانده واحد و هم هر کس دیگری که عملیاتی را در نبرد خیابانی هدایت می کند باید تلاش کند تا ارتباط منظم را برقرار و حفظ کند؛ زیرا این امر، همگام با دیگر شرایط مطلوب، تضمین موفقیت است.

اقدام دفاعی در نبرد خیابانی: اصول کلی

«اقدام دفاعی با این اهداف بکار گرفته می شود: الف) برای به دست آوردن زمان مورد نیاز جهت متمرکز کردن نیروها و تجهیزات به منظور بازگشت به حالت تهاجمی؛ ب) برای نگه داشتن دشمن در نقاطی خاص در حالی که ضربه اصلی جایی دیگر نواخته می شود؛ ج) برای حفظ خطوط و مواضعی که گرفته شده اند؛ د) برای حفظ مواضع واحدهایی که دارند استراحت می کنند.

هدف اقدام دفاعی وادار کردن دشمن به کنار گذاشتن حمله اش، از طریق تحمیل کردن حداکثر تلفات بر او است.» [۸]

این اصول حاکم بر اقدام دفاعی برگرفته شده از قواعد ارتش سرخ برای ارتش منظم نوشته شده اند. با این حال، اقدام دفاعی بمثابة یک سبک نبرد نه تنها توسط ارتشهای منظم در جنگ میدانی (یعنی در فضای باز) - بلکه همچنین اغلب در قیام پرولتاری درون شهر بکار گرفته می شود.

هم در طی نبرد خیابانی در یک شهر، و هم هنگامی که یک شهر در دست قیام گران توسط نیروهای ضدانقلابی از خارج مورد حمله قرار گرفته است، اقدام دفاعی می تواند توسط قیام گران در موقعیتها و بخشهای معینی بکار گرفته شود، زمانی که آنها علیرغم پیروز شدن در داخل خود شهر (به هر دلیلی) هنوز قادر به گرفتن موضع تهاجمی و خرد کردن دشمن در یک جنگ صف آرایی شده نیستند. از این رو، اصول مطرح شده در قواعد ارتش سرخ در نبرد خیابانی طی یک قیام نیز معتبر می مانند.

تجربه تاریخی مبارزه مسلحانه پرولتاری گواه بر این است. در قیام کانتون، پس از اینکه عناصر اصلی قدرت گرفته شدند، قیام گران خودشان را تا زمانی که ممکن بود در کانتون به حد کافی سازمان یابند تا موضع تهاجمی بگیرند، مجبور به دفاع از شهر علیه ارتشهای میلیتاریست استان کوانگ تونگ یافتند. کمون پاریس نمونه مشابهی ارائه می دهد.

در خصوص اقدام دفاعی در بخشهای مجزا در طی مبارزه پرولتاریا برای قدرت درون شهر - یعنی در طی نبرد خیابانی - تاریخچه قیامهای گذشته با نمونههای متعددی (قیام دسامبر ۱۹۰۵ مسکو، و بسیاری دیگر) نشان می دهد که قیام گران اغلب مجبور به عقب نشینی موقت به موضع دفاعی هستند، حتی با وجود آنکه تدارکات برای حمله ای تعیین کننده را کنار نمی گذارند.

از طرف دیگر:

«اقدام تدافعی، به خودی خود، یک شیوه تعیین کننده برای نابود کردن دشمن نیست. نمی توان با اقدام دفاعی به هدف عملیات (خرد کردن دشمن) رسید؛ تنها

راه رسیدن به آن توسط اقدام تهاجمی است.» [۹]

«دفاع مرگ هر قیام مسلحانه است» (لنین). این کاملاً مسلم است. اگر، در موارد مشخصی، قیام گران مجبور به استفاده از اقدام دفاعی بمثابه شیوه مبارزه می شوند، حتی برای یک لحظه هم نباید فراموش کنند که می بایست در اولین موقعیتی که به وجود می آید از دفاع به حمله تغییر حالت دهند.

اقدام دفاعی به خودی خود باید بمثابه شیوه‌ای برای آماده شدن برای یک حمله (از طریق تضعیف کردن نیروهای دشمن، و متمرکز ساختن نیروهای خودی پرولتاریا برای ضربه‌ای تعیین کننده) در نظر گرفته شود.

اگر اقدام دفاعی بمثابه روشی که ممکن است توسط قیام گران در طی یک قیام شهری اتخاذ گردد دیده شود، باید توجه دقیق تری به این مشکل کرد: ممکن است قیامهای پرولتاریا اتفاق بیافتند که از لحاظ تاریخی نمی توانند موفق باشند و با نگاه واقعگرایانه محکوم به شکست هستند. مثالها: کمون پاریس، قیام دسامبر ۱۹۰۵ مسکو، قیام کانتون، و غیره. این حقیقت که قیام ۱۹۰۵ مسکو با نگاه واقعگرایانه نمی توانست موفق باشد، چیزی بود که فقط بعدها بدان پی برده شد. در مورد کانتون هم همینطور بود: هیچ کس در طی قیام نمی توانست پیش گویی کند که قیام فقط ریسمان آخر در مبارزه انقلابی یک مرحله تاریخی خاص بود، و بمثابه یک اقدام تدافعی لشکر در حال عقب نشینی در زمانی که موج انقلابی در چین فروکش می کرد در گرفته بود. همه اینها تنها می توانستند چند ماه بعد با قاطعیت گفته شوند.

به علاوه، حتی اگر در حزب افرادی بودند که می توانستند شکست اجتناب ناپذیر یک قیام خاص را پیش گویی کنند، باز هم در یک سری کامل از موارد امتناع کردن از انجام نبرد یا ترک کردن رهبری توده‌ها، حتی با وجود اجتناب ناپذیر بودن

شکست نهایی پرولتاریا، غیرممکن می بود. جنبشهای توده‌ای که نظیر قیام ۱۹۲۷ وین، یا خود قیام کانتون - که واقعاً بر حزب تحمیل شد - معمول هستند، تصویرهای خوبی از این امر را ارائه می دهند.

قیامهایی نظیر قیام ۱۹۰۵ مسکو، کمون کانتون، قیام وین و بسیاری دیگر - یعنی قیامهایی که محکوم به شکستند - بدون شک در آینده نیز اتفاق می افتند.

از این می توان نتیجه گرفت که پرولتاریا، بمثابة مهاجم در این قیامهای از لحاظ تاریخی محکوم به شکست، پس از اینکه یک سری از ضربات کمابیش مهم را بر دشمن طبقاتی اش نواخت، قطعاً مجبور است دیر یا زود در تلاش برای تحمیل کردن بیشترین صدمه روانی و فیزیکی به دشمن به موضع دفاعی عقب نشینی کند - بدون کنار گذاشتن امید به خرد کردن دشمن توسط یک حمله جدید به محض اینکه میسر گردد.

در چنین مواردی، اقدام دفاعی تنها روش ممکن مبارزه پرولتاریا است. بهتر است در نبرد از پای درآمد، و بدین وسیله یک شکست جزئی بر دشمن تحمیل کرد و نیروهایش را مختل ساخت، تا اینکه بدون نبرد شکست خورد. در چنین مواردی، مبارزه برای پرولتاریا **خصلتی دفاعی خواهد گرفت**، نه فقط از لحاظ تاکتیکی بلکه همچنین **از لحاظ سیاسی** (استراتژیک).

دفاع از یک شهر در دست قیام گران و عملیات دفاعی در داخل شهر

دفاع از یک شهر توسط قیام گران، همانطور که گفته شد، ممکن است در صورتی که قیام گران هنوز قادر نباشند سازماندهی نیروهای داخل شهر را کامل کنند و آنها را برای نابود کردن دشمن در فضای باز بیرون شهر آماده سازند، تبدیل به ضرورتی عملی شود. موفقیت وابسته به یک سری کامل از شرایط خواهد بود، که مهم ترین آنها عبارتند از: الف) حمایتی که اکثریت مردم از قیام می کند، و اراده آن مردم به دفاع کردن از شهر به هر قیمتی؛ ب) حضور یک رهبری سیاسی و نظامی قوی، لایق و محبوب عموم، و سازماندهی تاکتیکی خوب دفاع؛ ج) وجود منابع فنی کافی؛ د) قدرت مهاجمان.

در موقعیتی که اینجا بررسی می شود، نقش مردم بسیار مهم است. نقش مردم باز هم مهم تر می گردد چنانچه قیام گران تعداد کافی از سربازان منظم (که در طی قیام به جانب شان آمده‌اند) که می توانند فوراً علیه دشمن متوجه گردند را در اختیار نداشته باشند - یعنی اگر نیروهای مسلح انقلاب می بایست در روند خود مبارزه ایجاد شوند. در چنین شرایطی سرنوشت شهر کاملاً وابسته به شرکت فعالانۀ مردم است.

از این رو، رژیم جدید باید با تبلیغ و ترویج ماهرانه و یک سیستم هوشمندانه از تدابیر اقتصادی و سیاسی، به توده‌های پرولتار و نیمه پرولتار اثبات کند که انقلاب

برای خرد کردن همیشگی رژیم قدیمی و ایجاد کردن یک نظم جدید که کاملاً مخالف آن است انجام شده، و بدین خاطر این وظیفهٔ پرولتاریا و اهالی فقیر است که از شهر علیه ارتجاع دفاع کنند.

حزب کمونیست و آنهایی که فرماندهی دفاع از جنبهٔ نظامی را برعهده دارند باید روشهای مشخصی برای اطمینان حاصل کردن از اینکه توده‌ها می‌توانند در نبرد برای شهرشان شرکت کنند بیابند، و باید شعارهای مبارزاتی مناسبی را انتشار دهند. یکی از وظایف اولیهٔ آنهایی که مسئول دفاع از شهر هستند افزایش دادن نیروهای مسلح شان خواهد بود. این یعنی: تشکیل دادن دسته‌های مسلح جدید پرولتاری؛ تعلیم دادن به آنها؛ فراهم کردن اسلحه و مهمات، فرماندهان، آذوقه و غیره برای آنها.

کل حیات شهر باید جهت برآوردن نیازهای دفاع از آن تجدید سازمان یابد. همهٔ کارخانجات و کارگاههایی که می‌توانند برای تولید وسایل جنگی (اسلحه؛ مهمات، سیم خاردار؛ ورقه‌های فلزی که می‌توانند برای تبدیل کردن ماشین‌ها به ماشین‌های زره پوش یا واگن‌های راه آهن به قطارهای زره پوش بکار روند؛ باروت؛ سیمهای تلفن، و غیره) بکار گرفته شوند باید مشغول کار شوند. کارکنان فنی گذشته (مهندسين، تکنسین‌ها، و غیره) باید درگیر این کار شوند (و اگر لازم باشد، مجبور به کار کردن برای رژیم جدید گردند). در صورت وجود رهبری خوب، اولویتهای صحیح و شرکت توده‌ای کارگران، این نظامی کردن صنعت می‌تواند کمک بزرگی به دفاع از شهر بکند. باید فهرستی از تمام ذخایر غذا در شهر تهیه شود، و این ذخایر باید در انبارهای خاصی متمرکز گردند. توزیع مواد غذایی در بین مردم باید در تطابق با اصول طبقاتی و نیازمندیهای دفاع، به نحوی سیستماتیک

سازمان یابد (در صورت امکان با استفاده از کارتهای جیره بندی). جیره بندی در مورد بورژوازی باید اکیدتر از همه اجرا شود. مبادله کردن غذا باید ممنوع، یا حداقل توسط مقامات تنظیم شود.

در توزیع مواد غذایی، اولویت باید به واحدهای رزمی (از جمله آنهایی که در روند تشکیل هستند) و آنهایی که در کارخانجات تولید وسایل جنگی کار می کنند داده شود. همه تأسیسات و کارکنان پزشکی باید ثبت و برای دفاع بکار گرفته شوند. باید تمهیداتی برای خارج کردن زخمی‌ها از منطقه جنگی و انتقال شان به مرکز شهر در نظر گرفته شوند. این تدبیری است که اثر بسیار خوبی بر روحیه رزمندگان خواهد گذاشت.

رهبری باید مشارکت توده‌ای مردم در آماده کردن استحکامات دفاعی شهر را سازمان دهد. واحدهای رزمی باید - به غیر از آن کاری که باید مستقیماً در جبهه انجام شود - بدون قید و شرط از همه وظایف دیگر از این نوع رها شوند، تا بتوانند همه وقتشان را کاملاً به آماده شدن برای اقدام نظامی اختصاص دهند.

بخش فعال بورژوازی باید منزوی گردد. جهت حفاظت در برابر خیانت ممکن از جانب چنان بورژواهایی که در شهر باقی مانده‌اند، این ایده خوبی است که از پیش اعلام شود که از ترور طبقاتی علیه آن استفاده خواهد شد - و در درجه نخست و قبل از همه علیه چنان رهبران احزاب بورژوایی و چهره‌های معروفی که در حبس هستند. اگر نیاز باشد، بخش غیرفعال بورژوازی می تواند برای کارهای عمومی بکار گرفته شود - از جمله ساختن استحکامات دفاعی شهر.

این کارها باید بر مبنای شناسایی دقیق نیروهای دشمن و خط حمله انجام شوند، و باید امکاناتی که وضعیت زمین هم برای اقدام دفاعی و هم برای ضد حمله به دست می دهد را در نظر بگیرند. از این رو رهبری باید توجه خاصی به سازماندهی اطلاعاتش و بررسی نقشه شهر بنماید.

اگر نیروهای دشمن خیلی زیاد نباشند، و اگر مدافعان احساس کنند که به اندازه کافی قوی هستند و وسایل کافی (توپخانه، مسلسل و غیره) در اختیار داشته باشند، دفاع باید طوری سازمان یابد که پیشروی دشمن را در حومه شهر متوقف سازد؛ آنگاه هدف استفاده از قدرت آتش برای تحمیل کردن تلفات سنگین بر او خواهد بود، و آنگاه حمله کردن و شکست دادنش در آنجا، بدون اینکه به او اجازه داده شود که جنگ را به داخل شهر بکشد. نیازی به گفتن نیست که خود شهر باید باز هم برای دفاع در صورت مطلوب نبودن نتیجه جنگ در حومه ها برای مدافعان آماده باشد.

ولی حتی اگر دشمن با نیروهای زیادی به شهر حمله کند، باز هم یک خط مقدم دفاعی باید در حومه ها - در جهتی که حمله صورت می گیرد - برپا شود و خط ثانویه در داخل شهر باشد. وظیفه خط مقدم دفاع پی بردن به قدرت دشمن و جهت حمله اصلی اش است. به این منظور، سیستمی از پایگاهها با نیروهای نگهبان نسبتاً قوی باید در سرحدات شهر، یا نزدیک به آنها، برپا شود. اینها باید به نبرد با مهاجمان بپیوندند و بدین سان آنها را وادار به آشکار کردن نیروهایشان و خط حمله کنند. هنگامی که این وظیفه انجام شد، و به محض اینکه حفظ خط مقدم ناممکن شد، این نگهبانان باید با نظمی خوب به خط اصلی دفاع در داخل شهر عقب نشینی کنند. پایگاهها باید به چنان شیوه ای برپا شوند که بتوانند به یکدیگر

آتش کمکی بدهند و خودشان هم تحت پوشش توپخانه مستقر در داخل شهر باشند.

بسته به طول مدت نبرد، وضع زمین و جهتی که حمله دشمن از آن قرار است انجام شود (اگر از پیش معلوم باشد)، خط دفاع باید به چند بخش تقسیم گردد که هر یک سرفرماندهی خودش را خواهد داشت. فرماندهی کلی تمام این بخشها وظیفه سرفرماندهی کل برای دفاع از شهر است.

توزیع نیروهای دفاعی در بین بخشها باید طوری باشد که اجازه ترکیب شدن آتش پوششی با ضد حمله‌ها را در هر جایی که شرایط بطلبد بدهد. به این منظور (برای ضد حمله‌ها و ضربه‌های متقابل) فرماندهان بخشها باید به تعداد کافی گروههای تهاجمی در اختیار داشته باشند. در این دوره جنگ، رهبران دفاع باید راهها و وسایلی برای تأثیر گذاشتن بر دشمن و تضعیف کردن نیروهای رزمی اش بیابند. این می تواند توسط تبلیغات، یا از طریق اقدامات انحرافی در پشت جبهه یا در طول خط حمله اش انجام شود. کارگران می توانند به عنوان مبلغ به اراضی دشمن فرستاده شوند تا سربازان را متزلزل سازند. توزیع جزوات، اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها و روزنامه‌های انقلابی در بین سربازان (از جمله انداختن آنها از هوا)، و سازماندهی اقدامات انحرافی و مبارزه چریکی موفقیت آمیز در پشت خطوط دشمن، می تواند نتایج بسیار مطلوبی از نقطه نظر مدافعان به بار آورد.

«قدرت دفاع در ترکیب قدرت آتش با استفاده ماهرانه از وضع زمین و ضد حملاتی که توسط نیروهای متحرک آورده شده از پشت جبهه انجام می شوند نهفته است.» [۱۰]

این اصل مطرح شده در قواعد میدانی ارتش سرخ باید تبدیل به اساس نقشه عملیاتی دفاع درون شهر (خط دفاع ثانویه) بشود. برآوردن نیاز به ترکیب کردن قدرت آتش با استفاده ماهرانه از وضع زمین و با انجام ضد حملات دشوار نیست، مشروط بر اینکه رهبران دفاع برای انجام وظایف شان شایسته باشند.

یک بخش حیاتی از نقشه عملیات دفاعی انتخاب محل استحکامات است. استحکامات باید بمثابة سیستمی از سازه‌های دفاعی که به مدافعان بیشترین پوشش را از آتش دشمن خواهد داد، و همزمان به آنها اجازه تحت نظر قرار دادن و متعاقباً شکست دادن دشمن با استفاده از قدرت آتش خودشان و ضد حملاتشان را می دهد، دانسته شوند. موفقیت دفاع تا حد زیادی وابسته به ترکیب ماهرانه این سه عنصر خواهد بود: استحکامات، قدرت آتش و ضد حملات.

تروتسکی به مناسبت حمله یودنیچ به پتروگراد در ۱۹۱۹، در یکی از دستورات روزش نوشت:

«از نقطه نظر اکیداً نظامی، پر مزیت ترین راه حل این خواهد بود که به دار و دسته یودنیچ اجازه پیشروی و رسیدن به دیوارهای شهر داده شود؛ زیرا آنگاه تبدیل کردن پتروگراد به یک تله بزرگ برای گاردهای سفید آسان خواهد بود.

پایتخت شمالی انقلاب کارگران مساحت چهل و یک ورست مربع را می پوشاند. پتروگراد حدود ۲۰۰۰۰ کمونیست، پادگانی قوی، ذخایری عظیم - تقریباً پایان ناپذیر - از هم مصالح ساختمانی و هم توپخانه دارد. هنگامی که گاردهای سفید وارد این شهر بزرگ شوند خودشان را در یک هزارتوی سنگی می یابند که در آن هر خانه یک معما خواهد بود - یا یک تهدید و یا خطری مرگبار.

ضربه از کدام طرف وارد خواهد شد؟ از یک پنجره یا از زیر شیروانی؟ از یک حیاط؟ از پشت یک کنج؟ ما همه جا مسلسل، تفنگ، رولور و نارنجکهای دستی داریم. می توانیم خیابانهای معینی را با سیم خاردار مسدود کنیم، بقیه را به نحو فریبنده‌ای باز بگذاریم و آنها را به تله تبدیل کنیم: تنها چیز مورد نیاز این است که چند هزار نفر باید نهایت قاطعیت را برای تسلیم نکردن پتروگرا د داشته باشند.

ما با حفظ یک موقعیت مرکزی، قادر خواهیم بود در طول خیابانهای شعاعی دست به عمل بزنیم، از مرکز شهر مستقیماً به سوی حاشیه، و در هر موقعیتی قادر خواهیم بود ضربه مان را به جایی وارد کنیم که بیشترین نیاز به آن هست.» [۱۱]

شهر را تبدیل به تله‌ای برای نابود کردن دشمن کنید - آن چیز است که ایده اصلی نقشه دفاع باید باشد.

شهر نیز همانند خط مقدم دفاع باید به بخشهای مختلفی تقسیم گردد. هر بخش باید فرمانده خود را داشته باشد که مسئول دفاع از آن است. در هر بخش همچنین باید یک دژ مرکزی ایجاد شود (موضع محصور دفاعی کوچک). سرفرماندهی بخش و ذخیره‌ها باید آنجا مستقر گردند.

یک دژ مرکزی باید در مرکز شهر ساخته شود؛ این دژ باید سرفرماندهی‌های کل دفاعی و خدمات عمومی را دربر داشته باشد: ذخایر اسلحه و آذوقه، مراکز ارتباطی و غیره. این دژ باید تشکیل یک منطقه سنگربندی شده کامل را بدهد که قادر به ادامه مبارزه پس از سقوط بخشهای مجزای مختلف است. چنین منطقه سنگربندی شده‌ای اگر در منطقه‌ای مهم واقع شده باشد که بخشهای اطراف را فرماندهی می کند (نظیر کرم‌لین در مسکو)، اهمیت خاصی خواهد یافت.

بعد از سقوط کردن دژهای هر بخش، همه نیروهای دفاعی موجود به منطقه سنگربندی شده در مرکز شهر عقب نشینی می کنند تا مبارزه را ادامه دهند. سنگربندی کردن بخشهای مجزا شامل سنگربندی کردن تمام شاهراههای اصلی می شود که از مرکز به سوی دشمن می روند. این کار می تواند از طریق قرار دادن موانع سیم خاردارکشی شده در عرض این خیابانها انجام شود؛ از طریق مستقر کردن مواضع تیراندازی هم مستقیماً پشت این باریکادها و هم در جناحین؛ از طریق مستقر کردن مواضع تیراندازی اضافی بر پشت بامها، پشت پنجرهها، روی بالکنها و غیره.

برپا کردن یک باریکاد (طرح ترسیم شده را ببینید)^{۲۹}

روش ساخت باریکادها در اینجا توضیح داده می شود. گودالی با ۱ تا ۱/۵ متر عرض و ۱/۵ متر عمق در عرض راه حفر می شود. جلوی گودال با سنگ پوشانده می شود، و حدود ۷۰-۵۰ متر جلوی آن یک مانع ساخته می شود - از سیم خاردار، گاری، میز و صندلی، بشکه‌های پر شده از ماسه یا سنگ یا هر چیزی که موجود باشد. بهتر است که باریکادها در چهارراهها برپا شوند تا ورودیها به خیابان اصلی که به مرکز شهر منتهی می شود از همه سو مسدود گردند.

نوعی از باریکاد که در طرح ترسیم شده است - یعنی آنی که در چهارراه ساخته شده و مانع دسترسی به خیابان اصلی منتهی به مرکز شهر می شود - بیشترین

29- مراجعه نمایید به تصویر شماره 5 در انتهای کتاب - ویراستار.

مزایا را برای مدافعین دارد. اگر قیام گران مسلسل‌های مخفی شده در پشت بامها، روی بالکنها یا پشت پنجره‌های خانه‌های در کنج داشته باشند، آنها شانس خوبی برای گیر انداختن دشمن در یک تبادل آتش مخرب را خواهند داشت.

باید تیراندازهای تا حد امکان کمتری در سنگر پشت باریکاد باقی بمانند، زیرا این هدف بسیار آسانی برای توپخانه دشمن خواهد بود. کافی است که گروه کوچکی از تک تیراندازها آنجا باقی بمانند، در حالی که دیگران روی پشت بامها و بالکنها، پشت پنجره‌ها و در زیر شیروانی‌های خانه‌های در کنج مخفی می‌شوند تا بتوانند هنگام حمله دشمن به باریکاد، او را از این نقاط برتر زیر آتش مسلسل بگیرند. هنگام مستقر کردن تک تیراندازها و مسلسل داران، باید درباره نیاز به داشتن آتش موازی از طبقات مختلف فکر کرد؛ این می‌تواند از طریق قرار دادن افراد بر روی پشت بامها و بالکنها و پشت پنجره‌های هر طبقه انجام شود. این روش همچنین به مدافعان اجازه مخفی کردن بهتر خودشان را خواهد داد. مدافعان باید تعدادی مأمور شناسایی را جلوی باریکادها قرار دهند که وظیفه شان هشدار دادن نزدیک شدن دشمن است.

اگر دشمن تانک داشته باشد، مدافعان باید تدابیر مناسب حفاظتی را بکار گیرند. آن نوع از باریکاد که در بالا توصیف شد هیچ حفاظت جدی در مقابل تانکها ارائه نمی‌دهد. یک تانک به قدری سنگین و قوی است که می‌تواند هر باریکادی را نابود سازد. با این حال، یک تدبیر حفاظتی مؤثر توپ صحرایی سبک (۷۶ میلیمتری) است. تانکها آرام حرکت می‌کنند، با متوسط سرعت بین ده و بیست کیلومتر در ساعت، بنابراین هدفی عالی برای توپخانه هستند. یک شلیک واحد

خوب نشانه گیری شده یک تانک را از کار خواهد انداخت. بنابراین، اگر مدافعان توپخانه داشته باشند، باید همچنین علیه تانکها بکار گرفته شود.

یک شیوه بسیار مؤثر دیگر جنگیدن با تانکها حفر کردن یک سری از گودالهای پنهان شده چند متری در جلوی باریکادها است. اینها باید در عرض خیابان امتداد یابند و با دقت پوشانده شوند. آنها باید حدود سه متر عرض و سه یا چهار متر عمق داشته باشند. طرفین آنها باید تا حد ممکن عمودی باشد. این گودالها باید چنان پوشانده شوند که در برابر ترافیک عادی مانعی نباشند، یعنی باید بتوانند وزن دو یا سه تنی را تحمل کنند. بهتر است که آنها را شبانه حفر نمود و مطلقاً مخفی نگه داشت. همچنین باید به یاد داشت که نارنجکهای دستی - یعنی یک دسته بسته شده پنج، شش یا هفت تایی از آنها (به اصطلاح منفجرشونده‌های متحدالمرکز)، یا حتی یک نارنجک واحد با قابلیت انفجار بالا - چنانچه با دقت به زیر یک تانک انداخته شوند می توانند آن را از کار بیاندازند.

مدافعان می توانند از همین شیوه‌ها برای جنگیدن موفقیت آمیز علیه ماشین‌های زره پوش استفاده کنند. اینها قادر به غلبه کردن بر یک باریکاد یا سنگر عادی نیستند. یک نارنجک قوی از نوع نوبتسکی (که ۲/۵ کیلو وزن دارد) یا یک منفجرشونده متحدالمرکز ساخته شده از نارنجکهای عادی که با دقت به زیر چرخهای یک ماشین زره پوش انداخته می شود ماشین را از کار خواهد انداخت. بطور کلی، مدافعان فاقد وسایل جنگیدن موفقیت آمیز علیه ماشین‌های زره پوش نیستند. فقط برایشان لازم است که بیاموزند چطور از چنان منابعی که دارند استفاده کنند و از همه امکانات متنوعی که در اختیارشان هست بهره گیرند.

یک سلاح بسیار مهم در نبرد خیابانی، و بخصوص در اقدام دفاعی، مسلسل است. باید از قدرت آتش آن استفاده کامل بشود، زیرا موقعیت دفاع تا حد زیادی وابسته به آن است. هنگام مستقر کردن یک مسلسل، همیشه باید توجه زیادی به مخفی کردن آن بشود. زیرا توجه دشمن با حساسیت بر موقعیت مسلسل‌های مدافعان متمرکز خواهد شد، و او سعی خواهد آنها را با آتش توپخانه یا چنانچه روی پشت بامها مستقر شده باشند و توسط نیروی هوایی دیده شوند، با بمباران هوایی نابود کند. به محض اینکه مکان دقیق یک مسلسل توسط دشمن تشخیص داده می شود، موقعیت آن باید تغییر یابد. بهترین مکان برای استقرار مسلسل‌ها روی طبقات فوقانی است (زیرا میدان آتش شان را گسترش می دهد).

باید به دفاع خصلتی فعال داد، زیرا تنها آنگاه امید به پیروزی خواهد داشت. هنگامی که سازه‌های دفاعی برپا و باریک‌کادها ساخته می شوند، مدافعان باید همواره امکان، و در واقع ضرورت وارد آوردن ضربه‌های سریع و تعیین کننده بر دشمن را به یاد داشته باشند. به این منظور جوخه‌های خاصی از گروه‌های تهاجمی باید تشکیل شوند و در موقعیتهای خوب حفاظت شده‌ای قرار گیرند؛ مأموریت آنها حمله کردن به دشمن در نخستین فرصت، تحت پوشش آتشی که از خانه‌ها شلیک می شود است.

اگر حمله دشمن شکست بخورد، قسمتی از نیروهای دفاعی باید در موقعیت شان بمانند، و باید به شلیک کردن تا زمانی که دشمن کاملاً پاک شود ادامه دهند؛ بقیه باید در آغاز کردن ضد حمله‌های پر انرژی به گروه‌های تهاجمی بپیوندند.

اگر دشمن به خطوط دفاعی نفوذ کند، مدافعان نباید موقعیت‌هایشان را ترک کنند، بلکه باید آماده شوند تا در داخل ساختمانها و خانه‌ها بجنگند. در این مرحله،

گروه‌های تهاجمی و همهٔ مدافعان دیگر نیاز دارند که حداکثر توانایی را نشان دهند.

حمله در نبرد خیابانی

ما در اینجا به مسائل مربوط به تصرف شهرها از طریق حمله از خارج، و به دنبالش جنگ در داخل شهر، نمی‌پردازیم. ما خودمان را به بررسی حمله در داخل شهر ب‌مثابهٔ نوعی از اقدام نظامی که قیام‌گران می‌توانند علیه آن نیروهای مسلح رژیم قدیمی که هنوز توسط نخستین ضربات سازمان رزمی نابود نشده‌اند بکار گیرند محدود می‌کنیم.

«با اقدام دفاعی فقط می‌توان دشمن را تضعیف کرد، نه اینکه او را نابود کرد.» [۱۲]

هنگامی که قیام‌گران عملیاتشان را علیه رژیم موجود شروع کردند، باید استفادهٔ حداکثری را از موقعیت شان ب‌مثابهٔ طرف حمله‌کننده بنمایند. پس از بهره‌بردن از موفقیت‌های اولیهٔ به دست آمده از طریق حملهٔ غافلگیرکننده شان بر دشمن، آنها نباید به دشمن برای سازمان دادن امکانات دفاعی اش زمان بدهند. آنها باید بدون از دست دادن یک لحظه، هر جایی که نیروهای پراکندهٔ او خودشان را نشان می‌دهند ضربه بزنند. همانطور که قبلاً نشان داده شد، عنصر زمان اهمیتی عظیم در نخستین مرحلهٔ قیام دارد. گاهی اوقات فقط نیم ساعت ممکن است تأثیری تعیین‌کننده بر نتیجهٔ کل عملیات داشته باشد. هیچ ملاحظهٔ سیاسی یا دیگری (مثلاً فقدان اسلحه، فقدان اطلاعات دربارهٔ دشمن، و غیره) که ممکن است عملیات تهاجمی قیام‌گران را کند نماید نمی‌تواند و نباید مجاز دانسته شود. انرژی، اقدام

تهاجمی و حمله در این مرحله باید بر همه چیز دیگر اولویت داشته باشند - به هر قیمتی که شده.

تنها هنگامی که دشمن موفق به سازمان دادن امکانات دفاعی اش شده است، هنگامی که او حالت تهاجمی گرفته و قیام گران به موضع دفاعی عقب نشینی کرده‌اند است که عملیات تهاجمی قیام گران باید خصلت سیستماتیک بیابد. حملات باید با دقت تدارک دیده شوند:

در کتابچه راهنمای انگلیسی که پیش تر از آن نقل شد آمده «عامل اصلی تعیین کننده موفقیت در حملات در طی نبرد خیابانی تدارک دیدن و سازماندهی بی عیب و نقص آنها قبل از آنکه سربازان عملاً به نبرد فرستاده شوند است. هیچ شکل دیگری از جنگ وجود ندارد که در آن حمله درست تدارک دیده نشده منجر به تلفاتی آنقدر سنگین که در نبرد خیابانی به بار می آید بشود. هنگامی که یک اشتباه انجام شد تصحیح آن فقط با بیشترین دشواری ممکن است، و تنها با بررسی سیستماتیک روشها و تاکتیکهای نبرد خیابانی می توان به موفقیت دست یافت. این امر هنگامی که دشمن حيله گری و زمان کافی برای آماده کردن امکانات دفاعی اش را دارد حتی مهم تر می گردد.»

مهاجم باید قبل از هر حمله در نبرد خیابانی دقیق ترین شناسایی نیروهای دشمن، وضع زمین و راههای رسیدن به مواضع مدافعان را انجام دهد. این شناسایی باید اطلاعات دقیق و کامل درباره سیستم سنگربندی مدافعان؛ دژهایشان؛ مواضع مسلسل هایشان؛ درباره امکان حمله کردن همزمان از همه سو به آنها، و غیره را ارائه دهد. بر مبنای چنین اطلاعاتی درباره دشمن و وضع زمین است که رهبری باید نقشه حمله را طراحی کند.

فهمیدن نقشهٔ حمله در نبرد خیابانی باید ساده اما نقشه همزمان باید کاملاً سیستماتیک باشد، و باید طریقهٔ نابود کردن سیستماتیک مواضع دشمن را ارائه دهد. باید مأموریت‌های واضح و مشخصی را به دسته‌های مشخص محول کرد، در غیر این صورت ناگزیر سوء تفاهماتی بین آنها پیش خواهد آمد و در عملیات دچار سردرگمی می‌شوند - که ممکن است کل کار را با شکست مواجه سازد.

نقشهٔ حمله باید شامل سنگربندی فوری آن خانه‌ها و خیابان‌هایی شود که ممکن است توسط مهاجمان اشغال شوند؛ بدین طریق نقاط خوبی برای آماده شدن قبل از آغاز حملهٔ بعدی ایجاد خواهند شد. باید توجه خاصی به نابود کردن مواضع مسلسل مدافعان بشود. مسلسل وسیله‌ای عالی در دست یک مدافع است. اگر مهاجم توپخانه یا خمپاره انداز ضد سنگر داشته باشد، مأموریت عمدهٔ آنها باید نابود کردن مسلسل‌های دشمن باشد. معمولاً بهترین موضع برای توپخانه در کنارهٔ شهر یا در فضاهای باز داخل آن است. در این صورت دیده بانان توپخانه باید مهاجمان را همراهی کنند. ممکن است مواردی پیش بیایند که در آنها به مصلحت باشد که توپها تا مجاورت بلاواسطهٔ ستون تهاجمی آورده شوند تا یک میدان آتش بدون مانع داشته باشند.

برای مثال، چنین وضعی هنگام قیام سوسیالیست رولوسیونرهای چپ در مسکو در ۱۹۱۸ وجود داشت. فرماندهی سرخ فرمان داد که دو آتشبار توپخانه به روبروی ویلا موروزوف، که توسط شورشیانی که مسلسل داشتند اشغال شده بود، آورده شوند. یک توپ به موقعیتی که حدود ۳۰۰ یارد از هتل فاصله داشت آورده شد و بر آن آتش گشود. نتایج این گلوله باران بسیار مثبت بودند. واترتیس، که فرماندهٔ این عملیات بود، آن را چنین توصیف می‌کند:

«آنطور که پس از سرکوب شدن شورش معلوم شد، در لحظه‌ای که برزین (فرمانده آتشبار) بر ویلا آتش گشود، یک جلسه سوسیالیست رولوسیونرهای چپ در جریان بود. نخستین گلوله در اتاق مجاور جایی که جلسه جریان داشت منفجر شد. دومی هم به همانجا خورد. آنگاه گلوله‌های ترکش دار به پشت بام و بالکنها شلیک شدند. انفجارهای کر کننده اثری ویرانگر بر حاضرین در جلسه گذاشتند، آنها به خیابانها دویدند و به همه سو پراکنده شدند تا از ترکش‌ها بگریزند. سربازها نیز خیلی زود پس از گریختن رهبرانشان همین کار را کردند.» [۱۳]

خمپاره اندازه‌های ضد سنگر نیز می‌توانند نقش قابل توجهی در حملات طی نبرد خیابانی داشته باشند. و. بالک برمبنای جنگ خیابانی در برلین طی سال ۱۹۱۹، اعتقاد دارد که آنها کارآیی بیشتری نسبت به توپهای صحرایی دارند. او در مقاله‌ای که قبلاً از آن نقل شد با عنوان «تاکتیکهای نبرد خیابانی»، نمونه‌هایی از استفاده از خمپاره اندازه‌های ضد سنگر در طی سرکوب قیام اسپارتاکیستی برلین را می‌آورد:

«هدف عمده مهاجمان نابود کردن مواضع اسپارتاکیستها در ورودی تونل بود. الکساندرپلاتز از بازار وردر مورد هدف خمپاره اندازه‌های سنگین قرار گرفت، و این منجر به پدید آمدن گودالهای ناشی از انفجار با عمق شش یا هفت متری شد. گلوله‌ها سطح خیابانی که تونل زیرزمینی را می‌پوشاند سوراخ کردند و منجر به تلفات سنگینی در بین اسپارتاکیستها شدند. طبق معمول، اثر روانی تعیین کننده بود. اسپارتاکیستها با وحشت عقب نشینی کردند، دژهایشان را ترک کردند و به سوی مونزستراسه عقب نشستند. گروه کمونیستی که ساختمان اتحادیه معلمان و کافه بران را در دست داشت سعی کرد تا مقاومتی پرانرژی انجام دهد. از آنجا که

توپها نمی توانستند برای استفاده علیه این ساختمانها آورده شوند، آنها با آتش خمپاره انداز بمباران شدند. بار دیگر، تأثیر عالی بود. قیام گرانی که زنده مانده بودند بی درنگ ساختمان را ترک کردند و به اسارت سربازان دولت درآمدند. به طریق مشابه، دو خمپاره‌ای که به انبار تیتز اصابت کردند یک مسلسل مستقر شده در آنجا را از کار انداختند ... خمپاره اندازهای ضد سنگر در نبرد خیابانی کارآیی بیشتری نسبت به توپهای صحرایی دارند.»

این عقیده دربارهٔ مزایای خمپاره اندازهای ضد سنگر نسبت به توپهای صحرایی در نبرد خیابانی نظر آمریکایی‌ها هم هست که در کتابچهٔ راهنمای تعلیماتی شان که به سرکوب قیامها در شهرها می پردازد، به تجربهٔ آلمانی نزدیک می شوند - نظیر آنچه که در مورد همهٔ مسائل تاکتیکیهای نبرد خیابانی در زمان قیام انجام می دهند. در حملات به اهداف جداگانه درون یک شهر، به احتمال زیاد «خمپاره اندازهای ضد سنگر مفیدتر از توپهای سبک خواهند بود» (کتابچهٔ راهنمای تعلیماتی آمریکایی).

در حمله به خانه‌ها، نارنجکهای دستی و بمبها (که ظرفیت انفجاری بالاتری دارند) اهمیت قابل ملاحظه‌ای دارند. آنها می توانند با مزایای زیادی علیه مدافعان، هم بعنوان سلاحهای ضد نفر و هم علیه مسلسل‌ها، استفاده شوند (در صورتی که آنها تحت پوشش تا رسیدن به فاصلهٔ پرتابی آورده شوند)؛ همچنین برای از بین بردن موانع کوچک (یعنی باز کردن درها، دروازه‌ها و غیره با انفجار).

کل مسئولیت حمله در نبرد خیابانی برعهدهٔ واحدهای کوچکتر سازمان رزمی پرولتاری است: جوخه‌ها، گروهها، گروهانها یا گردانها (که در آنها چند گروه ترکیب می شوند). این واحدها معمولاً در طی یک حمله مجبورند مستقلاً عمل کنند، و

باید خودشان مشکلاتی که ممکن است پیش بیایند را حل کنند. از این رو مهم است که تا حد امکان به هر واحد (هر گروه، گروهان و گاهی اوقات حتی هر دسته) یک یا دو توپ یا خمپاره انداز ضد سنگر داد. هر کدام از این واحدها باید تعداد زیادی نارنجک دستی و بمب با قدرت انفجاری بالا داشته باشند. به علاوه، باید تعداد کافی تبر، دیلم، کلنگ و نردبان طنابی داشته باشند - همه چیزهایی که برای جنگیدن خانه به خانه لازمند (برای باز کردن درها، شکستن دیوارها، رفتن از یک طبقه به دیگری، و غیره).

«حمله خیابانی شامل تصرف پیوسته بلوکهای مجزای خانه‌ها، میدانها و باریکادها می شود. می تواند با به پیش رفتن در طول یک خیابان، یا اگر مسدود باشد، با دور زدن از طریق خانه‌ها، حیاطها و باغها انجام شود. نخستین روش سریع تر است؛ دومی قابل اطمینان تر است و تلفات کمتری دربر دارد، ولی آهسته است. انتخاب روش برعهده شخص فرمانده است و به وضعیت عمومی و مقدار منابع فنی که در اختیارش است بستگی دارد.» [۱۴]

اگر مهاجم توپخانه کافی (توپهای صحرائی و خمپاره اندازهای ضد سنگر) در اختیارش داشته باشد تا مسلسل‌های دشمن را خاموش کند، شیوه اول ارجحیت دارد، زیرا سریع ترین نتایج را به بار می آورد - یعنی پیشروی در خیابان. اگر نه، حمله باید با دور زدن از طریق خانه‌ها، حیاطها و باغها انجام شود. گاهی اوقات استفاده از یک شیوه ترکیبی برای حمله امکان پذیر خواهد بود: پیشروی همزمان در طول خیابان و استفاده از مانورهای دور زدن.

هدف از مانورهای دور زدن گشودن یک مسیر تدریجی از یک خانه به خانه بعدی، و با حمله‌های مداوم به منظور مختل کردن سیستم دفاعی دشمن و مجبور کردن

او به ترک کردن موقعیتهایش است. هنگامی که یک مهاجم وارد یک ساختمان می شود، باید هر قسمت آن را با بیشترین دقت بگردد. اگر او بفهمد که ساکنان همراه با مدافعان جنگیده‌اند، باید آنها را بازداشت و در طول نبرد در یک اقامتگاه مخصوص تحت نگهبانی حبس کند.

بهترین روش حمله به باریکادها با کمک ماشین‌های زره پوش و تانکها است. اگر مهاجمان آنها را نداشته باشند، باید از پیاده نظام استفاده کنند؛ پیاده نظام باید توسط مسلسل‌ها و بیش از همه توسط توپخانه حمایت شود - که باید مواضع مسلسل مدافعان، خود مدافعان و خانه‌هایی که باریکاد را حمایت می کنند هدف بگیرند. حمله رو در رو باید با تحرکات جناحی همزمانی همراه شود تا از پشت به مدافعان در باریکاد حمله کنند.

هنگام طراحی نقشه حمله به خیابان یا منطقه‌ای خاص، باید به سازماندهی ارتباط توجه خاصی بشود. علاوه بر استفاده از سیستم مخابراتی فنی شهر (تلفن)، باید استفاده وسیعی از برقراری ارتباط مستقیم از طریق پیکها بشود. تنها در صورتی که ارتباط بدون وقفه ادامه پیدا کند رهبری قادر خواهد بود فرمانهایش را برای تأثیر گذاشتن بر روند مبارزه به موقع برساند.

یکی از وسایل مهم تأثیر گذاشتن بر روند حوادث در طول حمله نیروی ذخیره عقب نگه داشته شده توسط فرمانده عملیات است. هنگام اعزام کردن نیروهای تهاجمی، هر جایی که نیاز باشد باید یک نیروی ذخیره نسبتاً قوی داشت که باید در مجاورت بلاواسطه منطقه حمله نگه داشته شود. غالباً فرماندهان واحدهای کوچک تر (یعنی فرماندهان گروهان و گردان) نیز باید ذخیره‌های خودشان را داشته باشند.

نقش ذخیره‌ها عبارت است از: الف) تحکیم پیروزی در صورتی که حمله موفقیت آمیز باشد؛ ب) تقویت کردن واحدهای مهاجم؛ ج) محافظت علیه چیزهای پیش بینی نشده.

هنگامی که قرار است یک ساختمان خاص اشغال گردد، نخستین کاری که باید انجام شود قطع ارتباط آن با ساختمانهای مجاور است؛ سپس باید با آتش سنگین گلوله باران شود؛ و فقط آنگاه باید بر طبق نقشه‌ای مفصل به آن یورش برد. منزوی کردن ساختمانی که قرار است به آن حمله شود باید توسط اشغال کردن همه ساختمانهای مجاور و مسیرهایی که از آن به شهر می روند انجام شود.

گلوله باران باید توسط توپخانه، و همچنین توسط مسلسل‌ها انجام شود. نقش توپخانه از کار انداختن مسلسل‌های مدافعان، از بین بردن درهای بیرونی شان، و غیره است. مسلسل‌ها باید بالکنها، پنجره‌ها و پشت بامها را هدف بگیرند؛ بهترین راه حل سازمان دادن آتش از پنجره‌ها و پشت بامهای خانه‌های مجاور که قبلاً از دشمن پاک شده‌اند است. حمله خود پیاده نظام باید سریع و پرنرژی باشد، و فرمانده آن باید از قبل تدابیری اتخاذ کند تا راه عقب نشینی دشمن را ببندد. فرمانده حمله به یک خانه یا بلوکی از خانه‌ها باید همچنین در نقشه‌اش تدابیری برای اتخاذ در صورت شکست بیاندیشد.

یادداشتها :

۱- W. Balk : «تاکتیکیهای نبرد خیابانی»، در Monatshefte für Politik und

Wehrmacht ، ۱۹۱۹؛ نقل شده در مجموعه «درباره نبرد خیابانی»، ص ۱۱۵، مسکو، ۱۹۲۴.

۲- کتابچه راهنمای ارتش بریتانیا برای تازه افسران، نقل شده در «درباره نبرد خیابانی»، همانجا، ص ۱۱۷.

- ۳- قواعد میدانی موقت ارتش سرخ، بخش ۴-۱۳۲۱.
- ۴- W. Balk، همانجا، ص ۱۱۶.
- ۵- قواعد میدانی موقت ارتش سرخ، ص ۴۱۱.
- ۶- همانجا، ص ۱-۴۰.
- ۷- همانجا، ص ۳۲۷.
- ۸- همانجا، ص ۷-۳۲۶.
- ۹- همانجا، ص ۳۲۷.
- ۱۰- همانجا، ص ۳۲۷.
- ۱۱- ل. تروتسکی: «انقلاب چگونه مسلح شد».
- ۱۲- قواعد میدانی موقت ارتش سرخ، ص ۶-۲۴۵.
- ۱۳- Vatzetis: «قیام اس. آر.های چپ در مسکو»، در مجلهٔ *Vojna Revolutsia*، ۱۹۲۷، شماره‌های ۱۰-۱۱.
- ۱۴- قواعد میدانی موقت ارتش سرخ، ص ۴۱۴.

کار نظامی حزب در بین دهقانان

شیوه‌های چریکی انقلابی

پیروزی انقلاب پرولتاری در کشورهای روستایی و نیمه روستایی ناممکن است چنانچه پرولتاریای انقلابی مورد حمایت فعالانه از جانب توده مردم دهقان نباشد. این حقیقتی مسلم برای هم انقلاب بورژوا دمکراتیک و هم انقلاب پرولتاری است. در دوره انقلاب بورژوا دمکراتیک، هیچ مبارزه‌ای توسط پرولتاریا برای متحقق نمودن شعارهایش و رشد دادن انقلاب بورژوا دمکراتیک به انقلابی پرولتاری نمی تواند بدون تشکیل شدن یک بلوک انقلابی از پرولتاریا و دهقانان، و بدون شرکت فعالانه توده دهقانان ستم دیده در متحقق نمودن شعارهای انقلاب به موفقیت دست یابد. دلیل آشکار این امر توسط سه انقلاب روسیه، انقلاب کبیر چین، و مبارزات انقلابی در کشورهای متعدد دیگری ارائه داده می شود. این اصل بنیادی لنینیستی امروزه حقیقتی مطلقاً انکارناپذیر برای هر انقلابی واقعی است. در چین، هند، آمریکای لاتین، در بسیاری از کشورهای اروپایی (کشورهای بالکان، رومانی، لهستان، ایتالیا، فرانسه، اسپانیا و غیره)، متحد اصلی پرولتاریا در انقلاب جمعیت دهقان خواهد بود. تنها در صورتی که موج انقلابی توده‌های

روستایی را تحت رهبری پرولتاریا به حرکت درآورد، پیروزی انقلاب ممکن خواهد شد. اهمیت استثنائی تبلیغات حزب در مناطق روستایی از اینجا ناشی می شود. هر جنبش انقلابی جدی در میان دهقانان، همانطور که در چین دیده‌ایم (و هنوز می بینیم)، در ابتدا شکل شورشهای منزوی، خودجوش و ناهماهنگ توسط گروههای چریک را می گیرد - علیه زمین داران بزرگ، کولاکها، تجار و رباخواران؛ علیه مقامهایی که مالیات جمع می کنند؛ بطور خلاصه، علیه همه قدرتهای اداری و سیاسی که در روستا یا شهر وجود دارند و علیه رژیم موجود - برای مصادره و توزیع زمین، الغای اجاره‌ها، ابطال بدهی‌ها و تصرف قدرت سیاسی توسط سازمانهای دهقانی. در مرحله نخست جنبش انقلابی، دهقانان به ندرت هیچ شعار خیلی روشن انقلاب ارضی را مطرح می کنند؛ آنها فقط علیه ملاکین «بد» اعتراض و کاهش اجاره‌ها و مالیات را مطالبه می کنند، و غیره. مشخصه کلیدی انقلاب دهقانی در نخستین مرحله‌اش خصلت خودجوش آن است: اقدامات جدا از هم ناهماهنگ؛ وجود نداشتن هیچ برنامه سیاسی مشترک برای تمام مناطق؛ نبودن شعارهای جاافتاده. هدف حزب پرولتاری در رابطه با دهقانان واضح است. باید رهبری جنبش را به دست آورد، آن را سازماندهی کند، توده‌های دهقان را حول شعارهای طبقاتی معینی که با خصلت انقلاب هم‌هنگ هستند بسیج کند، و بطور خلاصه باید کل جنبش را به سوی متحقق نمودن این شعارها رهبری کند. حزب پرولتاریا باید جنبش دهقانی را با اهداف انقلابی و فعالیت پرولتاریا در مراکز صنعتی هم‌هنگ کند.

این باید برای هر حزب انقلابی واضح باشد که جنبش دهقانی، هر چقدر هم که بزرگ باشد، نمی تواند در صورت منفعل ماندن طبقه کارگر، روی هیچ پیروزی قاطعی حساب کند. این امر در مورد فعالیتهای دومی (در کشورهای روستایی و نیمه روستایی) نیز صادق است اگر آنها با فعالیت انقلابی قدرتمندی از جانب دهقانان همراهی نشوند. سازماندهی و تدارک دیدن برای اقدام ترکیبی، اگر ممکن باشد بطور همزمان در شهرها و مناطق روستایی - هدف اساسی حزب انقلابی در کشورهای روستایی و نیمه روستایی چنین خواهد بود.

در چین، جنبش دهقانی در نتیجه اردوکنشی شمال وسعت زیادی گرفت. نزدیک به زمان کنگره پنجم حزب کمونیست چین (مه ۱۹۲۶)، حدود ده میلیون دهقان در اتحادیه‌های دهقانی در مرکز و جنوب کشور سازمان یافته بودند. اکثریت عظیم، عمدتاً در جنوب، در حوزه رود یانگ تسه، در همان زمان (تا ۱۹۲۷) آگاهانه تحت شعار انقلاب ارضی می رزمید. حزب کمونیست چین (رهبری اش در آن دوره) بجای انجام تبلیغات در بین دهقانان بر طبق رهنمودهای بین الملل کمونیست؛ بجای کشیدن توده مردم روستایی به راه پیکار انقلابی، از طریق کمک کردن به دهقانان جهت متشکل شدن و طراحی کردن یک برنامه سیاسی و نقشه عمل، و از طریق شتاب بخشیدن به تفکیک اجتماعی در مناطق روستایی؛ بجای جنبش را تابع نفوذ خود ساختن و هدایت استراتژی آن به سوی وسیع تر و عمیق تر شدن انقلاب ارضی - همچون پابندی برای جنبش دهقانی عمل کرد، و به همراه کومین تانگ با به اصطلاح زیاده رویها - یعنی چیزهایی که در واقعیت ابتکارهای انقلابی

سازمانهای دهقانی بودند - مبارزه کرد. آن بزرگ ترین اشتباه رهبری کمونیست وقت بود.

جای تعجب ندارد که این سیاست حزب کمونیست نسبت به دهقانان و این بلوک با کومین تانگ به این نتیجه رسید: هنگامی که قیام گرانی که تحت رهبری یه تینگ و هو لونگ در نانچانگ در ۱ اوت ۱۹۲۷ پیاخته بودند راهی جنوب شدند، نتوانستند تعداد کافی باربر را برای منتقل کردن مهمات و دیگر وسایل جنگی شان پیدا کنند.[۱] دهقانان روستاهایشان را ترک کردند تا از بسیج شدن بگریزند. از این رو ارتشهای یه تینگ و هو لونگ مجبور بودند بگذارند کمیت بزرگی از مهمات به دستان دشمن بیافتد. به نحوی مشابه در منطقه شانتو، جایی که فرماندهان کمونیست و جناح چپ کومین تانگ ارتش انقلابی مورد بحث سعی کردند تا دهقانان را متقاعد به پیوستن به صفوف شان کنند، و می خواستند سلاحهای اضافی را بین آنها توزیع کنند، دهقانان به ارتش انقلابی نپیوستند، زیرا تفاوتی بین آن و ارتشهای میلیتاریست نمی دیدند. البته در واقعیت هم تفاوتی نبود؛ زیرا، اگر چه در برخی لشکرها (لشکرهای ۲۴ و ۲۵) تمام فرماندهان هنگ و بیست درصد افسران کمونیست بودند، و اگر چه کمیته نظامی انقلابی کمونیستها را نیز دربر داشت، سیاست ارتش نسبت به دهقانان (نظیر هر مسئله دیگر مربوط به موضوع) به هیچ وجه از جناح چپ کومین تانگ متفاوت نبود. بجای شعارهایی نظیر: «سرنگون باد ملاکین بزرگ!»، «مصادره زمین!» و غیره، که توسط اتحادیه‌های دهقانی مطرح شده بودند، کمیته انقلابی این شعارها را مطرح

کرد: «سرنگون باد ملاکین بدا!»، «املاک بزرگ تر از ۲۰ مو ۳۰ را مصادره کنید!»، «کاهش ۵۰ درصدی اجاره‌ها!» و غیره. با در نظر داشتن اینها، جای تعجب ندارد که توده‌های دهقان از ارتش انقلابی روی گردان می شدند و با شنیدن خبر نزدیک شدن آن روستاهایشان را ترک می کردند و به کوهها می رفتند. همچنین جای تعجب ندارد که در شهر لین چوان، ارتش یه تینگ و هو لونگ با یک تظاهرات صمیمانه تجار، و با غیبت کامل دهقانان، مورد استقبال قرار گرفت.

باید به یاد داشت که همین دهقانان، در آغاز و در طی اردوکشی به شمال، با امید به اینکه کومین تانگ برایشان رهایی اجتماعی و اقتصادی می آورد، با همه توانشان سعی کرده بودند به آن کمک کنند تا ارتش جنگ سالاران مدل قدیمی (سون چوان - فانگ، وو پی - فو و دیگران) را خرد کند. آنها این کار را با قیام کردن در پشت جبهه؛ آزار دادن ارتش جنگ سالاران با حملات چریکی مداوم، و به قتل رساندن افسران و زمین داران بزرگ انجام داده بودند؛ بطور خلاصه با مختل کردن کامل حیات در پشت جبهه آن.

باید آشکارا تأکید شود که سیاست بد حزب کمونیست درباره مسئله دهقانی یکی از دلایل اصلی شکست انقلاب چین در ۱۹۲۷ بود.

مثالی دیگر درباره اینکه چطور نباید نسبت به جنبش دهقانی رفتار کرد توسط حوادث ۱۹۲۳ در بلغارستان ارائه می شود. آنجا، در پائیز ۱۹۲۳، قیامهای دهقانی بطور خودجوش در یک سری از مناطق در گرفتند. با این حال، حزب کمونیست بلغارستان یک هفته تمام را بدون انجام هیچ کاری برای به دست آوردن رهبری

30- مو Mou - یک واحد اندازه گیری مساحت چینی، معادل تقریباً 615 متر مربع. - مترجم.

جنبش گذراند. قیامهای دهقانی - به دلیل فقدان سازماندهی و هماهنگی، بخاطر منزوی ماندن شان، و به دلیل فقدان هر نوع رهبری صحیح از جانب حزب کمونیست - توسط ضدانقلاب خرد شدند.

از طرف دیگر، پیروزی انقلاب اکتبر ناممکن می بود اگر حزب بلشویک قادر به بسیج کردن توده‌های دهقان تحت شعارهایش و هدایت کردن آنها به نبرد جهت سرنگونی قدرت بورژوازی و برقرار ساختن دیکتاتوری پرولتاریا نبود. اگر بخاطر این سیاست صحیح حزب بلشویک نسبت به دهقانان نبود، جذب انقلاب نمودن ارتش تزاریست هیچگاه نمی توانست مطرح باشد؛ زیرا این دقیقاً سیاست شجاعانه حزب بلشویک نسبت به دهقانان بود که به آن امکانات وسیعی برای جذب کردن ارتش تزاریست - که عمدتاً متشکل از دهقانان بود - داد.

یک دلیل شکست قیام کانتون آن بود که، در لحظه‌ای که پرولتاریا درون شهر بپاخاست، هیچ جنبش انقلابی مهم دهقانی در اطرافش وجود نداشت. از طرف دیگر، قیامهای دهقانی بی شماری در استانهای مختلف چین (برای مثال در شانتونگ) عمدتاً به این دلیل شکست خوردند که از جنبش انقلابی طبقه کارگر در مراکز صنعتی جدا ماندند، و توسط پیکار پرولتاری در شهرها حمایت نشدند. در هنگام مبارزه انقلابی فعالانه پرولتاریا در روسیه در ۱۹۰۵، توده‌های بزرگ دهقانان هنوز فعالیت انقلابی بسیار کمی نشان می دادند. جنبش دهقانی در روسیه تنها در ۱۹۰۶-۷ به اوج رسید، حدود یک سال پس از فروکش کردن موج انقلابی پرولتاریای شهری. این حقیقت که جنبش انقلابی در شهرها با آن جنبش در مناطق روستایی همزمان نشد دلیل اصلی شکست نخستین انقلاب روسیه بود.

برای تضمین کردن بیشترین امکان همزمان شدن پیکار پرولتاریا و دهقانان، حزب پرولتاریا، بیش از همه در کشورهای روستایی و نیمه روستایی، باید توجه‌اش را به کار سیاسی و سازمانی (از جمله نظامی) در بین دهقانان اختصاص دهد. این کار نباید به شانس واگذار شود، همچنین نباید به نحوی برنامه ریزی نشده و یک شکل در سراسر کشور انجام شود. بلکه باید در چشم اندازهای اساسی حزب در رابطه با ترتیب و تاریخ پیکارهای انقلابی مختلف که ممکن است در هر منطقه یا استانی امکان پذیر باشند جا انداخته شود. کار سازمانی یا تبلیغات سیاسی یک شکل، در کشوری به بزرگی چین، ناگزیر منجر به پراکنده شدن نیروی انسانی و منابع خواهد شد. اهمیت متفاوت استانهای مختلف در حیات سیاسی چین (نظیر کشورهای مشابه) باید شدت متغیر کار حزبی در میان دهقانان در هر استان را تعیین کند. از این رو، اهمیت سیاسی گانسو، گوئیژو، گوانگشی و دیگر استانهایی از این نوع نمی تواند با اهمیت سیاسی کوانگ تونگ، هوبئی، هونان، جیانگسو و غیره، با مراکز صنعتی و تجاری بزرگ شان و پرولتاریای پرشمارشان مقایسه شود. بطور طبیعی، تبلیغات انقلابی باید در همه جا بین دهقانان انجام شود، ولی **وزن عمده آن** باید به سوی استانی خاص یا گروهی از استانها هدایت گردد. این اصل از این حقیقت عموماً پذیرفته شده برمی خیزد که در کشورهایی نظیر چین، که تنوع شرایط جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی بی پایانی دارد، انقلاب (تصرف قدرت توسط پرولتاریا، در اتحاد با دهقانان و فقرای شهری) نمی تواند بمثابه یک عمل واحد (یعنی در بازه زمانی چند هفته یا چند ماه) به انجام برسد، بلکه الزاماً باید یک دوره کامل کمابیش طولانی از جنبشهای انقلابی در استانها یا مراکز صنعتی و سیاسی مختلف را طی کند.

شکی نیست که قدرت شوروی در چین در ابتدا خود را در یک استان یا گروهی از استانها که مراکز صنعتی یا تجاری بزرگی دارند مستقر خواهد ساخت، که بمثابة پایگاهی برای رشد متعاقب انقلاب خدمت خواهد کرد. زمان اضافه شدن اراضی جدید به این پایگاه انقلابی، نه تنها در چین بلکه در سراسر جهان، بستگی به موازنه نیروها بین انقلاب و ضدانقلاب خواهد داشت. این مسئله‌ای است که تنها توسط مبارزه حل خواهد شد. ولی در هر صورت، تثبیت و متحد نمودن انقلابی چین نیاز به زمان بسیار بیشتری از آنچه که برای بیرون انداختن نیروهای ضدانقلابی از روسیه پس از انقلاب اکتبر در پتروگراد و مسکو لازم بود، خواهد داشت.

بنابراین زمانی که حزب انقلابی نزدیک شدن یک وضعیت بلاواسطه انقلابی را پیش بینی می کند، باید (در حالی که به آموزش دادن و بسیج کردن طبقه کارگر ادامه می دهد) مشخص کند که کدام استانها و مناطق از نقطه نظر تبلیغات در بین دهقانان مهم ترینها هستند، و باید بر آن اساس توجه و منابعش را بر این استانها متمرکز کند. در خصوص کار تبلیغاتی در بین دهقانان، حزب باید پیش از همه به مناطق احاطه کننده مراکز عمده صنعتی و سیاسی توجه داشته باشد. این برای تعدادی از کشورهای اروپایی (لهستان، فرانسه، رومانی و غیره) نیز به همین اندازه صادق است.

هنگامی که یک جنبش انقلابی قدرتمند دهقانی پس از یک شکست پرولتاریا (نظیر پس از انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه، یا در چین پس از شکست پرولتاریا در ۱۹۲۷) آغاز می شود، حزب بدون تردید باید خودش را به مقام رهبری جنبش دهقانی برساند و آن را هدایت کند. مبارزه انقلابی دهقانان، بخصوص اگر

پیروزمندانه در مناطق دربر دارنده مراکز صنعتی و تجاری رشد کند، سلاحی قدرتمند است؛ می تواند طبقه کارگر که شکست خورده و بار دیگر به چنگ ارتجاع افتاده را برانگیزاند تا به ابتکار و عمل ادامه دهد.

نظر به اینکه وجود هر نوع جنبش انقلابی مهم در بین جمعیت دهقانی الزاماً شکل پیکارهای مسلحانه (یعنی عملیات نظامی واقعی توسط دستجات دهقانی) علیه قدرت استبدادی زمین داران، رباخواران، مقامات دولتی، و غیره را می گیرد، بحث کردن طولانی تر درباره کار نظامی حزب در بین دهقانان مطلقاً ضروری است.

این امکان پذیر نیست که در هر لحظه ای به سادگی شروع به ایجاد کردن دستجات مسلح دهقانی نمود، درست همانطور که ممکن نیست گارد سرخ را بنا بر اراده در کارخانجات تشکیل داد. مبارزه مسلحانه دهقانان، بمثابة شکلی از مبارزه توده ای، در شرایط سیاسی مشخصی برمی خیزد - هنگامی که تحمل یوغ طبقات حاکم ناممکن شده باشد، و توده های روستایی یک حالت هیجان انقلابی داشته باشند و آماده نبرد فعالانه علیه نظم مستقر باشند. اقدامات خودجوش توسط دستجات مسلح دهقانی علایمی هستند که نشان می دهند «توده های استثمارشده و ستم دیده از ناممکن بودن ادامه شیوه قدیمی آگاه گشته اند، و تغییرات می طلبند» (لنین)، و اینکه کشور وارد یک موقعیت انقلابی بلاواسطه می شود. هیچ جنبش انقلابی چریکی در یک شرایط «عادی و صلح آمیز» ممکن نیست، زیرا نشان دهنده آغاز یک دوره جنگ داخلی علنی بین دو بخش مردم است.

تجربه تاریخی جنگ چریکی در کشورهای مختلف نشان می دهد که در ابتدا با درگیریهایی کوچک با اهمیت صرفاً محلی مشخص می شود. این نتیجه ضعف و تعداد محدود واحدهای چریک، و سطح پایین آگاهی در بین دهقانان از اهداف آنها

است - به دلیل تجربه انقلابی نداشتن آنها و فقدان هر نوع نفوذ کافی حزب پرولتاری در مناطق روستایی. هدف اساسی دستجات چریک در این دوره دفاع کردن از دهقانان در منطقه مربوطه علیه خشونت مقامات مرتجع، علیه مصادرات خودسرانه ارتش (در زمان جنگ)، و غیره است. به این منظور، مبارزه واحدهای چریک اغلب شکل اقدامات تروریستی منفردانه یا خرابکاری علیه مقامات روستا، تجار، زمین داران، افسران، پلیس، رهبران سازمانهای فاشیست یا صد سیاهی را می گیرد؛ شکل حملات به واحدهای جداگانه‌ای که اردوکشی‌های مجازات کننده انجام می دهند، یا به گروههای کوچک سربازان، برای مصادره کردن سلاحهایشان یا آزاد کردن زندانیان شان؛ شکل نابود کردن جاده‌ها و خطوط راه آهن؛ شکل «مصادرات» و گرفتن مبالغی پول؛ شکل سوزاندن املاک، و غیره.

مشکلات مربوط به تصرف کردن قدرت سیاسی، هماهنگ کردن عملیات چریکی در بین مناطق مختلف، یا انطباق دادن این عملیات با مبارزه اقتصادی و سیاسی پرولتاریای شهری، معمولاً در دوره اولیه جنگ داخلی در مناطق روستایی مطرح نمی شوند. شعارهای جنگ چریکی هنوز یک خصلت طبقاتی روشن ندارند.

متعاقباً، با صعود موج انقلابی در مناطق روستایی، با تشدید تضادهای طبقاتی درون جمعیت دهقانی، و با رشد نفوذ پرولتاریا بر دهقانان، اقدامات چریکی افزایش می یابند. تعداد دستجات افزایش پیدا می کند و بطور پیوسته در مناطق جدیدی فعال می شوند. عملیاتشان به تدریج ابعاد بلند پروازانه تری می گیرد. مبارزه مسلحانه دهقانان ستم دیده علیه ارتجاع اینک شروع به گرفتن خصلتی توده‌ای می کند؛ به تدریج از حالت دفاعی به اقدام تهاجمی گذار می کند، و مقامات را در ترس همیشگی از حملات غافلگیرکننده توسط دستجات دهقانی نگه می دارد.

در این دوره دستجات چریک دیگر خودشان را محدود به عمل کردن در مناطق سکونت شان نمی کنند. آنها جسورانه از روستاها یا مناطق خودشان بیرون می آیند، به تدریج خودشان را تبدیل به ستونهای متحرک با قدرتهای مختلف می کنند، به دستجات مناطق مجاور می پیوندند و آنقدر جسور می شوند که عملیاتی با مقیاس بزرگ تر را در دستور کار بگذارند. بازه اهداف شان بطور قابل توجهی وسعت می یابد. علاوه بر حملات کوچک به انبارها، اعدام کردن زمین داران بزرگ، مرتجعین و مقامات پلیس، آتش زدن املاک بزرگ، و غیره - آنها اکنون شروع به انجام دادن حملات منظم به پلیس و سربازان و واحدهای عقب دارشان، و حملات غافلگیرکننده به شهرهای کوچک (غارت کردن، و غیره) می کنند.

تاریخ مبارزه دهقانی در سراسر جهان با شواهد فراوان شیوه‌ای که جنبش چریکی خودش را کم کم تبدیل به نیرویی مهم می کند نشان می دهد؛ نیرویی که قادر است در صورت وجود رهبران لایق، وظایف انقلابی بسیار پراهمیتی را به انجام برساند.

در طول اردوکشی به شمال، در ۱۹۲۶ و اوایل ۱۹۲۷، ارتش انقلابی دولت کانتون، که زمانی که برای اولین بار استان کوانگ تونگ را ترک کرد حدود ۹۰۰۰۰ سرباز داشت، ارتشهای وو پی - فو، سون چوان - فانگ و چانگ تسونگ - چانگ را که چند برابر آن بودند شکست داد - کاری که البته با معیارهای چینی کاملاً استثنائی بود. این موفقیت بزرگ ارتش از نظر عددی کوچک، بد مسلح شده و بد مجهز شده کانتون فقط با **عملیات فعالانه دستجات دهقانان** در پشت خطوط دشمن ممکن شد. در طی کل دوره اردوکشی به شمال، و بخصوص در

آغاز، دهقانان استانهای جنوبی و مرکزی - که در آن زمان ارتش انقلابی ملی را بمثابهٔ پرچمدار مبارزه علیه زمین داران بزرگ، نجباء، امپریالیستها، جنگ سالاران، و بطور کلی علیه همهٔ مرتجعین می دیدند - با اقدامات چریکی شان، با شورش‌هایشان، با تخریب کردن مسیرهای عقب نشینی ارتش جنگ سالاران، با حملات غافلگیرکننده شان به سربازان، کمک بی اندازه‌ای به ارتش ملی کردند. ارتش‌های جنگ سالاران خودشان را مجبور به تحمل حملهٔ سربازان انقلابی از رو به رو و همزمان سازمان دادن مقاومتی ناامیدانه در مقابل دستجات دهقان در پشت جبهه شان دیدند. طبیعتاً هیچ ارتشی قادر به جنگیدن مؤثر تحت چنین شرایطی نیست. ارتش جنگ سالاران جنوب و مرکز چین، اگر چه به شدت توسط امپریالیسم حمایت می شد، ناگزیر تحت ضربات ترکیب و هماهنگ شدهٔ ارتش ملی و دستجات متعدد دهقان که از پشت جبهه‌اش حمله می کردند از هم پاشید.

حزب کمونیست و کومین تانگ، از طریق کاری که در میان دهقانان استانهای در دست جنگ سالاران انجام دادند، نقش بزرگی در سازماندهی و رهبری دستجات دهقان که پشت جبههٔ جنگ سالاران را مختل می کردند داشتند.

تاریخ مبارزهٔ انقلابی در چین همچنین نمونهٔ خوبی از بکارگیری دستجات چریک برای اهداف ضدانقلابی ارائه می دهد. در آغاز سال ۱۹۲۶، ارتش خلقی دوم فنگ یو - سیانگ، که در استان هونان مستقر بود در حال جنگ با ارتش وو پی - فو قرار داشت. در نتیجهٔ جنگ بدون وقفه بین گروه‌های جنگ سالار، استان هونان کاملاً ویران شده بود و دهقانان به گدایی افتاده بودند. بینواسازی مردم روستایی در طی اقامت موقت ارتش دوم در آنجا ادامه یافته بود - ۲۰۰۰۰۰ سرباز آن البته

باید توسط مردم نگهداری می شدند. این بینواسازی منجر به پیوستن صدها هزار نفر از دهقانان به دار و دسته‌های تو - فی (راهزنان) شده بود. دیگران خودشان را در اتحادیه‌های دهقانی مذهبی یا نیمه مذهبی که تعدادشان در ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ بسیار افزایش یافته بود سازماندهی کردند.

وو پی - فو، که مأمورانش تبلیغاتی ماهرانه علیه ارتش خلقی دوم انجام دادند، از ناآرامی دهقانان بهره برداری کرد. سازمانهای دهقانی مختلفی («نیزه‌های سرخ»، «چاقوهای بلند»، «شکمهای گرسنه» و غیره) فعالانه علیه رژیم می که توسط ارتش دوم بر هونان گماشته شده بود جنگیدند؛ آنها به پشت جبهه آن حمله و آن را دچار اختلال ساختند، حملات سیستماتیکی بر واحدهای کوچکترش انجام دادند و سربازان را به ترک اردو و پیوستن به دستجات دهقان فرا خواندند، و غیره. تضعیف روحیه ارتش دوم به نقطه‌ای رسید که در نتیجه خصومت سازمانهای دهقانی شبه نظامی، بلافاصله پس از نخستین حملات نیروهای از نظر عددی ناچیز وو پی - فو، این ارتش ۲۰۰۰۰۰ نفره مثل خانه‌ای که از ورق ساخته شده باشد از هم پاشید. وو پی - فو قادر شد از استعدادهای انقلابی دهقانان هونان برای هدفی ضدانقلابی بهره برداری کند. با این حال، هنگامی که سربازان خود وو پی - فو وارد استان شدند، همان دهقانانی که تا همین اواخر به ارتش خلقی دوم حمله می کردند سلاحهایشان را علیه وو پی - فو برگرداندند. او در این مبارزه علیه ارتش کانتون در نتیجه اقدامات خصمانه دستجات چریک متحمل شکستهای سنگینی شد.

می توان نمونه‌های متعددی از پیکارهای قهرمانانه چریکی در تاریخ جنگ داخلی روسیه یافت - در سیبری، اوکراین، منطقه دن، قفقاز شمالی، و غیره - که به

ارتش سرخ کمک کردند تا کشور را از نیروهای ضدانقلابی - امیران تزاریست، زمین داران و بورژوازی - پاک کند.

کلید موفقیت با دوام دستجات چریک مستحکم بودن تماس شان با توده‌های دهقان است. اقدام چریکی بدون یک موقعیت انقلابی، بدون یک هیجان انقلابی در بین توده‌های دهقان غیرقابل تصور است. مبارزه چریکی باید منافع توده‌های وسیع دهقان را بازتاب دهد، و باید یک موقعیت بلاواسطه انقلابی برای ممکن شدن پیروزی شان وجود داشته باشد. دستجات کولاک که بطور مصنوعی توسط احزاب ضدانقلابی در طی جنگ داخلی در مناطق مختلف روسیه ایجاد شده بودند نتوانستند و نمی توانستند به هیچ موفقیت با دوامی دست یابند، زیرا آرمانهای مردم دهقان را، که مطلقاً از جنگیدن علیه قدرت شوروی امتناع می کرد، منعکس نمی کردند. پیروزیهای موقتی شان، برای مثال در استان تامبوف در ۱۹۲۰، سریعاً جایشان را به شکست و شورشهای توده‌های دهقان علیه رهبران ضدانقلابی شان دادند.

شرایط مبارزه، ابعاد جنبش انقلابی در مناطق روستایی، اهدافی که مردم دهقان برای خودش تعیین می کند - اینها عواملی هستند که اشکال مبارزه چریکی را در هر لحظه، در هر کشوری، معین می کنند. سازمان و ساختار دستجات چریک به نوبه خود از این اشکال ناشی می شود. این وظیفه حزب پرولتاری است که شرایط مشخص لحظه خاص را در نظر بگیرد، تا در موقعیتی باشد که به جنبش چریکی اشکالی متناسب با آن موقعیت خاص بدهد، و عملیات آن را هدایت کند.

باید جنبش چریکی را نه فقط از نظر سیاسی، بلکه همچنین از نظر نظامی و تاکتیکی نیز رهبری کرد.

نسخه‌های کلی و فرمولهای عمومی برای سازماندهی و تاکتیکهای مبارزه چریکهای دهقان مطلقاً غیرقابل استفاده هستند. برای مثال، اشکالی که این مبارزه در چین می‌گیرند، اساساً از آنهایی که در فرانسه خواهند گرفت متفاوت هستند. قبل از هر چیز، همین واقعیت که میدان عملیات متفاوت است این حقیقت را تأیید می‌کند، حتی اگر چیزی درباره همه نوع تفاوتها و ویژگیهای دیگر نگوییم. اگر کسی نخواهد از موضع مارکسیسم منحرف شود و خطر افتادن به انتزاع را بپذیرد، او فقط می‌تواند به کلی‌ترین شیوه ممکن از اشکال و ساختار دستجات چریک صحبت و فقط مسائل مربوط به اصول را بطور کلی مطرح کند.

قبل از توصیه کردن فلان شکل سازماندهی در جنگ چریکی، باید تحلیلی مفصل از موقعیت سیاسی در منطقه مورد بررسی انجام شود. همه ویژگیهای شیوه زندگی و فرهنگ مردم باید به همراه آن تجربه مبارزه طبقاتی که دهقانان تا آن زمان به دست آورده‌اند، به حساب آورده شوند.

در الگوی کلی مبارزه طبقاتی، جنبشهای چریکی نقش یک نیروی کمکی را ایفا می‌کنند: آنها نمی‌توانند خودشان به اهداف تاریخی برسند، ولی می‌توانند به حل مسئله توسط یک نیروی دیگر - پرولتاریا - کمک کنند. از این امر چنین نتیجه می‌شود که هدف خاص عملیات چریکی آزار دادن و مختل کردن کار نیروهای مرتجع و تسهیل کردن پیروزی مشترک طبقات زحمتکش به رهبری پرولتاریا است.

تا جایی که مربوط به سازماندهی است، شرایط اولیه‌ای که جنبش چریکی باید داشته باشد عبارتند از: الف) سازماندهی باید انعطاف پذیر و دارای چند سطح باشد که هر کدام بتواند مستقل از دیگران عمل کند؛ ب) باید پویا، قادر به اقدام سریع، قادر به انتقال یافتن سریع به محض آنکه اوضاع بطلند از شرایط غیرقانونی به قانونی و برعکس، و ترکیب هوشمندانه روشهای قانونی، نیمه قانونی و غیرقانونی باشد؛ ج) ساختارش باید طوری باشد که به حزب اجازه اعمال کردن رهبری سیاسی و عملیاتی اش را بدهد؛ د) باید ساده، قابل فهم برای توده‌ها و سازگار با رسوم شان باشد، تا پیوستن مداوم نیروهای جدید را تضمین کند.

در دوره ابتدایی، که در آن هدف جنبش دفاع کردن از دهقانان محل علیه حاکمیت استبدادی مرتجعین است، دستجات چریک (یعنی گروههای کوچک اولیه) در محدوده‌های محلی تشکیل می شوند. بعنوان یک قانون، مخفی هستند. متعاقباً، با شدت گرفتن مبارزه طبقاتی در مناطق روستایی، و با تبدیل شدن آن به یک جنگ داخلی علنی، این گروههای اولیه به هم می پیوندند تا دستجات محلی بزرگ تری (کمونها، نواحی) را بسازند.

نیاز به گفتن نیست که دستجات چریک باید پیشروترین عناصر در روستا را دربر بگیرند (در واقعیت نیز این اتفاق در هر صورت می افتد). با این حال، در دوره ابتدایی، از نظر نیاز به مخفی کاری، از نظر تجسس و فتنه انگیزی مقامات، عضوگیری گروههای اولیه باید با بررسی بسیار دقیق انجام شود. بعدها، هنگامی که جنبش تبدیل به جریانی وسیع و قوی شد، و همه عناصر پیشرو و فعال در روستاها را به صفوف خود جذب کرد، اصل مخفی کاری و غربالگری اعضا مقداری از اهمیتش را از دست می دهد. ولی انتخاب خوب رهبران، که باید از نظر سیاسی

قابل اتکا و از نظر نظامی تعلیمات کافی دیده باشند، همیشه یک مسئله مبرم خواهد ماند؛ هر غفلتی در مورد این نکته همیشه نتایج فاجعه باری برای کل سازمان خواهد داشت.

رهبری خوب جنبش چریکی توسط حزب پرولتاریا تنها در صورتی ممکن است که حزب بر دهقانان نفوذ داشته باشد، و چنانچه دهقانان شعارهایش و مبارزه‌اش برای متحقق کردن آنها را پذیرفته باشند. در کشورهای که در آنها سازمانهای توده‌ای دهقانی وجود دارند، حزب باید تلاش کند تا بر آنها تأثیر بگذارد و جنبش چریکی را هم مستقیماً و هم از طریق آنها هدایت کند (زیرا دستجات چریک دقیقاً توسط این سازمانهای دهقانی اداره می‌شوند). جایی که چنین سازمانهای توده‌ای وجود ندارند، حزب باید از سازمانهای چریکی بمثابه ابزارهایی برای هدایت کردن سیاسی دهقانان استفاده کند. البته، خود سازمان چریکی باید پیشروی دهقانان زحمتکش باشد - بخش فعال، رزمنده و رهبری کننده آن.

قیامهای ۱۹۲۳ بلغارستان تأثیر بسیار نامطلوبی از این حقیقت گرفتند که در آن زمان، نیروهای مسلح و دستگاه رهبری کننده دستجات چریک به نحو مناسبی در بلغارستان سازمان نیافته بودند. به این دلیل بود که اقدامات واحدهای مختلف آنقدر بد هماهنگ شده بودند، و سربازان منظمی که علیه آنها فرستاده شدند عملیات جنگی نسبتاً آسانی داشتند. حزب کمونیست تنها در اوایل سال ۱۹۲۴ شروع به ساختن یک دستگاه رهبری کرد. قرار بود که نیروهای مسلح دهقانی بر طبق این الگو برپا، یا بهتر است گفته شود بازسازی، شوند: در پایه، گروههای شش نفره

(یک رهبر و پنج مرد مسلح)؛ سه یا چهار گروه شش نفره یک چتا^{۳۱} را می ساختند؛ و سه تا پنج چتا یک دروژینا^{۳۲} را می ساختند. در صورت نیاز سه تا پنج دروژینا می توانستند برای تشکیل دادن یک دسته بزرگ تر ترکیب شوند.

سازمان رزمی دهقانی در سطح کمون توسط یک سرفرماندهی (سیاسی و نظامی) کمون و در سطح منطقه‌ای توسط یک سرفرماندهی منطقه‌ای هدایت می شد، که دروژیناها تابع آن بودند.

باید تأکید شود که سازماندهی دروژینای بلغاری بر اساس تفاوت واضح زیاد در فعالیتها بود: علاوه بر واحدهای جنگنده، دروژینا شامل مأموران شناسایی، مسلسل داران، پیکها و غیره می شد.

اگر چنین سازماندهی کاملاً تحقق یافته بود، و موفق شده بود که خودش را با شرایط تحمیل شده توسط وضع زمین، توسط اهدافی که انتخاب کرده بود، توسط نیاز به امنیت، و غیره، وفق دهد، مسلماً به قیام گران بلغاری اجازه می داد که مأموریت‌های محول شده به آنها را به نحوی کارآمد انجام دهند. متأسفانه، حزب کمونیست تجدید سازمان نیروهای چریک بر مبنای این خطوط را بسیار دیر در دستور کار گذاشت، بنابراین آن امر در همه جا تحقق نیافت. زیرا حزب تنها زمانی بطور جدی شروع به مطرح کردن مسئله سازماندهی نیروهای مسلح در روستاها نمود که موج انقلابی، پس از شکست سپتامبر ۱۹۲۳، در بلغارستان فروکش کرده بود.

در چین، ساختار سازمانهای رزمی جمعیت دهقانی («نیزه‌های سرخ» و دیگران) از بلغارستان متفاوت است. واحد پایه گروهی ده نفره است؛ این گروهها به هم می پیوندند تا گروههای صد نفره را تشکیل بدهند، و آنها نیز طبیعتاً تشکیل دسته‌های قوی تری را می دهند.

در آلمان، در اواخر ۱۹۲۳ و اوایل ۱۹۲۴، دسته‌های پومرانی و پروس شرقی بر طبق همان الگوی هاندردهای پرولتاری در شهرها سازمان یافته بودند: جوخه‌های بین ده تا پانزده نفره؛ گروههای تشکیل شده از سه یا چهار جوخه؛ هاندردهای تشکیل شده از دو یا سه گروه.

قضاوت دربارهٔ اینکه این ساختار چقدر کارآمد بود دشوار است، زیرا سازماندهی هاندردهای پرولتاری آلمانی خیلی پیشرفت نکرد؛ حزب تنها هنگامی شروع به تشکیل دادن آنها کرد که موج انقلابی شروع به فرونشستن کرده بود، و آنها به سرعت متلاشی شدند. با این حال، از آنجایی که این هاندردها بازتولید ساختار گروهانهای ارتش سلطنتی بودند (که توده‌ها از روی تجربهٔ جنگ با آنها آشنا بودند)، و علاوه بر این هاندردهای پرولتاری در شهرها در طی سال ۱۹۲۳ (و حتی قبل از آن) محبوبیت وسیعی به دست آورده بودند، می توان فرض کرد که این سازماندهی با هاندردها شکلی بود که بهترین سازگاری را با شرایط آلمان داشت. در روسیه در طی جنگ داخلی، جنبش دهقانی عموماً همان شکل واحدهای کوچک تر ارتش منظم را گرفت؛ گروهها، گروهانها، اسکادرانها، گردانها، هنگ‌های سواره نظام و پیاده نظام. متعاقباً، هنگامی که حملات ارتش سرخ از رو به رو و حملات چریکها از پشت جبهه ترکیب شدند تا دشمن را از مواضعی که داشت بیرون برانند، دستجات چریک یا در واحدهای ارتش سرخ ادغام شدند، یا

آنطور که اغلب اتفاق افتاد، به موجودیت بعنوان واحدهای مستقل ارتش سرخ ادامه دادند - در حالی که افسران فرمانده و تجهیزات شان را از ذخیره عمومی ارتش سرخ دریافت و تحت اوامر فرماندهی عالی آن فعالیت می کردند.

مثالهای فوق الذکر از ساختار جنبش چریکی در کشورهای مختلف نشان می دهد که، اساساً، همان اصولی که در مورد واحدهای پایه ارتش منظم کاربرد دارند اینجا

هم بکار می روند - ولی همچنین ضروری است که ویژگیهای خاص

هر کشور، اهداف جنبش چریکی در هر دوره، سلاحهای موجود (یا

آنهايي که می توانند در روند مبارزه به دست آورده شوند)، و نهایتاً

نیاز به حفظ پنهان کاری را به حساب آورد. اگر همه این شرایط در نظر

گرفته شوند، ما به ساختار مشخص دستجات چریک می رسیم: در دوره اولیه،

گروههای رزمی کوچک کمابیش دسیسه چین پنج، هشت یا ده نفره، که در هر

روستا تشکیل، و از طریق فرماندهانشان تابع کمیتههای نظامی کمون و منطقه، و

نمایندگان آنها در روستا می شوند. همگام با رشد کردن جنبش (با شدت گرفتن

مبارزه دهقانان تهیدست)، این گروههای کوچک به هم می پیوندند تا دستههای

بزرگ تری (گروهانها، دروژینا، گردانها) را بسازند. اینها نیز به نوبه خود می

توانند ترکیب گردند تا واحدهای باز هم بزرگ تری ساخته شوند.

در این روند که به موجب آن دستجات چریک کوچک در واحدهای بزرگ تر به

هم می پیوندند، لازم است تا اصل اثبات شده علوم نظامی که مقرر می کند در

طی عملیات هیچ رهبر واحدی نباید بیش از چهار یا پنج واحد را تحت فرماندهی

اش داشته باشد رعایت گردد؛ زیرا اگر او تعدادی بیش از این را داشته باشد، وظیفه

رهبری بسیار دشوارتر می شود و بر روی نتیجه نهایی تأثیر منفی گذاشته خواهد

شد. در مورد دستجات چریک باید خیلی بیشتر به این اصل پایبند ماند، زیرا خصلت خاص آنها و فقدان ناگزیر رهبران خوب در بین خود چریکها همیشه مسئله رهبری را برای آنها تبدیل به یکی از سخت ترین مسائل برای حل کردن می کند. در خصوص نظارت کردن بر تشکیل دستجات، تعلیمات نظامی آنها، و فعالیت شان در یک کمون، منطقه، استان یا در سراسر یک کشور - این طبیعتاً باید مسئولیت کمیسیون نظامی کمیته مربوطه حزب کمونیست باشد، زیرا این کمیسیونها مسئول همه کار نظامی حزب هستند. این کمیسیونها باید رفقای متخصص کار در بین دهقانان را دربر بگیرند. کمیسیونهای منطقه و کمون الزاماً نمایندگان نظامی خودشان را در بین دهقانان در هر روستا یا گروهی از روستاها خواهند داشت؛ وظیفه آنها نظارت کردن بر تشکیل دستجات و تعلیمات نظامی آنها در محل، از طریق واسطه رهبران مربوطه (فرماندهان) واحدهای چریک سطح پایین تر و دیگر سازمانهای دهقانی، جایی که وجود داشته باشند، است.

تعلیم دادن چریکها برای عملیات نظامی، و پیش از هر چیز تعلیم دادن استفاده از سلاح به آنها، یکی از وظایف اصلی سازماندهندگان و رهبران خواهد بود - پیش از همه در کشورهایی که در آنها دهقانان امکان آموختن هنر جنگ در ارتش منظم را ندارند (یعنی کشورهایی با ارتشهای حرفه‌ای یا محدودیت تسلیحات؛ کشورهایی که در جنگ جهانی گذشته، یا جنگهای دیگر، شرکت نکردند). این کافی نیست که به چریکها طرز استفاده از سلاحهایی که در آن لحظه خاص دارند آموزش داده شود؛ آنها همچنین نیاز دارند که تا حد امکان طرز استفاده از همه نوع سلاحهایی که ممکن است بعداً از دشمن بگیرند را بدانند. اصل کلیدی باید در اینجا این باشد

که هر چریک باید تیراندازی با تفنگ، استفاده کردن از انواع رولور و پرتاب نارنجک را خوب بیاموزد، و در نبرد تن به تن (با نیزه، شمشیر و غیره) ماهر شود. همچنین بسیار مهم است که هر واحد باید تعدادی کافی از مأموران شناسایی خوب تعلیم یافته، مسلسل داران، پیکها، مهندسان و پرستاران را داشته باشد. حاضر کردن تعدادی کافی از این متخصصان قسمتی از وظیفه رهبری دستجات چریک است.

سلاحها برای مسلح ساختن اولیه سازمان جدید چریکی چگونه باید تهیه شوند؟ حل این مشکل نیز به همان اندازه مسلح ساختن گارد سرخ دشوار است. با این حال، علیرغم مشکلات، قابل حل است، حداقل تا آن حد که قادر بود مبارزه‌ای جهت به دست آوردن سلاح را آغاز کرد. بطور کلی، این باید روشن شود که انباشتن پیشاپیش مقداری زیادی سلاح هرگز ممکن نخواهد بود. لازم است از هر آنچه که به دست می آید بهره برد: سلاحهایی که معمولاً برای دهقانان موجودند (تفنگهای شکاری، رولورها، تبرها، میله‌های فلزی و غیره)، به اضافه نارنجکها و بمبها، نیزه‌ها، شمشیرها و غیره. در برخی موارد ممکن است خرید اسلحه گرم ممکن باشد. ولی منبع اصلی تسلیحات چریکها غارت کردن انبارهای اسلحه و خلع سلاح کردن پلیس و گروههای سربازان خواهد بود - همه اینها با سلاحهای ابتدایی که در آغاز موجودند انجام خواهند شد. باید تأکید شود که برای هر جنبش چریکی جدی، افزایش دادن ذخایر سلاح و مهماتش، وظیفه‌ای دائمی و همیشه میرم خواهد بود.

تاریخ جنبش چریکی در روسیه، چین، و دیگر جاها نشان می دهد که دستجاتی که مبارزه علیه مقامات و ارتش را بدون اینکه در ابتدا هیچ چیز به غیر از تبر، میله

فلزی، چنگک، داس یا چماق ساده داشته باشند شروع کردند، متعاقباً، در روند مبارزه شان، همه نوع سلاحهای مدرنی که نیاز داشتند (تفنگ، مسلسل، توپ و غیره، با مهمات لازمه) را مصادره نمودند.

مبارزه چریکی، درست مانند عملیات گارد سرخ در شهر، باید بر طبق اصول بنیادی علوم و تاکتیکهای نظامی انجام شود. با این حال، در هر لحظه خاص، لازم است که ویژگیهای خاص زمان و اوضاعی که دسته باید در آن عمل کند به حساب آورده شوند.

درست مانند سازمان رزمی در شهر، دسته چریک تنها در صورتی می تواند روی پیروز شدن حساب کند که هر عضو آن، و بخصوص رهبرانش، حداکثر انرژی را به نمایش گذارند؛ چنانچه در تدارک دیدن عملیات، عامل «زمان» اکیداً رعایت گردد؛ چنانچه یک نقشه عمل پیشاپیش با دقت طراحی شده باشد؛ چنانچه نیروهای اختصاص داده شده به هر مأموریت خاص مطابق شرایط حاکم صف آرایی کرده باشند؛ چنانچه شناسایی بسیار دقیق دشمن و محل انجام شده باشد؛ چنانچه اصل حمله غافلگیرکننده رعایت شده باشد، و غیره. کمبود اسلحه، نبودن واحدهای بزرگ (پراکندگی نیروها)، دشواری فراهم کردن یک سیستم فرماندهی خوب برای کل یک استان یا حتی کل یک منطقه – این ضعف ها می توانند و باید با مزایای غافلگیرکردن، جسارت و قاطعیت در عملیات چریکی جبران شوند. برای تأیید این عقاید، اجازه دهید یکی از نمونه‌های متعدد ارائه شده توسط تاریخ چریکهای سرخ در روسیه را نقل کنیم.

در اواخر ژوئیه ۱۹۱۸، گاردهای سفید شورای ناحیه سال را محاصره کرده بودند. روستای پلاتووسکایا توسط دسته گنیوریوف اشغال شده بود، با حدود صد افسر

و حدود دویست قالمیق که اجباراً به خدمت گرفته شده بودند. آنها شروع به تیرباران کردن دهقانانی کردند که طرفدار بلشویکها بودند. بودیونی^{۳۳} گروهی چهار نفره در دهکده کوزورینو تشکیل داد و تصمیم گرفت به پلاتووسکایا حمله کند تا زندانیان را آزاد نماید. در طی شب ۲۷/۲۸ ژوئیه، این گروه حمله‌ای جسورانه انجام داد، زندانیان را آزاد کرد، قالمیق‌های حیرت زده را خلع سلاح کرد و بلافاصله زندانیان را آزاد شده را مسلح ساخت. پس از یک نبرد سخت تن به تن، گروهان افسران عقب نشینی کرد و این چیزها را برای بودیونی به غنیمت گذاشت: ۲ توپ، ۴ مسلسل، ۳۰۰ تفنگ، ۶۰۰۰۰ فشنگ و ۱۵۰ اسب با زین و برگ شان.[۲]

دستجات چریک، تا زمانی که در یک ارتش دهقانی کمابیش قوی به هم نپیوسته‌اند، قادر به انجام دادن مبارزه‌ای جدی علیه ارتش منظم در نبردهای صف آرای شده یا در فضای باز نیستند. از این رو، در صورتی که این دستجات مورد حمله ارتش منظم قرار گیرند، بهترین روش برای آنها این است که بجای تقبل کردن دفاع از خودشان همچون نیروهای منظم، از نبرد اجتناب کنند. زیرا، از نظر ضعف نسبی شان، چریکها نمی‌توانند امیدی به موفقیت در اقدام دفاعی داشته باشند. قدرت چریکها در دفاع نیست، بلکه در اقدامات تهاجمی جسورانه و ناگهانی شان نهفته است. رزمندگان چریک از نظر نظامی به قدر کافی برای اقدام دفاعی قدرتمند نیستند. آنها باید همه جا و همیشه مانور بدهند؛ ضربات سریع و غیرمنتظره را در لحظه و مکانی به دشمن وارد سازند که کمترین انتظار آن را دارد؛ و

33- سمیون میخایلوویچ بودیونی Semyon Mikhailovich Budyonny (1883-1973) - یکی از فرماندهان ارتش سرخ. - مترجم.

سریع عقب نشینی کنند و از رویارویی تعیین کننده چنانچه اوضاع و موازنه نیروها در آن مکان و زمان خاص برایشان مطلوب نباشد اجتناب کنند، تا دشمن را در جایی دیگر غافلگیر نمایند.

در سازماندهی حملاتی در مقیاس بزرگ علیه شهرها، گروههای سربازان و غیره، فرماندهان دستجات چریک باید توجه زیادی به مسئله انتخاب جهت عمده ضربه زدن بکنند. هر تلاشی برای ضربه زدن با قدرت مساوی بر هر نقطه‌ای به معنای پراکنده کردن نیروهای موجود است. فرماندهان باید تلاشها و توجه شان را بر خط عمده حمله، جایی که می توانند به کسب یک پیروزی سریع و تعیین کننده امید داشته باشند، متمرکز کنند، و فقط باید منابع یا افراد حداقلی را برای مأموریت‌های ثانویه نگه دارند. علاوه بر این، در سازماندهی عملیات ترکیبی توسط چند دسته با هدف تصرف کردن فلان هدف با غافلگیری، باید به یاد داشت که عامل «زمان» اهمیت عظیمی دارد. عدم رعایت این دو اصل تاکتیکی غالباً منجر به شکست و حتی نابودی کامل واحدهای مهاجم می شود.

در این عملیات ترکیبی، همچنین وحدت فرماندهی نقش بزرگی دارد. فقدان رهبران خوب، یا حضور چند رهبری (با فعالیت مستقلانه هر دسته)، ناشایست است. باید روی نقشه عملیات بطور جمعی کار شود، و در طی نبرد یک رهبری جمعی باید همه دستورات را به واحدهای شرکت کننده در عملیات بدهد. این شرطی اساسی برای امید به موفقیت داشتن عملیات ترکیبی است.

نیاز به یک رهبری متحد در اقدامات چریکی چیزی عادی در تاکتیکهای جنگی چریکی است - البته در همه نوع تاکتیکهای جنگی معتبر است. با این حال، تجربه جنگهای چریکی گذشته، بخصوص در چین، نشان می دهند که این نیاز اولیه

همیشه مورد ملاحظه قرار نمی گیرد یا عملی نمی شود. مکرراً مواردی دیده شده‌اند که در آنها تعدادی از دستجات چریک با هدفی مشترک ولی بدون یک فرماندهی متحد تلاشهایشان را پراکنده ساخته‌اند و به این دلیل شکست خورده‌اند. هیچ عملیاتی نباید بدون انجام شناسایی دقیق قبلی اجرا شود. اطلاعات دقیق درباره دشمن، درباره مواضعش، درباره نقاط قوت و ضعفش، درباره وضع زمین، جاده‌ها، وسایل حمل و نقل، جمعیت، و غیره - همه اینها باید از طریق گشتهای مأموران شناسایی به دست آیند و بمثابة اساس نقشه عملیات بکار گرفته شوند. جریان مداوم اطلاعات درباره دشمن یک نیاز اساسی در جنگ چریکی است. قبل از هر عملیات، چریکها باید شناسایی خاص اهداف شان را انجام دهند و به کوچک ترین جزئیات توجه نمایند.

یادداشتها :

- ۱- ارتشهای جنوب کاروانهای نظامی خاصی ندارند: همه حمل و نقل وسایل جنگی توسط باربران انجام می شود، یعنی توسط دهقانانی که یا برای این کار بسیج شده‌اند و یا دستمزد خوبی می گیرند.
- ۲- «انقلاب پرولتاری در ساحل دن»، متفرقات، شماره ۱، مسکو، ۱۹۲۲.

ضمیمه

برخی ملاحظات مقدماتی

از طرف ناشران [۱]

مسئله‌ای که این کتاب بدان می پردازد قبل از این در نوشتجات جهان نادیده گرفته شده بود. از این رو کتاب نویبرگ تلاش دارد تا یک جای خالی که هر کارگری مدتهاست از آن آگاه است را پر کند.

این کتاب از این رو اهمیت خاصی دارد که یکی از معدود آثار نوشته شده توسط نویسندگانی است که همزمان یک مارکسیست و یک شرکت کننده مستقیم در مبارزه مسلحانه انقلابی پرولتاریا می باشد. این کتاب که اثری بسیار مهم از هر نظر می باشد، بخاطر دقتی که با آن به موضوعش می پردازد جالب توجه است. نویسندگانی که از مطالب مستند را گرد آورده است. او به دلیل توانایی‌هایش در زبان شناسی، قادر بوده که استفاده بسیار خوبی از منابع روسی درباره این موضوع بنماید.

امر دیگری که اهمیت خاصی به کتاب نویبرگ می دهد واقعی بودن فوق العاده آن، از نظر تضادهای طبقاتی بطور استثنائی تند و مبارزات طبقاتی که اکنون کل

جهان سرمایه داری را تکه تکه می کنند است؛ اینها مدتهاست که تبدیل به مبارزه چریکی و جنگ داخلی آشکار شده‌اند - فقط کافی است به حوادث هند و چین اشاره کنیم. [۲]

برنامه بین الملل کمونیست، که در کنگره جهانی ششم پذیرفته شده، اظهار می دارد:

«هنگامی که موج انقلابی برمی خیزد، هنگامی که طبقات حاکم دچار بی نظمی می شوند، توده‌ها در یک حالت هیجان انقلابی هستند، افشار بینابینی به سوی پرولتاریا متمایل می شوند و توده‌ها آماده پیکار و جان فشانی هستند، حزب پرولتاریا با وظیفه رهبری کردن توده‌ها به یک حمله مستقیم بر دولت بورژوایی مواجه می شود. این کار را با انجام تبلیغات به نفع شعارهای به نحوی فزاینده رادیکال انتقالی (به نفع شوراهای کنترل کارگری بر صنعت، به نفع کمیته‌های دهقانی، به نفع مصادره زمینهای ملاکی بزرگ، به نفع خلع سلاح کردن بورژوازی و مسلح کردن پرولتاریا، و غیره)، و با سازماندهی پیکار توده‌ای انجام می دهد، که همه شاخه‌های تبلیغ و ترویج حزبی، از جمله فعالیت پارلمانی، باید بر آنها متمرکز باشند. این پیکار توده‌ای باید این موارد را دربر بگیرد: اعتصابها؛ ترکیبی از اعتصابها و تظاهرات؛ ترکیبی از اعتصابها و تظاهرات مسلحانه و در نهایت، اعتصاب عمومی به همراه قیام مسلحانه علیه قدرت دولتی بورژوازی. شکل آخر مبارزه، که عالی ترین شکل است، باید بر طبق قواعد جنگ انجام شود؛ پیش نیازش یک نقشه عملیات جنگی، عملیات جنگی تهاجمی، از خودگذشتگی و شجاعت بی حد و مرز از جانب پرولتاریا است.»

در ادامه، برنامه همچنین بطور ویژه اضافه می کند که از دست دادن اوج موقعیت انقلابی، هنگامی که وظیفه حزب پرولتاریا حمله کردن با شجاعت و قاطعیت به دشمن است، «اجازه از دست رفتن آن فرصت را دادن و در آن لحظه موفق به آغاز کردن طغیان نشدن، به معنی اجازه دادن به افتادن ابتکار عمل به دست دشمن و محکوم کردن انقلاب به شکست است.»

ششمین کنگره جهانی بین الملل کمونیست که این برنامه را پذیرفت در قطعنامه سیاسی اش به نزدیک شدن حتمی و قریب الوقوع یک اوج گیری انقلابی جدید اشاره کرد. پلنوم دهم کمیته اجرائی بین الملل کمونیست، که یک سال پس از کنگره ششم، در ژوئیه ۱۹۲۹، برگزار شد، تصدیق کرد که «یک ویژگی جدید در اوضاع از زمان برگزاری کنگره ششم رادیکال شدن آشکار شدید طبقه کارگر بین المللی و برخاستن یک موج جدید جنبش کارگری انقلابی است.» پلنوم دهم، برمبنای این ارزیابی از وضعیت بین المللی، وظیفه عمده این عصر را، هم برای بین الملل بمثابه یک کل و هم برای هر حزب کمونیست به صورت جداگانه، جذب اکثریت طبقه کارگر تعریف کرد. همچنین طریق عمده انجام این وظیفه را نشان داد - یعنی، اعتصابات سیاسی در مقیاس بزرگ. سازماندهی چنین اعتصابهایی، بر طبق تزیهای مصوب پلنوم، «احزاب کمونیست را قادر خواهد ساخت که وحدت بیشتری به پیکارهای اقتصادی پراکنده طبقه کارگر ببخشند، که بسیج گسترده توده‌های پرولتار را انجام دهند، که تجربه سیاسی شان را بطور همه جانبه افزایش دهند و به سوی مبارزه مستقیم برای دیکتاتوری پرولتاریا راهنمایی شان کنند.»

حوادثی که از زمان پلنوم دهم اتفاق افتاده‌اند کاملاً این نتیجه‌گیریها را تأیید کرده‌اند. بطور کلی، آنها منادی نزدیک شدن لحظه‌ای که در مصوبات پلنوم به آن اشاره شده هستند - لحظه مبارزه مستقیم برای دیکتاتوری پرولتاریا.

مبارزه مستقیم برای دیکتاتوری پرولتاریا الزاماً یک مبارزه مسلحانه است، یک قیام مسلحانه از جانب توده‌های پرولتار. بر طبق برنامه بین الملل کمونیست، این مبارزه باید بر اساس اصول دانش نظامی باشد و نیازمند یک نقشه نظامی است. احزاب کمونیست و کل پرولتاریای بین المللی باید برای این قیام آماده شوند. آنها باید علوم نظامی را مطالعه کنند، و تجربه و درسهای قیامهای مسلحانه گذشته را کاملاً فراگیرند - در حالی که شرایط مشخص و ویژگیهای خاص کشورهای خودشان را در نظر دارند. البته، این پیش از همه شامل احزاب کمونیست و پرولتاریا در آن کشورهایی می‌شود که امروزه اوج گیری انقلابی جدید با بیشترین سرعت به پیش می‌آید - یعنی آلمان، لهستان و فرانسه. اما در دیگر کشورها نیز، کمونیستها نمی‌توانند و نباید در شرایط کنونی مطالعه مسئله قیام مسلحانه را به تأخیر بیاندازند.

نویبرگ شروع به بررسی مسائل مربوط به جنبه نظامی، تاکتیکی و فنی قیام کرد. از این رو در عبارات خاصی یک «تعصب نظامی» که خودش را به شکل اختصاص دادن توجه ناکافی به توضیح دادن عوامل سیاسی ابراز می‌کند، یافت می‌شود. قیام مسلحانه شاخه خاصی از علوم نظامی، و به این دلیل تابع قواعد خاصی است - که بطور مفصل توسط لنین در دوران خودش معین شده بودند و هر انقلابی پرولتاری حتماً باید آنها را بداند.

برنامه بین الملل، که به تجربیات بی کران بین المللی قیامهای پرولتاری گذشته بازمی گردد، نشان می دهد که اینها چگونه از اعتصابها یا تظاهرات عادی به ترکیبهایی از اعتصابات سیاسی در مقیاس بزرگ با تظاهرات مسلحانه رشد کردند. این تجربه بین المللی، که در برنامه به شکل یک رهنمود عمومی درآمده، نشان می دهد که یک چیز در مرکز تدارک دیدن برای قیام مسلحانه قرار دارد: آمادگی و توانایی حزب برای آوردن توده‌های پرولتار به خیابانها به وسیله یک اعتصاب و، هنگامی که به خیابان می آیند، برافروختن آنها با اراده برای جنگیدن و سازماندهی آنها برای تلاشی جهت به دست آوردن قدرت. از این رو، داشتن بیشترین توجه به شیوه‌ای که در گذشته اوضاع برای قیام تکامل یافتند لازم است: احزاب چگونه واکنش نشان دادند؛ پرولتاریا چگونه واکنش نشان داد؛ حوادث چگونه به پیش رفتند؛ چه نتایج مثبت یا منفی برای آینده گرفته شدند. اینها مسائل کلیدی برای دوره پیش رو هستند. ارائه دادن تحلیلی جامع از تجربه جمع آوری شده به احزاب پرولتاری و توده‌های پرولتار ضروری است؛ لازم است به آنها آموزش داده شود که چطور اعتصابها و تظاهرات را به سطحی بالاتر ارتقاء دهند، و آنها را تبدیل به یک اعتصاب عمومی ترکیب شده با یک قیام مسلحانه علیه قدرت دولتی بورژوازی کنند.

در فصل مربوط به کار در ارتش، توجهی ناکافی به پیشرفتهای جدید در سیاست نظامی بورژوازی و آخرین تجربه پرولتاریا در این رابطه شده. نویبرگ می نویسد: «اگر یک ارتش و نیروی پلیس با تعلیم نظامی خوب، که ... توسط دستجات فاشیست مسلح حمایت شوند که امروزه در هر کشوری موجودند، به نحوی

مؤثر علیه انقلاب بجنگند، حتی اگر تمام شرایط دیگر مطلوب باشند، آنها قادرند پیروزی انقلاب را به نحو چشمگیری سخت نمایند.»

نویبرگ از این امر این نتیجه کاملاً صحیح را می گیرد که لازم است پیگیرانه ترین تلاشها برای تحلیل بردن نیروهای مسلح بورژوازی انجام شوند. او قطعه زیر از مقاله لنین درباره درسه‌های قیام مسکو را نقل می کند: «البته، اگر انقلاب خصلتی توده‌ای نگیرد و بر سربازان تأثیر نگذارد، مبارزه جدی نمی تواند مطرح باشد.» ولی برای ارائه دادن تصویری کامل تر و دقیق تر از عقاید لنین، خطوط زیر از همان مقاله نیز باید نقل شوند: «توده‌ها باید بدانند که به سوی یک مبارزه مسلحانه، خونین و تا پای جان می روند. حس تحقیر نسبت به مرگ باید در بین توده‌ها شیوع یابد و پیروزی را تضمین کند. تعرض بر دشمن باید با بیشترین نیرو انجام شود؛ شعار توده‌ها باید تعرض باشد نه دفاع؛ نابود کردن بیرحمانه دشمن وظیفه آنها خواهد بود؛ سازمان مبارزه شکل سیار و قابل انعطافی به خود خواهد گرفت؛ عناصر مردد و دودل ارتش به شرکت فعالانه کشیده خواهند شد.» کل تجربه قیامهای گذشته نشان می دهد که **تسلط یافتن بر سربازان در روند واقعی نبرد انجام می شود، از طریق تماس مستقیم بین توده‌های انقلابی و عناصر متزلزل ارتش، که روحیه شان را از دست داده‌اند.** این همان مبارزه فیزیکی برای ارتش است که لنین از آن صحبت می کند و شامل نابود کردن افسران می شود – ولی مطابق با ویژگیهای جدید سیاست نظامی بورژوازی بعد از جنگ تغییر یافته است. این نظریه لنین به مسائل امروز ارتباط خاصی دارد. یکی از جالب توجه ترین ویژگیهای سیاست جدید نظامی بورژوازی در واقع گرایش داشتن آن به سوی **تشکیل دادن**

یک ارتش از نظر سیاسی قابل اتکا است. این پدیده‌ایست که در همه کشورهای بورژوازی قابل مشاهده است، و شامل ایجاد کردن ارتشهای مزدور، و سازمانهای نظامی داوطلبانه بورژوازی، در کنار (یا حتی بجای) ارتشهای «ملی» قدیمی که به وسیله خدمت نظامی اجباری تشکیل شده بودند، می شود. در بسیاری از کشورها این گرایش تاکنون این نتیجه را داشته است که این دستجات به خدمت گرفته شده برای جنگ داخلی علیه پرولتاریا تبدیل به نیروی نظامی تعیین کننده بورژوازی شده‌اند. صحت این امر فقط در مورد آلمان، اتریش و انگلیس، جایی که خدمت نظامی اجباری وجود ندارد نیست، بلکه حتی در فرانسه، جایی که تحت قوانین جدید، ارتش در زمان صلح عمدتاً از داوطلبان تشکیل شده نیز صحیح است. در فنلاند، ارتش متشکل از سربازان وظیفه فقط ۳۰۰۰۰ عضو دارد، در حالی که سازمان داوطلبانه بورژوازی با نام Schützkorps، حدود ۱۰۰۰۰۰ عضو دارد و بهتر مسلح شده.

ولی دست کشیدن از تلاش برای تحلیل بردن این ارتشهای مزدور اشتباه بزرگی خواهد بود. ضروری است که تلاشهای طبقات حاکم برای فراهم کردن نیروهای مسلح فرمانبردار و کاملاً قابل اتکا برای خودشان با هر وسیله‌ای مختل شود. این کار بسیار دشوار است، ولی از نظر این حقیقت که این تشکلهای داوطلبانه بورژوازی حاوی عناصر پرولتار و نیمه پرولتار هستند، و اینکه فرستادن عناصر انقلابی به درون آنها با مأموریت خاص تحلیل بردن و مختل ساختن شان نشدنی نیست، به هیچ وجه ناممکن نیست. این امر فقط قاطعیت بسیار بالایی را می طلبد؛ زیرا کمترین تزلزلات یا نشانه‌هایی از روحیه باختن در بین این

سربازان، که **آخرین خط دفاع** بورژوازی هستند، با شدت بیشتری از جانب بورژوازی احساس خواهد شد.

با این حال، نباید امید داشت که چنین کاری، هر چقدر هم که متهورانه و پیگیرانه باشد، امکان جذب انقلاب کردن اکثریت این سربازان را خواهد داد. پرولتاریا باید انتظار داشته باشد و آماده باشد که این سربازان «**علیه انقلاب بجنگند**». با این حال، از طرف دیگر، حتی اگر در ۱۹۲۳ هیچ امیدی برای جذب کردن قسمت بزرگی از رایشسور و پلیس وجود نداشت، از این امر به هیچ وجه نتیجه نمی شد که پرولتاریای آلمان از امکان پیروزی محروم بود.

در صورت وقوع **یک جنگ در مقیاس بزرگ**، چه بین خود کشورهای امپریالیست باشد یا علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، دولتهای امپریالیست خواهند فهمید که ارتشهای مزدور و سازمانهای فاشیست بسیار تعلیم دیده شان کافی نیستند. طبقات حاکم مجبور به **بسیج کردن توده‌های وسیع کارگران و دهقانان** حول این واحدهای «قابل اتکا» و مسلح کردنشان خواهند بود. آنگاه شرایط مطلوب تری برای جذب کردن توده سربازان حاکم خواهد شد - پیش از همه در یک موقعیت انقلابی نظیر آنچه که در صورت وقوع جنگهای امپریالیستی جدید به ناچار برمی خیزد. با این حال، این امر به هیچ وجه دیدگاههای جناح راستی‌ها در بین الملل کمونیست [۳] که مدعی هستند **پیروزی انقلاب پرولتاری تنها پس از یک جنگ امکان پذیر است** را تأیید نمی کند. نویبرگ در جدا کردن قاطعانه خودش از این دیدگاه کاملاً محق است. او بسیار صحیح تذکر می دهد که یک موقعیت انقلابی می تواند در شرایط «زمان صلح» آماده شود، به همان خوبی که می تواند پس از یک جنگ بشود.

در ۱۹۰۶، هنگامی که روسیه خدمت نظامی اجباری داشت و از این رو امید زیادی به تحلیل بردن ارتش می رفت، لنین داشت بر نیاز به یک مبارزه فیزیکی سخت برای جذب کردن سربازان، و بر یک جنگ تا حد مرگ علیه واحدهای وفادار به تزارسیم تأکید می کرد. واضح است که امروزه، بخاطر وجود داشتن ارتشهای مزدور و سازمانهای فاشیست، این امر بیش از گذشته صحیح است. امروزه باید حتی با قدرت بیشتری تأکید شود که پرولتاریا باید از قبل نه فقط برای جنگیدن برای به دست آوردن حمایت سربازان، بلکه همچنین برای **جنگیدن علیه آنها با اسلحه**، به قول لنین برای «نابود کردن دشمن»، آماده شود.

ولی با چه چیز او را نابود کند؟ پرولتاریا چگونه می تواند با وجود دشواری فزاینده تحلیل بردن ارتش مسلح شود؟

لنین توصیه زیر را درباره مسلح ساختن پرولتاریا در طی انقلاب ۱۹۰۵ ارائه داد: «این دستجات ... باید خودشان را به بهترین نحوی که می توانند مسلح سازند (تفنگها، رولورها، بمبها، چاقوها، پنجه بوکسها، چماقها، تکههای پارچه آغشته شده به نفت سفید برای آتش زدن، طنابها یا نردبانهای طنابی، بیلها برای ساختن سنگرها، گلولههای پیروکسیلینی، سیم خاردار، میخها [علیه سواره نظام]، و غیره). تحت هیچ شرایطی آنها نباید منتظر کمک از منابع دیگر، از بالا یا از خارج بمانند؛ آنها باید خودشان همه چیز را بدست آورند.» («وظایف دستجات ارتش انقلابی»، اکتبر ۱۹۰۵).

اگر چه بورژوازی کشورهای سرمایه داری پیشرفته امروزه وسایل سرکوب بهتری از آنچه که بورژوازی روس در ۱۹۰۵ در اختیار داشت دارد، **پرولتاریا نیز امکانات بیشتری از آنچه که آن زمان داشت برای به دست آوردن**

اسلحه دارد. کارگرانی که در صنایع تسلیحاتی، در فلزکاری و در صنایع شیمیایی کار می کنند با مواد منفجره سر و کار دارند، سلاح تولید می کنند، فشنگ بار می کنند، همه این وسایل را با راه آهن یا از مسیرهای آبی داخلی **حمل می کنند**، و غیره.

تحت این شرایط ، کاملاً ممکن است که یک مبارزه جدی و پیروزمند علیه ارتشهای مزدور و واحدهای فاشیست انجام داد، حتی در «زمان صلح». طبیعتاً، این مبارزه تنها در صورتی ممکن خواهد بود که «شرایط دیگر مطلوب باشند»؛ **پیش از همه**، عناصر تعیین کننده مردم زحمتکش باید آماده استفاده کردن از اسلحه باشند، و باید بیشترین انرژی، تطبیق پذیری و خلاقیت را در مسلح کردن خودشان «به بهترین نحوی که می توانند» نشان دهند. عاملی که نتیجه یک قیام مسلحانه را تعیین می کند فقط تکنیک و تعلیم نظامی خوب نیست، بلکه همچنین اراده توده‌ها برای جنگیدن و جان فشاندن است، و وجود یک حزب بلشویک برای رهبری کردن قیام از هر دو نظر سیاسی و سازمانی. **در بسیاری از موارد، این موارد آخر تعیین کننده می باشند.**

هنگام بحث کردن درباره آلمان، نویبرگ می گوید که در ۱۹۲۳، اگر چه هاندردهای پرولتاری که ۲۵۰۰۰۰ نفر را دربر داشتند فقط در طی چند ماه تشکیل شدند، ارزش رزمی آنها تا حد مطلوب فاصله زیادی داشت، زیرا فرماندهانشان از تاکتیکهای نبرد خیابانی و قیام بطور کلی ناآگاه بودند. اینکه سازماندهی گارد سرخ آلمان تا حد مطلوب فاصله زیادی داشت مسلم است؛ ولی ضروری است که از نتیجه گیری نادرستی که فرصت طلبان از این امر می کنند اجتناب شود. گاردهای سرخ پرولتاریای قیام گر در نبرد بسیار کارآمد خواهند بود، و متحمل تلفات حداقلی

خواهند شد، چنانچه تعلیم دیده ترین رزمندگان و فرماندهانشان بطور مناسبی مسلح شوند و اطلاع خوبی از علوم نظامی داشته باشند - یعنی طرز استفاده از سلاح، تاکتیکهای نبرد خیابانی و جنگ میدانی و غیره. ولی این یک اشتباه فرصت طلبانه مهلک خواهد بود چنانچه علیرغم وجود یک موقعیت مطلوب و از نظر سیاسی خوب تدارک دیده شده انقلابی، منتظر ایجاد شدن چنان دستجات گارد سرخ خوب تعلیم دیده و خوب مسلح شده‌ای قبل از آغاز کردن قیام ماند. هنگامی که پرولتاریای روسیه در فوریه ۱۹۱۷ مسلحانه به خیابانها آمد تا حکومت خودکامه را سرنگون کند، و در اکتبر ۱۹۱۷ آمد تا بورژوازی را سرنگون کند، تسلیحات و سازمان نظامی اش به نحو فاحشی معیوب بود - بخصوص در فوریه. ولی آنها (درست همانطور که کارگران کراکو بعداً در ۱۹۲۳ عمل کردند) در روند جنگیدن موفق به یافتن سلاح و متحدانی در بین سربازان و فرماندهان نظامی شدند، که آنها را از میان همه سختی‌های جنگ داخلی، علیه دشمنی که خوب مسلح شده بود و از طرف کل ماشین دولتی حمایت می شد، به پیروزی رهنمون شد. نوبیرگ «تفوق نظامی داشتن نیروهای قیام گر بر نیروهای مسلح دشمن» و «مشارکت توده‌ها در جنگیدن در همان زمانی که سازمان رزمی می جنگد» را جزو پیش شرط های اساسی برای پیروزی هر قیام پرولتاری می داند. با این حال، در واقعیت، این مشارکت توده‌ها فقط یکی از اهداف کلیدی در تدارک دیدن برای قیام مسلحانه نیست؛ بلکه هدف اصلی است، که تمام اهداف دیگر باید تابع آن باشند. در غیر این صورت، انحرافات فرقه گرایانه یا بسیار فرصت طلبانه کاملاً اجتناب ناپذیر هستند.

همزمان، ما باید از تأکیدی که نویبرگ بر اهمیت عوامل تکنیک نظامی در تدارک دیدن قیام مسلحانه می کند استقبال کنیم. در همه احزاب گرایشهایی قوی برای دست کم گرفتن این عوامل وجود دارند. پرولتاریا باید یک بار برای همیشه متوجه این امر شود که اشتیاق و قاطعیت محض به خودی خود برای سرنگون ساختن قدرت بورژوازی کفایت نمی کنند: اسلحه و یک سازمان نظامی خوب که بر علوم نظامی و یک نقشه برای عملیات اتکا دارد مورد نیازند. در اینجا شایستگی زیاد نویبرگ آشکار است و باید بدون قید و شرط تصدیق شود.

نویبرگ درباره موضوع مبارزه برای به دست آوردن نیروهای مسلح طبقه حاکم می نویسد: «هدف اصلی کار در ارتش، نیروی دریایی و پلیس (یا ژاندارمری) آوردن سربازان، ملوانان و پلیس به جبهه مشترک مبارزه طبقاتی پرولتاری است.» با این حال، در اینجا باید یک تمایز گذاری دقیق بین تشکلهای متنوعی که نیروهای مسلح بورژوازی را می سازند انجام شود. یک مثال از شیوه‌ای که باید با آن به مسئله پرداخت می تواند در بیانیه نصب شده در خیابانهای مسکو قبل از قیام دسامبر ۱۹۰۵ یافت شود. توصیه ارائه شده به کارگران قیام گر شامل این مطلب بود:

«با دقت دشمنان آگاه تان را از دشمنان ناآگاه یا اتفاقی تان تفکیک کنید: اولی را نابود کنید و دومی را ببخشید. تا جایی که ممکن است، به پیاده نظام حمله نکنید. سربازان فرزندان مردم اند، و هیچگاه با اراده خودشان بر مردم نمی تازند. افسران و فرماندهی عالی آنها را وادار به این کار می کنند. شما باید نیروهایتان را علیه این افسران و فرماندهی عالی متوجه سازید. هر افسری که سربازان را به کشتار

کارگران هدایت می کند یک دشمن مردم است و باید یک جنایتکار اعلام شود. او را بدون رحم بکشید. حس ترحمی نسبت به قزاقها نداشته باشید. آنها آغشته به خون مردم و دشمنان قسم خورده کارگران اند ... به سواره نظام و گشتی‌هایشان حمله و آنها را نابود کنید. هنگامی که با پلیس مواجه می شوید اینطور رفتار کنید: از هر فرصتی برای کشتن افسران فرمانده، تا حد افسران پایین رتبه، استفاده کنید؛ افسران پایین رتبه را خلع سلاح و بازداشت کنید، و آنهایی که بخاطر ستمگری و کینه توزی شان مشهور هستند را بکشید؛ در خصوص پلیس‌های عادی، فقط سلاح‌هایشان را بگیرید و مجبورشان کنید که بجای پلیس به شما خدمت کنند.» این مسئله از زمان انقلاب ۱۹۰۵ اصلاً اهمیتش را از دست نداده است. برعکس، از نظر پیشرفتهای اخیر در دستگاه نظامی کشورهای بورژوازی - جایی که سیستم واحدهای مسلح فوق العاده قابل اتکا و نیروهای ویژه برای جنگ داخلی با متنوع ترین و گسترده ترین اشکال نظامی کردن عمومی مردم ترکیب می شود، و در سازمانهای نظامی «کارگری» سوسیال - فاشیستی نظیر انجمن پرچم ملی در آلمان و اتحادیه دفاعی در اتریش به اوج خود می رسد - این مسئله جدی ترین بررسی را می طلبد.

کتاب نویبرگ به اندازه کافی به مشکل **تحلیل بردن مستقیم ارتش در طی قیام** نمی پردازد - یعنی مبارزه برای جذب سربازان، هدایت پیکارهای انقلابی آنها، و **سازماندهی شورش درون ارتش**. فصلی که باید به این امر بپردازد (فصل هفتم) تقریباً منحصرأً به کار در ارتش در «زمان صلح» اختصاص داده شده، و علاوه بر این، همانطور که عنوانش نشان می دهد، به کار **حزب کمونیست**.

تقریباً به عملی که باید از جانب پرولتاریا در رویارویی کلی با سربازان انجام شود، به ابراز برادری بین مردم زحمتکش و سربازان، یا برقراری ارتباط بین پادگانها و کارخانجات نمی پردازد. با این حال، هر بار که مبارزه شدیدتر می شود، این مسئله حیاتی می گردد، بخصوص در یک قیام مسلحانه. یک مثال عالی از شیوه‌ای که تحلیل بردن ارتش باید انجام شود توسط فعالیت بلشویکهای روسیه در طی جنگ امپریالیستی ارائه می شود، و همچنین، در دوره قدرت شوروی، در طی جنگ داخلی. علاوه بر این، درسهای طغیان ناوگان فرانسوی دریایی سیاه در اودسا در ۱۹۱۹ باید همچنین مورد مطالعه جدی احزاب کمونیست همه کشورهای سرمایه داری قرار بگیرند. زیرا کاملاً ضروری است که چنانچه اوضاع مشابهی پیش بیاید، کاربرد وسیعی برای آنها در کشورهای خودشان بیابند.

نویبرگ منحصراً در ارتباط با مسائل عملی دخیل در سازماندهی و عملیات دستجات نظامی حزب است که درباره نقش حزب بلشویک در تدارک دیدن برای قیام مسلحانه بحث می کند. عملیات خوب برنامه ریزی شده این دستجات در واقع یکی از پیش شرط های کلیدی برای تدارک دیدن موفقیت آمیز قیام مسلحانه است. و با این حال ما می بینیم که در تمام احزاب، تا همین امروز، دستجات نظامی از آماده بودن برای وظیفه شان بسیار دور هستند، و عموماً توجه کافی از جانب مقامات حزبی به کار آنها نمی شود (علیرغم این حقیقت که بیست و یک شرط برای پیوستن به بین الملل کمونیست شامل ماده خاصی می شود که از همه احزاب کمونیست انجام کار نظامی را می طلبد). به علاوه، اگر بحث کردن درباره کار دستجات نظامی ضروری است، بحث کردن درباره نهادهای خاصی که به منظور تدارک دیدن و هدایت کردن خود قیام ایجاد شده‌اند، یعنی کمیته‌های

نظامی انقلابی، حتی ضروری تر است. باید یک فصل بطور خاص به آنها اختصاص داده می شد، ولی این کار انجام نشد.

باید در اینجا پیش از هر چیز از تجربه غنی انقلاب اکتبر بهره خوبی برد. تدارک دیدن بلاواسطه قیام عاملی حیاتی برای موفقیت در مبارزه مسلحانه پرولتاری است. نمی توان با این کار همچون کار عادی پرسنل نظامی برخورد کرد، زیرا شامل اقدام ترکیبی از جانب نیروهای مسلح انقلاب و توده های وسیع پرولتار و متحدانشان در میان مردم زحمتکش می شود. شامل رهبری کردن مبارزه مسلحانه و **اعتصاب توده های سیاسی** می شود؛ هماهنگ و رهبری کردن فعالیت انقلابی همه سازمانهای توده ای، و همزمان نابود کردن و زدودن نفوذ سیاسی همه احزاب یا گروههای سوسیال - فاشیست یا علناً فاشیست؛ و بیشترین استفاده ممکن را کردن از اتحادیه های صنفی، و پیش از همه از کمیته های کارخانه، برای ارتقاء دادن مبارزات جزئی پرولتاریا به سطح مبارزه مسلحانه علنی جهت برقرار کردن دیکتاتوری. نشان دادن اینکه در این مرحله تسلیم ناپذیر بودن چقدر حیاتی است، با نمونه های معین، اهمیت خاصی خواهد داشت: هنگامی که قیام شروع شد، باید بدون لغزش در برابر هیچ مانعی، هر چقدر هم که خطرناک باشد، تا آخر به پیش برده شود. اگر حزب کمونیست با استدلالات فرصت طلبانه و آشتی طلبانه زینوویف و کامنف نوسان کرده بود، انقلاب اکتبر چندین بار نابود می شد!

برای کادرهای حزبی (و توده های پرولتار) بی نهایت مهم است که تفاوت بین عملکردهای کمیته های نظامی انقلابی و سازمانهای حزبی را بفهمند. کمیته های نظامی، که در آستانه قیام برپا می شوند، حمله نظامی بر رژیم قدیمی را تدارک می بینند. سازمانهای حزبی به کار بسیج کردن توده های انقلابی شان، و افشا کردن

مخالفان سیاسی نقشه یک قیام مسلحانه ادامه می دهند؛ سازمانهای حزبی همزمان رهنمودهایی به اعضای کمونیست کمیته‌های نظامی انقلابی می دهند، هر کدام از آنها که تزلزل نشان دهد یا معلوم شود که برای انجام وظیفه مناسب نیست را عزل می کنند، کمیته‌ها را با اعضای جدید تقویت می کنند، و غیره. باید تأکید خاصی بر نقش حزب در دوره تدارک دیدن علنی برای قیام مسلحانه بشود. آنطور که همه می دانند، حزب بلشویک مسئله آماده شدن برای قیام مسلحانه را چند ماه قبل از انقلاب اکتبر (در گردهم آیی‌ها، جزوات، روزنامه‌ها و غیره) در مقابل کل پرولتاریا قرار داد. این ضروری بود، زیرا قیام مسلحانه‌ای که توسط بلشویکها تدارک دیده می شد یک توطئه بلانکیستی ابداع شده در اختفای عمیق توسط مستی از انقلابیون نبود. البته نقشه‌های نظامی برای قیام باید با بیشترین پنهان کاری ممکن طراحی شوند؛ ولی تا جایی که به جنبه سیاسی قیام و آماده کردن توده‌ها برای مبارزه مسلحانه مربوط می شود، رایزنی کردن با توده‌های وسیع پرولتاریا لازم است. انتشار یافتن ایده قیام مسلحانه در بین توده‌ها پیش شرط ضروری برای پیروزی است. توده کارگران عادی باید بدانند که حوادث چطور به پیش می روند؛ تظاهرات مسلحانه و اعتصابات توده‌ای سیاسی که هر چه مکررتر اتفاق می افتند به چه معنی هستند؛ و وظایف لازمی که هر کارگری باید در صورت وقوع نبرد بین نیروهای مسلح انقلاب و طبقات حاکم انجام دهد کدامند.

خواننده باید توجه انتقادی خاصی به آن قسمتهایی از کتاب نویی‌رگ بکند که به شرکت توده‌های دهقان در تدارک و اجرای قیام مسلحانه می پردازند. اینجا، مطلقاً ضروری است که بهره برداری وسیع تری از تجربه غنی جنبشهای چریکی در

اتحاد شوروی و چین بشود. این تجربه درسهای عملی که اهمیت درجهٔ اولی دارند را فراهم می آورد، بخصوص دربارهٔ ساختار ارتشهای دهقانی انقلابی: (۱) ارتشهای دهقانی انقلابی باید بر یک مبنای محلی تشکیل شوند؛ (۲) دستهٔ متعلق به هر روستا باید یک فرماندهی تابع رهبری سیاسی کمیتهٔ محلی حزب کمونیست (یا کمیتهٔ اتحادیهٔ دهقانی - باز هم، تابع فراکسیون کمونیست آن) را تعیین کند؛ (۳) فرماندهی روستا الف) باید تأمین احتیاجات ارتش را با مقرر کردن مالیات یکسان برای همهٔ اهالی سازماندهی کند، ب) باید، از میان افراد مسن، برای روستا و مناطق حومه‌اش نگهبان تعیین کند، ج) باید، از میان جوانان، نیروهای ذخیره‌ای برای دستجات متحرک به خدمت بگیرد، که به تدریج برای خدمت در واحدهای فعال ارتش دهقانی حاضر می شوند، د) باید کار اطلاعاتی درون ارتش و در مناطق اطراف، و برقراری ارتباط بین واحدهای فعال را سازماندهی کند؛ (۴) پیش شرطهای ضروری برای موفقیت در سازماندهی و عملیات ارتشهای دهقانی انقلابی عبارتند از: الف) ترکیب پرولتاری و نیمه پرولتاری این ارتشها، ب) حضور یک هسته از کارگران صنعتی و کمونیستها که کادرهای سیاسی و نظامی شان را تشکیل می دهند، ج) هماهنگی عملیات آنها با مبارزهٔ انقلابی پرولتاریای شهری.

در ارتباط با سازمانهای نظامی داوطلبانهٔ طبقات حاکم، نوییگر، با نقل کردن تصمیمات ششمین کنگرهٔ جهانی بین الملل کمونیست، می نویسد: «هر تلاشی باید کرد تا نفرتی پرشور در بین مردم نسبت به این نیروها برانگیخت و ماهیت واقعی شان را افشا کرد.» اما این توصیه نیازمند توسعه است: لازم است نه تنها نفرت مردم برانگیخته شود بلکه همچنین مبارزه‌ای برای نابود کردن فعالیت و البته خود موجودیت این دستجات سازمان داده شود. رویهٔ مبارزهٔ طبقاتی تاکنون

سلاح مناسب برای شرایط «صلح آمیز» حاضر را ساخته است: سازمانهای متنوع دفاع پرولتاری. ولی این سازمانها عمدتاً بسیار ناکافی با فاشیسم می جنگند؛ از این رو بسیار ضروری است که به آنها با رایزنی مشخص کمک رساند، و نشان شان داد که چطور، تحت شرایط حاضر، حمله به فاشیسم باید سازمان داده شود.

پذیرفتن ادعای نویبرگ دربارهٔ اینکه قیامهای کمون پاریس، کانتون و مسکو در ۱۹۰۵ از نظر عینی محکوم به شکست بودند زیرا هنگامی اتفاق افتادند که موج انقلابی دیگر صعود نمی کرد، ناممکن است. این ادعا با قضاوت مارکسیستی که هم اکنون توسط تاریخ پذیرفته شده است در تضاد می باشد. بخصوص در مورد قیامهایی که بیان کنندهٔ مبارزات عقب داران در دوره‌هایی هستند که موج انقلاب در حال فرونشستن است، باید به یاد داشت که آنها در صورت موفقیت می توانند بمثابة نقطهٔ آغازی برای یک اوج گیری جدید انقلابی خدمت کنند.

در پایان، باید مختصری دربارهٔ فصلهای اختصاص داده شده به قیامهای کانتون و شانگهای گفته شود. نویبرگ اطلاعات بسیار ارزشمندی دربارهٔ آنها ارائه می دهد، که قبلاً هیچگاه منتشر نشده بودند. ولی متأسفانه توضیحات او دربارهٔ این قیامها کاملاً نامطلوب است و [۴] با خط بین الملل کمونیست انطباق ندارد.

نویبرگ با توصیف کردن وضعیت در کانتون در اواخر ۱۹۲۷، در آستانهٔ قیام، از یک «اوج گیری مبارزهٔ طبقاتی پرولتاری» و غیره صحبت می کند؛ در پایان فصل، او می نویسد فقط بعدها بود که بین الملل کمونیست پذیرفت که قیام کانتون یک پیکار عقب داران بود. واضح است که نویسنده باید از آنجا آغاز می کرد: باید تصمیم پلنوم هشتم کمیتهٔ اروپایی بین الملل کمونیست که قیام کانتون را بمثابة یک پیکار عقب داران توصیف می کرد توضیح می داد، و بطور فصل نشان می

داد که یک پیکار عقب داران چیست. اینکه یک پیکار عقب داران ضرورتاً محکوم به شکست است حقیقت ندارد. همانطور که در بالا اشاره شد، آن پیکار می تواند بمثابة یک نقطه شروع برای مرحله‌ای جدید از مبارزه خدمت کند. ولی نویبرگ، برمبنای این ارزیابی از قیام کانتون بمثابة یک پیکار عقب داران، این نتیجه گیری اشتباه را می نماید که «شرایط ضروری اجتماعی که بدون آن پیروزی قیام مسلحانه امکان ناپذیر است به میزان کافی در کانتون وجود نداشت».

در فصل مربوط به قیام آوریل ۱۹۲۷ شانگهای، ما چند فرمول بندی اشتباه می بینیم که ممکن است باعث این گمان شوند که از نظر نویبرگ وارد شدن حزب کمونیست چین به کومین تانگ یک اشتباه بوده است. آنطور که همگان می دانند، بین الملل کمونیست در آن زمان مخالف خارج شدن حزب کمونیست چین از کومین تانگ بود. روند متعاقب حوادث کاملاً درستی این موضع را تأیید کرد. نویبرگ باید نشان می داد که حزب کمونیست، در حالی که در کومین تانگ باقی می ماند، باید چگونه عمل می نمود؛ چگونه باید از نفوذش درون آن جهت تشکیل دادن یک بلوک انقلابی قوی کارگری و دهقانی بهره می برد، که، در شانگهای و جاهای دیگر، می توانست رهبری یک مبارزه مسلحانه موفقیت آمیز توده‌ها به منظور برقرار ساختن دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان را به دست آورد.

از این رو فصل‌هایی که درباره قیامهای کانتون و شانگهای هستند نیازمند بررسی دقیق انتقادی خاصی می باشند.

ناشران با یقین به اینکه این کتاب علیرغم همه کاستی‌های اشاره شده در بالا، فایده زیادی برای هر کمونیست و کارگر انقلابی خواهد داشت، آن را منتشر می

سازند. هر کارگر انقلابی باید مطالعه این کتاب با بیشترین دقت را وظیفه خودش بداند.

یادداشتها :

۱- همانطور که اریش ولنبرگ در مقدمه‌اش توضیح می‌دهد، هنگامی که کتاب نویبرگ برای اولین بار (به آلمانی) در ۱۹۲۸ چاپ شد، همچون یک جزوه کمونیستی ارائه نگشت، بلکه یک «نام ناشر» ظاهراً بی‌گناه داشت. یک «یادداشت ناشر» در مقدمه آن بود - که در حقیقت بیانگر نظر کمیترین درباره این کتاب بود و علیه دیدگاههای «اشتباه» معین بیان شده در آن هشدار می‌داد. هنگامی که ویرایش فرانسوی در ۱۹۳۱ چاپ شد، اساساً همان مقدمه (تغییرات آن در ویرایش حاضر در یادداشت‌های پاورقی نشان داده شده‌اند) به امضای کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه رسیده بود. [یادداشت مترجم به زبان انگلیسی]

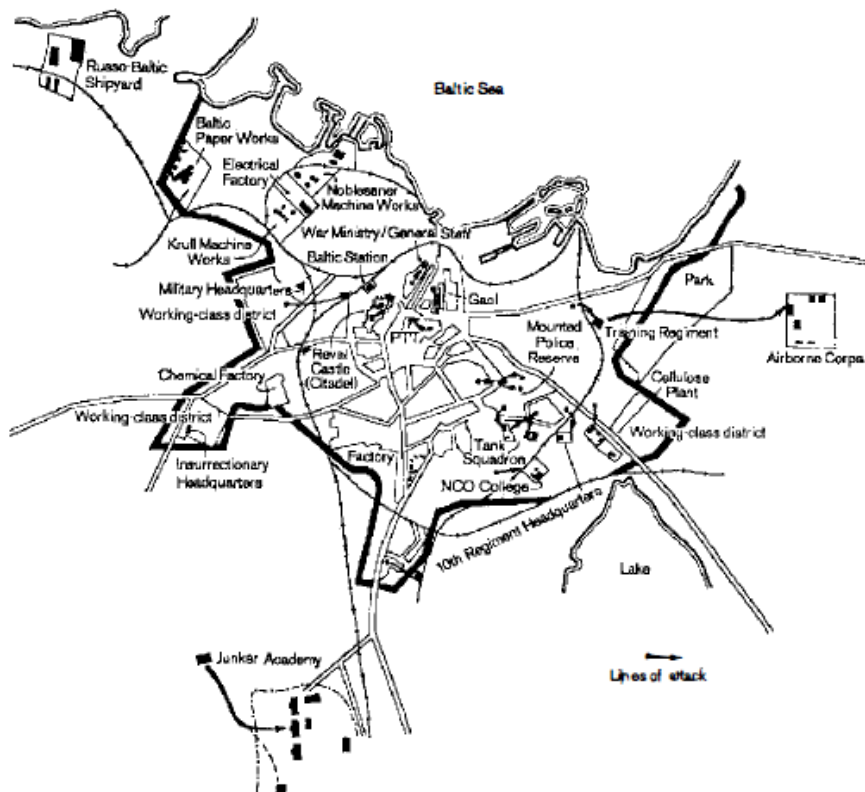
۲- در ویرایش فرانسوی سال ۱۹۳۱، پاراگراف‌های قبلی با اینها جایگزین شدند: «ناشران این کتاب را دارای اهمیت عظیم تئوریک و عملی می‌دانند؛ آن را پاسخگوی علاقه دائمی فزاینده به چنین مسائلی از جانب پرولتاریای انقلابی در دوره حاضر می‌بینند. به این دلیل است که آن را به سرعت، بدون منتظر ماندن برای چنان اضافات یا تصحیحاتی که نویسنده ممکن است داشته باشد، چاپ می‌کنند.

کتاب نویبرگ به دو دلیل ارزشمند است. یکی از معدود آثار نوشته شده توسط نویسنده‌ای است که هم یک مارکسیست و هم یک رزمنده می‌باشد که تفنگ به دست علیه جهان سرمایه داری جنگیده است. یک اثر بسیار مهم غنی از واقعیتها است. ثانیاً، این کتاب در اوضاع تاریخی حاضر اهمیت عملی فوق العاده‌ای دارد.

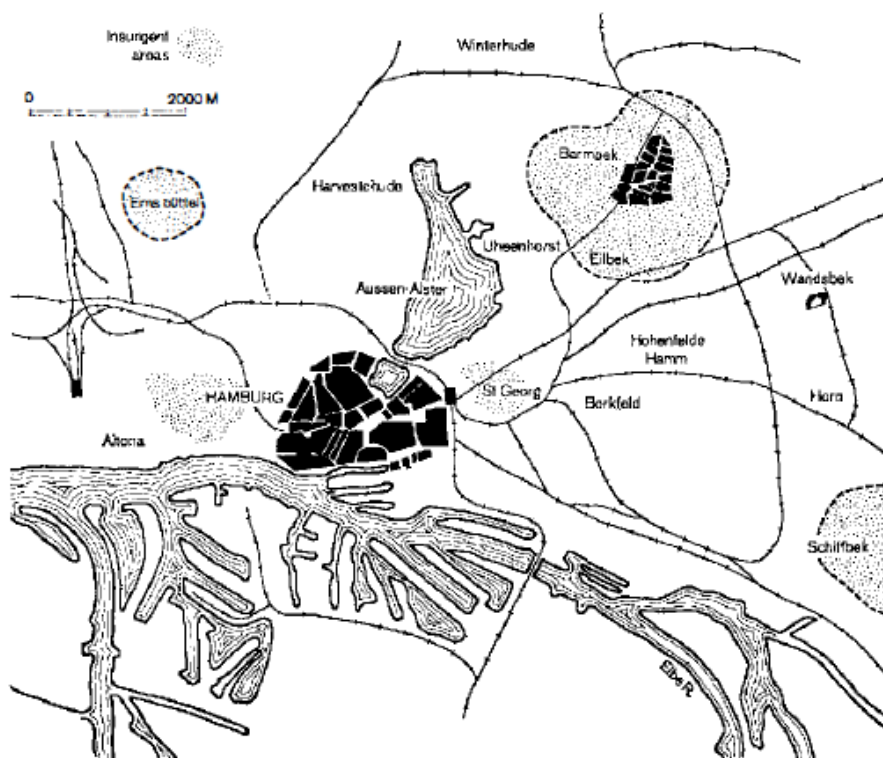
۳- در ویرایش فرانسوی سال ۱۹۳۱، پنج کلمه قبلی با کلمات «فرصت طلبان راست» جایگزین شده‌اند.

۴- چهار کلمه قبلی در در ویرایش فرانسوی سال ۱۹۳۱ حذف شده‌اند.

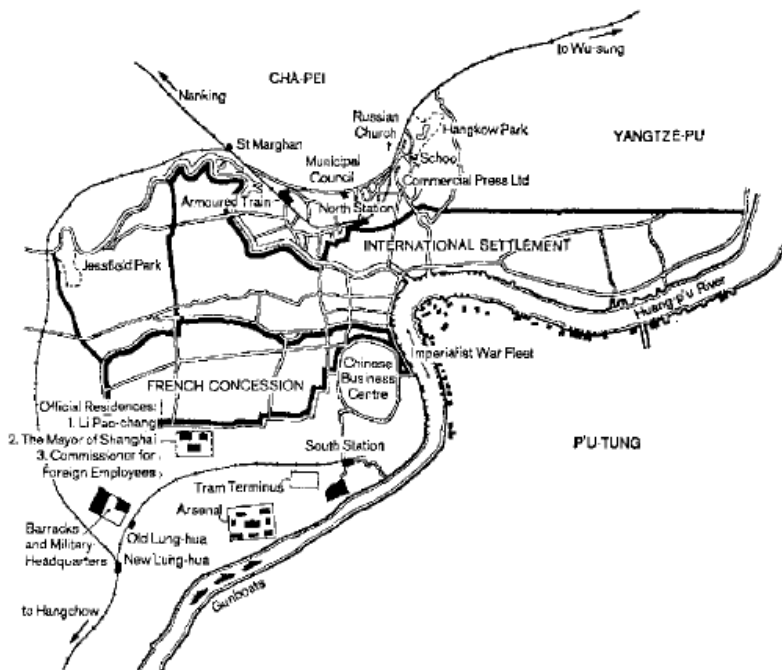
تصاویر



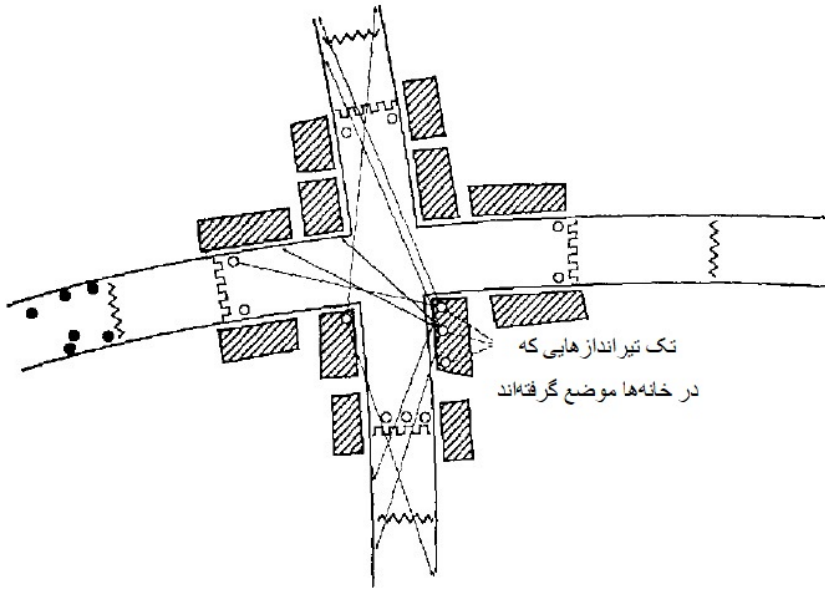
تصویر ۱- قیام در ریوال ۱۹۲۳



تصویر ۲- قیام در هامبورگ ۱۹۲۴



تصویر ۴- شانگهای در زمان قیامها، ۱۹۲۶-۲۷



- تک تیر اندازها
- مأموران اکتشاف
- سنگرها
- ⚡ سازه های دفاعی
- خطوط آتش

تصویر ۵- طرح یک باریکاد

برگرفته از سایت آذرخش

بازنشر کتابخانه ی گرایش مارکسی